

بها: ۱۲۵ ریال



از انتشارات:
سازمان جریکهای فدایی خلق ایران ۱۳۳۱



جنگ داخلی در امریکا

مارکس - انگلس

«توضیح»

این اثر از جمله آثاری است که توسط هواداران سازمان ما ترجمه و تنظیم گردیده و در اختیار ما قرار گرفته است. از آنجا که انتشار آثار جنبش کارگری و آزادیبخش جهان می‌تواند در ارتقاء دانش سیاسی و پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک در سطح جنبش مؤثر واقع شود، ما با تأیید کوششهایی که در جهت ترجمه اینگونه آثار انجام می‌شود، اقدام به انتشار آنها و از جمله این اثر می‌کنیم.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، ضمن ارج نهادن بر کار هواداران، در حد امکانات خود در بهبود کیفی ترجمه این آثار می‌کوشد و از کلیه خوانندگان مبارز این کتاب تقاضا دارد که انتقادات و پیشنهادات خود را در مورد این اثر و بطور کلی کلیه انتشارات سازمان، برای ما ارسال دارند.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

۸/۶/۲۵

فهرست

۵	مقدمه
۱۰	کرونولوژی تاریخ امریکا تا زمان جنگ داخلی
	بخش اول:
۱۴	مسئله امریکا در انگلیس کارل مارکس
۲۳	تجارت پنبه بریتانیا کارل مارکس
۳۰	مداخله نظامی در مکزیک کارل مارکس
۳۷	آخرین اخبار و تأثیر آنها در لندن کارل مارکس
۴۲	علاقه روزافزون در انگلستان کارل مارکس
۴۷	افکار عمومی در انگلستان کارل مارکس
	بخش دوم:
	مقالات منتشره در «دی پرسه»
۵۲	جنگ داخلی امریکای شمالی کارل مارکس
۶۱	جنگ داخلی در ایالات متحده کارل مارکس
۶۹	بهران در انگلستان کارل مارکس
۷۳	یادداشت‌های اقتصادی کارل مارکس
۷۶	مداخله در مکزیک کارل مارکس
۸۰	برکناری فرموننت کارل مارکس
۸۳	ماجرای ترنت کارل مارکس
۸۵	بهران مسئله برده در امریکا کارل مارکس
۸۷	نظریات جرایم و نظریات مردم کارل مارکس
۸۸	موضوعات مربوط به امریکا کارل مارکس
۹۲	جنگ داخلی امریکا کارل مارکس - فردریک انگلس
۱۰۲	قرارداد ضد تجارت برده کارل مارکس
۱۰۴	وضع جبهه جنگ در امریکا کارل مارکس - فردریک انگلس
۱۰۸	نقدی بر اوضاع امریکا کارل مارکس
۱۱۱	درباره حوادث امریکای شمالی کارل مارکس
۱۱۴	درباره اوضاع امریکای شمالی کارل مارکس

۱۱۷	کارل مارکس	علائم اصطکاک در ایالات جنوب
۱۲۰	کارل مارکس	نتایج انتخابات در ایالات شمالی
۱۲۲	کارل مارکس	برکناری مک کلینان

بخش سوم:
نامه‌ها

۱۲۵

بخش چهارم:
پیوست‌ها

۱۶۱	پیام انترناسیونال اول به ابراهام لیکن
۱۶۴	پاسخ سفیر امریکا به انترناسیونال اول
۱۶۵	پیام انترناسیونال اول، به جانسون رئیس جمهوری امریکا
۱۶۷	یادداشتها
۱۸۳	فهرست اسامی

مقدمه

در سال‌های ۱۸۶۰ تا ۱۸۶۴ جنبش‌های بورژوا - دمکراتیک از نو جان گرفته و مبارزات رهائی‌بخش ملی شدت رشد کردند و دوران ارتجاع سیاسی که از زمان شکست انقلابات ۱۸۴۸-۴۹ ادامه داشت، پایان رسید. اوایل سال‌های ۶۰ علائم شکوفائی انقلابی تازه‌ای در برخی از کشورهای اروپائی و آمریکا پدیدار گردید. در آلمان و ایتالیا - که وظایف اصلی انقلاب بورژوا - دموکراتیک هنوز انجام نگرفته بود - جنبش با نیروی تازه‌ای در جهت وحدت ملی گسترش یافت در روسیه و ایالات متحده آمریکا وضعیت انقلابی جدیدی در شرف تکوین بود و در فرانسه بناپارتی شورش‌های انقلابی رو به افزایش گذاشتند.

همراه با این شکوفائی حیات سیاسی، آگاهی طبقه کارگر نیز در همه جا گسترش یافت. جنبش پرولتری از جنبش بورژوا - دموکراتیک فاصله گرفت و راه مبارزه مستقل خود را در پیش گرفت. بحران اقتصادی ۱۸۵۷/۵۸ - یعنی اولین بحران جهانی در تاریخ سرمایه‌داری - و اعتصاباتی که در تعقیب آن فرا رسیدند، آشتی‌ناپذیر بودن منافع پرولتاریا و بورژوازی را بطور عریان نشان دادند. بعد از آنکه پرولتاریا در اثر تجارب ایام انقلاب ۱۸۴۸-۴۹ از خیانت بورژوازی لیبرال و بی‌لیاقتی خرده‌بورژوازی برای رهبری انقلاب، متقاعد شد، کوشش بیشتری برای رها ساختن خود از نفوذ احزاب بورژوائی بعمل آورد.

اقدامات توده و تظاهرات اعتراضی بیشمار طبقه کارگر انگلیس برصد طبقات حاکمه انگلستان - که برای دخالت نظامی در جنگ داخلی آمریکا بمنظور پشتیبانی از پرده‌داران در مقابل ایالات شمالی، تلاش می‌نمودند - نمونه بارزی از حرکت سیاسی رشدیابنده آنها بود. پرولتاریای فرانسه بمنظور مبارزات سیاسی مرتباً تشکل بیشتری می‌یافت. تلاش بخش مرفعی کارگران آلمانی برای رهایی از نفوذ بورژوازی لیبرال با پنهان‌گذاری اتحادیه عمومی کارگران آلمانی در ۱۸۶۳ بمنصه ظهور رسید. همکاری سوسیالیستیک بانیان سوسیالیزم علمی با جراید مرفعی - که ضمن مقالات خود در تمام مسایل عمده بین‌المللی موضع می‌گرفتند - و فعالیت‌های مؤثر خستگی‌ناپذیرشان برای گسترش جهان‌بینی علمی انقلابی، عمدتاً موجب آن شد که پرولتاریا از منافع طبقاتی

خود و اهمیت بستگی بین‌المللی آگاه گردد. گسترش و تحکیم روابط بین‌المللی پرولتاریا سرانجام در ۱۸۶۴ به بنیان‌گذاری سازمان بین‌المللی کارگران (انترناسیونال اول) انجامید.

مارکس و انگلس تشریح می‌کنند که ماهیت حقیقی جنگ میان شمال و جنوب در مبارزه دو سیستم اجتماعی نهفته بود، مبارزه میان سیستم کار اجرتی سرمایه‌داری که در ایالات شمالی تحکیم یافته بود و سیستم برده‌داری که در جنوب وجود داشت و بشدت مانع توسعه سرمایه‌داری در سراسر کشور می‌شد. مارکس روابط اجتماعی و سیاسی آمریکا را در نیمه اول قرن نوزدهم مشروحاً بررسی می‌کند و به این ترتیب موفق می‌شود که یک چنین پدیده پیچیده اجتماعی نظیر بردگی سیاهان در آمریکا، در کشتگاه‌های ایالات جنوبی و رابطه آنها با بازار جهانی سرمایه‌داری را با در نظر گرفتن روش‌های استثماری ماقبل سرمایه‌داری، بطور علمی تجزیه و تحلیل نماید.

مارکس ثابت می‌کند که بورژوازی مالی و بخشی از بورژوازی صنعتی شمال از تجارت پنبه و سایر فرآورده‌های کارپردازان در واقع سود می‌بردند و به این جهت به حفظ برده‌داری علاقمند بودند، ولی از طرف دیگر بقای برده‌داری با توسعه سرمایه‌داری در ایالات شمالی ناسازگارتر می‌شد. مارکس بارها برجسته می‌سازد که مسئله برده‌داری، مرکز نقل جنگ داخلی در آمریکا می‌باشد. از جمله در مقاله جنگ داخلی در آمریکا می‌نویسد: «مشاهده می‌کنیم که تمام حرکت در رابطه با مسئله برده‌داری بوده و می‌باشد. البته نه به مفهوم اینکه آیا بردگان ایالات برده‌دار باید آزاد شوند یا نه؟ بلکه به مفهوم اینکه آیا ۲۰ میلیون انسان آزاد شمالی باید همچنان تحت الیگارش‌ی ۳۰۰,۰۰۰ برده‌دار جنوبی قرار داشته باشند یا نه، به مفهوم اینکه آیا قلمروهای عظیمی از جمهوری باید مناطق کشت و زرع ایالات آزاد یا برده‌داری باشند یا نه و بالاخره به مفهوم اینکه آیا سیاست ملی اتحادیه می‌بایستی اشاعه مسلحانه برده‌داری در مکزیک، آمریکای مرکزی و جنوبی را شعار انتخاباتی خود قرار دهد یا نه.»

مارکس و انگلس در تشریح روش پرولتاریای آمریکا و اروپا نسبت به جنگ داخلی در آمریکا، از منافع جنبش انقلابی در اروپا آمریکا حرکت می‌کردند و از دیدگاه پیروزی انقلاب پرولتاری می‌نگریستند. نقطه نظر آنها این بود که با جنگ بر ضد بردگی سیاهان در آمریکا، دوران اعتلای طبقه کارگر آغاز می‌گردد، همانطور که با جنگ استقلال آمریکا در اواخر قرن ۱۸ دوران اعتلای بورژوازی آغاز گردید، به عقیده آنها، جنگ انقلابی در آمریکا می‌تواند موجب تقویت جنبش انقلابی در اروپا شده و پیشگام انقلاب پرولتاری آینده گردد.

بنیان سوسیالیزم علمی در آناری که در رابطه با مسئله آمریکا نوشته‌اند، ایده‌های بزرگ انترناسیونالیزم را بیشتر توسعه می‌بخشند و این یکی از مهمترین اصول ایدئولوژیک حزب پرولتاریاست. آنها مبارزه بر ضد بردگی سیاهان را بعنوان موضوع اصلی طبقات

زحمتکش تلقی کرده و بارها تأکید می‌کنند که تا زمانی که برده‌داری در ایالات جنوبی وجود داشته باشد، مانع توسعه موفقیت‌آمیز جنبش کارگری آمریکا بوده و تا زمانی که کار سیاهان مهر تنگ برده‌داری را حمل می‌کند، نیروی کار سفیدها نیز نمی‌تواند آزاد باشد زیرا برای بورژوازی آمریکا این امکان وجود دارد که بخشی از طبقه کارگر را در مقابل بخش دیگری قرار دهد و به این ترتیب هرگونه جنبش کارگری مستقل را در ایالات متحده فلج نماید.

مارکس و انگلس نشان می‌دهند که بردگی سیاهان در جنوب، تا حدود زیادی موجب تشدید استثمار کارگران «آزاد» شمال می‌باشد و پیروزی برده‌داران در جنگ منجر به آن خواهد شد که اینها سلطه خود را در سراسر اتحادیه برقرار سازند و به این وسیله کل طبقه کارگر را به وضع محروم از هرگونه حقوق بردگان، تنزل دهند. مارکس خصومت آشتی‌ناپذیر الیگارش‌ی برده‌دار با جنبش کارگری آمریکا را افشاء می‌کند و در مقاله «جنگ داخلی در آمریکا» چنین می‌نویسد:

«از ۱۸۵۶ تا ۱۸۶۰ سخنگویان سیاسی دارودسته برده‌داران یعنی حقوق‌دانان، اخلاقیون و علمای دینی فقط روی این نکته پافشاری نمی‌کردند که بردگی سیاهان موجه می‌باشد بلکه بیشتر سعی می‌کردند ثابت کنند که رنگ پوست بدن تفاوتی نمی‌کند و طبقه کارگر در همه جا برای بردگی آفریده شده است.»

بنیان‌گذاران سوسیالیزم علمی راه‌حل معمای برده‌داری را در رابطه نزدیکی با مسئله سکونت آزدانه در ایالات غربی و جنوب غربی آمریکای شمالی می‌دانستند. و همانطور که مارکس نشان می‌دهد راه حل انقلابی - دموکراتیک مسئله ارضی فقط بوسیله مطالبه توسعه بیشتر سرمایه‌داری کشور و منافع وسیع‌ترین اقشار زارعین دیکه نمی‌شد بلکه با منافع جنبش کارگری آمریکانیز سروکار داشت.

مارکس و انگلس وظیفه اصلی طبقه کارگر آمریکا را در تشکل تمام نیروهای مترقی‌ای که خواهان از میان رفتن کامل برده‌داری بودند، می‌دیدند. رهبران پرولتاریا طی مقالاتی که در «نیویورک دیلی تریبون» و «دی پرس» منتشر می‌ساختند، از مبارزه نیروهای انقلابی - دموکراتیک شمال برای حل قاطعانه مسایلی که در اثر جنگ پیش آمده بودند، پشتیبانی می‌کردند.

مارکس و انگلس در تمام این مقالات [مربوط به جنگ داخلی در آمریکا] به نقش تعیین‌کننده توده‌های خلق اشاره می‌کنند. در این رابطه بخصوص اهمیت ایالات شمالی و شمال شرقی و همچنین نقش طبقه کارگر و روستائینان را - که مخالفین اصلی برده‌داری بودند - متذکر می‌شوند. مارکس تأکید می‌کند که آغاز تغییر ناگهانی اجتناب‌ناپذیر در آکسیونهای نظامی، مربوط به آن می‌باشد که «نیو انگلاند و شمال غرب - که اکثریت قوای نظامی ایالات شمالی را تشکیل می‌دهند - مصمم هستند که یک جنگ انقلابی را به دولت بزور بقبولانند و بر روی پرچم‌هایشان «الفای برده‌داری» را بعنوان شعار جنگ بنویسند.»

مارکس و انگلس برای مبارزه سیاهان تیره‌بختی که تحت سلطه برده‌داران می‌زیستند، اهمیت ویژه‌ای قائل بودند و آنها را متحدین طبیعی شمال در کشمکش با جنوب برده‌دار می‌دانستند. در ۱۸۶۰ مارکس طی نامه‌ای به انگلس متذکر می‌شود که جنبش کنونی بردگان آمریکا یکی از مهمترین حوادث جهان می‌باشد. مارکس حکومت آمریکا را بشدت مورد انتقاد قرار می‌دهد زیرا این حکومت از آن امتناع می‌ورزید که به سیاهان اجازه شرکت در قوای نظامی شمال را بدهد. مارکس در نامه مورخ ۷ اوت ۱۸۶۲ خود به انگلس چنین می‌نویسد، «تنها يك گردان سرباز سیاه کافیست که اعصاب جنوبی‌ها را بطرز شایان توجهی خراب کند.» و «انگلس تأکید می‌کند که اگر جنگ قاطعانه‌تر بشود، اهالی سفیدپوست فقیر جنوب و توده بزانو درآمده کارگران را که از الیگارشی برده‌دار نفرت دارند ولی هنوز گرفتار تعصبات نژادی می‌باشند - به آن وا خواهد داشت که برضد برده‌داری قدعلم کنند».

در مقالات مربوط به جنگ داخلی در آمریکا، ارزیابی از عملیات نظامی بخش برزگی را در برمی‌گیرند. در مقالات «جنگ داخلی آمریکا»، «وضع در میدان جنگ آمریکا» و مقالات دیگری که مارکس و انگلس با اتفاق و کمک یکدیگر تحریر کرده‌اند، تز تأثیر خصلت جنگ بر روی متد جنگ را - که از نظر فنون جنگی بسیار مهم می‌باشد - بار دیگر به اثبات می‌رسانند و در این رابطه نقشه استراتژی نظامی فرمانده کل نیروهای ایالات شمالی یعنی (نقشه موسوم به «آناکونداه») مک کلپلان را بشدت مورد انتقاد قرار می‌دهند و متذکر می‌شوند که این نقشه با خصلت يك جنگ انقلابی بیگانه بوده و از نقطه نظر نظامی پرعیب و نقص می‌باشد و در مقابل آن نقشه استراتژیکی را که خود تهیه کرده بودند و بر مبنای اهداف سیاسی و اجتماعی جنگ بود، ارائه می‌دهند. این نقشه عبارت از آن بود که با نیروهای متمرکز نظامی به مراکز مهم دشمن ضربات قاطعی زده شود. بموجب آن می‌بایستی قبل از هر چیز ایالت جورجیا اشغال می‌گردید تا قلمرو ایالات جنوبی دو تکه می‌شد. [نگاه کنید به مقاله «جنگ داخلی آمریکا»] مارکس و انگلس یکی از اقدامات نظامی مهم را تصفیه ارتش شمال از افسران ارتجاعی‌ای که با جنوب سروسری داشتند، تلقی می‌کردند. جریانات بعدی جنگ صحت این پیشگویی‌ها را کاملاً مورد تأیید قرار داد. اقدامات انقلابی مرحله دوم جنگ داخلی - که مارکس و انگلس در سال‌های ۱۸۶۱ و ۱۸۶۲ ضرورت آن‌ها را متذکر شده بودند موجب دگرگونی در عملیات نظامی شدند و به این وسیله پیروزی نهائی شمال را تضمین کردند.

مطالب بالا خلاصه قسمتهائی از مقدمه انستیتوی مارکسیسم - لنینسم بر جلد ۱۵ آثار مارکس و انگلس است که بخاطر آشنائی بیشتر خواننده با ارتباط محتویات کتاب آورده شده است. از سوی دیگر بيمورد ندانستیم که برای تفهیم بهتر جنگ داخلی در آمریکا، خلاصه‌ای از تاریخ این کشور تازمان جنگ داخلی را با استفاده از تاریخ جهان،

در اختیار خواننده بگذاریم.

مطالب کتاب حاضر از چهار بخش تشکیل می‌شوند: بخش اول شامل مقالاتی است که مارکس و انگلس برای درج در روزنامه نیویورک دیلی تریبون نگاشته‌اند و بخش دوم شامل مقالات منتشر شده در روزنامه «دی پرسه» وین می‌باشد. در برخی از مقالات بخش دوم پاره‌ای از مطالبی که در بخش اول آمده‌اند، تکرار شده است. علت این امر آن بوده که مارکس برخی مقالاتش در مورد جنگ داخلی آمریکا را که در «نیویورک دیلی تریبون» به چاپ می‌رسیدند، با تغییراتی که به اقتضای شرایط خاص سیاسی - اجتماعی اروپا، ضروری بودند در روزنامه «دی پرسه» منتشر می‌ساخت. ما این مقالات را بهمان گونه که در هر دو نشریه مزبور به چاپ رسیده‌اند، یعنی بدون حذف مطالب تکراری آنها آورده‌ایم. در بخش سوم که مربوط به مکاتبات مارکس انگلس در رابطه با جنگ داخلی آمریکا می‌باشد از اکثر نامه‌هایی که میان آنها ردوبدل شده است استفاده کرده‌ایم و فقط برای احتراز از تکرار مطالب، برخی نامه‌ها را در کتاب حاضر نیاورده‌ایم.

در این کتاب بجای «یونیون» که با ایالات شمالی اطلاق می‌شد، ازواژه «اتحادیه» استفاده کرده‌ایم و در چند جا نیز واژه «دولت فدرال» را بکار برده‌ایم. و بجای «کنفدرات» یا «کنفدراسیون» که در مورد دولت ایالات جنوبی بکار رفته است، کلمه «مؤتلفین» یا «ایالات مؤتلفه جنوب» را گذاشته‌ایم.

زمستان ۱۹۷۸

«انتشارات سوسیالیسم»

- ۱۶۶۴: نیوآستردام به دست انگلیس‌ها افتاد و نیویورک نامیده شد.
- ۱۶۷۶: عده‌ای از ساکنین ویرجینیا تحت رهبری ناتانیل بیکن علیه انگلستان قیام کردند.
- ۱۶۸۰: مهاجرت عده زیادی از آلمانی‌ها به آمریکا آغاز گردید.
- ۱۶۸۲: لاسال ناحیه مصب میسی‌سیپی (لوئیزیانا) را برای فرانسه اشغال کرد.
- ۱۶۹۳: کشت برنج در کارولینای جنوبی آغاز گردید.
- ۱۷۰۱: فرانسوی‌ها شهر دیترویت را بنیان‌گذاری کردند.
- ۱۷۰۲: فرانسوی‌ها شهر لوئیزیانا را ساختند و از ۱۷۲۲ آن را مرکز ایالت لوئیزیانا قرار دادند.
- ۱۷۳۳: اولین گروه فراماسونی در بوستون تشکیل یافت.
- ۱۷۵۰: دولت بریتانیا تأسیس کارخانه ذوب آهن را در آمریکا قدغن ساخت.
- ۱۷۵۴: آغاز مرحله استعماری جنگ‌های هفت ساله (۱۷۵۶ تا ۱۷۶۳).
- ۱۷۶۳/۶۴: جنگ سرخپوستان اوتاوا تحت رهبری پونتیاک بر ضد انگلیس‌ها.
- ۱۷۶۳: دربار انگلستان فرمانی صادر کرد که به موجب آن سکونت در آن سوی ناحیه کوهستانی اله‌گنی ممنوع شد.
- ۱۷۷۳: تشکیل کمیته مکانیه، کلوب «طوفان چای» در بوستون.
- ۱۷۷۴: تأسیس انجمن ابولسیویست، (الفاگران) (جنبش ضد برده‌داری) در پنسیلوانیا.
- ۱۷۷۴: برگزاری کنگره قانون اساسی از ۵ سپتامبر تا ۲۶ اکتبر.
- ۱۷۷۵-۸۳: جنگ استقلال آمریکا.
- ۱۷۷۵: آغاز جنگ استقلال، به علت زدوخورد‌های لکسینگتون و کونکورده در ۱۹ آوریل.
- افتتاح کنگره سراسری استقلال‌طلبان در ۱۰ اکتبر.
- ۱۷۷۶: تصویب اعلامیه مربوط به استقلال آمریکا در فیلادلفیا (۴ ژوئیه).
- ۱۷۸۱: مصوبات کنگره ملی از اول مارس به مرحله اجراء گذاشته شد. پیروزی بر انگلیسی‌ها در یورک تاون ۱۹ اکتبر.
- ۱۷۸۱: اسپانیایی‌ها شهر لوس‌آنجلس را در کالیفرنیا بنیان‌گذاری کردند.
- ۱۷۸۶-۸۷: قیام دانیل شای در ماساچوست. (شای، رهبری انقلابی جنبش دهقانان در ماساچوست بود.)
- ۱۷۸۷: تدوین قانون اساسی که از ۱۷۸۸ به مرحله اجرا گذاشته شد.
- ۱۷۸۹-۹۶: دوران ریاست جمهوری جرج واشنگتن.
- ۱۷۹۴: قیام ویسکی در غرب پنسیلوانیا.
- ۱۸۰۳: آمریکا ایالت لوئیزیانا را از فرانسه می‌خرد.
- ۱۸۰۸: ورود برده از نظر قانونی ممنوع می‌شود.

کرونولوژی تاریخ آمریکا تا زمان جنگ داخلی

- ۱۴۸۲: کریستف کلمب که در جستجوی راه تازه‌ای به هندوستان بود، در ۱۲ اکتبر این سال به جزایر دریای کارائیب رسید و این امر مقدمه کشف قاره آمریکا شد. کریستف کلمب با وجود آنکه دوبار دیگر به قاره آمریکا آمد، ولی تا زمان مرگش نمی‌دانست که قاره جدیدی را کشف کرده است و تصور می‌کرد که به قسمتی از هندوستان پیاده شده است. اطلاق هندی به سرخپوستان آمریکا که هنوز به همین عنوان نامیده می‌شوند و هند غربی، به برخی جزایر دریای کارائیب، به همین مناسبت است.
- ۱۴۹۷-۸۵: کابوت به ساحل آمریکا رسید.
- ۱۵۱۳: پونس دولئون در ساحل شرقی فلوریدا پیاده شد.
- ۱۵۲۱: اولین تلاش برای سکونت در آمریکا صورت گرفت.
- ۱۵۳۹-۴۳: دوسوتو ناحیه خلیج فلوریدا را تأمیس‌سیبی طی کرد.
- ۱۵۴۰-۲: کورونادو، در نواحی جنوب غربی، تا کانزاس پیشرفت.
- ۱۶۵۴: هوگنوت‌های فرانسوی قلعه «فورت کارولین» را در فلوریدا ساختند.
- ۱۵۶۵: اسپانیایی‌ها، اولین شهرک را در سان آگوستین فلوریدا بنیان‌گذاری کردند.
- ۱۵۸۴: انگلیسی‌ها مستعمره «ویرجینیا» را در روانوک بنیان‌گذاری کردند که در ۱۵۸۷ افتتاح شد.
- ۱۶۰۷: اولین اردوگاه دائمی انگلیس در جیمس تاون (ویرجینیا) برپا شد.
- ۱۶۰۹: هودسون، از رودخانه‌ای که بعداً به همین نام خوانده شد، گذشت.
- ۱۶۱۲: انگلیس‌ها شروع به کشت توتون در ویرجینیا نمودند.
- ۱۶۱۳: هلندی‌ها در نیویورک پیاده شدند و دفتر تجارتیشان را در مانهاتن تأسیس کردند.
- ۱۶۲۰: مهاجرین اروپائی شهرک پلیموت را در نیوانگلاند (شمال شرقی) بنیان‌گذاری کردند.
- ۱۶۲۶: شهر نیوآستردام توسط هلندی‌ها ساخته شد (نیویورک فعلی).
- ۱۶۳۸: سوئدی‌ها، شهر نیوسودن را در دلاور پی‌ریزی کردند.
- ۱۶۴۳: اولین کارخانه ذوب آهن در ماساچوست ساخته شد.

- ۱۸۱۱: دولت آمریکا فلوریدا را اشغال می‌کند.
- ۱۸۱۲-۱۴: جنگ دوم استقلال (جنگ آمریکا و انگلیس).
- ۱۸۱۸: کنفرانس بریتانیا و آمریکا برای حل اختلاف مرزی.
- ۱۸۱۹: اسپانیا فلوریدای غربی و شرقی را به آمریکا می‌فروشد.
- ۱۸۲۰: مصالحه میسوری (رجوع کنید به متن کتاب).
- ۱۸۲۳: اعلام دکترین معروف «مونرو» (رئیس جمهور وقت).
- ۱۸۲۸-۲۹: تأسیس حزب کارگر در فیلادلفیا و نیویورک.
- ۱۸۳۱: قیام بردگان تحت رهبری نات ترنر (در ویرجینیا).
- ۱۸۳۲-۳۳: تأسیس «انجمن ضد برده‌داری» در نیوانگلاند و فیلادلفیا.
- ۱۸۳۴: تشکیل حزب ویگ.
- ۱۸۳۶: جدا شدن تکزاس از مکزیک.
- ۱۸۴۵: الحاق تکزاس به ایالات متحده آمریکا.
- ۱۸۴۶-۴۸: جنگ آمریکا و مکزیک که با به رسمیت شناختن خط مرزی ریوگرانده توسط مکزیک خاتمه یافت.
- ۱۸۴۸: کشف طلا در کالیفرنیا، تأسیس حزب «خاک آزاد»
- ۱۸۵۲: تأسیس اولین تشکیلات مارکسیستی در آمریکا (لیگ پرولتاریا).
- ۱۸۵۴: با تصویب لایحه کانزاس - نبراسکا، مصالحه میسوری ملغی می‌گردد، حزب جمهوریخواه از ادغام احزاب «خاک آزاد»، ویگ و ابولیسونیست‌ها (الف‌اگران [برده‌داری]) و عده دیگری از اعضای حزب دموکرات در ۶ ژوئیه تشکیل می‌گردد. در این سال ۲۲۸/۰۰۰ نفر به آمریکا مهاجرت می‌کنند.
- ۱۸۵۷: تأسیس کلوب کمونیست‌ها در نیویورک. اولین شرکت نفت دنیا (کمپانی واک) در پنسیلوانیا تأسیس گردید.
- ۱۸۵۹: قیام معروف جان براون.
- ۱۸۶۰: انتخاب ابراهام لینکلن به ریاست جمهوری آمریکا.
- ۱۸۶۰-۶۱: در ۲۰ دسامبر این سال کارولینای جنوبی جدائی خود از اتحادیه ایالات متحده آمریکا را اعلام می‌دارد.
- ۱۸۶۱: در فوریه، ایالات جدائی طلب جنوب دولتی تحت نام «کنفدراسیون ایالات آمریکا» به ریاست جمهوری جفرسن دیویس تشکیل می‌دهند. تا اوایل سال، ده ایالت جنوبی مجموعاً به این دولت ملحق می‌شوند.
- ۱۸۶۱: لینکلن که تلاش‌های فراوانش برای جلوگیری از جنگ داخلی بی‌ثمر می‌ماند، سرانجام دستور حمله به دژ «فورت سامتر» را صادر می‌کند و به این ترتیب در ۱۴ آوریل جنگ داخلی آمریکا رسماً آغاز گردید و در ۹ آوریل ۱۸۶۵ با تسلیم ژنرال لی فرمانده کل قوای ایالات جنوب به پایان رسید. پنج روز بعد از پایان جنگ پرزیدنت

لینکلن به ضرب گلوله یکی از طرفداران متعصب برده‌داری به قتل رسید و اندرو جانسون جانشین او در ۹ مه فرمان عفو عمومی شورشیان جنوب را - به شرط آن که پیمان وفاداری یاد کنند - صادر کرد و پس از مدت کوتاهی «قوانین مربوط به سیاهان» تدوین شد که به موجب آن مالکین کشتزارهای جنوب امکان یافتند. در چهارچوب قوانین جدید همچنان با استثمار بردگان ادامه دهند و در سال بعد سازمان نژادپرست و ضدسیاه معروف کوکلاکس کلان در تنسی بوجود آمد.

انداخت؛ و اعتراف کرد که بخاطر آزاد بودن در به بردگی گرفتن مردم دیگر، می‌جنگد. آزادی‌ای که علیرغم اعتراضات شمال تنها با پیروزی حزب جمهوریخواه و انتخاب آقای لینکلن به کرسی ریاست جمهوری، به‌خطر افتاده است. کنگره کنگفدرانها، علناً اعلام کرد که قانون اساسی من درآوردی جدیدش - که با قانون اساسی واشنگتن‌ها، جفرسون‌ها، و آدامزها تفاوت دارد - برای اولین بار بردگی را فی‌نفسه چیزی خوب و بعنوان يك سنگر دفاعی برای تمدن و «يك نظم الهی» تلقی می‌کند. اگر شمال ادعا می‌کرد که فقط برای حفظ اتحادیه می‌جنگد، جنوب هم به‌شورش خود برای حفظ سیطره برده‌داری افتخار می‌کرد. بنابراین باید دید که اگر ادعای شمال نمی‌توانست توجه انگلیسی‌های ایده‌آلیست و ضدبرده‌داری را به‌خود جلب نماید، چرا اعترافات مذموم جنوب آن‌ها را بشدت رم نداد؟

«ساتردی رویو» نمی‌خواهد با باور نکردن اعلامیه‌های خود تجزیه‌طلبان وجهه خود را با این تناقض‌گویی زشت از دست بدهد و سعی می‌کند ماوراء این اعلامیه‌ها را ببیند و کشف می‌کند که: «بردگی با تجزیه‌طلبی هیچ ارتباطی ندارد» و مفاد اعلامیه جف [رسون] دیویس و شرکاء، برعکس، فقط «تعارفات» ایست که «همیشه در اینجور اعلامیه‌ها به‌چشم می‌خورد و درست همانقدر حقیقت دارد که رجزخوانی‌های از خدا برگشتگان صحت دارند.»

بحث روزنامه‌های ضدشمال، محتوای چندانی ندارد. در سرتاسر همه آنان می‌توان جملات تقریباً مشابهی یافت. که مثل فرمولهای علم ریاضیات، در فواصل معینی با تغییرات مختصر و ترکیبات نه چندان تازه‌ای، تکرار می‌شوند. «اکونومیست» با تعجب می‌پرسد: «چطور شد؟ همین دیروز بود که وقتی همزمان با اعلام اولین خبرها مبنی بر انتخاب لینکلن، جنبش تجزیه‌طلبان به‌برتری‌های جدی دست یافت. شمالی‌ها به‌جنوب پیشنهاد کردند که در صورتی که جنوب جزء اتحادیه باقی بماند، به‌آنها هر نوع تضمین قابل‌تصور برای آزادی عملشان و عدم تجاوز به «نظام ویژه»‌شان خواهند داد و بشدت حق هر نوع دخالتی در کار آنها را از خود سلب خواهند کرد و بالاخره رهبران‌شان یکی پس از دیگری پیشنهادهای مصالحه به‌کنگره دادند مبنی بر اینکه این اصل کلی را باید پذیرفت که در کار بردگی نباید فصولی کرد.» «اگزامینر» می‌نویسد: «مگر همین شمال نبود که حاضر بود با بزرگترین تمکین‌ها و حتی به‌قیمت برده‌داری با جنوب مصالحه کند، مگر همین‌ها به‌کنگره پیشنهاد نکردند که بردگی را در بعضی محدوده‌های جغرافیائی بعنوان يك نظام اساسی به‌رسمیت بشناسند؟ ولی جنوب به‌این هم راضی نشد.»

در حقیقت، آنچه که «اکونومیست» و «اگزامینر» باید می‌پرسیدند این نبود که چرا طرح کریبتندن یا طرح‌های مصالحه‌گر مشابه دیگر، به‌کنگره پیشنهاد شدند، بلکه چرا آنها [در کنگره] تصویب نشدند؟ [۱] آن‌ها میل دارند این پیشنهادهای مصالحه‌را،

کارل مارکس

بخش اول:

مقالات منتشره در «نیویورک دیلی تریبون» مسئله آمریکا در انگلیس

خانم بیچراستو، نیت اصلیش هرچه می‌خواهد باشد ولی نامه‌اش به‌لرد شفتسبوری خدمت بسیار ارزنده‌ای بود زیرا جراید ضدشمالی لندن را مجبور کرد که علناً دلایل واقعی لحن خصمانه‌شان نسبت به‌شمال و طرفداری تقریباً آشکارشان از جنوب را - به‌اطلاع افکار عمومی برسانند و این از نظر مردمی که بسختی از بردگی وحشت دارند تقریباً عجیب به‌نظر می‌رسد. اولین نأسف عمده آنان بخاطر این است که جنگ کنونی آمریکا «جنگ محو‌بردگی» نبوده و لذا از اهالی روشن‌ضمیر بریتانیا - که معمولاً یا در جنگ‌های مربوط به‌خودشان شرکت می‌کنند و یا اگر در جنگ ملل دیگر دخالت کنند فقط بر مبنای «اصول عالی انسانی» است - نباید انتظار داشت که نسبت به‌صومزاده‌های شمالی خود هیچ‌گونه همدردی احساس کنند. «اکونومیست» می‌نویسد: «در وهله اول، تصور اینکه جنگ بین‌شمال و جنوب، جنگی است بین آزادی سیاهان از يك طرف و بردگی سیاهان از طرف دیگر، هم بی‌شمارانه است و هم خلاف واقع» «ساتردی رویو» می‌نویسد: «شمال نه هرگز ادعای محو بردگی را کرده و نه هرگز تظاهر کرده است که بر علیه بردگی می‌جنگد. شمال هرگز نشان مقدس عدالت برای سیاهان را بر تارک درفش جنگی خود نیفراشته و شعار جنگی او القای بدون قید و شرط بردگی نیست.» «اگزامینر» می‌نویسد: «اگر ما در درک انگیزه واقعی این جنبش عظیم فریب‌خورده‌ایم، چه کسی جز خود قدرالیت‌ها مسئول این فریب‌خوردگی هستند؟»

حال در وهله اول باید این مطلب را تصدیق کرد که جنگ بمنظور محو بردگی راه نیافتاده است و خود مقامات مسئول ایالات متحده زحمات زیادی متحمل شدند که علیه چنین برداشتی اعتراض کنند. وانگهی باید بیاد داشت که این شمال نبود بلکه جنوب بود که این جنگ را پاره انداخت، و شمال فقط به‌دفاع برخاست. بفرض قبول این واقعیت، که شمال پس از تردیدی طولانی، و نمایشی از خویش‌داری عظیمی که در تاریخ رویدادهای اروپائی بی‌سابقه است، سرانجام نه برای ناپودی برده‌داری بلکه برای حفظ اتحادیه شمشیر برکشید، ولی این جنوب بود - که بنوبه خود با اعلام آشکار «نظم ویژه» بعنوان تنها و مهمترین راه پایان دادن به‌شورش - جنگ را رسماً پاره

از نظر شمال قبول شده و از طرف جنوب رد شده، انگارند. در حالیکه واقعیت این است که همه پیشنهادها در کنگره توسط همان حزب شمالی که برای انتخاب لینکلن فعالیت کرده بود، رد شد. این پیشنهادها هرگز به مرحله تصویب نرسیدند و پیوسته به حالت همان آرزوهای پارسایانه اولیه باقی ماندند، و جنوب هم طبیعتاً هرگز این شانس را پیدا نکرد که آنها را بپذیرد یا رد کند. اشارات زیر در «اگزامیز» ما را بیشتر به واقعیت قضیه نزدیک می‌کنند:

«خانم استو می‌گوید: حزب برده‌داران وقتی دریافت که بیش از این نمی‌تواند از اتحادیه بمنظور پیشبرد مقاصدش استفاده کند، تصمیم به انحلال آن گرفت. در این گفته تصدیق می‌شود که تا آن زمان، حزب برده‌داران، از اتحادیه برای انجام مقاصدش استفاده می‌کرده است و خوب خانم استو می‌توانستند بما بگویند که شمال دقیقاً از چه وقت علیه برده‌داری موضع گرفت.»

انتظار می‌رفت که «اگزامیز» و سایر ناشرین افکار عمومی در انگلیس، خود آنقدر با تاریخ معاصر آشنا باشند که در مسایل به این مهمی، نیازی به اطلاعات خانم استونداشته باشند. سوءاستفاده کامل نیروهای برده‌دار از اتحادیه - از طریق همکاری با حزب دموکرات شمالی - در حقیقت فرمول عمومی تاریخ ایالات متحده، از شروع قرن حاضر است. اقدامات مصالحه‌گرانه متوالی، در حقیقت شاخص تعدیات مکرر و پیشرونده‌ایست که بوسیله آن اتحادیه می‌رفت که بیشتر و بیشتر بصورت برده‌ای در خدمت برده‌داران درآید. هر یک از این کنار آمدن‌ها نمودار تجاوزی تازه از طرف جنوب و تمکینی تازه از طرف شمال بود. ولی در عین حال هیچ یک از این پیروزی‌های متوالی جنوب هرگز حاصل نشد مگر پس از درگیری حاد با نیروهای مخالف در شمال، که [هر روز] زیر عنوان حزبی متفاوت با رنگ‌آمیزی دیگر و شعارهای متفاوت ظاهر می‌شد. اگرچه نتیجه نهایی و مثبت بیشتر این درگیری‌ها بنفع جنوب شد، با وجود این یک ناظر تیزبین تاریخ می‌توانست به آسانی درک کند که هر پیشروی تازه نیروی برده‌دار، گامی است فراتر در راه شکست نهایی خود این نیرو. حتی در زمان مصالحه میسوری، توازن نیروهای متخاصم بطوری بود که جفرسون - چنانکه در خاطراتش می‌خوانیم - بشدت نگران شده بود که اتحادیه بخاطر این تخصم مرگبار در معرض خطر تجزیه قرارداد [۲].

بنابراین اعترافات خود آقای دوگلاس بانصوب نامه کانزاس - نبراسکا [۳]. برای اولین بار در تاریخ ایالات متحده هرگونه مانع قانونی در راه گسترش برده‌داری در داخل قلمرو ایالات متحده از میان برداشته شد و بعد از آن - وقتی که یک کاندیدای شمالی [۴] با دادن این وعده به اتحادیه - که کوبا را میدان یک‌تازی برای برده‌داران خواهد ساخت - نامزدی خود را به ریاست جمهوری ابداع کرد، و بعد از آن، یعنی پس از محکومیت

پرداسکات [۵] - گسترش برده‌داری بزور نیروی فدرال، بخشی از قانون اساسی آمریکا اعلام شد، و بالاخره زمانی که تجارت برده با آفریقا [۶] دوباره به صورت دو فاکتو (غیررسمی) آزاد شد و رواجی بس عظیم‌تر از زمان آزاد بودن قانونی خود یافت، تعدیات نیروهای برده‌دار به نقطه اوج خود رسیدند. و البته همزمان با این اوج‌گیری تعدیات جنوب - که با تبانی حزب دموکرات شمال انجام می‌گرفت - شواهد غیرقابل انکاری هم وجود داشت که نشان می‌داد عوامل مخالف شمال آنقدر نیرو جمع کرده‌اند که بزودی تعادل قوا را برهم خواهند زد. جنگ کانزاس [۷]، تشکیل حزب جمهوریخواه [۸] و تعداد کثیر آراء فرمونت در انتخابات ریاست جمهوری ۱۸۵۶ [۹] همه دلایل قابل لمس بودن مبنی بر اینکه شمال - برای جبران اشتباهاتی که ایالات متحده در طول نیم قرن در زیر فشار برده‌داران مرتکب شده و برای بازگشت به اصول راستین تحول آن - نیروهای کافی ذخیره کرده است؛ گذشته از این پدیده‌های سیاسی، یک حقیقت آماری و اقتصادی عظیم حاکی از این بود که سوءاستفاده نیروهای برده‌دار از اتحادیه فدرال بنقطه‌ای رسیده است که از آن پس مجبور به عقب‌نشینی می‌باشد - حال چه با زور و چه با عزت و احترام. این حقیقت، رشد شمال غرب بود که می‌توانست با جهش عظیم جمعیتش - بین سال‌های ۶۰-۱۸۵۰ تأثیر بیسابقه و شدیدی در سرنوشت ایالات متحده داشته باشد.

خوب، آیا این یک فصل محرمانه تاریخ بود؟ آیا خانم استو می‌خواست با «تصدیق» خود برای «اگزامینر» و سایر چهره‌های تابناک سیاسی جراید لندن از این حقیقت - که به‌دقت پنهان نگهداشته شده بود برده بردارد و بگوید که دارودسته برده‌داران تاکنون برای انجام مقاصدش از اتحادیه استفاده می‌کرده است؟ آیا این گناه آمریکائی‌های شمالی است که روزنامه‌نگاران انگلیسی از برخورد شدید نیروهای متخاصمی که اصطکاک آنان در طول نیم قرن گذشته نیروی محرکه تاریخ آمریکا بوده است، بی‌اطلاع بوده‌اند؟ آیا این گناه آمریکائی‌هاست که جراید انگلیس، آنچه را که در حقیقت نتیجه تکامل سیاسی سال‌ها مبارزه آنان است با قلاب‌دوزی ظریفی که یکشنبه یافته شده باشد، اشتباه گرفته‌اند؟ تنها همین حقیقت، که حتی تشکیل حزب جمهوریخواه در آمریکا و پیشرفت آن، توجه جراید لندن را بخود جلب نکرد می‌تواند در داستان‌هایی از توخالی بودن رجزخوانی‌های ضدبرده‌داری آنان بازگو کند. بعنوان مثال، می‌توانیم دو نشریه از دو قطب مخالف جراید لندن را در نظر بگیریم: «تایمز» لندن، ارگان مهم طبقات اعیان و روزنامه هفتگی «رینولدز»، تنها ارگان باقیمانده طبقه کارگر. اولی، بدست قبل از زوال زندگی حرفه‌ای آقای بوکانن ستایش نامه بلیفی در دفاع از زمامداری او و هجوناامه افتراآمیزی علیه جنبش جمهوریخواهی انتشار داد. «رینولدز» هم که بنوبه خود در زمان اقامت بوکانن در لندن، یکی از نوجه‌های وی محسوب می‌شد، از آن پس هیچ موقعیتی را برای مداحی و تجلیل از وی و یا تقییح مخالفانش،

از دست نداد. چطور شد که حزب جمهوریخواه - که برنامه‌اش آشکارا مخالف تعدیات طبقه برده‌دار و سوءاستفاده این طبقه از اتحادیه در راه منافع خود بود - توانست در شمال پایدار بماند؟ از این گذشته، چطور شد که بخش عظیم حزب دموکرات شمال، توانست وابستگی‌های قدیمی خود را با رهبران طبقه برده‌دار کنار بگذارد، سنن سیاسی نیم قرن گذشته خود را هیچ شماره، منافع بزرگ تجاری و تعصبات بزرگتر سیاسی خود را قربانی نماید و به پشتیبانی حکومت جمهوریخواه حاضر بشتابد و کمک‌های جانی و مالی خود را بی‌دریغ به آن عرضه کند؟

«اکنون می‌بست» بجای پاسخ دادن به سئوالات بالا، با تعجب می‌نویسد:

«آیا می‌شود فراموش کرد که شمال و غرب هم درست مثل جنوب عادتاً با چه خشونت‌های طرفداران الغای بردگی را آزار می‌دادند و مجازات می‌کردند؟ آیا می‌شود انکار کرد که بی‌خیالی و سنگدلی - اگر نگوئیم بی‌صدافتی - همین حکومت واشنگتن، سال‌ها بر سر راه کوشش‌های ما برای جلوگیری مؤثر از تجارت برده در ساحل آفریقا، بزرگترین اشکالات را بوجود می‌آورد؟ در حالی که قسمت اعظم کشتی‌های ما واقعاً در این تجارت دست داشتند، با سرمایه شمال ساخته شده و به‌تجار شمالی تعلق داشت و دریانوردانش همه شمالی بودند».

براستی هم که این منطقی بسیار زیرکانه است. انگلیس ضدبرده‌داری نمی‌تواند در برانداختن نفوذ روبروال طبقه برده‌دار با شمال همکاری کند، چون نمی‌تواند فراموش کند که شمال زمانی که تحت تأثیر این نیرو بوده، از تجارت برده حمایت می‌کرده و یا طرفداران الغای بردگی را آزار می‌داده و تأسیسات دموکراتیکش، آلوده به تعصبات برده‌داری بوده است. انگلیس نمی‌تواند با زمامداری آقای لینکلن همگامی کند، چون حکومت بوکانن را با عیب و نقص می‌داند. او باید باترشیروسی به جنبش کنونی و رستاخیز شمالیها خنده بگیرد و هواداران شمال را بخاطر آثاری از تجارت برده - که در برنامه جمهوریخواهان دیده می‌شود - هو کند. و در عوض طبقه برده‌دار جنوب را بخاطر برپا کردن يك امپراتوری مستقل ستایش نماید. چرا؟ چون نمی‌تواند فراموش کند که شمال دیروز با شمال امروز فرق کرده است. ضرورتی که بخش ضدشمالی جراید انگلیس را وامی‌دارد که با چنین مدافعات مغلطه‌آمیزی [بسبك] بیلی قدیم [محل دادگاه مرکزی جنایی لندن] روش خود را توجیه نمایند. پیش از هر چیز حاکی از آن است که انگیزه‌های پنهانی آنان بست‌تر و وقیحانه‌تر از آنست که بتوان آن را آشکارا گفت.

از آنجا که یکی از مانورهای مورد علاقه [روزنامه‌های انگلیسی] این است که زمامداری کنونی جمهوریخواهان را بخاطر اعمال موافق بردگی گذشتگان نشان لکه‌دار کنند، لذا بشدت می‌کوشند مردم انگلیس را قانع کنند که «نیویورک هرالده» را باید تنها معرف اصیل عقاید شمالی‌ها دانست. «تایمز» لندن در این راه سردمدار شده و بقیه گله

بعبع کن جراید ضدشمالی هم، از کوچک و بزرگ، مرتباً زیر همین آتش هیزم می‌گذارند. بهمین خاطر است که «اکنون می‌بست» می‌نویسد: «در این هنگامه جنگ، روزنامه‌ها و سیاستمداران نیویورک دیگر دنبال آتش‌افروزان جنگ نمی‌کردند بلکه حالا که ارتش عظیمی به میدان آورده‌اند، سعی می‌کنند جنگجویان را وادارند که بجای افتادن بجان هم، در مورد منازعات داخلی خود، منجمله بردگی - با هم کنار آمده و در عوض با تمام قوا و بدون اخطار قبلی به قلمرو انگلیس حمله کنند.» در حالیکه «اکنون می‌بست» خیلی خوب می‌داند که کوشش‌های «نیویورک هرالده» برای آلوده کردن ایالات متحده به جنگ با انگلیس - که «تایمز» لندن هم مشتاقانه آن را تأیید می‌کند - فقط به منظور نصمین موفقیت تجزیه‌طلبان و بتأخیرانداختن جنبش رستاخیز شمال بوده است.

با این همه جراید ضدشمال انگلیس به يك چیز اعتراف می‌کنند. «ساتردی رویو» با تکبر می‌نویسد: «مهمترین موضوعی که در انتخاب لینکلن مطرح بوده و بالاخره هم آن را عملی کرد، فقط محدود کردن تشکیلات برده‌داری به ایالاتی بود که این تشکیلات قبلاً در آن وجود داشت.» و «اکنون می‌بست» اشاره می‌کند: «این واقعیتی است که هدف حزب جمهوریخواه از انتخاب آقای لینکلن این بود که از گسترش برده‌داری به قلمروهایی [که این مسئله در آنها هنوز] تثبیت نشده جلوگیری کند. این هم احتمالاً واقعیتی است که اگر موفقیت شمال کامل و بدون قیدوشرط باشد، آن‌ها می‌توانند واقعاً برده‌داری را فقط بهمان ۱۵ ایالتی که این مسئله قبلاً در آن‌ها پذیرفته شده است، محدود نمایند و این خود بالعمال بنابودی کامل برده‌داری می‌انجامد، اگرچه این موضوع قطعیت ندارد و فقط يك احتمال است.»

همین «اکنون می‌بست»، در ۱۸۵۹، بمناسبت مأموریت هارپر فری جان براون [۱۰] سلسله مقالات مشروحي منتشر نمود که ثابت کند بموجب يك قانون اقتصادی، از آن لحظه که برده‌داری در آمریکا قدرت گسترش خود را از دست بدهد، این پدیده محکوم بنابودی تدریجی خواهد شد. طبقه برده‌دار این قانون اقتصادی را بخوبی درک کرده است. تومبز گفت: «اگر ظرف ۱۵ سال آینده قلمرو برده‌داری شدیداً افزایش نیابد، یا باید به برده‌ها اجازه داد که از جنگ سفیدها بگریزند و یا سفیدها ناگزیر خواهند بود که از جنگ بردگان فرار کنند.» جمهوریخواهان با اعلام تحدید بردگی به مناطق قانونی فعلی آن، در حقیقت بطور مشخص در ۱۹ دسامبر ۱۸۵۹ اولین زمینه را برای زمره‌های تجزیه‌طلبی در مجلس نمایندگان - پدید آوردند. آقای سینگلتن ((نماینده) می‌سی‌سی‌پی) از کرتیس ((نماینده) آیوا) پرسید که آیا حزب جمهوریخواه هرگز اجازه نخواهد داد که جنوب تا زمانی که در اتحادیه است - بخشی يك وجیب هم بر قلمرو برده‌داری بیافزاید؟ وقتی جواب منفی کرتیس را شنید ادامه داد که بنابراین، این مسئله اتحادیه را مضمحل خواهد کرد. توصیه او به [مردم] می‌سی‌سی‌پی این بود که

بهرتر است هرچه زودتر از اتحادیه خارج شوند و گفت: «آقایان بخاطر دارند که جفرسون دیویس نیروهای ما را در جنگ مکزیک رهبری کرد، او هنوز زنده است، شاید برای اینکه ارتش جنوب را نیز رهبری نماید.» گذشته از آن قانون اقتصادی که گسترش برده‌داری را برای بقای آن در مناطق قانونی، ضرورتی حیاتی می‌داند، رهبران جنوب هرگز از این ضرورت نیز غافل نبوده‌اند که ایالات متحده را نیز تحت تاثیر سیاسی خود نگاهدارند. جان کالهن در ۱۹ فوریه ۱۸۴۷ در دفاع از پیشنهادات خود در سنا، بوضوح اظهار داشت که «سنا تنها نیروی است که برای توازن قوا در حکومت، در دست جنوب باقیمانده و بنابراین بوجود آوردن ایالات برده‌دار جدید برای حفظ تعادل قوای مخالف در سنا، ضروریست.»

از این گذشته الیگاری صاحب ۳۰۰ هزار برده نمی‌توانست نفوذ سیاسی را حتی در خانه خود نیز نگهدارد مگر اینکه بی‌دری طعم امید به فتوحات آینده در داخل یا خارج از مرزهای ایالات متحده را جلوی همه سفیدپوستان جنوب بیاندازد. به این ترتیب اگر بنا بر عقیده بلندگوهای جراید انگلیس، شمال به این تصمیم قاطع رسیده بود که بردگی را به محدود فعلیش محدود کند و از این طریق بالمآل سبب نابودی آن از طریق قانونی شود، آیا این کافی نبود که انگلیس ضد برده را به صف هواداران شمال درآورد؟

ولی ظاهراً این جنگ واضح برای الفای بردگی، پارسایان منز انگلیسی را راضی نکرده است. «اکونومیست» می‌نویسد: «وقتی، این جنگ، جنگ برای آزادی نژاد سیاه نیست، انصافاً برچه مبنای دیگری می‌تواند ما را به هودارای بسیار صمیمانه‌ای از آرمان فدرال بطلبد؟» «اگزامینر» می‌نویسد: «زمانی بود که ما از شمال هوداری می‌کردیم بتصور اینکه واقعاً آنها در برابر تعدیات ایالات برده‌دار ایستادگی نموده و آزادی بردگان را بتوان مظهر عدالتی درباره نژاد سیاه پذیرفته‌اند.»

بهرحال، این روزنامه‌ها، درست در همان شماره‌هایی که می‌نویسند نمی‌توانند با شمال همدردی کنند، چون جنگ آنها، جنگ برای الفای بردگی نیست، به ما اطلاع می‌دهند که «تدبیر اضطراری» اعلام آزادی سیاهان و دعوت آنان بیک شورش عمومی چیز است که «حتی تصور آنها وحشتناک و مشتمن‌کننده است» و هرگونه «مصالحه‌ای بر پیروزی‌ای که با چنین قیمتی بدست آید و یا آلوده به چنین جنایتی باشد، ارجحیت دارد.»

بنابراین، ابراز اشتیاق انگلیس‌ها نسبت به جنگ برای الفای بردگی بطورکلی یک عوامفریبی است. دم خروس آنان از ورای جملات زیر بخوبی آشکار می‌شود. «اکونومیست» می‌نویسد: «سرانجام آیا این [قانون] تعرفه موریل می‌تواند بهانه‌ای برای همدردی و قدردانی ما باشد، یا این اطمینان که در صورت پیروزی شمال، این [قانون] تعرفه در سرتاسر جمهوری عملی خواهد شد، می‌باید برای ما بهانه‌ای محسوب

شود که امروز هلهله‌کنان مشتاق پیرویشان باشیم؟» «اگزامینر» می‌نویسد: «آمریکائی‌های شمال، در هیچ چیز صادق و جدی نیستند جز در قانون تعرفه گمرکی خودخواهانه‌شان... ایالات جنوبی از اینکه ماحصل کارپردازان آنان این طور بوسیله این تعرفه استحقاقی شمال بغارت می‌رود، دگر خسته شده‌اند.»

«اگزامیز» و «اکونومیست» بیکدیگر نان قرض می‌دهند. دومی لااقل اینقدر صداقت دارد که سرانجام اعتراف کند که اشکال او و هوادارانش در همدردی با شمال تنها مسئله تعرفه گمرکی است، در حالیکه اولی حتی ارزش جنگ بین شمال و جنوب را تا حد یک جنگ تعرفه گمرکی - جنگ بین تجارت استحقاقی و تجارت آزاد - پائین آورده است. «اگزامینر» شاید خبر ندارد که حتی منفی‌باغان کارولینای جنوبی در ۱۸۳۲، بنابر شهادت ژنرال جاکسون، از تجارت استحقاقی فقط بعنوان بهانه‌ای برای تجزیه‌طلبی استفاده کردند [۱۱] ولی حتی «اگزامینر» هم باید بداند که شورش جدید، برای شروع، منتظر تصویب قانون تعرفه موریل نشد [۱۲]. درحقیقت جنوبی‌ها نمی‌توانستند از غارت ماحصل نیروی کارپردازان خود توسط قانون تعرفه استحقاقی شمال خسته شده باشند چون از ۱۸۴۶ تا ۱۸۶۱ پیوسته تعرفه تجارتی آزاد برقرار بود. «اسپکتاتور» در آخرین شماره‌اش، نیت پنهانی برخی ارگانهای ضدشمالی را بنحو جالب زیر برملاء می‌سازد:

«پس این ارگانهای ضدشمالی با انکار حقایق منطقی محکم واقعاً می‌خواهند چه چیزی را مطلوب جلوه دهند؟ آنها ادعا می‌کنند که تجزیه اتحادیه مطلوبست فقط به این علت که همانطور که گفتیم این تنها راه ممکن برای خاتمه دادن «باین جنگ بی‌معنی و برادرکشانه» است و اکنون که جبر اجتناب‌ناپذیر عیان شده است البته بعنوان یک فکر ثانوی، به این خاطر که این کرنشی است متواضعانه در برابر مشیت الهی و توجیه قضاو قدری که خدا برای بنده‌اش می‌خواهد، - اگر خوب در مطلب تعمق کنیم، دلایل بیشتری آشکار خواهد شد که شاید این بهترین راه انطباق اخلاقی کشور است و آشکار خواهد شد که چقدر نفع این ایالات بوده است که به دو گروه رقیب تجزیه شوند. این دو گروه متقابلاً جاه‌طلبیهای یکدیگر را تحت نظارت خواهند داشت. قدرت یکدیگر را خنثی خواهند کرد و هر آینه انگلیس با یک یا چند تا از آنها اختلاف نظری پیدا کند، ایالات مخالف - صرفاً بعلت حسادت - بهمدستی با ما برمی‌خیزند. بر این نکته خیلی تکیه شده است که وضعی نظیر آنچه ذکر شد، بسیار مهم است چون ما را از نگرانی می‌رهاند و در میان خود ایالات «رقابت» سیاسی - این ضامن بزرگ شرافت و خلوص - را تشویق خواهد کرد.»

اینست منطقی که طبقات متعدد هواداران جنوب - که این روزها بین ما پدیدار شده‌اند - بطور خطرناکی بر روی آن پافشاری می‌کنند. و ترجمه انگلیسی آن - و ما صعباً متأسفیم که یک بحث انگلیسی درباره چنین مطلب مهمی باید بگونه‌ای باشد که

باز پرحمه داشته باشد - این است که ما از شدت جنگ «برادرکشانه» حاضر متأسفیم، چون ممکن است در آینده يك سلسله جنگ‌های کوچک و مداوم، در اثر کینه‌ها و حسادت‌های بلوک‌های ایالاتی که در آینده رقیب یکدیگر خواهند شد بيك جنگ وحشتناک منجر گردد. حقیقت راستین این است که گروه‌های رقیب ایالات آمریکا، نخواهند توانست در صلح و هماهنگی با هم بسر ببرند و این احساس [تأسف] کاملاً غیرانگلیسی، اگرچه در جملات محترمانه‌ای مستتر است ولی این حقیقت را بوضوح نشان می‌دهد. آن حالت مزمن، کینه وحشتناکی است که علناً از همین علنی که باعث جنگ حاضر شده است ناشی می‌شود. این را همه اذعان دارند که گروه‌های مختلف ایالات، منافع تعرفه [گمرکی] متفاوتی خواهند داشت. همین اختلاف منافع تعرفه [گمرکی] در صورت تجزیه ایالات مسلماً منشأ جنگ‌های کوچک و مداوم خواهند شد و بردگی - ریشه اصلی این جنگ - سرچشمه دشمنی‌ها، مخالفت‌ها و مبارزات بیشماری خواهد شد و دیگر هرگز تعادل ثابتی بین ایالات رقیب برقرار نخواهد شد. با این همه گفته می‌شود که این آینده دراز و پر از جنگ‌های لابنتقطع، راه حلی است که تقدیر برای گرفتاری بزرگ امروز، خواسته است. تنها علت واقعی آنکه ما به این تقدیر با نظر موافق می‌نگریم این است که احتمال دارد جنگ بزرگ امروز به تشکیل يك واحد سیاسی عظیم بیانجامد. در صورتیکه حالت دیگر قضیه، یعنی ادامه لایتنهای منازعات کوچک بالمآل منجر به تشکیل قاره‌ای ضعیف و منقسم خواهد شد که دیگرانگلیس از آن ترسی ندارد.

البته، انکار نمی‌کنیم که آمریکائیه‌ها، با رفتار غیردوستانه و گردن کلفتانه‌ای که مکرراً نسبت به انگلیس از خود نشان داده‌اند، خود تخم این احساس حقارت و نفرت را کاشته‌اند، ولی با این همه می‌گوئیم که این احساس حقیر و منفور است. ما می‌دانیم که کش دادن مسئله هیچ امیدی را برای تأمین آرامش عمیق و پایداری برای آمریکا در بر ندارد و نتیجه آن فقط سقوط و تنزل ملت آمریکا به سطح قبایل و طوایف در حال نزاع خواهد بود. با این همه باز هم از جنگ «برادرکشانه» فعلی وحشت داریم اگرچه این [متحماً راه حل] قطعی می‌باشد. ما اصرار داریم به آنها بقبولانیم که به آینده بی‌انتهای جنگ‌های کوچکی - که بهمین شدت برادرکشانه و چه بسا به مراتب ناپودکننده‌تر خواهند بود - با نظر موافق بنگرند. چرا؟ چون به این وسیله خار رقابت آمریکا از پهلوی ما بیرون کشیده می‌شود.

[نیویورک دیلی تریبون - ۱۱ اکتبر ۱۸۶۱]

کارل مارکس

«تجارت پنبه بریتانیا»

افزایش مداوم قیمت پنبه خام، سرانجام روی صنایع نساجی اثر جدی می‌گذارد. در حال حاضر مصرف پنبه توسط این کارخانه‌ها نسبت به ظرفیت کل مصرف آن‌ها ۲۵٪ کاهش یافته است. این در نتیجه کاهش روزافزون میزان تولید است. خیلی از کارگاه‌ها فقط سه یا چهار روز در هفته کار می‌کنند. قسمتی از ماشین‌ها - چه در موسساتی که ساعات کار را کم کرده‌اند و چه در آن‌ها که هنوز تمام وقت کار می‌کنند - خوابیده است، بعضی کارگاه‌ها هم موقتاً بکلی تعطیل شده‌اند.

در بعضی جاها، مثلاً بلاکپورن، کوتاه کردن ساعات کار همراه با کاهش دستمزدها بوده است. معهذاً این روند تقلیل ساعت کار، تازه در مراحل ابتدایی است و می‌توان با اطمینان کامل پیش‌بینی کرد که ظرف چند هفته آینده کار [مربوط به پنبه] در همه جا به سه روز در هفته تقلیل خواهد یافت و قسمت عظیمی از ماشین‌آلات در بسیاری از موسسات کاملاً متوقف خواهند شد. کارخانه‌داران و تجار انگلیسی عموماً وخامت اوضاع تأمین پنبه را با کندی بسیار و با اکراه درک کردند. آنها می‌گفتند که «آخرین محصول عمده آمریکا خیلی وقت است که به اروپا فرستاده شده است. چیدن محصول جدید هم که هنوز آغاز نشده است. بنابراین اگر جنگ و بسته شدن بنادر هم در کار نبود، حتی يك بسته پنبه هم پیش از آنچه که به ما رسیده، دریافت نمی‌کردیم فصلی کشتیرانی معمولاً تا قبل از اواخر نوامبر شروع نمی‌شود و صادرات عظیم نیز معمولاً تا قبل از اواخر دسامبر صورت نمی‌گیرد. بنابراین تا آن موقع واقعاً چندان فرق نمی‌کند که پنبه در مزارع نگهداری بشود یا بمحض اینکه بسته‌بندی شد به بنادر ارسال گردد. اگر بسته شدن بنادر تا قبل از پایان امسال منتفی شود، ما احتمالاً تا مارس یا آوریل آینده آنقدر پنبه دریافت خواهیم کرد که گویی اصلاً بسته شدن بنادری در کار نبوده است.»

در اعماق مغزهای تجارتنی، این تخیل پرورانده می‌شود که یا تا اواخر سال بحران آمریکا و نتیجتاً موضوع بسته شدن بنادر به کلی از بین خواهد رفت و یا اینکه لرد بالمرستون بزور این بنادر را باز خواهد کرد. احتمال دوم بکلی منتفی شد چون گذشته از سایر شرایط، منجستر [مرکز صنایع نساجی انگلستان] متوجه شد که در قدرت بسیار

بزرگ متفقاً مراقب و شدیداً مانع هرگونه تهاجم خصمانه‌ی دولت انگلیس به آمریکا هستند. یکی منافع سرمایه‌دارانی که در صنایع آمریکای شمالی سرمایه‌گذاری‌های هنگفتی کرده‌اند و دیگری منافع مربوط به تجارت ذرت که به آمریکای شمالی بعنوان بزرگترین منبع ذرت، شدیداً متکی است. آرزوهای باز شدن بموقع بنادر برای رفع احتیاجات لیورپول [مرکز تجارت پنبه] یا منچستر و یا پایان یافتن جنگ آمریکا در اثر نوعی مصالحه با تجزیه‌طلبان، واقعه‌ای را بیار آورد که تاکنون در بازار پنبه انگلیس سابقه نداشت و آن انجام معاملات پنبه توسط آمریکائیان در لیورپول بود که تاحدی بر مبنای سفته‌بازی و تاحدودی بخاطر صدور مجدد آن به آمریکا بود. در نتیجه در دو هفته گذشته بازار پنبه لیورپول بسیار داغ و پرهیجان شده است. سرمایه‌گذاری‌های سوداگران تجارت لیورپول در پنبه - به وسیله سرمایه‌گذاری‌های سفته‌بازانه منچستر و کارخانه‌داران دیگر که عجله دارند انبارهای خود را برای زمستان آینده از مواد خام پرکنند - تشدید می‌شود. میزان معاملات اخیر وقتی بدستی معلوم می‌شود که می‌بینیم قسمت اعظم انبارهای ذخیره منچستر از هم‌اکنون با این ذخائر پر شده است و فقط ظرف یک هفته ۱۵ تا ۲۲ سپتامبر قیمت هر پوند پنبه میدلینگ آمریکائی [نوعی پنبه] $\frac{3}{8}$ پنس و نوع ظریف آن $\frac{5}{8}$ پنس افزایش یافته است.

در زمان شروع جنگ آمریکا قیمت پنبه بطور یکتواخت افزایش می‌یافت ولی عدم تناسب خانه خراب کن بین قیمت مواد خام و قیمت نخ و پارچه تا آخرین هفته ماه اوت هنوز علنی نشده بود. تا آن موقع هر نوع تنزل جدی در قیمت محصولات پنبه‌ای ناشی از کاهش شدید تقاضا از آمریکا، و همراه با انباشت در انبارها بوسیله واگذاری و ارسال امانتی بطریق سفته‌بازانه به چین و هندوستان، متعادل نگهداشته می‌شد. منتها این بازارهای آسیایی خیلی زود اشباع شد. «کلکته پرایس کرنٹ» [قیمت جاری در کلکته] در ۷ اوت ۱۸۶۱ نوشت: «انبارها دارند انباشه می‌شوند. از زمان آخرین واردات تاکنون حدود ۲۴ میلیون یارد پارچه پنبه‌ای ساده وارد شده است. اطلاعاتی کالایی در داخل همچنان ارسال مازاد بر احتیاجات را بطور مداوم نشان می‌دهند و تا زمانی که این جریان ادامه داشته باشد، نباید آمیدی به بهبودی اوضاع داشت...»

بازار بمبئی نیز بیش از حد معمول، ذخیره پنبه دارد. البته عوامل دیگری هم در کاهش بازار هندوستان مؤثر بوده‌اند. قحطی اخیر قسمت‌های شمال غربی، مصیبت وبا را به دنبال آورد و در بنگال سفلی باران شدید، تمام منطقه را بزر آب فرو برد و به محصول پرنج شدیداً لطمه زد. در نامه‌هایی که هفته گذشته از کلکته به انگلیس رسید، گزارش شده که هر پوند تویست ۴۰ نخ [نوعی پارچه] - که در منچستر نمی‌توان آن را کمتر از ۱۱ پنس خرید - فقط به قیمت ۹ پنس بفروش رسیده است، و پارچه پیراهنی ۴ اینچی - در مقایسه با قیمت فعلی آن در منچستر - قواره‌ای ۷، ۹ و ۱۲ پنس ضرر داشته است. در بازار چین نیز در اثر انباشته شدن انبارها از پنبه وارداتی،

قیمت‌ها اجباراً سقوط کرده‌اند. تحت چنین شرایطی تقاضا برای محصولات پنبه‌ای انگلیس کمتر می‌شود، طبیعاً قیمت‌ها نمی‌توانند همگام با افزایش تصاعدی قیمت مواد خام همچنان بالا روند، و برعکس [مخارج] ریسندگی، بافت و تصویر [انداختن روی پارچه] پنبه‌ای در مواد زیادی حتی از سود ناخالص بیشتر می‌شود. بعنوان مثال، بارقام زیر - در مورد ریسندگی درشت که بوسیله یکی از بزرگترین کارخانه‌های منچستر منتشر شده توجه کنید:

۱۷ سپتامبر ۱۸۶۰ هر پوند سود ناخالص مخارج ریسندگی هر پوند

هزینه پنبه، به پنس	۶	۴	۳
فروش پارچه ۱۶ نخ، به پنس	۱۰	-	-
سود، ۱ پنس در هر پوند			
۱۷ سپتامبر ۱۸۶۱			
هزینه پنبه، به پنس	۹	۲	۳
فروش پارچه ۱۶ نخ، به پنس	۱۱	-	-
ضرر، ۱ پنس در هر پوند			

مصرف پنبه هندی بسرعت افزایش می‌یابد و با گراتر شدن قیمت پنبه، عرضه پنبه هندی بازم بیشتر خواهد شد، معهذاً در يك ضرب‌الاجل چند ماهه، تقریباً محال است که بتوان تمام شرایط تولید را تغییر داده و روال تجارت را بکلی عوض کرد. انگلیس امروز در حقیقت قصاص فرمانروایی غلط خود بر امپراتوری وسیع هندوستان را پس می‌دهد. دو گرفتاری بزرگ که انگلیس امروز برای جانشین کردن پنبه هندی بجای پنبه آمریکایی با آن دست بگریبان است، یکی فقدان وسایل ارتباطی و حمل و نقل در داخل هند است و دیگری وضع اسفبار دهقان هندی است که به او اجازه نمی‌دهد از شرایط مناسب برای بهبود کارش استفاده کند. در این هر دو مشکل هیچکس جز خود انگلیسی‌ها مقصر نیست. صنعت مدرن انگلیس، بطور کلی بر دو پایه عظیم متکی بود، یکی سیب‌زمینی که تنها راه تغذیه ایرلند و قسمت اعظم طبقه کارگر انگلیس بشمار می‌رفت. این پایه با آفت سیب‌زمینی و مصیبت بعدی ایرلند [۱۳] به کلی درهم شکسته شد. برای نگهداری و تأمین قدرت تولید میلیون‌ها رنجبر ناگزیر پایه‌های وسیع دیگری انتخاب گردید. پایه دوم صنعت انگلیس هم پنبه محصول کار بردگان ایالات متحده بود. با بحران فعلی آمریکا، انگلیس‌ها ناگزیرند میدان تأمین مواد اولیه خود را گسترش داده و پنبه را از انحصار الیگارش - ای که خواستار توالد و تناسل و استفاده از بردگان می‌باشد - آزاد کنند. تا زمانی که صنایع پنبه انگلیس به پنبه‌ای که برده کشت کرده، متکی بماند می‌توان با اطمینان گفت که آنها بر يك بردگی دوجانبه تکیه کرده‌اند:

بردگی غیرمستقیم سفیدپوستان در انگلیس و بردگی مستقیم سیاهپوستان در آنسوی اقیانوس اطلس.

«تایمز» لندن و الاحضرت‌های اورلثان

«تایمز» لندن، بمناسبت ملاقات با پادشاه پروس در کامپین، مقالات تند و با مزه‌ای در حمله بدآنسوی کانال [مانش] چاپ کرده «پیز، ژورنال امپراتوری» نیز در جواب، نویسندگان «تایمز» را اشخاصی خواند که کله‌هاشان را جین [نوعی مشروب] مسموم کرده و قلمشان در لجن می‌زنند. این گونه جنگ زرگری گاهگاه فقط برای منحرف کردن اذهان عمومی از روابط صمیمانه‌ای است که بین میدان چاپخانه [محل اداره مرکزی «تایمز»] و [کاخ] توپلری [محل اقامت ناپلئون سوم] وجود دارد. برای مرد دسامبر [لونی بناپارت] در خارج از مرزهای فرانسه، هیچ کاسه‌لیسی بزرگتر از «تایمز» لندن وجود ندارد و خدمات این روزنامه بخصوص وقتی که به سبک و لحن انتقادی کاتونست به سزار می‌باشد، لحن اخلاقی انتقادآمیز به فرمانروای يك دولت است. کاتوی انتقادگر (۱۴۹-۲۳۴ ق.م) يك شخصیت تاریخی در روم بود که بخاطر سخت‌گیری در اعمالش و توجه به اخلاقیات مشهور بود.

«تایمز» ماه‌ها بود که فحش‌ها تشار پروس می‌کرد، و در توجیه ماجرای اسفبار ماکدونالد خطاب به پروس نوشت که انگلیس، از اینکه می‌بیند ایالات [مشرف به رود] راین از جنگ حکومت بربریت «هوهنتسولرن» رهایی یافته و از سعادت حکومت مطلقه بناپارت برخوردار شده‌اند، خیلی خوشحال است. [«تایمز»] به این ترتیب نه تنها پادشاه بلکه مردم پروس را نیز بشدت عصبانی کرد. «تایمز» حتی فکریک اتحاد آنگلو-پروسی را در صورت جنگ احتمالی پروس با فرانسه خوار شمرده و در حقیقت همه کوشش خود را بکار برد که پروس را قانع کند که نباید هیچ امیدی به انگلیس داشته باشد و تنها راهش این است که بنحوی با فرانسه کنار بیاید. و بالاخره وقتی که پادشاه آراسته و ضعیف پروس به دیدار کامپین تن در داد، «تایمز» می‌توانست بخود بیالد که «من در این ماجرا سهم بزرگی داشتم» منتها البته حالا وقت آن بود که خاطره این حقیقت را که هم او راهگشای پادشاه پروس بوده است از ذهن مردم بریتانیا بزدايد. این است دلیل جاروجنجال نمایشی او و همینست دلیل عربده‌های متقابل «پیز، ژورنال امپراتوری».

حالا دیگر «تایمز» از آن مخمضه موضع‌گیری شدید در برابر بناپارتیسم نجات یافته است و بنابراین، قدرت این را دارد که کمک خود را به مردم دسامبر عرضه نماید. تصادفاً این موقعیت هم خیلی زود دست داد. لویی بناپارت طبعاً نسبت به مسایلی که به حسن شهرت رقبای مدعی تاج سلطنت فرانسه مربوط می‌شود خیلی حساسیت دارد. او در

ماجرای جزوه دوک دومال در حمله به پلون پلون، خود راه‌افتضاح کشانید و با اقداماتش بیشتر از همه طرفداران اورلثانیزم به پیشبرد آرمان اورلثانیست‌ها خدمت کرد. دوباره در همین اواخر از مردم فرانسه خواسته شد بین پلون پلون و والاحضرت‌های اورلثان تفاوتی قابل نشوند. وقتی پلون پلون به قصد آمریکا حرکت کرد، کاریکاتورهایی از او در فابورگ سن آنتوان [محل‌های در پاریس] پخش شد که در آن‌ها او بشکل مرد چاقی نشان داده شده بود که در جستجوی تاج سلطنت است، منتها در عین حال اذعان شده بود که او مسافریست بسیار بی‌آزار که نسبت به بوی پودر هم تنفر خاصی دارد. درست همزمان با بازگشت پلون پلون بفرانسه، با افتخاراتی که چندان بیشتر از افتخارات او از سفر کریمه ایتالیايش نبود، والاحضرت‌های اورلثان برای خدمت در صفوف ارتش ملی [آمریکا] اقیانوس اطلس را پشت سر گذاشتند، این مسئله در اردوی بناپارتیست‌ها آشوب بیا کرد. برای خشم بناپارتیست‌ها دق و دل خالی کردن از طریق جراید مزدور پاریس هم دردی را دوا نمی‌کرد. چون از این طریق وحشت امپراتوری برملا می‌شد، ماجرای افتضاح جزوه‌ها تجدید می‌شد و مقایسه رسواکننده‌ای پدید می‌آورد بین والاحضرت‌هایی که جلای وطن می‌کنند تا در زیر پرچم جمهوریخواهان علیه برده‌داری بجنگند و والاحضرت تبعیدی دیگری که بعنوان يك گزبه مخصوص انگلیس سوگند می‌خورد تا خود را در افتخار سرکوبی جنبش کارگران انگلیسی شریک نماید. [۱۴].

حالا [در این میانه] کیست که باید مرد دسامبر را از این مخمضه بیرون بکشد؟ کسی غیر از «تایمز» لندن؟ اگر همان «تایمز» لندنی که در روزهای ۶ و ۸ و ۹ اکتبر ۱۸۶۱ خشم «پیز، ژورنال امپراتوری» را با انتقادهای ریاکارانه‌اش در مورد دیدار کامپین برانگیخته بود، درست همان روزنامه بیاید و در روز ۱۲ اکتبر بیرحمانه به والاحضرت‌های اورلثان حمله کند که چرا به صفوف ارتش ملی ایالات متحده پیوسته‌اند، آیا لویی بناپارت ادعای خود را علیه والاحضرت‌های اورلثان به کرسی نشانده است؟ آیا نباید این مقاله «تایمز» بعنوان يك اظهارنظر بیطرفانه در مورد آخرین اقدامات والاحضرت‌های اورلثان یعنی دشمنان شخصی لویی بناپارت، به فرانسه ترجمه شود، مورد اظهار نظر جراید پاریس قرار گیرد، وسیله رئیس پلیس فرانسه بجرايد همه ایالات فرستاده شود و در سرتاسر فرانسه منتشر گردد؟ این است که «تایمز» امروز با این همه فحاشی و حمله به والاحضرت‌های اورلثان منتشر میشود.

البته لویی بناپارت خیلی کاسبکارتر از آن است که در قضاوت کوردلانه فروشنندگان رسمی عقاید عمومی نسبت به جنگ آمریکا سهیم باشد. او می‌داند که توده واقعی مردم انگلیس، فرانسه، آلمان و تمام اروپا آرمان ایالات متحده را آرمان خود [یعنی] آرمان آزادی می‌دانند، و علیرغم همه زبان‌بازی‌هایی که او بخاطر پول می‌کند، مردم خاک ایالات متحده را خاک آزاد میلیون‌ها اروپایی بی‌زمین و سرزمین امیدهای آنان می‌دانند که اینک

باید شمشیر بدست از آن در برابر چنگ اندازی‌های کثیف برده‌داران دفاع نمایند. لویی ناپلئون همچنین می‌داند که در فرانسه، توده‌ها مبارزه در راه حفظ اتحادیه را با مبارزه پدرانشان در راه پایه‌گذاری استقلال آمریکا مربوط می‌دانند و از نظر آنان هر فرانسوی که شمشیر خود را در خدمت حکومت ملی [آمریکا] بیرون بکشد، در حقیقت وصیت‌نامه لاقایت را اجراء کرده است. بنابراین، بنا بر این می‌داند که اگر قرار باشد چیزی نظر موافق توده فرانسه را برای والا حضرت‌های اورلئان جلب کند، همین پیوستن آنان به ارتش ملی ایالات متحده است. او از این تصور به خود می‌لرزد. در نتیجه، «تایمز» لندن، کاسه‌لیس منتقدش، امروز به والا حضرت‌های اورلئان می‌گوید که «آنها نمی‌توانند با تن دادن به خدمت در اینکارزار پست، به محبوبیت خود در میان ملت فرانسه بیافزایند.» لویی ناپلئون می‌داند که تمام جنگ‌های بین‌الملل متخاصم اروپایی از زمان کودتای خود او همه نیم بند، بی‌پایه و غیرضروری و بر سر بهانه‌های ساختگی بوده‌اند. جنگ روسیه [کریمه، ۱۸۵۳-۶] و جنگ ایتالیا [۱۸۵۹] و طبعاً عملیات راهزنانه علیه چین، هندوچین [۱۵] و غیره - هرگز علاقه مردم فرانسه را بخود جلب نکرد، چون مردم از روی غریزه دریافته بودند که این هر دو جنگ فقط به این منظور برگزار شده بود که زنجیرهای قلابی کودتا را مستحکم‌تر نماید. اولین جنگ بزرگ تاریخ معاصر جنگ آمریکا است.

مردم اروپا می‌دانند که طبقه برده‌دار جنوب جنگ را آغاز کرد با این شعار که ادامه [حیات] طبقه برده‌دار، دیگر با بقای اتحادیه سازگار نیست. در نتیجه مردم اروپا می‌دانند که جنگ برای بقای اتحادیه در حقیقت جنگی است بر علیه ادامه [حیات] طبقه برده‌دار - یعنی در این مبارزه، عالی‌ترین شکل حکومت خودمختار توده‌ای که تا بحال شناخته شده، علیه پست‌ترین و بیش‌زمانه‌ترین شکل برده‌گیری انسان‌ها که تاکنون در تاریخ به ثبت رسیده، می‌جنگد.

لویی بناپارت، البته بشدت متأسف است از این که والا حضرت‌های اورلئان باید درست در چنین جنگی شرکت نمایند. جنگی که با وسعت ابعادش و پایان با شکوهش، با جنگ‌های بی‌پایه، مسخره و تحقیرآوری که اروپا از ۱۸۴۹ به بعد به خود دیده است بسیار تفاوت دارد. نتیجتاً «تایمز» لندن مجبور است اعلام کند که «نادیده گرفتن تفاوت بین جنگی که بین ملل متخاصم رخ می‌دهد، و این بی‌پایه‌ترین و مسخره‌ترین جنگ داخلی که تاریخ بیاد دارد، نوعی توهین به حیثیت اجتماعی است.»

«تایمز» البته ناگزیر است که حملات خود به والا حضرت‌های اورلئان بخاطر «تن دادن به خدمت این کارزار پست» را با تعظیم غرایبی در برابر فاتحین سپاستپول و سولفرینو به پایان برساند. «تایمز» لندن می‌نویسد: «عاقلاً نه نیست که بخواهیم بین عملیاتی مثل اسپرینگ فیلدومناسس [۱۶] و شاهکارهایی چون سپاستپول و سولفرینو مقایسه‌ای بعمل آوریم.» پست بعدی گواهی بر آن خواهد داد که ارگان‌های امپراتوری

با تبنانی قبلی از مقالات «تایمز» استفاده می‌کنند. ضرب‌المثلی است که می‌گویند: يك دوست در دوران تنگدستی بهزار دوست در دوران کامیابی می‌ارزد. همدست پنهانی «تایمز» لندن هم درست همین امروز در بدترین شرایط قرار گرفته است.

کمیابی پنبه توأم با کمیابی غله و بحران تجارتنی‌ای که همراه با يك مضيقه کشاورزی است، و هر دوی این‌ها به اضافه کاهش درآمد گمرکات و آشفستگی اوضاع مالی، بانک فرانسه را مجبور کرده است که نرخ بهره خود را به ۶٪ برساند تا بتواند با رونجیلدو بارینگ برای يك وام دو میلیون لیره استرلینگی در بازار لندن وارد معامله شود و سهام دولتی فرانسه را در خارج از کشور به‌گرو بگذارد. با این همه تازه در مقابل بیش از ۴۰ میلیون تعهد فقط ۱۲ میلیون ذخیره دارد. این اوضاع اقتصادی بهترین موقعیت را بدست رقبای مدعی سلطنت داده است که شانس بیشتری برای خودحساب کنند. از همین حالا در فایبورگ سن آنتوان بخاطرنان آشوب برپا شده و بنابراین، الان نامناسب‌ترین موقعی است که بگذارند والا حضرت‌های اورلئان محبوبیت عامه کسب کنند و به این جهت است که «تایمز» لندن اینطور سخت و مستقیم حمله می‌کند.

[«دیلی تریبون نیویورک» - ۷ نوامبر ۱۸۶۱]

است. در حالی که تمام روزنامه‌های آمریکایی که ازین مقاله «تایمز» اطلاع داشتند، مدت‌ها قبل آن را تکذیب کرده بودند.

بنابراین مطمئناً - همانطور که «تایمز» هم صریحاً اذعان کرده است - نقشه مداخله مشترک به شکل کنونی بوسیله انگلیس‌ها طرح شده یعنی ساخته طرفداران پالمرستون است. اسپانیا تحت فشار فرانسه به آن ملحق شده است و خود فرانسه نیز به علت گذشت‌هایی که در میدان سیاست اروپا نسبت به او شده بود، با این طرح موافقت کرده است. در این زمینه، همزمانی جالبی به چشم می‌خورد، و آن اینکه «تایمز» در ۶ نوامبر، درست در همان شماره‌ای که نتیجه کنفرانس پاریس را در مورد مداخله مشترک در مکزیک اعلام می‌کند، سرمقاله‌ای دارد که با لحن پرگلابه‌ای از چپ و راست به اعتراض سوئیس - به تجاوز اخیر ارتش فرانسه به قلمرو کشور [سوئیس]، یعنی در داپنتال - ناسزا می‌گوید. در ازای همدستی‌ای که لوئی بناپارت در ماجرای مکزیک کرده است دستش برای تجاوزات همه‌جانبه به خاک سوئیس و یا شاید هم به سایر قسمت‌های قاره اروپا آزاد گذاشته شده و زدوبندهای انگلیس و فرانسه درباره این موضوعات، در تمام طول ماه‌های سپتامبر و اکتبر ادامه داشته است.

در انگلیس مردم - بجز سهامداران [انگلیسی] در مکزیک که به هر حال هرگز کوچکترین نفوذی بر اذهان عمومی نداشته‌اند - هیچ رغبتی نسبت به مداخله در مکزیک نشان نمی‌دهند. بنابراین عرضه کردن نقشه‌های پالمرستون به این مردم مشکل می‌نماید. تنها راه این است که فیل انگلیس را با تجویزات ضدونقیض گیج کنند و داروهای مشابه ساخت همان کارخانه همیشگی را - منتها در مقادیر مختلف - به این حیوان تزریق نمایند.

«مورنینگ پست» در شماره ۲۴ سپتامبر خود اعلام می‌دارد که «در مکزیک جنگی برای کشورگشایی» در کار نخواهد بود، مسئله فقط بر سر دعای مالی علیه وزارت دارایی مکزیک است، چون «ممکن نیست بتوان با مکزیک بعنوان یک دولت متشکل و تثبیت شده معامله کرد» و در نتیجه «بنادر مکزیک موقتاً اشغال شده و درآمد گمرکی آنها ضبط خواهد شد».

«تایمز» ۲۷ سپتامبر عکس این‌ها را می‌نویسد، به این نحو: «ما در برابر نادرستی‌ها، انکارها و غارت رسمی و غیرقابل جبران هموطنانمان توسط جامعه‌ای ورشکسته، مدت‌های مدید همچون پولاد بردباری کردیم»، و در نتیجه، برخلاف آنچه که [مورنینگ] پست قبلاً گفته بود غارت خصوصی سهامداران انگلیسی «دلیل بنیادی این مداخله نیست». «تایمز» خود با گریزی [به این مسئله] ابراز می‌کند که «اگر نفوذ بیشتر و وسیع‌تر ضروری باشد مکزیکو به اندازه کافی اشتها انگیز است»، ولی در عین حال اظهار امیدواری می‌کند که «صرفاً حضور یک نیروی مشترک در خلیج و تصرف چند بندر، حکومت مکزیک را وادار می‌کند که اقدامات جدی‌تر و تازه‌ای برای حفظ صلح انجام

کارل مارکس

مداخله نظامی در مکزیک

مداخله نظامی مفرضانه انگلیس، فرانسه و اسپانیا در مکزیک به عقیده من یکی از ددمنشانه‌ترین ماجراجویی‌هایی است که تاکنون در تاریخ بین‌المللی به ثبت رسیده است. این ماجراجویی شگفت‌آور و بی‌دلیل با آن هدف‌های جنون‌آسا و این وسایل کار ابلهانه، مسلماً ساخته و پرداخته پالمرستون است، ولی بی‌محتوایی و ناپختگی آن بهیچ وجه با کارهای قبلی این نقشه‌کش پیرجور در نمی‌آید.

بعید نیست که این مداخله نظامی هم یکی دیگر از آن قطعات آهنی باشد که لوئی بناپارت ناگزیر است بخاطر سرگرم داشتن مردم فرانسه پیوسته در آتش نگاهدارد. مطمئناً اسپانیا هم که موفقیت‌های بی‌ارزش اخیرش در مراکش و سن دومینیک [۱۷] کله پوکش را بیشتر بدوران انداخته است، خواب احیای [قدرتش] در مکزیک را دیده است، با این همه بدیهی است که نقشه فرانسه خیلی ناپخته بوده است. فرانسه و اسپانیا سخت کوشیده‌اند که ماجراجویی مشترکشان در مکزیک، تحت رهبری انگلیس نباشد.

در ۲۴ سپتامبر، «مورنینگ پست» یعنی «موتیتور» پالمرستون برای نخستین بار جزئیات نقشه مداخله مشترکی را - که بنا به مفاد معاهده‌ای که جدیداً بین انگلستان، فرانسه و اسپانیا منعقد شده بود - اعلام کرد. هنوز این خبر از کانال مانس نگذشته بود که دولت فرانسه در ستون‌های روزنامه «پاتری» پاریس بیدرنگ آن را دروغ محض خواند. در ۲۷ سپتامبر، سرانجام «تایمز» لندن، ارگان ملی پالمرستون، به سکوت خو. درباره این نقشه پایان داد و بدون اینکه نقل قولی از «پاتری» آورده باشد، سرمقاله‌ای [بقلم سردبیرش] برضد آن نوشت. «تایمز» حتی آشکار کرد که ارل راسل به حکومت فرانسه اطلاع داده بود که انگلیس در مورد مداخله نظامی در مکزیک به چه نتیجه‌ای رسیده است و م. دوترونل جواب داده بود که امپراتور فرانسه هم به نتیجه مشابه رسیده است. حالا نوبت اسپانیا بود. یک روزنامه نیمه رسمی مادرید - در حالی که تعابیل اسپانیا را به فضولی در مکزیک تأیید می‌کرد - ایده مداخله مشترک با انگلیس [در مکزیک] را تکذیب کرد. تکذیب‌های رسمی هنوز ادامه داشت که «تایمز» صریحاً اطمینان داد که «رضایت رئیس جمهور آمریکا نیز در مورد این عملیات جلب شده

دهد و بدخواهان را متقاعد می‌نماید که اظهار مخالفت‌های خود را با اشکالی قانونی‌تر از شکل قطاع‌الطریقی ابراز نمایند.»

بنابراین به‌گفته «مورنینگ» [پست]، ماجرا به این جهت آغاز شد که «در مکزیک حکومتی وجود ندارد»، در حالی که به‌گفته «تایمز»، منظور «فقط تشویق و پشتیبانی از حکومت موجود مکزیک بوده است.» واقعاً که! عجیب‌ترین روشی که تاکنون برای تحکیم يك حکومت عرضه شده، این است که قلمرو آن را اشغال و درآمد آن را ضبط نمایند.

«تایمز» و «مورنینگ پست» [می‌گویند] پس از این که [مسئله مزبور] یکبار با گوشه و کنایه با جان بول [اصطلاحی برای مردم عامی انگلستان، يك انگلیسی نوعی، که بعد از قهرمان اصلی کتاب آربوتنوت بنام «تاریخچه جان بول (۱۷۱۲)»، مرسوم گشت] در میان گذاشته شد، وی را به‌چرندیات دست دوم دولتی سپرده و بطور سیستماتیک اور ابا همان ضدونقیض‌ها به مدت چهار هفته گیج کردند تا افکار عمومی بالاخره به اندازه کافی به‌ایده مداخله مشترك در مکزیک خوگند، گرچه از هدف اصلی این مداخله، تعمداً سخنی به‌میان نمی‌آید. سرانجام، زدویند با فرانسه به‌پایان رسید و «مانیتور» اعلام کرد که کنفرانس سه قدرت اشغالگر در ۳۱ اکتبر به‌نتیجه رسیده است و «ژورنال د. د. بت» که یکی از شرکایش به‌فرماندهی یکی از کشتی‌های ناوگان فرانسه منصوب شده بود به‌جهانیان اعلام کرد که به‌هیچ وجه قصد اشغال دائمی سرزمینی در کار نیست - وراکروز و سایر نقاط ساحلی اشغال خواهند شد و موافقت شده است در صورتی که تا آن وقت مقامات قانونی مکزیک خواسته‌های مهاجمین را برنیآورند، پیشروی تا پایتخت ادامه یابد، و به‌علاوه حکومت مقتدری برای این جمهوری به‌ارمغان آورده خواهد شد.

«تایمز» که بعد از انتشار اولین اعلامیه خود در ۲۷ سپتامبر گویی تا بحال بکلی وجود خود مکزیک را از یاد برده بود، حالا باید مجدداً قدم به‌جلو گذارد. هرکس که ارتباط این روزنامه را با پالمستون نداند و یا تشریح نقشه‌های پالمستون را برای نخستین بار در همین روزنامه نخوانده باشد، سرمقاله امروز «تایمز» را بزرگترین تحقیر و بیرحمانه‌ترین هجونه نسبت به‌کل ماجرا می‌انگارد. این [سرمقاله] مطلب را به‌این ترتیب شروع می‌کند که «این ماجرا واقعه بسیار جالبی است (در جای دیگر آن را شگفت‌آور می‌نامد). سه کشور همدست می‌شوند که کشور چهارمی را با خشونت وادار به‌خوش رفتاری نمایند، آن‌هم نه کاملاً از طریق جنگ، بلکه بیشتر از طریق مداخله مقتدرانه و بنام قانون.»

مداخله مقتدرانه بنام قانون! این در حقیقت همان شعار «اتحاد مقدس» [۱۸] است، البته از نظر انگلیس که بیوسته از اصل عدم مداخله لاف می‌زند، باید هم بسیار جالب باشد! حالا چرا «طریق جنگ»، اعلام جنگ و سایر اصول قوانین بین‌المللی، جای خود را به «مداخله مقتدرانه بنام قانون داده است»؟ برای این که به‌گفته «تایمز» در «مکزیک حکومتی وجود ندارد»، و هدفی که در این ماجرا ادعا شده است، چیست؟ این

است که «این خواسته‌ها را به‌مقامات قانونی مکزیک ابلاغ کنند.»

تنها موضوعات مورد گلابه‌نیروهای مهاجم و تنها دلایلی که ممکن است کوچک‌ترین توجه قابل قبولی برای رفتار خصمانه آن‌ها ارائه نمایند، می‌تواند به‌سادگی در چند کلمه خلاصه شود. اینها عبارتند از: دعاوی مالی سهامداران و يك سری خشونت‌های شخصی که ادعا می‌شود نسبت به‌اتباع انگلیس، فرانسه و اسپانیا اعمال شده است. این‌ها ضمناً همان دلایلی هستند که «مورنینگ پست» از اول برای این مداخله عنوان کرده بود و چندی قبل هم از طرف لردجان راسل - در مصاحبه وی با چند نفر از نمایندگان سهامداران مکزیک در انگلیس - رسماً تأیید شدند. «تایمز» امروز عنوان می‌کند: «انگلیس، فرانسه و اسپانیا متفقاً دست به‌این مداخله نظامی زده‌اند تا مکزیک را وادار به‌انجام تعهدات ویژه‌اش نموده و از اتباع دولت‌های سلطنتی مربوطه حمایت کرده باشند. منتها در جریان همین مقاله هم، «تایمز» تغییر مسیر داده و به‌تازده می‌نویسد:

«ما بدون شك موفق خواهیم شد دعاوی مالیمان را [به‌مکزیک‌ها] بقبولانیم، در حقیقت فقط يك کشتی جنگی هم کافی بود که هر لحظه تا این حد ارضای خاطر ما را تأمین کند. مسلماً هر قدر گردنکشی و مقاومت زیادتر و وقیحانه‌تر می‌شد عکس‌العمل ما هم یقیناً سهمگین‌تر و سریع‌تر آن را تلافی می‌کرد. ولی واضح است که اگر فقط بمنظور همین ارضای خاطر کوچک بود ما مجبور نبودیم از اول به‌چنین عملیات افراطی گسترده‌ای دست یزنیم.»

بنابراین «تایمز» به‌انحاء مختلف اقرار می‌کند که دلایلی که از ابتدا برای این مداخله نظامی عرضه شده بود فقط بهانه‌هایی سطحی بودند، و برای ارضای این خواسته‌ها هم به‌هیچ وجه نیازی به‌چنین عملیات گسترده‌ای نبود؛ و بنابراین در حقیقت «به‌رسمیت شناختن دعاوی مالی و حمایت از اتباع اروپائی» اصلاً ربطی به‌مداخله مشترك نظامی حاضر در مکزیک ندارد. پس واقعاً هدف و منظور اصلی این عملیات چیست؟

قبل از اینکه بقیه توضیحات «تایمز» را دنبال کنیم، بد نیست فقط با گریزی به‌چند نکته «شگفت‌انگیز» دیگری - که این روزنامه با زیرکی هرچه تمام‌تر سعی کرده است از آن ذکری نکند - توجه کنیم. اولاً، این به‌راستی هم «شگفت‌انگیز» است که می‌بینیم اسپانیا - از میان همه کشورهای دنیا، فقط اسپانیا - یکباره مجاهد راه به‌رسمیت شناختن وام‌های خارجی شده است! همین يك شنبه گذشته بود که روزنامه «کوریردیمانش» از حکومت فرانسه تقاضا کرد که فکری بحال اوضاع کرده و اسپانیا را وادار کند که «بتعهدات قدیمی خود نسبت به‌سهامداران فرانسوی که گویی برای ابد به‌تأخیر افتاده است - عمل کند.»

دومین نکته «شگفت‌انگیز» تر اینکه خود شخص پالمستون - که بنا بر اعلامیه اخیر لردجان راسل آماده است به‌مکزیک حمله کند تا دولت آنرا مجبور به‌پرداخت بول

سهامداران انگلیسی نماید - شخصاً و داوطلبانه، حتی علیرغم خواست حکومت مکزیک، حقوق قراردادی دولت انگلیس و گروگان تضمین پرداخت مکزیک به اعتباردهندگان انگلیسی را یکجا بخشید.

مکزیک در قراردادی که در ۱۸۲۹ با انگلیس بسته بود، متعهد شده که هرگز در هیچیک از قلمروهای امپراتوری آن زمانش اجازه برده‌داری ندهد. و در جای دیگری در همان قرارداد اقساط ۴۵ میلیون اکر [هراکر برابر ۴/۰۴۷ مترمربع است] زمین‌های عمومی [دولتی] تگزاس را بعنوان تضمین پرداخت وام‌هایی که از سرمایه‌داران انگلیسی گرفته بود، در گروگان انگلیس گذارده بود. این خود پالمرستون بود که ده دوازده سال بعد بعنوان میانجی بین مکزیک و تگزاس مداخله کرد و در قراردادی که او در همین موقع با تگزاس تنظیم کرد نه تنها آرسان ضد برده‌داری بلکه گروگان اقساط زمین‌های عمومی را نیز فدا کرد و به این ترتیب تضمین پرداخت وام‌های سهامداران انگلیسی را خود از بین برد. حکومت مکزیک در آن موقع اعتراض کرد ولی جان س. کالهن وزیر آینده با طمطراق تمام به‌دربار سنت جیمز [کاخ پادشاه در لندن] اطلاع داد که تمایل ایشان هم مبنی بر «الغای بردگی در ایالت تگزاس با الحاق این ایالت به ایالات متحده بهتر برآورده خواهد شد.» بنابراین، در حقیقت، سهامداران انگلیسی، به‌دست خود پالمرستون و داوطلبانه، با فدا کردن گروگان تضمین پرداختی قرارداد ۱۸۲۶ هرگونه ادعای مالی علیه مکزیک را از دست دادند.

ولی چون، بقول «تایمز» لندن مداخله نظامی فعلی ربطی بدعاوی مالی و عصبانیت‌های شخصی ندارد، پس واقعاً هدف اصلی و یا وانمود شده این عملیات چیست؟

«مداخله مقتدرانه بنام قانون». انگلیس، فرانسه و اسپانیا نقشه اتحاد مقدس تازه‌ای کشیده‌اند و خود را به‌صورت يك دادگاه نظامی عالی برای اعاده نظم و قانون در سراسر دنیا درآورده‌اند. «تایمز» می‌نویسد: «مکزیک باید از هرج و مرج نجات داده شده و براه خودمختاری و صلح سوق داده شود. حکومت قوی و باثبات باید در آنجا به‌دست مهاجمین تشکیل شود. و این حکومت باید از «بعضی از احزاب مکزیک» دستچین شود.

حالا، آیا کسی می‌تواند باور کند که پالمرستون و سخنگوی او «تایمز» واقعاً این مداخله مشترك را وسیله‌ای برای اجرای ادعاهایشان - یعنی از بین بردن هرج و مرج و روی کار آوردن حکومتی قوی و باثبات در مکزیک - می‌انگارند؟ سرمقاله «تایمز» در ۲۷ سپتامبر از گرامی داشتن این ایمان موهوم خیلی فاصله دارد و می‌نویسد: «تنها نکته‌ای که ممکن است بر سر آن بین ما و متحدین ما اختلاف نظر وجود داشته باشد مربوط به حکومت جمهوری است. انگلیس میل دارد که حکومت در دست حزب لیبرالی که هم‌اکنون بر سر کار است باقی بماند. در حالی که ظن می‌رود که فرانسه

و اسپانیا طرفدار حکومت مذهبی‌ای که اخیراً سرنگون شد [۱۹] باشند. در حقیقت هیچ‌یک است که فرانسه در هر دو دنیای قدیم و جدید [اروپا و آمریکا] پشتیبان حکومت دزدها و کشیش‌ها باشد. «تایمز» در سرمقاله امروز خود نیز همچنان با همان جدیت به‌استدلال خود ادامه می‌دهد و بار دیگر دو دلی خود را در این جمله نشان می‌دهد: «پدشواری می‌توان تصور کرد که همه قدرت‌های مهاجم بتوانند در ترجیح دادن یکی از دو حزبی که مکزیک را بین خود تقسیم کرده‌اند بتوافق برسند، بهمان نسبت پدشواری می‌توان تصور کرد که بین دشمنانی این چنین مضمم، مصالحه‌ای عملی صورت گیرد.»

بنابراین پالمرستون و «تایمز» بخوبی می‌دانند که «در مکزیک حکومتی وجود دارد»، «حزب لیبرالی که آشکارا مطلوب انگلیس است اکنون بر سر قدرت است»، «دولت مذهبی سرنگون شده است»، «مداخله اسپانیا» آخرین امید درماندگی کشیش‌ها و دزدها بوده و بالاخره این که «هرج و مرج مکزیک داشت از بین می‌رفت.» بنابراین آنها می‌دانند که این مداخله مشترك بدون هیچ هدف اعلام شده دیگر، جز نجات مکزیک از هرج و مرج، مسلماً به نتیجه‌ای معکوس منجر خواهد شد. حکومت قانونی را تضعیف کرده، حزب کشیش‌ها را به‌کمک سرنیزه اسپانیا و فرانسه تقویت نموده، جنگ نیمه مشتمل داخلی را مجدداً شعله‌ور ساخته و بجای خاموش کردن هرج و مرج آن را به‌اوج خود خواهد رسانید.

برداشت خود «تایمز» از این حقایق واقعاً جالب توجه و «شگفت‌انگیز» است؛ و می‌نویسد: «گرچه این ملاحظات ممکن است ما را نسبت به نتایج این مداخله کمی نگران کند ولی بهیچ وجه مقتضی بودن این اعزام قوا را نفی نمی‌کند.»

نتیجتاً این نکته که اعزام قوا، هدف موردنظر خود را نفی می‌کند، موجب نفی مقتضی بودن خود اعزام قوا نمی‌گردد و وسایلی را که هدف موردنظر را باطل می‌سازند، نفی نمی‌کند.

معهداً من تاکنون از بزرگترین نکته «شگفت‌انگیز» ای که «تایمز» نام برده، ذکر می‌نماید. «تایمز» می‌نویسد: «اگر پرزیدنت لینکلن دعوتنامه تنظیم شده در کنفرانس را بپذیرد و در عملیات قریب‌الوقوع ما شرکت نماید چهره این عملیات پیش از پیش شگفت‌انگیز خواهد شد.»

بله، راستی هم که این بزرگترین «شگفتی» خواهد بود اگر ایالات متحده، دوست کنونی مکزیک، با این دلالتان نظم و قانون اروپائی هم‌دست شده و با شرکت در عملیات آنها، مداخله مسلحانه مبلغین اروپایی در امور داخلی کشورهای امریکائی را درست بشمارد. اولین نقشه این پیوند زدن «اتحاد مقدس» به آن سوی اقیانوس اطلس در دوره احیا، توسط شاتوبریان برای پوربونهای اسپانیا و فرانسه تنظیم شد. این نقشه توسط يك وزیر انگلیسی - آقای کانینگ - و يك رئیس جمهور آمریکایی - آقای مونرو - در

همان زمان خنثی شد. تشنجات اخیر ایالات متحده بنظر پالمرستون موقعیت مناسبی فراهم آورده است که او بتواند نقشه قدیمی را با تغییر شکل‌هایی، مجدداً ارائه نماید. چون ایالات متحده در حال حاضر نمی‌توانند اجازه دهند که هیچ گرفتاری خارجی در جنگشان برای اتحادیه ایجاد مزاحمت کند، تنها کاری که می‌توانند انجام بدهند این است که اعتراض کنند. بهترین خیرخواهان آن‌ها در اروپا صمیمانه امیدوارند که آن‌ها این اعتراض را بکنند و در انظارجهانیان هرگونه همدستی خود را در طرح این نقشه جنایتکارانه با قاطعیت تکذیب نمایند.

این مداخله نظامی که پالمرستون با همدستی دو قدرت دیگر اروپایی به مرحله اجرا درآورده است، در دوران فترت پارلمان بدون مجوز قانونی و علیرغم خواست پارلمان انگلیس شروع شده است. اولین جنگ بدون اجازه پارلمانی پالمرستون جنگ افغانستان بود که با درست کردن يك سری «اسناد جعلی» تا حدی بی‌سروصدا و هموجه جلوه داده شد. جنگ بدون اجازه دیگر او جنگ با ایران در سال‌های ۱۸۵۷-۵۸ بود. او در آن موقع از این جنگ با این بهانه دفاع کرد که «مواد قانونی مربوط به مطلع ساختن پارلمان در مورد جنگ»، به جنگ‌های آسیایی اطلاق نمی‌شود. ظاهراً مثل اینکه این اصول به جنگ‌های آمریکایی هم اطلاق نمی‌شوند. پارلمان با از دست دادن کنترل، خود بر جنگ‌های خارجی، کنترل امور مالی داخلی را نیز از دست خواهد داد و در این صورت حکومت پارلمانی در حقیقت به يك مضحکه تبدیل خواهد شد.

[«نیویورک دیلی تریبون» - ۲۳ نوامبر ۱۸۶۱]

کارل مارکس

آخرین اخبار و تأثیر آن‌ها در لندن

از زمان اعلان جنگ به روسیه، تاکنون، من هرگز ناظر چنین هیجانی در تمام اقشار جامعه انگلیس نبوده‌ام، هیجانی که در ۲۷ م همین ماه با رسیدن اخباری که «لاپلاتا» در مورد ماجرای ترنت [۲۰] به سوتامپتون ارسال داشته بود، آغاز گردید. در ساعت ۲ بعدازظهر، اخبار این حادثه ناگوار «بوسیله تلگراف بر تابلوی اعلانات تمام بورس‌های سهام انگلیس نقش بست. قیمت تمام اوراق بهادار تضمینات بازرگانی تنزل نمودند، در حالی که قیمت شوره ترقی کرد. قیمت اوراق بهادار دولتی ۳/۴ درصد تنزل کرد. کمپانی لویید، از تمام کشتی‌هایی که از مبدأ نیویورک براه می‌افتادند، پنج کینه [واحد پول انگلیس برابر ۲۱ شلینگ]، بعنوان بیمه خطر جنگ مطالبه کرد. تا غروب آن روز عجیب‌ترین شایعات در لندن منتشر شد و از جمله این که حکم اخراج سفیر امریکا [چارلز ف. ادمز] بلافاصله برای او فرستاده شده و دستور داده شده است که کلیه کشتی‌های آمریکائی را در بنادر بریتانیا بلافاصله توقیف کنند، و غیره. مشتریان پنبه تجزیه‌طلبان در لیورپول از موقعیت استفاده کرده، با يك ضرب‌الاجل ده دقیقه‌ای، جلسه پر از خشمی بریاست آقای اسپنس - نویسنده چند جزوه مخفی به نفع ایالات. متولفه جنوبی - در قسمت فروش پنبه بازار بورس تشکیل دادند. دریاسالار ویلیامز، نماینده وزارت دربار در کشتی ترنت، که همزمان با کشتی لاپلاتا وارد شده بود بلافاصله به لندن احضار شد.

روز بعد، در ۲۸ نوامبر، جراید لندن یکجا و با تضاد شگفت‌آوری نسبت به هیجان پیشابکه سیاسی و تجارتمی غروب روز قبل، لحن ملایمی بخود گرفتند. به کلیه روزنامه‌های پالمرستون «تایمز»، «مورنینگ پست»، «دیلی تلگراف»، «مورنینگ ادورتایزر» و «سان» دستور داده شده بود که عصبانی نشوند و آرام بگیرند. «دیلی نیوز»، با انتقادی که از روش [کشتی] «سان یاسینتو» کرده بود، ظاهراً بیش از قصد حمله به حکومت فدرال، می‌خواست خود را از اتهام تعصبات «ضدیانکی» مبرا کند، در حالی که «مورنینگ استار»، ارگان جان برایت، بدون اظهارنظر راجع به سیاست و عقلانی بودن «عملیات»، جنبه قانونی آن را مورد بررسی قرار داده بود. در رابطه با این روش عمومی جراید انگلیس، فقط دو استثنا وجود داشت: قلم‌زنان پیمایه توری «مورنینگ هالد» و «استاندارد» که در حقیقت يك روزنامه

تحت دو نام مختلفند، ارضای وحشیانه خود را - از اینکه سرانجام «جمهوریخواهان» به تله افتاده‌اند و بهانه توجیه یک جنگ پدست آمده است - کاملاً برملا کردند. مجله «مورنینگ کرونیکل» - که سالها کوشیده بود متناوباً با خوش خدمتی به پالمر زهرده [ویلیام پالمر ۱۸۲۴-۵۶] که زن و برادرش را زهر داد تا ثروت آنها را تصاحب کند و «مورنینگ کرونیکل» از او دفاع می‌کرد که «عقلش ناقص» بوده است [و تویتری، به حیات پوقلمون صفت خود ادامه دهد - از این دو روزنامه پشتیبانی می‌کرد. هیجان بورس در نتیجه لحن آرامش بخش جراید اصلی لندن کاملاً فروکش کرد. در همان روز - ۲۸ نوامبر - ویلیامز فرمانده [یاداره] دریا سالاری مراجعه کرد و گزارشی از شرایط موجود این حادثه در کانال قدیمی باهاما، ارائه داد. گزارش او، همراه با نوشته‌های افسران دیگر کشتی ترنت، بلافاصله، به مراجع حقوقی دولت سلطنتی فرستاده شد و این‌ها هم، غروب همان روز نظر خود را رسماً به اطلاع لرد پالمرستون، ارل راسل و سایر اعضای حکومت رساندند.

در روز ۲۹ نوامبر، تغییر مختصری در لحن جراید دولتی به چشم خورد و معلوم شد که مراجع حقوقی دولت سلطنتی اقدامات کشتی سان یا سینتورا غیرقانونی اعلام کرده‌اند و عصر همانروز کابینه به یک مشاوره همگانی احضار شده و تصمیم گرفت که با اولین کشتی بخار بعدی به لرد لیونزد دستور دهد که عقیده مراجع حقوقی انگلیس را بپذیرد. بنابراین، در مراکز اصلی بازرگانی مثل جوزس سهام، للوید، اورشلیم، بالتیک و غیره مجدداً هیجانی در چندان شدید بوجود آمد و این هیجان با رسیدن اخبار جدید شدیدتر شد، اخباری مبنی بر اینکه: حمل پیش‌بینی شده شوره به آمریکا روز قبل متوقف شده و نیز در روز ۲۹ ام این دستور عمومی به مرکز گمرکات رسیده است که صدور این ماده بهر کشور دیگر نیز - مگر تحت شرایطی مشخصاً معلوم - ممنوع شده است. اوراق بهادار دولتی انگلیس سه چهارم درصد دیگر تنزل کرد، و یکباره وحشتی جدی همه بازارهای سهام را در بر گرفت. تقریباً انجام هر معامله‌ای به وسیله سفته غیرممکن شد. در حالی که سقوط شدید و همه جانبه قیمت‌ها - از هر دید که بنگری - رخ داد. بعد از ظهر، در اثر چند شایعه، بهبود مختصری در بازار سهام پدید آمد که مهمترین آن‌ها، این شایعه بود که آقای ادمز اظهار عقیده کرده است که کابینه واشنگتن به عملیات سان یا سینتو اعتراض خواهد کرد.

در ۳۰ نوامبر (امروز) تمام روزنامه‌های لندن، به استثنای «مورنینگ استار» دو راه پیش پای کابینه واشنگتن گذاشتند: جبران خسارت یا جنگ.

حالا که تاریخ شرح وقایع را از زمان ورود لاپلاتا تا امروز بیان کردم، می‌توانم عقاید را شرح دهم. البته، دو موضوع باید در نظر گرفته شود، از یک طرف قانون و از طرف دیگر نفس سیاست. توقیف دو مأمور جنوبی در عرشه یک کشتی بخار پستی انگلیسی.

از نظر قانونی اولین اشکال آن که بوسیله جراید توری و «مورنینگ کرونیکل» عنوان شده، این است که ایالات متحده، هرگز تجزیه طلبان جنوبی را بعنوان متخاصم شناخته و در لجه نسبت به آن‌ها نمی‌تواند ادعای حقوق تخصیصی داشته باشد.

این سفسطه‌پازی بلافاصله توسط خود جراید دولتی مردود قلمداد شد. «تایمز» می‌نویسد: «ما قبلاً این ایالات، مولفه را نیروی متخاصم شناخته‌ایم، و بموقع خودش، حکومت آن‌ها را هم به رسمیت خواهیم شناخت. بنابراین ما در این وسط تمام وظایف و ددسره‌های نیروی بیطرف را در میان دو نیروی متخاصم بردوش گرفته‌ایم؛ بنابراین، ایالات متحده چه [ایالات] مولفه را نیروی متخاصم شناخته باشد و چه شناخته باشد - این حق را دارد که از انگلیس بخواهد که به تمام وظایف و ددسره‌های نیروی بیطرف، در امور جنگ دریایی گردن نهد.

در نتیجه، به استثنای روزنامه‌های نامبرده، تمام جراید لندن به سان یا سینتو حق می‌دهند که کشتی ترنت را متوقف کرده، بازدید کند و برای اطمینان خاطر - از اینکه این کشتی ابزار و یا اشخاصی را حمل نمی‌کند که در مقوله «ممنوعات جنگی» قرار دارند - آن را جستجو نماید. «تایمز» متذکر می‌شود که «تصمیمات انگلیس در تحت شرایطی اتخاذ شده که با شرایط امرز کاملاً فرق دارند» یا «کشتی‌های بخار آن وقت وجود نداشته و کشتی‌های پستی حامل نامه که امروز همه ملل دنیا در آن ذینفع هستند، در آن روزها ناشناخته بودند» یا «ما (انگلیسها) در آن روزگاران برای ادامه بقای خود می‌جنگیدیم و کارهایی را که خودمان کرده‌ایم، نباید بگذاریم امروزه دیگران انجام دهند». و این تذکرات چندان جدی تلقی نشده‌اند. «مانیتور» خصوصی پالمرستون، «مورنینگ پست»، همان روز اعلام کرد که «کشتی‌های بخار پستی ما وسایل تجاری ساده‌ای هستند که از مصونیت در برابر حق بازرسی مردان جنگی و حمل و نقل برخوردار نیستند». پس در حقیقت «حق بازرسی» هم توسط جراید لندن و هم توسط مراجع حقوقی دولت سلطنتی به کشتی سان یا سینتو داده شده است. این اعتراض هم - که توقیف کشتی ترنت بجای این که در حال حرکت بین دو بندر متخاصم صورت گرفته باشد، زمانی اتفاق افتاده که بین دو بندر بیطرف در حال حرکت بوده است، - نیز به عکس با تصمیم لرد استول - مبنی بر این که منظور از حق بازرسی این است که از مقصد اصلی کشتی اطمینان حاصل شود - اعتبار خود را از دست داد.

در مورد دوم، این سؤال پیش می‌آید که آیا کشتی - سان یا سینتو با شلیک رگبار گلوله بسوی ترنت و نتیجتاً پرتاب نارنجکی که در نزدیکی آن منفجر شد، به احترامات و اصول اجرای «حق بازدید و بازرسی» تخطی نکرده است؟ در این مورد نیز تمام جراید لندن اذعان کردند که چون جزئیات حادثه تاکنون معلوم نشده و فقط گزارشات یکی از طرفین درگیر بما رسیده است، لذا این مسایل جزئی نباید در تصمیم‌گیری حکومت انگلیس مؤثر باشند.

خوب، حالا که اذعان شد سان یا سینتو حق بازرسی داشته است، باید دید که در جستجوی چه بوده است؟ طبعاً «اشیای ممنوعه جنگی» ای که احتمالاً بوسیله ترنت حمل می‌شده‌اند، اشیای ممنوعه جنگی چیست؟ آیا «پیام‌های» کتبی حکومت متخاصم یک شیء

ممنوعه جنگی است؟ آیا کسانی که این پیام‌ها را حمل می‌کنند افرادی ممنوعه جنگی هستند؟ اگر جواب هر دو این سؤال مثبت باشد، در این صورت پیام‌های مزبور و حاملین آنها - چنانچه در عرشه کشتی تجاری باشند - که از يك بندر بیطرف به بندر بیطرف دیگری می‌رود - آیا هنوز هم جزء ممنوعات جنگی محسوب می‌شوند؟ چرايد لندن تصدیق می‌کند که تصمیمات عالی‌ترین مراجع قضایی در دو طرف اقیانوس اطلس آنقدر با هم در تضاد هستند که [پاسخ] مثبت و منفی برای هر دو طرف می‌تواند عادلانه داشته باشد و بهر حال بخاطر «سان یاسینتو» ماجرایی - که برحسب نخستین شواهد درباره آن قضاوت می‌شود - بوجود آمده است.

همزمان با این عقاید رایج در جراید انگلیسی، وکلای دولت سلطنتی انگلیس نیز اصل مسئله را کلاً کنار گذاشته و فقط به شکل ظاهری (نحوه اجرای) آن پرداخته‌اند. آنها اعلام می‌کنند که در اصل از قانون ملل تخطی نشده ولی بصورت ظاهر نقض گردیده است. آنها به این نتیجه رسیده‌اند که «سان یاسینتو» وقتی مرتکب خلاف شده است که بجای این که ترنت را به يك بندر حکومت فدرال هدایت کرده و مسئله را به يك دادگاه جزایی فدرال ارجاع نماید، مأمورین جنوبی را به مسئولیت خود توقیف کرده است. يك کشتی مسلح در دریا حق ندارد نقش قاضی را بعهده بگیرد. بنابراین تنها اتهامی که وسیله وکلای دولت سلطنتی انگلیس به «سان یاسینتو» وارد می‌آید مبنی بر تخلف در نحوه اجراء است که بنظر من هم حق با نتیجه‌گیری آنهاست. البته خیلی آسانست که سوابق را برملا کرد و نشان داد که انگلیس هم عیناً بارها از قوانین دریایی تخطی کرده است؛ ولی هرگز نباید اجازه داد که تخلف از قانون، جای خود قانون را بگیرد.

حالا از نظر قانونی این مسئله مطرح است که درحالی که خود انگلیس اعلام کرده که تخلف فقط در شکل بوده نه در ماهیت، آیا باید جبران خسارت بنحوی که حکومت انگلیس مطالبه می‌کند - یعنی بازگرداندن مأمورین جنوبی - باشد یا نه؟ يك قانون دان تمبل [ساختمانی در لندن، که قبلاً اقامتگاه شوالیه‌های معاهد بوده و اکنون شامل دوساختمان است که هر کدام دو بخش برای ۴ انجمن دانشجویان حقوق دارند - و درجه وکالت در آنجا داده می‌شود] در مورد این نکته در «تایمز» امروز اینطور اظهار نظر می‌کند:

«گرچه ظاهر قضیه بنفع ما نیست - چون دادگاه آمریکایی کشتی را محکوم نکرده تا به این وسیله آن را در مقابل ما مسئول نماید و ما بتوانیم از آن برای تخلف آشکارش از قوانین ملل توضیح بخواهیم ولی تخلف کاپیتان آمریکایی از مقررات در آن مورد که اجازه داده است که ترنت راهش را به سوتامپتون ادامه دهد آشکارا بنفع صاحبان انگلیسی و مسافرین انگلیسی آن بوده است. حالا آیا یا این وضع ما می‌توانیم از يك اشتباه تاکتیکی که در حقیقت به نفع ما تمام شده است، زمینه‌ای برای يك کشمکش بین‌المللی بوجود آوریم؟»

با این همه، اگر قرار است حکومت آمریکا تمکین نماید، - که بنظر من احتمالش هست - که کاپیتان ویلکس از قوانین دریایی تخلف کرده است - حال چه در اصل و چه در شکل ظاهری آن - حسن شهرت و منافع آنها هر دو ایجاب می‌کند که بر سر شرایط و نحوه ارضای طرف خسارت دیده، چک و چانه نزنند. آنها باید در نظر داشته باشند که درگیر شدن در جنگی بین آمریکا و انگلیس، نه تنها خدمتی است به تجزیه طلبان، بلکه در شرایط گرفتاری‌های کنونی موهبتی است الهی برای لویی بناپارت. نتیجتاً فرانسه با تمام نفوذ رسمی‌اش در برهه انداختن این جنگ کمک خواهد کرد؛ بالاخره این که انگلیس‌ها با نیروی متمرکز در شمال آمریکا پایگاه‌های هند غربی و نیرویی که جهت ماجرای مکزیک گسیل داشته‌اند، نیروی دریایی سهمگینی در اختیار دارند.

در مورد سیاست توقیف کشتی دو کانال باهاما، نه تنها جرایم انگلیس بلکه همه جرایم اروپایی در اظهار نگرانی از این حرکت عجیب حکومت امریکا يك صدا هستند که چه‌طور این دولت برای دستیابی به مأمورینی مثل آقایان میسون، سلایدل و شرکاه يك چنین خطر بزرگ بین‌المللی را بوجود می‌آورد، در حالی که آقایانی مثل یانسی و مان سرگرم پرسه زدن در لندن می‌باشند. «تایمز» مسلماً در این مورد حق دارد که می‌گوید: «حتی خود آقای سیوارد هم باید بداند که صدای این مأمورین جنوبی، در اسارت، هزار بار رساتر به لندن و پاریس می‌رسد تا وقتی که می‌خواستند در سنت جیمز و توپلری صحبت کنند.» مردم ایالات متحده، که آن طور بزرگوارانه به محدود کردن آزادی‌های خود تن دادند تا کشورشان را نجات دهند، مسلماً آنقدر آمادگی دارند که با اعلام آشکار قبول مسئولیت نوعی جبران خطای بین‌المللی - که دفاع بیجا از آن بزرگترین مایه امید شورشیان است - موج عقاید عمومی را در انگلیس بنفع خود تغییر دهند.

[«نیویورک دیلی تریبون» - ۱۹ دسامبر ۱۸۶۱]

نمی‌شود که «کمترین لطمه را» بدشمن بزند و یا حتی با جنگ «موقعیت و جبرانی نسبی» بار عرضه نماید. موقعیت مناسب. کتونی کاملاً بنفع یکطرف خواهد بود. بنفع دشمن شما.

آیا اثبات این مسئله که وقتی کشوری گرفتار جنگ داخلی است بدترین موقعیت را برای يك جنگ خارجی دارد، نیاز به جرح و بحث مفصلی دارد؟ در هر لحظه دیگری، بازرگانان بریتانیای کبیر از جنگ با ایالات. متحده شدیداً وحشت داشتند. حالا برعکس، ماههاست. که حزب بزرگ و متنفذ جامعه بازرگانان به حکومت فشار می‌آورد که با خشونت هرچه تمامتر محاصره بنادر را درهم بشکند و راه را برای تأمین موادخام برای شاخه اصلی صنعت انگلیس [پنبه] باز نماید. ترس از محدود شدن تجارت. صادراتی انگلیس با ایالات. متحده، پس از اینکه این محدودیت تجارت. واقعاً و عملاً بوقوع پیوست دیگر ابهت خود را از دست داده است. «اکونومیست» می‌گوید: «آنها (ایالات. شمالی) مشتری‌های خوبی نیستند، مشتری‌های بدبختی هستند... اعتبار تجاری عظیمی که معمولاً بازرگانی انگلیس با قبول سفینه‌های رسیده از چین و هندوستان به ایالات. متحده. می‌داد، در حال حاضر به‌زحمت به‌يك پنجم سال ۱۸۵۷ تقلیل یافته است. آخرین - ولی نه بی‌اهمیت‌ترین - دلیل این است که فرانسه دسامبر است [اشاره به سلطنت ناپلئون سوم است که با کودتای ۲ دسامبر ۱۸۵۶ او آغاز گردید] ورشکسته که در داخل کشور فلج و در خارج. کشور درگیر مشکلات است. يك جنگ انگلو - آمریکان را موهبتی الهی می‌داند و برای اینکه حمایت انگلیس را در اروپا بخرد، تمامی نیروی خود را به پشتیبانی آلبیون خائن [در زبان باستانی. کلت‌ها انگلیس‌ها آلبیون نامیده می‌شدند] در آن سوی اقیانوس اطلس خواهد گماشت. کافی است که فقط روزنامه‌های فرانسوی را بخوانید. فریادهای اعتراض‌آمیز آنها همراه با اظهار علاقه لطیفشان نسبت به «حیثیت انگلیس»، عربده‌جوییهای سفت و سختشان در لزوم اینکه انگلیس باید انتقام اهانت به‌درفش سلطنتی را بگیرد، حملات و ذیلاته‌شان به هر چیز که آمریکائی است، همه این‌ها در عین حال که مسخره و چندش آورند واقعاً هراس‌انگیز نیز می‌باشند. و بالاخره این که اگر ایالات. متحده. در این مورد کوتاه بیاید ذره‌ای از وقارشان کاسته نخواهد شد. انگلیس شکایت خود را تا حد يك اشتباه در روش و خطای تاکتیکی پاتین آورده است. خطایی که خودش مرتباً در جریان همه جنگ‌های دریایش مرتکب شده است و ایالات. متحده. همیشه به آن اعتراض کرده است، خطایی که برزیدنست مدیو در پیامش بمناسبت آغاز جنگ ۱۸۱۲، آن را بعنوان یکی از زبان‌بخش‌ترین تخلفات از قوانین بین‌المللی تقبیح کرده بود. گرچه می‌توان از ایالات. متحده دفاع کرد که حق دارد با انگلیس معامله به‌مثل کند، ولی آیا این برای آمریکا کسرشان خواهد بود که با بزرگ‌منشی، رفتار تنها يك کاپیتان آمریکایی را - بخاطر اینکه خودسرانه همان خطایی را مرتکب شده که آمریکا همیشه اعمال آن را از طرف

کارل مارکس

علاقه روزافزون در انگلستان

دوستان ایالات. متحده. در این سوی اقیانوس اطلس مضطربانه امیدوارند که حکومت فدرال اقدامات آشتی‌طلبانه‌ای در پیش بگیرد. این امیدواری نه به این خاطر است که آن‌ها هم در جارجونجال جنون‌آمیز جراید انگلیس در مورد يك حادثه جنگی سهم هستند؛ چون به قول خود حقوقدانان دولت سلطنتی انگلیس مسئله در يك اشتباه تاکتیکی خلاصه می‌شود و می‌توان آن را فقط يك نوع تخلف از تشریفات بین‌المللی تلقی کرد. چون کاپیتان ویلکس به جای توقیف ترنت با تمام محموله‌اش، با تمام مسافران و مأمورینش، فقط مأمورین آن را توقیف کرده است. نگرانی خیرخواهان این جمهوری بزرگ از این نیست که مبادا در طول زمان و با گرفتار بودن در جنگ داخلی، نتواند با انگلیس دست و پنجه نرم کنند. از همه بالاتر این که هرگز توقع ندارند ایالات. متحده. حتی برای يك لحظه و یا در تاریک‌ترین ساعات مهلکه. به موقعیت پرافتخار خود در شورای ملل لطمه‌ای بزند. انگیزه نگرانی این دوستان چیزی است کاملاً متفاوت...

اولاً، نخستین کاری که ایالات. متحده. باید بکند این است که شورش را درهم شکسته و اتحادیه را برقرار سازد. بزرگترین آرزوی طبقه برده‌دار جنوب و آلت دست‌هایشان در شمال همیشه این بوده است که ایالات. متحده. را در جنگی با انگلیس درگیر کنند. چون اولین قدم انگلیس، در صورت بروز چنین جنگی، به رسمیت شناختن ایالات متولفه جنوبی است و دومین قدم آن خاتمه دادن به محاصره [بنادر] است، ثانیاً، هیچ ژنرالی تا مجبور نباشد، جنگ را در زمان و تحت شرایطی که دشمن انتخاب کرده باشد قبول نخواهد کرد. «اکونومیست»، روزنامه‌ای که عمیقاً مورد اعتماد پالمستون است، می‌نویسد: «جنگ با آمریکا را باید همیشه یکی از نأسف‌آورترین حوادث تاریخ انگلیس دانست. ولی اگر قرار است که این جنگ رخ دهد، «الآن مسلماً وقتی است که کمترین لطمه را به ما خواهد زد و این تنها لحظه‌ای است در تاریخ هر دو کشور که می‌تواند برای ما موقعیت و جبرانی نسبی» در برداشته باشد. درست همان علتی که انگلیس را برمی‌انگیزد که مشتاقانه به هر بهانه قابل قبولی برای شروع جنگ «در این تنها لحظه» دست بیازد، باید ایالات. متحده. را از دادن چنین بهانه‌ای بدستشان، درست «در این تنها لحظه» بازدارد. هیچکس با این هدف وارد جنگ

نیروی متخاصم به رسمیت شناخته شوند. او بود که پس از کلنجار رفتن‌های فراوان با همکارانش، سرانجام يك نیروی ۳,۰۰۰ نفری به کانادا فرستاد. نیروی که اگر بمنظور مراقبت از يك مرز ۱,۵۰۰ میلی فرستاده شده باشد خیلی مسخره بنظر می‌رسد ولی اگر بمنظور دلگرمی شورشیان و مضطرب کردن اتحادیه اعزام شده باشد، تردستی زیرکانه‌ای بحساب می‌آید. او چندین هفته قبل بنایارت را به اصرار واداشت که پیشنهاد يك مداخله مشترك نظامی «در این مبارزه داخلی خونین» را مطرح کند. و خود از این طرح در جلبه کابینه حمایت کرد و تنها بخاطر مخالفت شدید همکارانش بود که موفق نشد آن را بمرحله اجراء درآورد. ناگزیر او و بنایارت بعنوان آخرین تیر ترکش به لشکرکشی همکزیك متوسل شدند. این عملیات دو هدف را دنبال می‌کرد: یکی صرفاً برانگیختن تنفر آمریکائی‌ها و دیگری - همزمان با آن - دادن بهانه‌ای برای اعزام يك لشکر که بقول «مورنینگ پست» «آماده برای هراقدامی که روش خصمانه حکومت واشنگتن ما را وادارد در آب‌های آتلانتیک شمالی انجام دهیم، باشد».

وقتی که این مأموریت نظامی شروع شد، «مورنینگ پست» همراه با «تایمز» و سایر جراید خرده‌پای جیره‌خوار پالمستون گفتند این ماجرائیست بسیار عالی با مضمونی انسان‌دوستانه، چون ایالات متولفه برده‌دار را در معرض دو آتش قرار می‌دهد، نیروی ضدبردگی در شمال و نیروهای ضدبردگی انگلیس و فرانسه، آن وقت درست همین «مورنینگ پست»، این معجون عجیب چکنیز [اصطلاحی است که در ورد پادوها، بکار می‌رفت] و رادمانت [پادشاه الجزیره، شخصیتی در شعر «اورالاند و فوریزوز» اثر آریوستو، سمبل لافزنی]، این معجون افلاطون، در شماره امروز خود بمناسبت پیام جفرسون دیویس [۲۱] چه می‌نویسد؟ به سخنگوی پالمستون گوش کنید:

«ما باید در نظر داشته باشیم، که این مداخله ما ممکن است تا مدت مدیدی بی‌نتیجه باشد، و در خلال این مدت بعید است که حکومت شمالی بتواند در مورد روش خود تصمیم بگیرد خود را بطور جدی در این مسئله درگیر نماید. در حالیکه متولفین جنوبی برعکس، مرز بسیار طولانی‌ای با مکزیك دارند و می‌توانند کمک‌های دوستانه‌ای به سران شورش عرضه نمایند که نتایج آن را نباید دست کم گرفت. حکومت شمالی پیوسته بیطرفی ما را به پاد ناسزا گرفته است، در حالیکه جنوب با سیاستمدارای و اعتدال تمام چیزهائی را که بیطرفی ما می‌توانسته است برای هر دو طرف در بر داشته باشد، تشخیص داده است؛ بنابراین چه بخاطر عملیات ما در مکزیك و چه بخاطر روابط ما با کابینه واشنگتن، تحمل دوستانه متولفین جنوبی نکته مهمی بفتح ماست.»

لازم بتذکر می‌دانیم که «نورد» روزنامه روسی - یعنی روزنامه‌ای که براساس الگوی پالمستون پراه افتاده - در شماره ۳ دسامبر خود ادعا می‌کند که ماجرای مکزیك از

نیروی دریایی انگلیس بعنوان يك تجاوز بطور سیستماتیک تقبیح کرده است - سرزنش نماید! در حقیقت فواید چنین اقدامی تماماً به نفع آمریکا خواهد بود. از طرفی، انگلیس این حق را برای ایالات متحده به رسمیت شناخته که می‌تواند هر کشتی انگلیسی را که در خدمت ایالات متولفه باشد، توقیف نموده و برای اجرای عدالت تحویل دادگاه جزایی آمریکایی بدهد. از طرف دیگر، انگلیس، یکبار و برای همیشه، در برابر انظارجهان، از این ادعا دست برخواهد داشت که او هرگز مجبور نشده مفاد قرارداد صلح کنت ۱۸۱۴، و یازده‌بندهایی را که بین لرد اشبرتون و ویستروزیر در ۱۸۴۲ صورت گرفته است، مراعات کند. بنابراین مسئله این گونه مطرح می‌شود: آیا ترجیح می‌دهید که از این «حادثه نامطلوب» بنفع خود بهره‌برداری کنید یا فقط چون احساسات آنی پرشما غلبه کرده است می‌خواهید بگذارید دشمنانان در داخل و خارج کشور از آن بهره‌برداری کنند؟

از روزی که آخرین نامه‌ام را برایتان فرستادم تا امروز قیمت اوراق بهادار دولتی انگلستان مرتباً تنزل کرده و سقوط آن درمقایسه با جمعه گذشته ۲٪ بوده است. قیمت فعلی ۷/۸ تا ۸۹ نقد و ۹۰ برای سفته‌هایی که موعدهشان ۹ ژانویه است، می‌باشد و با مظنه اوراق بهادار دولتی انگلیس در دو سال اول جنگ انگلیس و روس تطبیق می‌کند. این سقوط ناشی از عوامل زیر است: تغییرات جنگی روزنامه‌های آمریکائی که با آخرین پست رسیده‌اند، تشدید لحن جراید انگلیسی که آرامش موقتی دو روز اول خود را بدستور پالمستون از دست داده‌اند، اعزام قوا به کانادا، دستور منع صدور اسلحه و باروت و بالاخره گزافه‌گویی‌هایی که در مورد تدارکات سهمگین جنگی در بندرگاه‌ها و آتشبارهای دریایی می‌شود.

در این مسئله جای تردید نیست که پالمستون دنبال يك بهانه قانونی می‌گردد که با ایالات متحده وارد جنگ بشود. منتها در مشاورت‌های کابینه، با مخالفت‌های جدی و مصمم آقایان گلاستون و میلز - گیسون و تا حدی هم سرکرنوال لوپس روبرو است. «ابن ویسکونت اشرافی» مورد حمایت راسل و درحقیقت بازیچه‌ای در دست او و تمام جمع و یگه‌است. اگر کابینه واشنگتن بهانه دلخواهی بدست دهد، این کابینه منحل شده و يك زمامداری توری جانشین آن خواهد شد. در مورد اقدامات مقدماتی برای چنین تغییر صحنه‌ای پالمستون و دیسرایلی از قبل با هم کنار آمده‌اند. دلیل شعارهای جنگی خشم‌آلود «مورنینگ هرالده» و «استاندارد» هم همین است. این گرگ‌های گرسنه به امید خرده نانی که تقسیم‌کننده بیت‌المال مردم مدت‌هاست. جلویشان نیانداخته، این طور زوزه می‌کشند.

نقشه‌های پالمستون با بررسی حقایق، چند، بخوبی آشکار می‌شود. این او بود که در صبح ۱۴ مه - پس از آنکه از لیورپول تلگرافی بوی اطلاع داده شد که آقای ادمز، شب ۱۳ مه وارد لندن می‌شود - اصرار کرد که ضمن اعلامیه‌ای، تجزیه‌طلبان بعنوان

همان قدم اول هم، بخاطر مقاصد ظاهری اعلام شده نبود، بلکه فقط بمنظور جنگ با ایالات متحده بوده است.

نامه ژنرال اسکات چنان اثر خوبی در افکار عمومی و حتی در بازار بورس لندن گذاشته است که توطئه‌گران داوتینگ استریت [خیابانی که اقامتگاه نخست‌وزیر انگلیس در آن واقع است] و توپلری [کاخ سلطنتی قدیمی پاریس که در ۱۵۶۴ کاترین دومدپسی دستور ساختنش را داد و در ۱۸۷۱ طرفداران کمون آن را سوزاندند و اکنون یک پارک عمومی است] خود ناگزیر دیدند «پاتری» را در اظهار نظرش آزاد بگذارند تا با برداشتی آگاهانه از قول منابع رسمی بنویسد که دستور توقیف مأمورین جنوبی، مستقیماً از واشنگتن به‌کشتی ترنت ابلاغ شده بود.

[نیویورک تریبون - ۲۵ دسامبر ۱۸۶۱]

کارل مارکس

افکار عمومی در انگلستان

اخبار مربوط به خاتمه مسالمت‌آمیز جریان ترنت با استقبال و خوشحالی توده عظیم مردم انگلیس روبرو شد و این بدون شك ثابت می‌کند که یک جنگ احتمالی و عواقب خطرناک آن بهیچوجه خواست توده مردم نیست. ایالات متحده هرگز نباید فراموش کند که لااقل طبقه کارگر انگلیس از ابتدا تا انتهای این جریان هرگز آن‌ها را رها نکردند. آن‌ها وظیفه خود می‌دانستند که علیرغم همه سمپاشی‌ها و تحریکاتی که جراید فتنه‌انگیز و بی‌پروا، روزانه برای اغوای آن‌ها به‌عمل می‌آوردند تا زمانی که امید هر نوع صلح متزلزلی هم می‌رفت، اجازه ندهند حتی یک میتینگ عمومی در باره جنگ در سراسر بریتانیای کبیر برگزار شود. تنها میتینگ جنگ‌طلبانه‌ای که تشکیل شد همان بود که در پدو ورود لاپلانا، در فروشگاه پنبه بازار بورس لیورپول تشکیل شد که آن هم در حقیقت یک میتینگ خصوصی، خودمعامله‌گران پنبه بود. حتی در منچستر، موضع طبقه کارگر چنان آشکار بود که فکر تشکیل یک میتینگ جنگ‌طلبانه، بهمان سرعتی که نقشه‌اش ریخته شد، فراموشی سپرده شد.

در هر یک از میتینگ‌های عمومی‌ای که در انگلیس، اسکاتلند و یا ایرلند تشکیل شدند، طبقه کارگر علیه شعارهای جنگ‌طلبانه جنون‌آمیز جراید و نقشه‌های شوم حکومت اعتراض کردند و تقاضای حل مسالمت‌آمیز مسئله را کردند. دو میتینگ آخری که یکی در نیوکاسل نزدیک بهتاین و دیگری در پدینگتون لندن تشکیل شد، بهترین نمونه آنند. در میتینگ لندن بحث آقای واشنگتن ویلکس مبنی بر اینکه انگلیس حق نداشته است که توقیف مأمورین جنوبی را خلاف مقررات بداند، مورد تأیید قرار گرفت؛ و در میتینگ نیوکاسل تقریباً به‌اتفاق آراء قطعنامه‌ای بتصویب رسید مبنی بر اینکه اولاً آمریکائی‌ها فقط به‌اجرای قانونی حق تفتیش و بازداشت متهم شده‌اند و ثانیاً کاپیتان کشتی ترنت نیز باید بخاطر تخلف از بیطرفی انگلیس - که بوسیله ملکه اعلام شده انگلیس غیرقابل انتظار نیست، این همدردی طبیعی است که توده‌های خلق‌های سراسر جهان نسبت به‌تها حکومت توده‌ای جهان نشان می‌دهند.

منتها تحت شرایط حاضر، که قسمت اعظم طبقه کارگر بریتانیا مستقیماً و شدیداً در اثر محاصره بنادر جنوبی متضرر گشته‌اند [۲۲] و قسمت دیگر آن، بطور غیرمستقیم در

اثر رکود تجارت آمریکا خسارت دیده‌اند، و بطوری که به‌ایشان تلقین شده این فقط در اثر «سیاست استحقاقی» خودخواهانه جمهوری‌خواهان است، و در زمانی که حتی تنها روزنامه هفتگی دموکراتیک که باقی‌مانده - «رینولدز» - هم خود را به‌آقایان یانسی و مان فروخته و هر هفته شدیدترین فحش‌ها و دشنام‌ها را پی‌درپی به‌کار می‌برد تا طبقه کارگر را مجبور کند که به‌حکومت فشار بیاورد تا برای حفظ منافع آن‌ها با اتحادیه [آمریکا] وارد جنگ شود - تحت چنین شرایطی، حتی یک جو انصاف حکم می‌کند که به‌رفتار متین طبقه کارگر بریتانیا احترام بگذاریم، بخصوص وقتی که روش آن‌ها را با روش متظاهران، زورگویانه، جیونانه و احمقانه جان پول‌های مرفه و رسمی مقایسه می‌کنیم.

چه تفاوت بزرگیست بین رفتار امروز مردم با رفتار آنان در جریان کشمکش با روسیه! در آن موقع «تایمز»، «مورنینگ پست» و سایر جراید متعلق لندن برای صلح التماس می‌کردند، در حالی که مبتنی‌های جنگی در سراسر کشور به‌آنها توهنی می‌زد. حالا آن‌ها برای جنگ زوزه می‌کشند و مردم با مبتنی‌های صلح‌جویانه‌ای که نقشه‌های آزادی‌کشانه گرایش حکومت برله برده‌داران را تقبیح می‌نماید، جواب آن‌ها را می‌دهند. قیافه مضحک این ناشرین افکار عمومی در موقع شنیدن اخبار خانه مسالمت‌آمیز واقعه ترنت، واقعاً تماشایی است.

در حله اول، ایشان باید بخاطر آن همه بزرگواری، عقل سلیم، خیرخواهی و اعتدالی که در طول یک ماه تمام از خود نشان دادند بخودشان تبریک بگویند. آن‌ها فقط در دو روز اول پس از ورود دلاپلاتا، معتدل بودند، چون پالمرستون هنوز مطمئن نبود که آیا باید از آن بهانه‌ای قانونی برای آغاز منازعه بتراشد یا نه. ولی هنوز حقوق‌دانان سلطنتی نامی از این بهانه قانونی ذکر نکرده بود که یکباره حضرات کوس و کرنایی براه انداختند که نظیر آن از زمان جنگ ضدژاکوبینی [۲۳] دیده نشده بود. دستورات حکومت انگلیس در اوایل دسامبر از کونیستون صادر شد. طبقاً قبل از اوائل ژانویه نمی‌شد انتظار پاسخ رسمی واشنگتن را داشت. وقایع تازه‌ای که در این میان رخ داد همه بنفع آمریکا بود. لحن جراید ماوراء اقیانوس اطلس آرام بود، اگرچه ماجرای نشویل [۲۴] می‌بایستی آن‌ها را هیجان‌زده کرده باشد. تمام واقعیات نشان می‌دادند که کاپیتان ویلکس کاملاً خودسرانه عمل کرده است. موقعیت حکومت واشنگتن خیلی حساس بود. اگر در مقابل خواسته‌های انگلیس مقاومت می‌کرد، جنگ داخلی را با یک جنگ خارجی پیچیده‌تر کرده بود و اگر کوتاه می‌آمد، ممکن بود به‌محبوبیتش در داخل لطمه بخورد و چنین بنظر آید که تسلیم فشار خارجی شده است. حکومتی در این موقعیت، در حالی که جنگی را هم یدک می‌کشد، باید سعی کند همکاری صمیمانه همه انسان‌ها را بطرف خود جلب کند نه همکاری یک دزد دریائی شناخته شده را.

بنابراین عقل سلیم انسانی و نزاکت اولیه بایستی به‌جراید لندن حکم می‌کرد که

لااقل درفاصله زمانی بین درخواست انگلیس و پاسخ آمریکا، از استعمال کلماتی که بر هیجانان می‌افزود، دشمنی‌ها را تشدید می‌کرد، پدییسی را بیشتر می‌کرد، و مسئله را غامض‌تر می‌نمود، پرهیزکنند. ولی نه این روزنامه‌ها. که به‌قول فرد خبره‌ای مثل ویلیام کابوت، بی‌اندازه زبون و حقیرمی‌باشند، بخود می‌بالند که تقریباً نیم قرن دشنام‌ها و تحقیرات حکومت‌های موافق برده‌داری را معقولانه تحمل کرده‌اند در حالی که در حقیقت از نیروی متمرکز ایالات متحده وحشت داشتند - و حالا مثل ترسوه‌های عنان‌گسیخته وحشیانه به‌جنب و جوش درآمده‌اند که انتقام خود را از زمامداران جمهوریخواه - که در حال حاضر توجه‌شان به‌جنگ داخلی معطوف می‌باشد - بشتابند. تاریخ بشریت هرگز چنین پستی آشکاری را به‌خود ندیده است.

یکی از متعلقین یعنی «مورنینگ پست» یا «مانیتور» خصوصی پالمرستون، خود را در معرض زشت‌ترین اتهامات روزنامه‌های آمریکایی می‌بیند. جان پول هرگز در جریان گذاشته نشده بود و الیگارشی‌ایکه بر او فرمانروایی میکرد این خبر را بدقت از او مخفی نگاهداشته بود که آقای سیوارد حتی بدون اینکه منتظر اعتراض راسل بشود، هر نوع دخالت کابینه واشنگتن درمسورد اقدام کاپیتان ویلکس را انکار کرده بود. یادداشت آقای سیوارد در روز ۱۹ دسامبر به‌لندن رسید و روز ۲۰ دسامبر، شایعه این «رازپنهان» در بازار بورس پیچیده بود. روز ۲۱ دسامبر «مورنینگ پست» چاکر صفت قدم پیش می‌گذارد تا با لحن جدی ندا بدهد که «این تلگراف بهیچوجه اشاره‌ای به‌تعرض به‌کشتی پستی ما نمی‌کند».

«دیلی نیوز»، «مورنینگ استار» و سایر روزنامه‌های لندن به‌این توکر صفتی خوب ناخته‌اند، منتها از متن آنها هم نمی‌شود فهمید واقعاً مردم کوچه و بازار چه می‌گویند. این روزنامه‌ها می‌گویند که «مورنینگ پست» و «تایمز» مثل «باتوری» و «پیز» مردم را گول می‌زنند، نه تنها برای اینکه آنها را از نظر سیاسی گمراه کنند بلکه به‌این منظور که به‌نفع اربابانشان، پوست مردم را در مبادلات ملی بازار بورس بکنند.

«تایمز» بیشرم وحیا که بخوبی میداند در تمام طول این بحران هیچکس جز خودش را دست نیانداخته است و فقط باردیگر توخالی بودن ادعاهایش را مبنی بر اینکه روی مردم واقعی انگلیس نفوذ دارد به‌اثبات رسانده است، امروز حقه‌ای زده است که گرچه در لندن فقط باعث خنده می‌شود ولی ممکن است در آن سوی اقیانوس اطلس بد تعبیر شود. «طبقات خلقی» لندن - که متعلقین آنها را «اوپاش» می‌نامند - آشکارا اعلام کرده‌اند و حتی روزنامه‌ها هم به‌آن اشاره نموده‌اند که از نظر آنها تفریح بسیار جالبی خواهد بود که از آقای میسون (که تصادفاً نسبت دوری هم با پالمرستون دارد، چون پدر بزرگ میسون با دختر سرتیمل ازدواج کرده بود)، سلایدل و شرکاء همانگونه پذیرائی خواهند کرد که از هاین [ژنرال مرتجع اتریشی] در موقع بازدیدش [در ۱۸۵۰] از آبهوسازی بارکلی کرده بودند [کارگران خشمگین او را هو کردند]. «تایمز» حتی از

تصور این حادثه سخت بیمناک است، و حالا چطور میخواهد جلوی آن را بگیرد؟ او به مردم انگلیس نصیحت میکند که با هورای پرشور خود میسون، سلایدل و شرکاء را آنقدرها هم بزرگ نکنند. «تایمز» میدانند که مقاله امروزش يك انبار متلك فکاهی برای کافه‌های لندن تامین میکند. ولی چه اهمیت دارد! شاید مردم آن‌سوی اقیانوس اطلس تصور کنند که بزرگواری «تایمز» آنها از مواجه شدن با هورای پرشور مردم در مورد آقای میسون، سلایدل و شرکاء نجات داده است، در حالیکه در حقیقت منظور «تایمز» فقط این است که این آقایان را از توهین و ناسزای مردم برهانند.

در تمام طول مدتی که هنوز در مورد ماجرای ترنت تصمیمی گرفته نشده بود، «تایمز»، «مورنینگ پست»، «مورنینگ هرالد» «اکونومیست»، «ساتردی ریویو» و در حقیقت تمام روزنامه‌های مزدور و این‌الوقت لندن بیشترین کوشش خود را کردند که جان‌بول را قانع کنند که حکومت واشنگتن حتی اگر هم دلش بخواهد قادر بحفظ صلح نیست، زیرا اوباشان یانکی نمی‌گذارند، بعلمت آنکه خود حکومت فدرال، حکومت اوباش است. و حالا حقیقت، دروغ آنها را آشکار کرده است. آیا حالا آنها آنهمه ناسزاهای و افتراهای زهرآگین‌شان نسبت به مردم آمریکا را جبران خواهند کرد؟ آیا حداقل، آنها به اشتباهاتی که متعلقین الزاماً همواره در موقع قضاوت درباره اعمال يك ملت آزاد، مرتکب می‌شوند، اذعان خواهند کرد؟ هرگز! حالا آنها متفق‌القول کشف کرده‌اند که حکومت آمریکا با عدم پیش‌بینی خواسته‌های انگلیس و تسلیم نکردن خائنین جنوب بلافاصله پس از دستگیری آنان، موقعیت بسیار مناسبی را از دست داده و تمکین فعلیش دیگر آن ارزش واقعی را ندارد. دستخوش به این متعلقین آقای سیوارد شما که حتی قبل از دریافت یادداشت انگلیس، عمل ویلکس را تقیح کردید و بیدرنگ آمادگی خود را برای اتخاذ يك سشی مسالمت‌آمیز اعلام نمودید، خودتان در موقعیتی مشابه چکار کردید؟ وقتی کشتی لئوپارد، بهانه درس عبرت دادن به ملاحان انگلیسی‌ایکه در عرشه يك کشتی آمریکایی بودند بهانه‌ایکه اصلاً ربطی به حقوق متخاصمان دریایی نداشته و فقط يك خودکامگی علنی بزرگ بر علیه تمام قوانین بین‌المللی بود - آتش توپهای خود را بر روی کشتی چسپیک گشود، شش نفر را کشت و بیست و یک نفر ملاح آن را زخمی کرد و چند نفر بظاهر انگلیسی را در روی آن کشتی توقیف نمود، آنوقت حکومت انگلیس چه اقدام بعمل آورد؟ این حمله وحشیانه در ۲۲ ژوئن ۱۸۰۷ اتفاق افتاد، تنها ارضای خاطر واقعی یعنی تحویل دادن ملاحان و غیره، تازه ۵ سال بعد در ۸ نوامبر ۱۸۱۲، صورت گرفت. درست است که حکومت انگلیس هم همانطور که امروز آقای سیوارد در مورد کاپیتان ویلکس انجام میدهد، عمل دریا سالار برکلی را بیدرنگ تقیح کرد؛ ولی دولت بجای تنبیه، درجه او را ارتقاء داد. دولت انگلستان در رابطه با گزارش تصویب‌نامه خود [۲۵] به مجلس علناً اعتراف کرد که اینگونه عملیات تخطی به حقوق کلیه کشورهای بیطرف و بخصوص ایالات متحده است و دولت انگلیس اجباراً و فقط

بمنظور مقابله بمثل در برابر ناپلئون به آن متوسل شده است و هر وقت که ناپلئون دست از تجاوزات خودش نسبت بحقوق ملل بیطرف دست بردارد انگلیس هم با خوشحالی هرچه تمامتر دست از این تجاوزات برخواهد داشت. تا آنجا که مربوط به ایالات متحده میشود، ناپلئون در بهار ۱۸۱۰ دست از این تجاوزات خود برداشت، ولی انگلیس همچنان به تجاوزات آشکار خود نسبت بحقوق دریایی آمریکا مصرانه ادامه داد. این خیره سری از ۱۸۰۶ تا ۲۳ ژوئن ۱۸۱۲ ادامه داشت - تا آنجا که ایالات متحده در ۱۸ ژوئن آن سال به انگلیس اعلان جنگ داد. بنابراین انگلیس در این مورد شش سال تمام بجای آنکه تخطی‌هایی را که خودش به آن اقرار کرده بود، تعدیل کند، به آنها ادامه داد. و حالا این اشخاص از موقعیت بسیار جالبی که حکومت آمریکا از دست داده صحبت میکنند! حمایت حکومت انگلیس از شکایستی که بر مبنای يك اشتباه تاکتیکی و تنها يك خطا در نحوه اجرا بوده است با درخواست آزاد کردن زندانیان، بغلط پابدرست، عمل زبونانه‌ای بود. حکومت آمریکا ممکنست امروز بدلایلی به این خواسته‌ها رضایت بدهد ولی هرگز دلیلی نداشت که بتواند آنها را پیش‌بینی هم بکند.

توافقی که در حال حاضر در مورد تصادم ترنت شده است، مسئله زیربنایی این کشمکش که ممکن است باعث بروز مجدد آن شود، یعنی حقوق تخصیصی [جنگی] يك قدرت دریایی نسبت بدول بیطرف همچنان لاینحل مانده است. من با اجازه شما سعی میکنم بررسی کلی این مسئله را به‌نامہ بعدی موقوف نمایم. فعلاً فقط اجازه بدهید اضافه کنم که آقایان میسون و سلایدل خدمت بزرگی به حکومت فدرال کردند. دارودسته جنگ طلب با نفوذی که در انگلیس داشت - چه بخاطر دلایل تجارتنی و چه بخاطر دلایل سیاسی - خیلی مشتاق بود پنحوی با آمریکا به‌ستیزه برخیزد. واقعه ترنت این دارودسته را در بوته آزمایش قرار داد و این دارودسته شکست خورد. از شور جنگی بخاطر يك مسئله کوچک کاسته شد، درجه اطمینان پازشده، هیجانانگیز و پرسر و صدای الیگاری، سوءظن دموکراسی انگلیس را برانگیخته است، منافع بزرگ انگلستان که با ایالات متحده در رابطه میباشند، بوضوح معلوم شده و چهره واقعی جنگ داخلی آمریکا در انظار طبقه کارگر آشکار شده است. و بالاخره دوره خطرناکی که پالمستون یکه و تنها بدون کنترل پارلمان فرمانروایی میکرد، بسرعت به‌پایان میرسد. این تنها زمانی بود که امکان داشت يك درگیری جنگی با انگلیس، بنفع طبقات برده‌دار صورت گیرد ولی این مسئله دیگر برای همیشه منتفی شده است.

[نیویورک دیلی تریبون - فوریه ۱۸۶۲]

تصور این حادثه سخت پیمناک است، و حالا چطور می‌خواهد جلوی آن را بگیرد؟ او به مردم انگلیس نصیحت میکند که با هورای پرشور خود میسون، سلایدل و شرکاء را آنقدرها هم بزرگ نکنند. «تایمز» میدانند که مقاله امروزش يك انبار متلك فکاهی برای کافه‌های لندن تامین میکند. ولی چه اهمیت دارد! شاید مردم آن‌سوی اقیانوس اطلس تصور کنند که بزرگواری «تایمز» آنها از مواجه شدن با هورای پرشور مردم در مورد آقای میسون، سلایدل و شرکاء نجات داده است، در حالیکه در حقیقت منظور «تایمز» فقط این است که این آقایان را از توهین و ناسزای مردم برهانند!

در تمام طول مدتی که هنوز در مورد ماجرای ترنت تصمیمی گرفته نشده بود، «تایمز»، «مورنینگ پست»، «مورنینگ هرالد» «اکونومیست»، «ساتردی ریویو» و در حقیقت تمام روزنامه‌های مزدور و این‌الوقت لندن بیشترین کوشش خود را کردند که جان‌بول را قانع کنند که حکومت واشنگتن حتی اگر هم دلش بخواهد قادر بحفظ صلح نیست، زسرا اوباشان یانکی نمی‌گذارند، بعلمت آنکه خود حکومت فدرال، حکومت اوباش است. و حالا حقیقت، دروغ آنها را آشکار کرده است. آیا حالا آنها آنهمه ناسزاهای و افتراهای زهراگین‌شان نسبت به مردم آمریکا را جبران خواهند کرد؟ آیا حداقل، آنها به اشتباهاتی که متعلقین الزاماً همواره در موقع قضاوت درباره اعمال يك ملت آزاد، مرتکب می‌شوند، اذعان خواهند کرد؟ هرگز! حالا آنها متفق‌القول کشف کرده‌اند که حکومت آمریکا با عدم پیش‌بینی خواسته‌های انگلیس و تسلیم نکردن خائنین جنوب بلافاصله پس از دستگیری آنان، موقعیت بسیار مناسبی را از دست داده و تمکین فعلیش دیگر آن ارزش واقعی را ندارد. دستخوش به این متعلقین آقای سیوارد شما که حتی قبل از دریافت یادداشت انگلیس، عمل ویلکس را تقییح کردید و بیدرنگ آمادگی خود را برای اتخاذ يك سشی مسالمت‌آمیز اعلام نمودید، خودتان در موقعیتی مشابه چکار کردید؟ وقتی کشتی لثویارد، بهانه درس عبرت دادن به ملاحان انگلیسی‌ایکه در عرشه يك کشتی آمریکایی بودند بهانه‌ایکه اصلاً ربطی به حقوق متخاصمان دریایی نداشته و فقط يك خودکامگی علنی بزرگ بر علیه تمام قوانین بین‌المللی بود - آتش توپهای خود را بر روی کشتی چسپیک گشود، شش نفر را کشت و بیست و یک نفر ملاح آن را زخمی کرد و چند نفر بظاهر انگلیسی را در روی آن کشتی توقیف نمود، آنوقت حکومت انگلیس چه اقدام بعمل آورد؟ این حمله وحشیانه در ۲۲ ژوئن ۱۸۰۷ اتفاق افتاد، تنها ارضای خاطر واقعی یعنی تحویل دادن ملاحان و غیره، تازه ۵ سال بعد در ۸ نوامبر ۱۸۱۲ صورت گرفت. درست است که حکومت انگلیس هم همانطور که امروز آقای سیوارد در مورد کاپیتان ویلکس انجام میدهد، عمل دریا سالارپرکلی را بیدرنگ تقییح کرد؛ ولی دولت بجای تنبیه، درجه او را ارتقاء داد. دولت انگلستان در رابطه با گزارش تصویب‌نامه خود [۲۵] به مجلس علناً اعتراف کرد که اینگونه عملیات تخطی به حقوق کلیه کشورهای بیطرف و بخصوص ایالات متحده است و دولت انگلیس اجباراً و فقط

بمنظور مقابله بمثل در برابر ناپلئون به آن متوسل شده است و هر وقت که ناپلئون دست از تجاوزات خودش نسبت بحقوق ملل بیطرف دست بردارد انگلیس هم با خوشحالی هرچه تمامتر دست از این تجاوزات برخواهد داشت. تا آنجا که مربوط به ایالات متحده میشود، ناپلئون در بهار ۱۸۱۰ دست از این تجاوزات خود برداشت، ولی انگلیس همچنان به تجاوزات آشکار خود نسبت بحقوق دریایی آمریکا مصرانه ادامه داد. این خیره سری از ۱۸۰۶ تا ۲۳ ژوئن ۱۸۱۲ ادامه داشت - تا آنجا که ایالات متحده در ۱۸ ژوئن آن سال به انگلیس اعلان جنگ داد. بنابراین انگلیس در این مورد شش سال تمام بجای آنکه تخطی‌هایی را که خودش به آن اقرار کرده بود، تعدیل کند، به آنها ادامه داد. و حالا این اشخاص از موقعیت بسیار جالبی که حکومت آمریکا از دست داده صحبت میکنند! حمایت حکومت انگلیس از شکایستی که بر مینهای يك اشتباه تاکتیکی و تنها يك خطا در نحوه اجرا بوده است با درخواست آزاد کردن زندانیان، بغلط پابدرست، عمل زبونانه‌ای بود. حکومت آمریکا ممکنست امروز بدلایلی به این خواسته‌ها رضایت بدهد ولی هرگز دلیلی نداشت که بتواند آنها را پیش‌بینی هم بکند.

توافقی که در حال حاضر در مورد تصادم ترنت شده است، مسئله زیربنایی این کشمکش که ممکن است باعث بروز مجدد آن شود، یعنی حقوق تخصیصی [جنگی] يك قدرت دریایی نسبت بدول بیطرف همچنان لاینحل مانده است. من با اجازه شما سعی میکنم بررسی کلی این مسئله را به‌نام به‌دی موكول نمایم. فعلاً فقط اجازه بدهید اضافه کنم که آقایان میسون و سلایدل خدمت بزرگی به حکومت فدرال کردند. دارودسته جنگ طلب با نفوذی که در انگلیس داشت - چه بخاطر دلایل تجارتي و چه بخاطر دلایل سیاسی - خیلی مشتاق بود پنحوی با آمریکا به‌ستیزه برخیزد. واقعه ترنت این دارودسته را در بوته آزمایش قرار داد و این دارودسته شکست خورد. از شور جنگی بخاطر يك مسئله كوچك کاسته شد، دریچه اطمینان باز شده، هیجانانگیز و پرسر و صدای الیگاری، سوءظن دموکراسی انگلیس را برانگیخته است، منافع بزرگ انگلستان که با ایالات متحده در رابطه میباشند، بوضوح معلوم شده و چهره واقعی جنگ داخلی آمریکا در انظار طبقه کارگر آشکار شده است. و بالاخره دوره خطرناکی که پالمستون یکه و تنها بدون کنترل پارلمان فرمانروایی میکرد، بسرعت به‌پایان میرسد. این تنها زمانی بود که امکان داشت يك درگیری جنگی با انگلیس، بنفع طبقات برده‌دار صورت گیرد ولی این مسئله دیگر برای همیشه منتفی شده است.

[نیویورک دیلی تریبون - فوریه ۱۸۶۲]

که از ۱۸۴۶ تا ۱۸۶۱ سیستم تجارت آزاد حکمفرما بود و تعرفه استحقاقی موریل نماینده مجلس فقط در ۱۸۶۱ از تصویب کنگره گذشت یعنی خیلی بعد از آنکه شورش جنوب واقعاً شروع شده بود. بنابراین جدائی به این خاطر صورت نگرفت که قانون تعرفه موریل از کنگره گذشته بود، بلکه حداکثر اینکه، جدائی باعث شد که قانون از تصویب کنگره بگذرد. وقتی برای اولین بار کارولینای جنوبی در ۱۸۳۱ ادعای جدائی کرد، شاید تعرفه استحقاقی ۱۸۲۸ برای او بهانه خوبی بود، ولی این فقط يك بهانه بود، چون خود ژنرال جاکسون هم آنرا همینطور تفسیر میکند. ولی اینبار، در حقیقت همین بهانه قدیمی هم وجود نداشت. در کنگره تجزیه‌طلبان دو مونتگمری، از هرگونه منکی بهمین قانون استحقاقی است.

و اما چرايد لندن به این قناعت نمی‌کنند، آنها معتقدند جنگ ایالات متحده جنگی نیست مگر بخاطر حفظ اتحادیه با نوسل بزور. یانکی‌ها فقط نمی‌توانند حذف ۱۵ ستاره از پرچم استاندارد خود تحمل کنند. آنها میخواهند قطعه عظیمی از نقشه دنیا را برای خود حفظ کنند. البته، اگر جنگ بخاطر الفای بردگی بود مسئله خیلی فرق میکردا مسئله بردگی، به قول «ساتردی ریویو» و سایرین، اصلاً ربطی به علت اصلی جنگ ندارد.

در این رابطه مهمترین مسئله اینست که بخاطر داشته باشیم جنگ از شمال شروع نشده، این جنوب بود که جنگ را آغاز کرد. و شمال فقط از موجودیت خود دفاع میکند. شمال ماهها نشست و پا آرامش تماشا کرد که چگونه تجزیه‌طلبان استحکامات، گمرکات، پاراندازها، مخازن مهمات، ادارات دارائی، کشتی‌ها و تسلیحات اتحادیه را بالا کشیدند، به پرچم اتحادیه توهین کردند و افراد قشون آن را به اسارت گرفتند. و سرانجام هم تجزیه‌طلبان برای اینکه حکومت اتحادیه را مجبور کنند که از رفتار منفعل خود دست بردارد دست به اقدام جنگی چشم‌گیری زدند و تنها بهمین دلیل، قلعه ساترنزدیک چارلستون را بمباران کردند و ژنرال بورگاردشان دو یازدهم آوریل ۱۸۶۱، ضمن مذاکرات صلحی که با سرگرد آندرسن، فرمانده قلعه سازم، بعمل می‌آورد، فهمیده بود که این قلعه بیش از سه روز ذخیره مهمات و آذوقه ندارد و خواه و ناخواه پس از سه روز ناگزیر است تسلیم شود. منتها تجزیه‌طلبان برای اینکه تسلیم صلح آمیز را غیرممکن کنند، صبح زود روز بعد (۱۲ آوریل) قلعه را به توپ بستند و ظرف چند ساعت آن را ویران کردند. هنوز اخبار این حادثه به مونتگمری، محل کنگره تجزیه‌طلبان، تلگراف نشده بود که والتر وزیر جنگ در ملاء عام و بنام ایالات متلفه جدید اعلام کرد: «هیچکس نمیتواند بگوید جنگی که امروز آغاز شد به کجا ختم خواهد شد.» و در همان موقع وی پیش‌بینی کرد که «قبل از اول ماه مه، پرچم متلفین جنوبی بر بالای گنبد کاپیتول [کنگره] قدیمی واشنگتن و شاید هم در مدتی خیلی کوتاه بر فراز فانویل‌های در بوستون باهتر از در خواهد آمد.»

بخش دوم:

مقالات منشره در «دی پرسه»

جنگ داخلی آمریکای شمالی

چند ماه است که جراید سرشناس هفتگی و روزانه لندن، نظرات مفرضانه خود را در مورد جنگ داخلی آمریکا، مرتب تکرار میکنند. اینها در حالیکه مضطربانه سعی دارند علیرغم هرگونه سوءظنی دائر به همگامی آنها با ایالات برده‌دار جنوب از خود دفاع کنند، در عین حال که به ایالات آزادشمال توهین میکنند. در حقیقت آنها، بطورمدام دو مقاله مینویسند، یکی در حمله بشمال و دیگری برای عذرخواهی و توجیه حملاتشان بشمال. خواستن عذر پذیرفتن اتهام است.

درواقع، کوشش برای بی‌اهمیت جلوه‌دادن جریانات، به این شکل خلاصه می‌شود که جنگ بین شمال و جنوب بر سر تعرفه [گمرکی] است. بعلاوه، این جنگ هیچ اصل و آرمانی ندارد، هیچ ربطی به مسئله بردگی ندارد و فقط برای ارضاء شهوت قدرت طلبی شمال است. و سرانجام تازه به فرض اینکه حق هم بجانب شمال باشد، آیا این زحمت بیهوده نیست که سعی شود ۸ میلیون انگلوساکسون [نژاد انگلیسی] بزور تحت انقیاد در آورده شوند! آیا واقعاً جدا شدن از جنوب، شمال را از دست کلیه مسائل مربوط به بردگی سیاهان خلاص نمیکند و برای بیست میلیون جمعیتش، در حالیکه به این وسعت، گشایش و پیشرفتی که حتی بخواب کسی هم نمی‌آید، در بر ندارد؟ و بنابراین اگر شمال، بجای اینکه سعی کنند شورش جنوب را با جنگی این چنین خونین و بیهوده بخواباند، آیا بهتر نیست که از این جدائی بعنوان يك حادثه واقعاً خوب، استقبال کند؟ ما سعی میکنیم، این ادعاهای جراید انگلیسی را يك بيك بشکافیم و حلای کنیم:

بهانه اول اینست که: جنگ بین شمال و جنوب فقط يك جنگ تعرفه گمرکی است، جنگی بین سیستم تجارت استحقاقی و سیستم تجارت آزاد بوده و طبیعی است که انگلیس همیشه طرفدار تجارت آزاد است. آیا برده‌دار باید از محصول کاربرده خود حداکثر بهره‌برداری را بکند یا اینکه محافظین شمالی باید مقداری از این بهره را به کلك از چنگش در آورند؟ این، مسئله اصلی این جنگ است. افتخار این کشف بزرگ را کلاً باید به «تایمز» داد. «اکونومیست»، «اگزامینر»، «ساتردی ریویو» و امثالهم فقط مسئله را بیشتر تفسیر کرده‌اند. خصوصیت پارز این کشف اینست که این اکتشاف مهم نه در چارلستون بلکه در لندن شده است. چون در آمریکا، طبعاً هر کسی میداند

تازه پس از این بود که لینکلن اعلام کرد ۷۵ هزار سرباز برای دفاع از اتحادیه به خدمت طلبیده است. بمباران قلعه ساتر، تنها راه حل قانونی ممکن، یعنی تشکیل يك كنگره عمومی مردم آمریکا را که لینکلن در پیام افتتاحیه‌اش پیشنهاد کرده بود از بین برد. چون الان دیگر لینکلن در راه بیشتر ندارد؛ یا باید از واشنگتن فرار کند، [ایالات] مریلند و دلاور را تخلیه و کنتاکی، میسوری و ویرجینیا را تسلیم نماید یا میباید جنگ را با جنگ پاسخ دهد.

مسئله آرمان واقعی جنگ داخلی آمریکا را شعار جنگی‌ایکه جنوب با آن صلح را بهم زد؛ آشکارا روشن میکند. استفنز، معاون رئیس جمهوری ایالات متولفه جنوب، در كنگره تجزیه‌طلبان اعلام کرد که تفاوت اصولی بین قانون اساسی‌ایکه اخیراً در مونتگمری تدوین شده و آنکه واشنگتن‌ها و جفرسون‌ها بنیاد نهاده‌اند اینست که حالا برای نخستین بار، برده‌داری بعنوان يك نظام فنی‌نفسه خوب و بنیادی، تازه برای همه ایالات، شناخته شده است، در صورتیکه پدران انقلابی ما، کسانیکه مسحور پیشداوریهای قرن هیجدهمی خود بودند، بردگی را يك واردات شیطنانی انگلیسی‌ها میدانستند و معتقد بودند که در طول زمان باید آنرا از میان برد. يك مانادور [گاوباز] جنوبی دیگر، یعنی آقای اسپرات فریاد میزند: «مسئله از نظر ما؛ ایجاد يك جمهوری بزرگ برده‌دار است.» بنابراین، شمال در حقیقت فقط برای حفظ اتحادیه شمشیر کشیده بود و جنوب از مدتها قبل اعلام داشته بود که دیگر ادامه برده‌داری با ادامه اتحادیه، سازگاری ندارد.

درست به همانگونه که بمباران قلعه ساتر، علامتی برای شروع جنگ بود، پیروزی انتخاباتی حزب جمهوریخواه شمال و انتخاب لینکلن به ریاست جمهوری، علامتی بود برای شروع تجزیه‌طلبی. لینکلن در ۶ نوامبر ۱۸۶۰ به ریاست جمهوری برگزیده شد و در ۸ نوامبر قانونگذاری جورج کارولینای جنوبی تلگرافی اطلاع داد که: «اینجا جدائی بعنوان يك واقعیت انجام شده، تلقی شده است.» در ۱۰ نوامبر قانونگذاری جورجیا تمام وقتش را صرف تهیه نقشه جدائی کرده و در ۱۵ نوامبر جلسه فوق‌العاده قانونگذاری می‌سی‌سی‌پی ترتیب داده شد که مسئله جدائی را مورد توجه قرار دهد، در حالیکه خود پیروزی لینکلن فقط نتیجه شکاف در اردوی دموکراتها بود در کشمکش انتخاباتی، دموکراتهای شمال تمام آراء خود را برای دوگلاس بسیج کردند و دموکراتهای جنوب همه آراء خود را به برکینریج دادند، حزب جمهوریخواه پیروزی خود را مدیون این تقسیم آرای دموکراتها میدانند. این تنها زمانی بود که از يك طرف حزب جمهوریخواه در شمال به قدرت کافی رسیده بود و از طرف دیگر تجزیه شدیدی در حزب دموکرات - که اعضاء آن در شمال و جنوب برای نیم قرن با هم آهنگی کامل با هم کار کرده بودند - پدید آمد.

در دوران ریاست جمهوری بوکانن، نفوذی که جنوب تدریجاً و از طریق همبستگی‌اش با دموکراتهای شمال در اتحادیه پیدا کرده بود به نقطه اوج خود رسید. آخرین كنگره

سراسری در ۱۸۱۷ و اولین كنگره قانون اساسی ۱۷۹۰-۱۷۸۹ قانوناً بردگی را در تمامی قلمروهای جمهوری در شمال غرب اوهایو تحریم کرده بود. (منظور از قلمروها، مستملکاتی است واقع در خود ایالات متحده که هنوز جمعیت آنها ان نظر قانونی بحدی نرسیده است که برای تشکیل يك ایالت خودمختار به رسمیت شناخته شوند). لایحه معروف به مصالحه میسوری (سال ۱۸۲۰) که در نتیجه آن میسوری بعنوان يك ایالت برده‌دار وارد اتحادیه شد، بردگی را در تمام قلمروهای باقیمانده در بالای مدار ۳۶ درجه و ۳۰ دقیقه و در غرب میسوری ممنوع میکرد. گرچه با این مصالحه ناحیه برده‌داری چند مدار طولی گسترده‌تر می‌شد ولی از طرف دیگر خطوط جغرافیائی، حدود گسترش برده‌داری را در آینده، دقیقاً مشخص می‌کرد. این مانع جغرافیائی نیز، بنوبه خود، در ۱۸۵۴، بالایحه معروف به کانزاس نبراسکا که بنیادگذار آن استفنز ادوگلاس، رهبر آن موقع دموکراتهای شمال بود، از میان برداشته شد. این لایحه که به تصویب هر دو مجلس نمایندگان و سنا رسید، در حقیقت تجدید نظری بود در مصالحه میسوری، که از آن بعد بردگی و آزادی را در يك ردیف قرار میداد و به حکومت اتحادیه دستور میداد که با هر دو با بی‌طرفی مشابه رفتار کند و مسئله را به قدرت حاکمه مردم سپرد، به این معنا که از این بعد اکثریت ساکنین هر قلمرو میبایستی تصمیم بگیرند که بردگی در قلمروشان وجود داشته باشد یا نه. بنابراین، برای اولین بار در تاریخ ایالات متحده، هرگونه مرز جغرافیائی و قانونی در برابر گسترش برده‌داری در قلمروها برداشته شده بود. تحت همین قانون جدید بود که قلمرو آزاد نیومکزیکو، قلمروئی که پنج برابر وسیعتر از ایالت نیویورک است، تبدیل بیک قلمرو برده‌داری شد و حدود برده‌داری از مرز جمهوری مکزیک تا مدار ۳۸ درجه شمالی گسترش یافت. در ۱۸۵۹ نیومکزیکو، آئین نامه‌ای برای اصول برده‌داری وضع کرد که در بربریت دست کمی از آئین نامه‌های نکزاس و آلاباما ندارد. با اینهمه، بطوریکه آمار ۱۸۶۰ ثابت کرد، در میان چند صد هزار ساکنین نیومکزیکو هنوز پنجاه برده هم وجود ندارد. بنابراین برای جنوب کافی بود چند ماجراجو را با چند برده‌دار وارد این ایالت کند و با کمک حکومت مرکزی، مامورین دولتی و مقاطعه‌کارانش، يك گروه نمایندگان قلابی برای قلمرو نیومکزیکو بترشد و از طریق آنها بردگی و همزمان با آن سلطه برده‌داری را بر این قلمرو براحتی تحمیل نماید.

منتها این متد مناسب را در مورد سایر قلمروها نمی‌شد به کار برد. و به همین دلیل، جنوب يك قدم جلوتر گذاشت و رای كنگره را برای تجدیدنظر به دادگاه عالی ایالات متحده برد و این دادگاه عالی - که از ۹ قاضی عضو آن، پنج نفر به جنوب تعلق دارند - مدت مدیدیست که ابزار مطلوبی در دست برده‌داران است؛ و در ۱۸۵۷، در مورد قضیه رسوای پرد اسکات، رای داد که هر تبه آمریکا، این حق را دارد که مایملکی را که قانون اساسی برای او به رسمیت شناخته، بهر قلمروئی که دلش خواست با خود ببرد و چون قانون اساسی برده را بعنوان يك مایملک رسمی شناخته، لذا حکومت اتحادیه ناگزیر است

این مایملک را محافظت کند. در نتیجه، بر اساس قانون اساسی، برده‌داران می‌توانند در هر قلمروئی که می‌خواهند بردگان خود را مجبور کنند که برایشان کار کنند و بنابراین هر فرد برده‌دار می‌تواند برده‌داری را در هر قلمروئی که تا آن موقع آزاد بوده، وارد کند، ولو آنکه مخالف خواست اکثریت اهالی آن قلمرو باشد. به این ترتیب حق تحریم برده‌داری از قانونگزاری قلمروها سلب شده بود و وظیفه حراست از پیشاهنگان سیستم برده‌داری، بر کنگره و حکومت اتحادیه تحمیل شده بود.

اگر مصالحه میسوری ۱۸۲۰، مرزهای جغرافیایی برده‌داری را در قلمروها گسترش داده بود و اگر لایحه کانزاس نبراسکای ۱۸۵۴ هر نوع مرز جغرافیایی برای برده‌داری را از میان برده و فقط موانع سیاسی - خواست اکثریت ساکنین را جانشین آن کرده بود، دیگر رای دادگاه عالی ایالات متحده در ۱۸۵۷ حتی همین موانع سیاسی را هم درهم کوبیده، تمام قلمروهای جمهوری را - چه آنها که وجود داشتند چه آنها که بوجود می‌آمدند - از ناحیه‌ای مساعد برای رشد ایالات آزاد به ناحیه‌ای مساعد برای رشد برده‌داری تبدیل ساخته بود.

در همین هنگام، و در سایه حکومت بوکانن، شدیدترین قوانینی که در مورد تسلیم بردگان فراری در ۱۸۵۰ [۲۶] وضع شده بود، با شدت و بیرحمی هرچه تمامتر در ایالات شمالی اجرا می‌شد. گویی که شمال مأمور دستگیری بردگان فراری برده‌داران جنوبی شده بود. از طرف دیگر هم، به‌منظور اینکه تا آنجا که ممکن است قلمروها در اختیار ساکنین آزاد قرار نگیرند، دارو دسته برده‌دار تمام اقدامات معروف به خاک آزاد، یعنی تامین مقدار مشخصی زمین مجانی برای ساکنین، را نیز از بین برده بود. [۲۷]

در سیاست خارجی ایالات متحده، نیز، مثل سیاست داخلی، تنها رهنمون آن منافع برده‌داران بود، در حقیقت بوکانن، کرسی ریاست جمهوری را با گردن نهادن به مانیفست اوستاند برای خود خریده بود، در این مانیفست، تصاحب کوبا - چه از طریق راهزنی و چه با زور اسلحه - بزرگترین وظیفه سیاست ملی قلمداد شده بود [۲۸]. همچنین تحت زمامداری او بود که شمال مکزیك بین سوداگران زمین آمریکایی تقسیم شده بود و آنها بی‌بهرانه منتظر بودند که با يك اشاره چپاهاوا، گواهیولوسونرا را اشغال کنند. کاخ سفید واشنگتن هم در این غارت و راهزنی مداوم علیه کشورهای آمریکای مرکزی دست کمی از دیگران نداشت. در رابطه مستقیم با همین سیاست خارجی - که هدف آشکارش فقط تسخیر قلمروهای جدیدی برای توسعه برده‌داری و سلطه برده‌داران بود با گشایش مجدد تجارت برده محرمانه از طرف حکومت اتحادیه پشتیبانی می‌شد. خود استفن ا. دوگلاس در ۱۸۵۹ اعلام کرد: در طول سال گذشته بیشتر از هر سال دیگری سیاه از آفریقا آورده شده است، حتی بیشتر از سالهایی که تجارت برده آزاد بود. تعداد واردات برده در سال گذشته به ۱۵ هزار رسیده است.

از چنپه خارج تبلیغ مسلحانه برده‌داری، هدف سیاست ملی امریکا بود. و بان اعتراف

می‌شد. عملاً اتحادیه به‌صورت برده‌ای به‌خدمت سیصد هزار برده‌داریکه در جنوب نفوذ داشتند درآمد بود. يك سری مصالحات منجر به آن نتیجه شده و جنوب این را مدیون همدستی خود با دموکراتهای شمالی است. این همدستی از سال ۱۸۱۷ بی‌حد متناوباً آماج حمله قرار گرفت و مقاومت در برابر تجاوزات روزافزون برده‌داران روزی‌روز زیاده‌تر می‌شد تا سرانجام توانست شکاف بزرگی در آن پدید آورد. و بالاخره نقطه عطف فرا رسید.

هنوز لایحه کانزاس - نبراسکا، که کلیه مرزهای جغرافیایی را برای برده‌داری از میان برداشته و گسترش آنرا در قلمروهای جدید ظاهراً به‌خواست اکثریت ساکنین این محل‌ها محول کرده بود، مرکبش خشک نشده بود که فرستادگان مسلح برده‌داران، پاغیان نواحی مرزی از میسوری و ارکانزاس، دستنی به‌چاقسوی ضامن دار و دست دیگر بر رولور برسرکانزاس ریختند و با انواع شرارتهائی که تا کنون نظیر آنرا کسی ندیده بود، سعی کردند اهالی آنجا را از قلمروئی که در آن سکنی گزیده بودند بیرون کنند، این حملات نیز مورد حمایت حکومت مرکزی واشنگتن بود. و به‌همین دلیل عکس‌العمل بسیار شدیدی در مردم بوجود آورد. در تمام شمال و به‌ویژه در شمال غرب، گروههای نجات تشکیل شد که کانزاس را با نفرات، اسلحه و پول تقویت کنند. از این گروههای نجات بود که حزب جمهوریخواه منشاء گرفت و پدید آمد و بنابراین، حزب منشاء خود را به‌مبارزه برای نجات کانزاس مدیون است.

وقتی که تمام کوششها برای اینکه بزور اسلحه کانزاس را بیک قلمرو برده‌داری تبدیل کنند، جنویبها سعی کردند همان نتیجه را از طریق آنتریک‌های سیاسی بدست آورند.

حکومت بوکانن، بخصوص بیشترین کوشش خود را بکار برد که با تحمیل قوانین برده‌داری، به‌کانزاس آن را سرانجام در ردیف يك ایالت برده‌دار وارد ایالات متحده بکند. و از همین رو بود که مجدداً مبارزه شروع شد، منتها اینبار عمدتاً در کنگره و در واشنگتن. حتی استفن ا. دوگلاس، سردسته دموکراتهای شمال نیز حالا (۱۷۵۸-۱۸۵۷) در لیست پالابندی علیه حکومت و متحدین جنویبش وارد شد، چون تحمیل قانونی بردگی خلاف اصول حق حاکمیتی بود که لایحه نبراسکا در ۱۸۵۴ برای ساکنین قلمروها تامین کرده بود. طبیعی است که دوگلاس - سناتور ایلینویز، که يك ایالت شمال غربی است - اگر می‌خواست اجازه دهد که جنوب با زور اسلحه یا قوانین کنگره، قلمروهای را که به‌وسیله شمال مسکونی شده بودند، غصب کند، در این صورت تمام نفوذ خود را در شمال از دست میداد. بنابراین مبارزه کانزاس، نه تنها سبب تشکیل حزب جمهوریخواه شد، بلکه اولین شکاف را در داخل حزب دموکرات بوجود آورد.

حزب جمهوریخواه اولین برنامه حزبی خود را در انتخابات ریاست جمهوری ۱۸۵۶ عرضه کرد. گرچه کاندیدای این حزب، جان فرمونت، پیروز نشد ولی تعداد عظیم آرائی که به او داده شد، رشد سریع این حزب را، بخصوص در شمال غرب ثابت کرد. در دومین کنگره ملی حزب برای انتخابات ریاست جمهوری (۱۷ مه ۱۸۶۰) جمهوریخواهان همان

برنامه ۱۸۵۶ را با پاره‌ای اضافات تکرار کردند. مضمون اصلی این برنامه این بود: حتی يك وجب از قلمروهای تازه دیگر تسلیم برده‌داران نخواهد شد، سیاست خارجی غارتگریهای نظامی باید متوقف شود، گشایش مجدد تجارت برده باید باطل شود، بالاخره برای پیشرفت مستملکات آزاد، قوانین مربوط به سرزمین آزاد می‌باید به مرحله اجراء درآید. نکته‌ایکه در این برنامه اهمیت حیاتی داشت، این بود که يك وجب دیگر از قلمروهای تازه به برده‌داران سپرده نخواهد شد. و دیگر برای اولین و آخرین بار، برده‌داری می‌باید به محدودی که فعلاً بطور قانونی در اختیار دارد، محدود بماند.

بنابراین برده‌داری رسماً درون گرا خواهد شد؛ منتها همانطور که میدانیم توسعه مداوم قلمرو گسترش برده‌داری به‌اراء حدود قدیمی‌اش، برای ایالات برده‌دار اتحادیه، قانون حیات است.

کشت اقلام صادراتی جنوب - پنبه، شکر، تنباکو و غیره که به وسیله بردگان انجام می‌شود تنها وقتی مقرون به صرفه است که گروه‌های بزرگ بردگان بر روی زمین‌های يك پارچه و گسترده‌ایکه طبیعتاً خاکی حاصلخیز دارند و مستلزم کار ساده‌اند به میزان عظیم عملی باشد. کشاورزی پرخرج که عوض آنکاه به حاصلخیزی بیشتر به سرمایه گذاری‌های عظیم و دانش و انرژی کارگر بستگی دارد با طبیعت برده‌داری سازگار نیست. بهمین دلیل ایالاتی مثل مریلند و ویرجینیا که قبلاً بردگان را به عنوان اقلام صادراتی خود به کار می‌بردند حالا به سرعت تبدیل به ایالاتی شده‌اند که برده را فقط برای این تربیت میکنند که به ایالات جنوبی‌تر صادر کنند. حتی در کارولینای جنوبی، که چهارهفتم جمعیت آن را بردگان تشکیل می‌دهند، کشت پنبه در چند سال گذشته در نتیجه بی‌رمق شدن زمین به‌طور کامل بدون رشد باقی مانده است. در حقیقت، قسمتی از کارولینای جنوبی هم در اثر شرایط اجباری، به این نقطه عطف رسید، تصاحب قلمروهای تازه برای آن ضروری می‌شود، چون به این ترتیب از يك طرف املاک حاصلخیز جدید مجهز به برده می‌شوند و از طرف دیگر برای قلمرو قبلی که حال تبدیل به يك ایالت برده پرور شده، بازار جدیدی برای فروش برده بوجود می‌آید. به عنوان مثال، این مسلم است که اگر ایالات متحده، قلمروهای جدید لوئیزیانا، میسوری و آرکانزاس را به دست نیآورده بود، برده‌داری در ویرجینیا مریلند تا کتون مدتها بود که از میان رفته بود. سناتور تومبز، یکی از سخنگویان جنوب، در کنگره تجزیه‌طلبان در مونتگمری، قانون اقتصادی‌ای را که مبنی بر گسترش دائمی قلمرو برده‌داری است، بطور برجسته‌ای فرموله کرده و میگوید: «اگر ظرف ۱۵ ساله آینده قلمرو برده‌داری شدیداً افزایش نیابد، یا باید ببرده‌ها اجازه داد که از چنگ سفیدها بگریزند یا سفیدها ناگزیر خواهند بود که از چنگ بردگان فرار کنند.»

چنانکه میدانیم تعداد نمایندگان هر ایالت در مجلس نمایندگان آمریکا، بستگی به جمعیت آن ایالت دارد. و چون جمعیت ایالات آزاد بسیار سریعتر از ایالات برده‌دار افزایش می‌یافت، طبیعتاً تعداد نمایندگان شمال خیلی زود اکثریت مطلق را در برابر جنوب

به دست می‌آوردند. بنابراین تکیه گاه سیاسی واقعی جنوب بیشتر و بیشتر به سنای آمریکا منتقل شد، زیرا در آنجا هر ایالت، جمعیتش چه زیاد باشد چه کم دو سناتور دارد و جنوب برای اینکه نفوذ خود را در سنا و در نتیجه سیطره خود را بر ایالات متحده افزایش دهد پیوسته احتیاج به تشکیل ایالات برده‌دار بیشتری داشت. اینکار هم تنها به این طریق ممکن بود که یا زمین‌های بیگانه به صورت ایالت تازه تسخیر شوند، مثل تگزاس؛ یا قلمروهای متعلق به ایالات متحده، ابتدا به قلمروهای برده‌داری و سپس به ایالات برده‌دار تبدیل شوند، چنانکه در مورد میسوری، آرکانزاس و غیره اتفاق افتاد. جان کالهن - که برده‌داران او را عالیترین سخنگوی خود میدانند در ۱۹ فوریه ۱۸۴۷ در سنا گفت که تنها سنا بود که موازنه قدرت را در دست جنوب نگهداشت و توسعه قلمروهای برده‌دار برای حفظ این تعادل بین شمال و جنوب در سنا لازم بود، بنابراین کوشش جنوب برای بوجود آوردن ایالات برده‌دار جدید بزور، توجیه می‌شود.

تعداد برده‌داران واقعی در جنوب اتحادیه واقعاً از سیصد هزار نفر تجاوز نمی‌کند، این الیگارش کوچک‌حالا بامیلیونها به اصطلاح سفید بینوا مواجه شده‌اند که تعدادشان در اثر محدودیت مالکیت زمین روز بروز افزوده می‌شود و وضعی مشابه توده عوام روسی در دوران سقوط بزرگ رم دارند. تنها راه ممکن برای هماهنگی منافع این «سفیدهای بینوا» با منافع برده‌داران، تصاحب و امید بستن به قلمروهای تازه و راهزنیهای نظامی است که می‌تواند به آمال پرتلاطم این سفیدهای بینوا برای کسب اسناد مالکیت جهت بی‌خطر بدهد و آنها را به امید اینکه خود روزی برده‌دار خواهند شد، رام کند.

بنابراین نه تنها مقررات اقتصادی مربوط به محدود نگاهداشتن برده‌داری در مرزهای قدیمی آن، خودبخود سبب نابودی تدریجی آن میگردد، بلکه از نظر سیاسی نیز منجر به منجر بنابرین نه تنها مقررات اقتصادی مربوط به محدود نگاهداشتن برده‌داری در مرزهای قدیمی آن، خودبخود سبب نابودی تدریجی آن میگردد، بلکه از نظر سیاسی نیز منجر به منحو سیطره ایالات برده‌دار در سنای آمریکا می‌شود، و بالاخره این الیگارش برده‌دار را درون قلمروهایش در معرض خشم «سفیدهای بینوا» قرار می‌دهد. از اینجاست که جمهوریخواهان با این اصل - که بر طبق قانون باید از هر نوع گسترش قلمرو برای برده‌داری جلوگیری شود - بریسه نظام برده‌داری حمله کرده‌اند. و بهمین دلیل پیروزی انتخاباتی جمهوریخواهان ناگزیر به جنگ آشکار بین شمال و جنوب منجر شد، و البته همانطور که گفته شد، خود همین پیروزی هم مدیون شکافی است که در اردوی دموکراتها پدید آمد. مبارزه کانزاس خود قبلاً بین حزب طرفدار برده‌داری و دموکراتهای شمالی متحدش شکاف اولیه را بوجود آورده بود. انتخابات ریاست جمهوری ۱۸۶۰، آن شکاف را اکنون به صورت عمومی‌تری عمیق گردانید. دموکراتهای شمال، به رهبری کاندیدایشان دوگلاس، توسعه برده‌داری را در قلمروهای تازه، بسته به آراء اکثریت ساکنین آن نواحی دانست و برده‌داران جنوب، به رهبری

کاندیدایشان بر کینریج، می‌خواست طبق قانون اساسی ایالات متحده - چنانکه دادگاه عالی اعلام کرده بود برده‌داری را قانوناً در تمام [ایالاتش] وارد کند؛ در آن زمان برده‌داری بخودی خود در همه قلمروها قانونی بود و احتیاج بهیچ قانون خاص دیگری نداشت. بنابراین در حالی‌که جمهوریخواهان هر نوع افزایش را در قلمروی برده‌داری قدغن کرده بودند، برده‌داران ادعای مالکیت و تفوق قانونی در همه قلمروها را داشتند. آنچه را که با زور حکومت مرکزی و علیرغم میل ساکنین قلمروها همانطور که به‌کانتزاس تحمیل شده بود حالا می‌خواستند برای تمام قلمروهای اتحادیه به‌صورت قانون در آورند. تمکینی. این چنین، دیگر از قدرت رهبران حزب دموکرات شمالی خارج بود و تنها باعث ترك دسته‌جمعی و روزافزون نیروهایشان و الحاق آنها به‌اردوی جمهوریخواهان می‌گردید. «حق مالکیت اهالی» که دوگلاس مستمسک قرار داده بود، نمی‌توانست دارودسته برده‌داران را راضی کند. این حزب می‌خواست ظرف چهار سال آینده و در دوران ریاست جمهوری جدید، مقاصدش را بزور حکومت مرکزی و بدون هیچگونه تاخیر بیشتری عملی گرداند. چون آنها هم به‌خوبی متوجه رشد سریع نیروی تازه شمال غرب بودند که جمعیت آن ظرف دهساله ۱۸۵۰ تا ۱۸۶۰ تقریباً به‌دو برابر رسیده و تقریباً برابر جمعیت سفید ایالات برده‌دار شده بود این مردم شمال غرب از نظر رسوم، اخلاق و طرز زندگی مردمی نبودند که مثل شمالیهای قدیمی از مصالحه‌ای به‌مصالحه دیگری کشانده شوند. اتحادیه فقط تا زمانی برای جنوب ارزش داشت که نیروی فدرال، می‌توانست خود را در اختیار سیاست برده‌داری آنان بگذارد. در غیر اینصورت، اگر قرار می‌بود که جدایی اتفاق بیفتد، بهتر بود همین حالا رخ دهد تا اینکه چهار سال دیگر صبر کرد و ناظر پیشرفت روزافزون حزب جمهوریخواه و رشد وسیعتر شمال غرب شد و آنوقت مبارزه را در شرایطی بسیار نامساعدتر آغاز کرد. به‌همین مناسبت طرفداران برده‌داری، دل بدریا زدند! وقتی دموکراتهای شمال، حاضر نشدند که رل «سفیدهای بی‌نوا»ی جنوب را بازی کنند، جنوب با وجود آوردن تشتت آراء سبب پیروزی لینکلن شد و آنوقت همین پیروزی را بهانه قرار داد تا شمشیرها را از غلاف بیرون بکشد.

بنابراین پایه اصلی تمام این جنبش فقط مسئله برده‌داری بوده و هست و این به‌معنای آزاد کردن بردگان در ایالات برده‌دار فعلی نیست، بلکه به‌معنای اینست که بیست میلیون مردم آزاد شمال تاکی باید تحت سلطه يك الیگارشی سیصد هزار نفری برده‌دار باشند؛ اینکه قلمروهای وسیع جمهوری باید محل کشت و زرع مردم آزاد باشد یا جایگاه بردگی و بالاخره اینکه سیاست ملی اتحادیه می‌باید تبلیغ مسلحانه برده‌داری در مکزیک، آمریکای مرکزی و جنوبی را به‌عنوان چماقش بپذیرد یا نه. ما در مقاله‌دیگری، این گفته جراید لندن را که شمال باید جدایی را بهترین و تنها راه حل پایان منازعه انگارد، تجزیه و تحلیل خواهیم کرد.

[«دی پرس»، ۲۵ اکتبر ۱۸۶۱]

کارل مارکس

جنگ داخلی در ایالات متحده

«ولش کن بره، او لایق غضب تو نیست.» ما این جمله لیورلوبه ژوان را در مورد معشوق گریزیابش، اینروزها مکرر در مکرر از طرف سیاستمداران انگلیسی - و اخیراً از زبان لردجان راسل - در مورد شمال ایالات متحده می‌شنویم. اگر شمال، جنوب را ول کند، خود را از قاطی شدن در مسئله برده‌داری و گناهان اولیه تاریخش رها نیند، و پایه‌ای برای پیشرفتی برتر و تازه بنیادگزارده، بوجود می‌آورد.

درواقع اگر شمال و جنوب می‌توانستند مثلاً مثل انگلیس و هانور دو کشور خودمختار تشکیل دهند، شاید جدا شدن آنها از یکدیگر هم مشکلتر از جدایی انگلیس و هانور نمی‌بود. ولی واقعیت اینست که «جنوب» نه از نظر جغرافیائی يك قلمرو کاملاً مجزا از شمال است و نه از نظر اخلاقی. يك واحد مستقل محسوب می‌شود، در حقیقت این يك کشور نیست، بلکه يك شعار جنگی است.

تجویز يك جدایی دوستانه مفروض بر این است که ایالات متلفه جنوبی اگرچه در این جنگ داخلی دست به‌تهاجم زده‌اند ولی واقعاً منظورشان تدافع بوده است. این باور بوجود آمده که مسئله گروه برده‌داران صرفاً اینست که قلمروهایی را که تا کنون تحت سلطه در آورده‌اند متحد کرده و تبدیل به‌يك گروه ایالات خودمختار کرده باشند. تا آنها را از شر اقتدار تمام و کمال اتحادیه بره‌اند. هیچ اشتباهی از این بزرگتر نیست. جدائی طلبان با این شعار که «جنوب تمام قلمروها را احتیاج دارد، ما می‌خواهیم و باید آن را به‌دست آوریم» کنتاکی را صاحب شدند. منظورشان هم از «تمام قلمروها» در جمله اول به‌اصطلاح همه ایالات مرزی دلاور، مرلند، ویرجینیا، کارولینای شمالی، کنتاکی، تنسی، میسوری و آرکانزاس است. و در جمله دوم تمام قلمروها نیست که در جنوب خطی قرار داشته باشند. که از گوشه شمال غربی میسوری تا اقیانوس اطلس کشیده شده. بنابراین آنچه که برده‌داران، جنوب می‌نامند، بیش از سه چهارم قلمروها نیست که تا کنون اتحادیه را تشکیل می‌داده است. قسمت عظیمی از این قلمروهای مورد ادعاه هنوز در تملك اتحادیه است و اول باید به‌وسیله جنوب تسخیر شود. هیچیک از ایالات به‌اصطلاح مرزی، حتی آنها که در تصرف فعلی متلفین هستند، هرگز ایالات واقعاً برده‌دار نبوده‌اند. بلکه در حقیقت ایالتی بودند که در آنها

برده‌داری دوشادوش سیستم کارگر آزاد وجود داشته و بنابراین زمینه مبارزه‌ای برای تسلط [یکی بر دیگری] و میدان جنگ واقعی بین شمال و جنوب، یعنی بین بردگی و آزادی می‌باشند. بنابراین جنگ موتلفین جنوب، جنگ دفاعی نیست، بلکه جنگ تهاجمی است، جنگی برای توسعه و ادامه برده‌داری است.

سلسله کوهستانی که از آلاباما به طرف شمال رودخانه هودسن - به اصطلاح ستون فقرات ایالات متحده - کشیده شده است، جنوب را به سه منطقه تقسیم می‌کند. منطقه کوهستانی که از جبال آلپینی با دو سلسله موازی خود کمبرلند رنج در غرب و کوه‌های بلورنج در شرق - تشکیل شده، جلگه‌های غرب سواحل اقیانوس اطلس را از جلگه‌های دره‌های جنوبی می‌سی‌سی‌پی جدا می‌کند. این دو جلگه که به وسیله منطقه‌ای کوهستانی از هم جدا شده‌اند با مرداب‌های شالیزار وسیع و پنبه زارهای وسیعشان نواحی واقعی برده‌داری هستند، در حالیکه سرزمین کوهستانی شیب‌دار که به قلب نواحی برده‌دار کشیده می‌شود با محیطی پاکیزه، آب و هوایی مطبوع، و خاکی سرشار از ذغال سنگ، نمک، آهن، طلا و خلاصه تمام مواد خام لازم برای رشد صنعتی چند جانبه، از هر نظر که بنگری - منطقه‌ای آزاد است. خاک این منطقه، بخاطر شرایط فیزیکی ویژه‌اش فقط می‌تواند، زارعان کوچک و آزاد و کشاورزی موقتی داشته باشد. بهمین دلیل، برده‌داری در اینجا فقط تک و توك امکان رشد داشته و هرگز ریشه عمیقی پیدا نکرده است. در قسمت اعظم ایالات به اصطلاح مرزی، ساکنین این نواحی مرتفع، قسمت آزاد جمعیت را تشکیل می‌دهند که برای بقای خود ناگزیر طرف احزاب شمالی را می‌گیرند.

حالا اجازه بدهید، جزئیات وضع این قلمروهای مورد مشاجره را بتفصیل بررسی کنیم:

دلوار، شمال شرقی‌ترین این ایالات، مرزی، در حقیقت اخلاقاً جزء لاینفک اتحادیه است. تمام کوشش‌های جدائی طلبان، از آغاز جنگ تا کنون حتی برای تشکیل یک جناح در این ایالت، به اتفاق آراء عموم مردم این ناحیه، محکوم به شکست شده است. عناصر برده‌دار این ایالت در حال اضمحلال کاملند. در دهه ۱۸۵۰ تا ۱۸۶۰ تعداد بردگان در این ایالت به نصف تقلیل یافت و هم اکنون در برابر ۱۱۲/۲۱۸ نفر جمعیت فقط ۱/۷۰۰ برده در این ایالت وجود دارد. با وجود همه اینها، موتلفین جنوبی، این ایالت را مطالبه می‌کنند و در حقیقت بمحض اینکه جنوب، مریلند را به تملک خود در آورد، برای شمال دیگر دفاع از دلوار غیرممکن خواهد شد.

در خود مریلند، کشمکش بین زمین‌های مرتفع و زمینهای پست که قبلاً ذکر آن رفت، در جریانست. در برابر ۶۸۷/۰۳۴ نفر جمعیت، در این ایالت ۸۷/۱۸۸ برده وجود دارد. انتخابات عمومی اخیر برای کنگره واشنگتن، بهترین دلیل آنست که اکثریت قاطع جمعیت این ایالت، طرفدار اتحادیه هستند. ارتش ۳۰ هزار نفری اتحادیه، که هم

اکنون در مریلند مستقر است، نه تنها بعنوان ذخیره ارتش پونامک محسوب می‌شود، بلکه بخصوص همه مأمور خواباندن هرگونه شورش برده‌داران یاغی در داخل این ایالت می‌باشند. چون در اینجا نیز همان پدیده‌ایکه مخصوص همه ایالات مرزی است کاملاً به چشم می‌خورد؛ اکثریت توده مردم طرفدار شمالند، و دارودسته انگشت شمار حزب برده‌داران، طرفدار جنوب. تنها این حزب برده‌دار، با قدرتی که طی سالها با قبضه کردن ادارات ایالتی، پرداختن نسل اندر نسل به آنتریکهای سیاسی و تمرکز ثروتی عظیم در دست همان گروه انگشت‌شمار، در اقلیت بودن خود را جبران کرده است. ویرجینیا، در حال حاضر اردوگاه بزرگی را تشکیل داده که در آن ارتش اصلی جدائی طلبان و ارتش اصلی اتحادیه با یکدیگر روبرو هستند. در ارتفاعات شمال غرب ویرجینیا، توده بردگان به ۱۵/۰۰۰ نفر میرسد، در حالیکه جمعیت اصلی این قسمت را که بیست برابر این مقدار است اکثراً کشاورزان آزاد تشکیل میدهند. در مقابل، در جلگه‌های شرق ویرجینیا، تعداد بردگان پراحتی به نیمی میلیون بالغ می‌شود. پرورش سیاهان و فروش آنان به ایالات جنوبی دیگر، منبع اصلی درآمد اینجاست. بمحض اینکه سردسته‌های جلگه‌ها با آنتریک در قوه مقننه ایالتی در ریچموند، فرمان جدائی را صادر کردند و با عجله دروازه‌های ویرجینیا را به روی ارتش جنوبی گشودند، شمال غرب ویرجینیا، از جدائی طلبان جدا شد، ایالت تازه‌ای تشکیل داد و هم اکنون تحت لوای اتحادیه اسلحه به دست از قلمرو خود در برابر مهاجمین جنوبی دفاع می‌کند.

تنسی، با ۱/۱۰۹/۸۴۷ نفر جمعیت که ۲۷۵/۷۸۴ نفر آن را بردگان تشکیل میدهند، یکباره خود را در چنگال موتلفین جنوبی می‌بیند که در تمام ایالت، حکومت نظامی و سیستم بازداشت [غیرنظامی] بوجود آورده‌اند که یادآور روزهای دیکتاتوری تلاته روم می‌باشد. وقتی در زمستان ۱۸۶۱ برده‌داران پیشنهاد کردند که یک کنگره عمومی مردم تشکیل شود که به جدائی یا عدم جدائی رای بدهد، اکثریت مردم، برای اینکه بهانه‌ای بدست جنبش تجزیه‌طلبی نداده باشند، حتی از تشکیل کنگره امتناع کردند. بعد هم که تنسی تحت اشغال نظامی و سیستم ترور و وحشت موتلفین جنوبی درآمد، هنوز بیش از یک سوم رای دهندگان به اتحادیه رای دادند. در اینجا هم مثل سایر ایالات مرزی، قسمت کوهستانی شرق تنسی، مرکز واقعی مقاومت در برابر دارودسته برده‌داران را تشکیل میدهد، در ۱۷ ژوئن ۱۸۶۱، مردم شرق تنسی، یک کنگره عمومی در گرینویل تشکیل دادند و خود را طرفدار اتحادیه اعلام کردند، استاندار قبلی ایالت، اندروچانسون، یکی از طرفداران پروپا قرص اتحادیه را نماینده سنای واشنگتن کرد و «شکوایه» ای صادر کرد که در آن تمام وسائل فریبکاری، آنتریک و تروری را که به وسیله آن تنسی اجباراً به اخراج از اتحادیه رای داده بود پرملاء نمود. از آن به بعد تجزیه‌طلبان، شرق تنسی را با نیروی نظامی تحت کنترل نگهداشته‌اند.

عیناً شرایط مشابه ویرجینیای غربی و تنسی شرقی، در شمال آلاباما، شمال غرب

جورجیا و شمال کارولینای شمالی برقرار است. بازم غرب تریپولیم، ایالت مرزی میسوری، با ۱/۱۷۳/۱۳۷ نفر جمعیت و ۱۱۴/۹۸۵ برده - که بیشتر در ناحیه شمال غربی ایالت متمرکزند کنگره عمومی مردم در اوت ۱۸۶۱ به اتحادیه رای داد. جاکسون، استاندار این ایالت که آلت دست دارودسته برده داران است، علیه قانونگزاری میسوری شورید، از پست خود خلع شد و حالا سردستگی این غارتگران را به عهده دارد که از تگزاس، آرکانزاس و تنسی مکرراً به میسوری حمله می کنند و می کوشند این ایالت را مقهور مطلقین کنند و روابطش را با اتحادیه با ضرب شمشیر ببرند. بعد از ویرجینیا، میسوری در حال حاضر، بزرگترین صحنه جنگ های داخلی است.

نیومکزیکو که هنوز ایالت نیست و فقط يك قلمرو محسوب می شود در زمان ریاست جمهوری بوکانن ۲۵ برده واردات داشت فقط به این منظور که بعنوان يك ایالت برده دار در واشنگتن معرفی شود، این ایالت هم، آنطور که جنوب ادعا میکند، هیچوقت تقاضای الحاق به جنوب را نکرد بلکه این جنوب بود که به اعزام دسته های مسلح از ماجراجویان از مرز تگزاس، این قلمرو را قبضه کرد و نیومکزیکو، علیه این ناجیان از حکومت اتحادیه تقاضای پشتیبانی کرده است.

بطوریکه ملاحظه شد، ما به خصوص بر روی تعداد بردگان نسبت به تعداد انسانهای آزاد در يك ایالتهای مرزی تاکید کردیم، چون این نسبت در حقیقت عامل تعیین کننده است. این نسبت، میزان الحرارة است برای سنجش درجه حرارت آتش حیاتی دستگاه برده داری. روح و قلب همه جنبش تجزیه طلبی در کارولینای جنوبی است. این ایالت ۴۰۲/۵۴۱ برده در مقابل ۳۰/۲۷۱ نفر انسان آزاد دارد. می سی سی پی - که دیکتاتور. مطلقین جنوب، جفرسون دیویس را عرضه کرده - دوم است که ۴۳۶/۶۹۶ برده در مقابل ۲۵۴/۶۹۹ انسان آزاد دارد. سومین ایالت. آلاباما است با ۴۳۵/۱۳۲ برده در برابر ۵۲۹/۱۴۶ انسان آزاد.

آخرین ایالت مرزی مورد کشمکش که هنوز از آن سخن نرانده ایم، کنتاکی است. تاریخ اخیر این ایالت بهترین نمایانگر سیاست مطلقین جنوب است. این ایالت با ۱/۵۵۵/۷۱۳ جمعیت، ۲۲۵/۴۹۰ برده دارد. در سه انتخابات عمومی پی در پی - یکی در زمستان ۱۸۶۱ در موقع انتخابات کنگره در ایالات. مرزی، دیگری در ژوئن ۱۸۶۱ در موقع انتخابات برای کنگره واشنگتن، و بالاخره در اوت ۱۸۶۱ در انتخابات مجلس قانونگزاری ایالتی کنتاکی - اکثریت مردم این ایالت مکرراً به اتحادیه رای دادند. منتها، مکوفین، فرماندار کنتاکی و کلیه مقامات عالی رتبه، و همچنین برکینریج، سناتور کنتاکی در واشنگتن - معاون ریاست جمهوری بوکانن - و کاندیدای دارودسته برده داران در انتخابات ریاست جمهوری ۱۸۶۰، همگی مریدان سرسخت و متعصب دارودسته برده داران هستند. نفوذ دارودسته برده داران آنقدر زیاد نبود که کنتاکی را رسماً ضمیمه ایالات برده دار کنند ولی آنقدر نفوذ داشتند که این ایالت را وادارند در آغاز جنگ،

رسماً بی طرفی خود را اعلام کند. مطلقین، این بی طرفی را تا زمانی به رسمیت می شناسند که به دردشان می خورد، یعنی تا زمانیکه سرکوب کردن مقاومت شرق تنسی، آنها را به خود مشغول داشته است. ولی مسلماً آن مطلقین که با ته قنذاق تفنگشان دروازه کنتاکی را می کوبیدند و فریاد می زدند: «جنوب به سرتاسر قلمروش احتیاج دارد می خواهد و باید آن را تصاحب کنند» نمی توانند برای همیشه به این نتیجه قناعت کنند.

این بود که گروه های غارتگران، از جنوب شرقی و جنوب غربی بطور همزمان به این ایالت، «بی طرف» هجوم آوردند. تازه در این موقع بود که کنتاکی از خواب «بی طرفی» اش بیدار شد، مجلس قانونگزاری ایالت بلافاصله و آشکارا طرف اتحادیه را گرفت و به تجزیه طلبان فرمان داد که قلمرو مورد تهاجم را تخلیه کنند. این علامت شروع جنگ بود. ارتشی از مطلقین جنوبی به لوی ویل نزدیک می شود، در مقابل گروه های داوطلب نیز برای نجات کنتاکی از شر میسیونرهای مسلح برده داری، از ایلینویز، ایندیانا و اوهایو به راه افتاده اند.

کوشش های مطلقین مثلاً برای ضمیمه کردن میسوری و کنتاکی به خود، علیرغم خواست این دو ایالت، بهترین دلیل توخالی بودن این بهانه آنهاست. که میگویند برای احقاق حق تك تك ایالات، علیه تجاوزات می جنگند. درست است که آنها حقوق يك يك ایالاتی که در حیطه قدرت «جنوب» هستند احترام می گذارند ولی فقط تا آنوقت که به جدائی از اتحادیه رای دهند و نه وقتی که بماندن در اتحادیه رای می دهند.

حتی ایالات واقعاً برده دار هم - علیرغم هماهنگی شان در جنگ خارجی و دیکتاتوری نظامی و برده داری داخلی با مقاومت های شدید روبرو هستند. بهترین نمونه تگزاس است با ۱۸۰/۳۸۸ برده در مقابل ۶۰۱/۰۳۹ جمعیت. قانون ۱۸۴۵ که به تگزاس اجازه داد بعنوان يك ایالت برده دار و ارد ایالات. متحده شود، به این منطقه اجازه داده بود که از قلمروی خود نه یکی، بلکه پنج ایالت بسازد. تا به این ترتیب جنوب، به جای دو رأی، ده رأی جدید در سنای آمریکا پیدا کند چون در آن موقع فقط همین ازدیاد آراء، تنها خواسته جنوب بود. منتها از ۱۸۴۵ تا ۱۸۶۰، برده داران متوجه شدند که تجزیه تگزاس - که ساکنین آلمانی در آن نقش مهمی بازی می کنند حتی به دو منطقه مجزا غیر عملی است مگر اینکه اجازه بدهند که در منطقه دوم طرفداران کار آزاد بر دارودسته برده داران تفوق داشته باشند، این خود بهترین دلیل قدرت اپوزیسیون در برابر الیگارشی برده داران، در خود ایالت تگزاس است.

جورجیا، بزرگترین و پرجمعیت ترین ایالت برده دار است که در برابر ۱/۰۵۷/۳۲۷ جمعیت، ۴۶۲/۲۳۰ نفر یا در حقیقت معادل نصف جمعیتش برده دارد. با اینهمه دارودسته برده داران تا کتون موفق نشده اند که قانون اساسی را که از پناهیگاه مونتگمری در جورجیا، بر جنوب تحمیل کرده اند، در معرض آرای عمومی مردم قرار دهند. در کنگره ایالتی لویزیانا، که در ۲۲ مارس ۱۸۶۱ در نیواورلئان تشکیل شد، روز

لیوس، مغز سیاسی ایالت، اعلام کرد: «قانون اساسی مونتگمری، قانون نیست، توطئه ایست که قانون حکومت مردم را برقرار نکرده، بلکه حکومت را تسلیم الیگارشی منفور تجاوزگری کرده است و به مردم اجازه داده نشده است که در این مسئله کوچکترین نقشی داشته باشند. کنگره مونتگمری گور آزادیهای سیاسی را کنده و حالا ما را به اینجا احضار کرده اند که در تشییع جنازه اش شرکت کنیم.»

الیگارشی سیصد هزار برده دار از کنگره مونتگمری نه تنها برای اعلام جدائی جنوب از شمال استفاده کرده بلکه آن را برای زیر و رو کردن قوانین اساسی خود ایالات برده دار آلت دست قرار داده است تا بتواند آن بخش از جمعیت سفید را هم که تا کنون تحت محافظت قوانین اساسی دموکراتیک اتحادیه از مختصر استقلالی برخوردار بودند بطور کامل به اختیار خود در آورد. از ۱۸۵۶ تا ۱۸۶۰ سخنگویان سیاسی، قضات، مبلغین اخلاقی و مذهبی دارو دسته برده داران کوشیده اند ثابت کنند که نه تنها بردگی سیاهان برحق است، بلکه اصلاً رنگ پوست چندان تفاوتی نمی کند و طبقه کارگر در همه جا برده [آفریده شده] است.

بنابراین انسان بخوبی متوجه می شود، که جنگ موفلین جنوب در حقیقت به مفهوم کامل کلمه جنگی تهاجمی بوده و فقط برای گسترش و ادامه برده داری است. قسمت اعظم ایالات و قلمروهای مرزی هنوز متعلق به اتحادیه است و مردم آنها ابتدا به وسیله صندوق آراء و سپس به وسیله اسلحه از آن طرفداری کرده اند. در ایالات مرزی که موفلین فعلاً آنها را اشغال کرده اند ناگزیر ارتفاعات نسبتاً آزاد بزور حکومت نظامی در کنترل نگاه داشته اند. در داخل خود ایالات واقعاً برده دار نیز الیگارشی مطلق العنان سیصد هزار برده دار سعی دارد آثار دموکراسی موجود را از میان بردارد.

موفلین جنوب اگر از نقشه های فتوحات خود دست بردارند در حقیقت از علت وجودی خود و منظور واقعی جدائی دست برداشته اند. چون جدائی در حقیقت، فقط به این دلیل صورت گرفت که در محدوده اتحادیه، تبدیل ایالات و قلمروهای مرزی به ایالات برده دار غیرممکن می نمود. از طرف دیگر شمال، با هرگونه تمکین صلح آمیز، در حقیقت پیش از سه چهارم تمام قلمروهای ایالات متحده را تسلیم جمهوری برده دار کرده است. شمال همچنین، خلیج مکزیک را کلاً اقیانوس اطلس را از خلیج پنساکولا تا خلیج دلاور از دست داده و حتی ارتباط آن با اقیانوس کبیر هم قطع شده است. میسوری، کانزاس، نیومکزیکو، آرکانزاس اجباراً کالیفرنیا را هم به دنبال خود می کشند. ایالات وسیع کشاورزی دره می سی سی پی - که بین کوه های راکی والگسی واقع اند - چون قدرت نخواهند داشت دهانه می سی سی پی را از چنگ جمهوری برده دار متخاصم جنوب در آورند؛ اجباراً از شمال جدا شده به موفلین جنوبی خواهند پیوست. بدیهی است این ایالات شمال غرب، تدریجاً یکی یکی ایالات شمالی را در شرق - احتمالاً به استثنای ایالات واقع در نیوانگلند - به دنبال خود به این ورطه جدائی

خواهند کشانید.

بنابراین آنچه که رخ خواهد داد، تجزیه اتحادیه نبوده، بلکه تشکیل مجدد آنست، تشکیل مجددی بر اساس برده داری و تحت کنترل رسمی الیگارشی برده داری. نقشه این تشکیل مجدد هم توسط سخنگویان اصلی جنوب، در کنگره مونتگمری آشکار اعلام شده و در حقیقت در یکی از مواد قانون اساسی جدید، بیان شده است که هر ایالت اتحادیه قدیم آزاد است که به موفلین جدید بپیوندد. تعفن سیستم برده داری همه اتحادیه را خواهد گرفت. در ایالات شمال که برده داری سیاهان عملاً قابل اجرا نیست، طبقه کارگر سفید تدریجاً بزور تا حد بردگی تنزل داده خواهد شد. چون بر طبق اصول آشکارا اعلام شده [موفلین]، فقط نژادهای ویژه ای لیاقت آزادی را دارند و همانگونه که در جنوب کار واقعی بر دوش سیاهان است، در شمال هم احتمالاً آلمانیها، ایرلندیها و یا اخلاف بلا فصل آنان این وظیفه را بر دوش خواهند داشت.

بنابراین مبارزه بین شمال و جنوب، چیزی نیست مگر مبارزه دو سیستم اجتماعی، سیستم بردگی و سیستم کار آزاد. جنگ به این جهت آغاز شد که این دو سیستم دیگر نمی توانستند در قاره آمریکای شمالی در کنار هم همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند. این کشمکش فقط با پیروزی یکی بر دیگری خاتمه خواهد یافت.

ایالات مرزی، که دو سیستم فوق بر سر تسلط بر آنان تا کنون مبارزه می کرده اند گرچه عملاً خاری در چشم جنوب هستند ولی بدون شك در جریان جنگ تا کنون بزرگترین نقطه ضعف شمال هم بوده اند. عده ای از برده داران در این نواحی به دستور توطئه گران در جنوب - تظاهر به وفاداری نسبت به شمال می کنند و عده ای دیگر دریافته اند که در حقیقت مطابق منافع واقعی و ایده های سنتی آنهاست که طرف اتحادیه را بگیرند. هر دوی این گروه ها مدتهاست که شمال را فلج کرده اند. اضطراب از اینکه میباید برده داران «وفادار» را روگردان نماید، ترس از اینکه میباید آنها را بدامن تجزیه طلبان بیاندازند، یا به یک کلام، مراعات خاضعانه منافع، تعصبات و حساسیت های این متحدین واهی باعث شده است که حکومت اتحادیه از شروع جنگ تا کنون فقط ضعف های غیر قابل جبرانی از خود نشان دهد، و اقدامات نیمه کاره ای به عمل آورد، اصول جنگ را کنار بگذارد و به حساس ترین نقطه دشمن و ریشه شیطانی آن یعنی خود برده داری حمله نکند.

همین اواخر لینکلن دستور میسوری فرمونت را دایر بر آزاد کردن سیاهان متعلق به شورشیان [۲۹] - بزدلانه باطل کرد فقط به این جهت که برده داران «وفادار» [به اتحادیه] کنتاکی، علیه آن اعتراض و هیاهو کرده بودند. ولی دیگر مسئله به نقطه عطف خود رسیده بود. چون کنتاکی، آخرین ایالات مرزی بود که اجباراً در گیر یک سری از چنگهای شمال و جنوب شد. و وقتی که جنگ واقعی بخاطر ایالات مرزی بخود ایالات مرزی کشیده شود دیگر مسئله باخت یا برد آنان از حیثه مباحثات دیپلماتیک و

پارلمانتریستی خودبخود محو می‌شود. در این حال دسته‌ای از برده‌داران ماسک وفاداری را به‌دور می‌اندازند و دسته دیگر خود را به‌امید پادشاهی نظیر آنچه که بریتانیای کبیر به‌کشاورزان هند غربی [۳۰] داد خود را راضی می‌کنند. حوادث خودبخود به‌اشاعه شعار آزادی بردگان خواهند انجامید.

انتشار برخی نشریات کاملاً تازه، بخوبی ثابت می‌کند که چطور [مسیر حوادث] خودبخود حتی سرسخت‌ترین دموکراتها و سیاستمداران شمار را به‌این نتیجه کشانده است. ژنرال کاس وزیر خارجه زمان بوکانن که تا این زمان یکی از سرسخت‌ترین متحدین جنوب بود. در نامه سرگشاده‌ای اعلام می‌کند که آزادی بردگان، شرط جدائی ناپذیر رستاخیز اتحادیه. جنبش آزادی بردگان بود. در آخرین نشریه ماه اکتبرش مقاله‌ای به‌طرقداری از الفای [بردگی] انتشار داده است.

وی در این مقاله، ضمن مطالب دیگر می‌نویسد: «اگر تا کنون بخاطر حفظ اتحادیه، با محو بردگی مخالفت می‌کرده‌ایم، حالا باید با بردگی مخالفت کنیم. چون به‌گمان ما دیگر ادامه بردگی با نگهداری اتحادیه یا حفظ به‌صورت يك جمهوری آزاد، سازگاری ندارد.»

بالاخره ارگان نیویورکی دیپلماتهای کابینه واشینگتن یعنی «ورلد [دنیا]» یکی از آخرین مقالات انفجاری خود را علیه برده‌داران با کلمات زیر خاتمه می‌دهد:

«روزی که قرار باشد که اتحادیه یا بردگی یکیشان باید از بین برود، در آن روز بردگی است که محکوم به‌مرگ خواهد شد. اگر شمال نتواند بدون آزادی بردگان پیروز شود با آزادی بردگان پیروز خواهد شد.»

[«دی پرس»، ۷ نوامبر ۱۸۶۱]

کارل مارکس

بحران در انگلستان

امروز هم مثل پانزده سال پیش، انگلیس با مصیبتی مواجه شده است که می‌رود تپشه بریشه تمام سیستم اقتصادی آن بزند. همانطور که میدانیم، سیب‌زمینی، غذای اصلی ایرلندیها و قسمت قابل ملاحظه‌ای از زحمتکشان خود انگلیس را تشکیل می‌داد و آفت سیب‌زمینی ۱۸۴۵ و ۱۸۴۶ ریشه زندگی ایرلندیها را خشکانید. نتایج این مصیبت بزرگ آشکار است. جمعیت ایرلند دو میلیون تقلیل یافت. نیمی از این گروه از بی‌غذائی تلف شدند و نیمی دیگر به‌آنسوی اقیانوس اطلس گریختند. ولی این مصیبت وحشتناک در عین حال، دارودسته تجارت آزاد انگلیسی را نیز به‌پیروزی بزرگی رسانید، آریستوکراسی زمیندار انگلیسی مجبور شد یکی از پرسودترین انحصارات خود را فدا کند و الفای قانون غلات پایه وسیعتر و محکمتری را برای تولید مثل و نگهداری میلیونها کارگر تضمین کرد. همان اهمیتی را که سیب‌زمینی در کشاورزی ایرلند داشت، پنبه در رشته اصلی صنعت بریتانیای کبیر دارد؛ صنعتی که معیشت توده مردمی بیش از جمعیت کل مردم اسکاتلند و بیش از ۲/۳ جمعیت کنونی ایرلند، به‌آن وابسته است. چون طبق آمار ۱۸۶۱، جمعیت اسکاتلند ۳۰۶۱/۱۱۷ نفر و جمعیت ایرلند هنوز ۵/۷۶۴/۵۲۳ نفر است در حالی که زندگی بیش از چهار میلیون نفر در انگلیس و اسکاتلند بطور مستقیم و یا غیر مستقیم بسته به‌صنایع پنبه است. در حال حاضر در واقع آفتی متوجه کشت پنبه نشده است. حتی تولید آنهم در انحصار نواحی محدودی در دنیا نمی‌باشد. برعکس، هیچ کشت دیگری که به‌درد تهیه پوشاک طبیعی بخورد، در مناطق وسیعی مثل آمریکا، آسیا و افریقا با این حد گسترده نیست. انحصار پنبه ایالات برده‌دار در اتحادیه امریکا نبوده بلکه انحصار تاریخی است، که همزمان با انحصار صنایع نساجی انگلیس در بازار جهانی، رشد کرده و توسعه یافته است. در ۱۷۹۳، کمی پس از اختراعات مکانیکی عظیم در انگلیس، يك صنعتگر اهل کنکتیکات، الی ویتنی، ماشین پنبه پاک‌کنی را اختراع کرد، ماشینی که الیاف پنبه را از دانه‌های پنبه جدا می‌کند. قبل از این اختراع يك روز کار بسیار شدید يك سپاه به‌زحمت می‌توانست يك پوند الیاف پنبه را از دانه‌های پنبه جدا کند. ولی بعد از این اختراع، يك سپاه پیر هم به‌راحتی قادر بود در روز پنجاه پوند پنبه تهیه کند، و با تکمیل تدریجی ماشین، بازه سرانجام بدو برابر این میزان هم رسید. [همین باعث شده که همه زنجیرهایی که کشت

پنبه را در آمریکا محدود نگهداشته بود از هم گسیخته گردند. گشت پنبه، پایای صنایع نساجی انگلیس، بسرعت تا حد يك قدرت مالی عظیم رشد کرد. گاهی در حین این رشد، انگلیس - گویی در برابر شبی خوفناك قرار گرفته باشد - از انحصار پنبه آمریکا وحشت زده می‌شود. مثلاً وقتیکه انگلیس، به قیمت ۲۰ میلیون لیره همه سیاهان را در مستعمرات خود آزاد کرد، این وحشت زدگی خوب به چشم می‌خورد. چون این خیلی مشکوک به نظر می‌رسید که ملت انگلیس سعی کند در حالیکه صنایع لانکشاایر و یورکشایر بزور شلاقهائی می‌چرخد که بر تن بردگان جورجیا و آلاباما فرود می‌آیند با چنین قیمت گزافی بردگی را در مستعمرات خود ملغی نماید. انسان دوستی، هیچوقت در ساختن تاریخ نقشی نداشته است بخصوص در تاریخ تجارت. عیناً همین مشکوکیتها اغلب زمانی به چشم می‌خورند که سال بد محصولی در پنبه ایالات متحده اتفاق می‌افتاد، آنهم در موقعیکه برده‌داران این پدیده طبیعی را دستاویز قرار می‌دادند تا قیمت پنبه را بطور مصنوعی و از طریق بستگیها همچنان بیش از پیش افزایش دهند.

در این موقع ریسندگان و بافندگان پنبه انگلیسی تهدید می‌کردند که علیه «پادشاه پنبه» شورش خواهند کرد. طرحهای چند جانبه‌ای برای تامین هرچه بیشتر پنبه از منابع آسیایی و آفریقائی عرضه شدند. مثلاً چنین موردی در ۱۸۵۰ مصداق یافت. معهذاً، محصول خوب سال بعد ایالات متحده شور و شوق رهایی را پیروزمندانه در هم کوفت. در حقیقت در چند سال اخیر انحصار پنبه آمریکا چنان ابعادی به خود گرفته که قبلاً کسی خواب آن را هم نمی‌دید. این عظمت تا حدی بخاطر قوانین تجارت آزاد است - که تعرفه‌های مختلفی را که در ورد پنبه دست پرورده بردگان تا آن زمان وجود داشت از بین برده است - و تا حدودی نیز نتیجه پیشرفتهای همزمان و غول آسایی که صنعت پنبه انگلیس و کشت پنبه آمریکا در دهه گذشته داشته‌اند، می‌باشد. در ۱۸۵۷ مصرف پنبه در انگلیس نزدیک به ۱/۵ بیلیون پوند رسید.

حال يك باره جنگ داخلی آمریکا این ستون عظیم صنعت انگلیس را تهدید می‌کند. در حالیکه اتحادیه، بنادر ایالات جنوبی را در محاصره قرار داده است، تا امسال منبع اصلی درآمد تجزیه‌طلبان را با جلوگیری از صدور پنبه‌شان قطع کند و متولفین در برابر این محاصره، بنوبه خود تصمیم گرفته‌اند که عوض اینکه خود پنبه را صادر کنند، انگلیس را مجبور کنند که خود بیاید و پنبه مورد احتیاجش را از بنادر جنوبی تحویل بگیرد و ببرد. این امر ممکن است انگلیس را به آنجا بکشاند که بخواید محاصره را به‌زور درهم شکسته و لذا به اتحادیه اعلان جنگ بدهد و در نتیجه شمشیر خود را در خدمت ایالات برده‌دار برکشد.

از شروع داخلی آمریکا تا کتون قیمت پنبه پیوسته افزایش یافته است، ولی به نسبتی کمتر از آنچه که انتظارش میرفت. بطور کلی، دنیای تجاری انگلیسی ظاهراً بحران آمریکا را خیلی دست کم گرفته است، و علت اینهمه خودنسردی و بیخیالی کاملاً واضح است.

آخرین صادرات محصول پنبه آمریکا مدتهاست که بااروپا رسیده است. صدور محصول تازه هم معمولاً از اواخر نوامبر شروع می‌شود و میزان این صادرات تا اواخر دسامبر هیچوقت به اوج خود نمی‌رسد. بنابراین تا آتموقع زیاد بحال کسی فرق نمی‌کند که محصول پنبه در مزارع مانده است یا بلافاصله پس از جمع آوری به بنادر جنوب ارسال شده و در آنجا گیر کرده است؛ چون اگر محاصره هر زمان تا آخر امسال برداشته شود انگلیس براحتی واردات معمولی پنبه خود را در آوریل و مارس دریافت خواهد کرد انگار که انگار که اصلاً محاصره‌ای در کار بوده است. دنیای تجاری انگلیسی، تا حد زیادی توسط جراید انگلیس همراه شده بود و در این خیال خام بود، که حداکثر مثلاً پس از يك نبرد شش ماهه با به رسمیت شناختن متولفین توسط ایالات متحده، جنگ به پایان خواهد رسید. ولی در اواخر ماه اوت، آمریکائیهای شمالی سر و کله‌شان در بازار لیورپول برای خرید پنبه پیدا شد، تا حدی برای سوداگری در اروپا و تا حدی هم برای بازپس فرستادن پنبه بشمال آمریکا. این حادثه غیرقابل انتظار، چشم انگلیسیها را باز کرد و تازه آنها متوجه وخامت اوضاع شدند. از آن لحظه بعد بازار پنبه لیورپول دچار هیجان تب آلودی شده است؛ قیمت پنبه خیلی سریع برابر صددرصد حد متوسط آن افزایش یافت و سوداگری در پنبه، همان حالت جنون امیزی را پیدا کرد که از مشخصات سوداگری ۱۸۴۵ در راه آهن بود. کارگاههای ریسندگی و بافندگی در لانکشاایر و سایر مراکز صنایع نساجی انگلیس زمان کار را به سه روز در هفته تقلیل دادند برخی از کارگاه‌ها، کاملاً ماشینها را متوقف کردند. طبعاً عکس‌العمل ناگزیر سایر رشته‌های صنعت، خیلی نامطلوب بود و در این لحظه تمام انگلیس از نزدیک شدن به بزرگترین مصیبت اقتصادی‌ایکه تا کتون نظیرش را بخود ندیده، برخورد می‌لرزد.

طبیعی است که مصرف پنبه هندی روبه‌افزایش است، و افزایش بیشتر قیمت پنبه، واردات بیشتری را از سرزمین قدیمی پنبه، تضمین خواهد کرد. با اینهمه محال است که بتوان شرایط تولید و مسیر تجارت را در يك مهلت مثلاً چند ماهه بکلی دگرگون کرد. انگلیس در حقیقت، حالا دارد، تقاص حکومت غلط و طولانی خود را در هندوستان پس میدهد. کوشش تشنج‌آمیز فعلی این کشور برای جانشین کردن پنبه آمریکا به وسیله پنبه هند با دو اشکال روبروست یکی اینکه نمی‌توان وسائط ارتباطی و حمل و نقل در هندوستان و دیگری وضع فلاکت بار دهقان هندی که به او اجازه نمی‌دهد تا بتواند از شرایط مساعد و آبی فعلی بهره‌برداری کند. علاوه بر این، و گذشته از روند اصلاحی که پنبه هندوستان باید طی کند تا بتواند جانشین پنبه آمریکا شود، حتی تحت مساعدترین شرایط، اقل سالها طول خواهد کشید تا هندوستان بتواند حجم صادرات پنبه خود را به مقدار قابل توجهی برساند. در حالیکه آمار ثابت کرده است که تا چهار ماه دیگر تمام ذخیره انبارهای پنبه لیورپول ته خواهد کشید و این تازه در صورتیست که محدودیت ساعات کار به سه روز در هفته و تعطیل کامل بخشی از ماشین آلات، از طرف ریسندگان و بافندگان انگلیسی، حتی

شدیدتر از حد فعلی رعایت شود. این گونه اقدامات حتی از هم اکنون نواحی صنعتی را در معرض گرفتاریهای شدید اجتماعی قرار داده است. ولی اگر محاصره آمریکائی از ماه ژانویه هم بگذرد آنوقت چه؟

[«دی پرس»، ۶ نوامبر ۱۸۶۱]

کارل مارکس

یادداشت‌های اقتصادی

در حال حاضر، هیچگونه سیاست کلی در انگلیس وجود ندارد. تمام توجه کشور متوجه بحران مالی، تجارتي و کشاورزی فرانسه، بحران صنعتی انگلیس، کمبود پنبه و مسئله آمریکا شده است.

در اینجا جرگه‌هاییکه لیاقت داوری دارند، حتی برای يك لحظه هم که شده فریب صورت حساب‌های بانك فرانسه را در مورد چند خانه بزرگ در دو طرف [کانال] مانس - بعنوان ضعیفترین مسکن نمی‌خورند. نتیجه‌ای که از آن حاصل می‌شود و شده است این است که از فرار پول به انگلستان، به‌طور موقت کاسته می‌شود. کوششهای مکرر بانك فرانسه برای جمع‌آوری پشتوانه کمکی فلزی در پترزبورگ، هامبورگ و برلین بدون اینکه گاو صندوقهایش را پر کند، به اعتبارش لطمه زده‌اند. افزایش نرخ بهره روی حواله‌های خزانه، برای اینکه آنها را در جریان نگهدارند و لزوم تعویق در پرداخت اقساط وام جدید ایتالیائی و ویکتور امانوئل، هر دو را اینجا به‌علائم بیماری شدید مالی فرانسه تعبیر کرده‌اند. بعلاوه این را نیز همه می‌دانند که در حال حاضر در تولیدی دو طرح با هم رقابت می‌کنند.

بنایارنیست‌های دواآتسه بسرکردگی پرسینی و پریر (بوسیله اعتبارت در گردش) می‌خواهند بانك فرانسه را درست در اختیار مقامات حکومتی در آورند و آن را فقط بيك وزارت دارائی تبدیل کرده و از آن به‌عنوان يك کارخانه برات و حواله استفاده کنند. این را همه می‌دانند که این اصل، طرح ابتدائی و بنیادی تشکیلات اعتبارات در گردش بود. دارودسته‌ای که کمتر ماجراجو می‌باشند تحت رهبری فولدوسایرمرتدان دوران لوئی فیلیپ، پیشنهاد قرضه ملی تازه‌ای میکند که به‌گفته برخی از آنان باید حدود چهارصد میلیون و به‌گفته بعضی دیگر هفتصد میلیون فرانك باشد. «تایمز» در سرمقاله امروز خود شاید نظر شهر [جامعه مالی لندن] را منعکس می‌کند زیرا می‌نویسند که فرانسه با بحران اقتصادی کاملاً فلج شده و نفوذ اروپائی خود را از دست داده است. با اینهمه «تایمز» و شهر هر دو اشتباه می‌کنند. اگر نیروی دسامبر موفق شود این زمستان را بدون يك طوفان عظیم داخلی بسر برساند، در بهار آینده، شیپور جنگ را به‌صدا در خواهد آورد. البته این امر گرفتاری داخلی را درمان نخواهد

کرد، ولی صدای آن را خفه خواهد کرد.

من در مقاله قبلی اشاره کردم که کلاهبرداری در جریان پنبه لیورپول در چند هفته گذشته ما را کاملاً بیاد جنون آمیزترین دیوانگی راه آهن در ۱۸۴۵ می‌اندازد. دندانپزشکان، جراحان و کلا، آشپزها، بپوه‌ها کارگران، منشی‌ها و لردها، کم‌دین‌ها و کشیشان، سربازان و خیاط‌ها، رونامه‌نویسان و کسانی که آپارتمان اجاره می‌دهند، زن و شوهر، همه به سوداگری پرداخته‌اند. مقادیر مختصری پنبه - از يك تا چهار بسته - خریداری شده و مکرراً فروخته شده است. مقادیر قابل توجه‌تری پنبه چند ماهیست که در انبارها باقی مانده، منتها بیش از بیست بار صاحب عوض کرده‌اند. هر کس پنبه را در ساعت ۱۰ صبح می‌خرد، آن را در ساعت ۱۱ صبح با نیم سنت سود در هر پوند می‌فروخت. بطوریکه همان پنبه ظرف ده ساعت اغلب شش دست می‌چرخید ولی در هفته گذشته یکدفعه بازار آرام گرفت، نه اینکه دلیل منطقی برای آن وجود داشت بلکه به این جهت که قیمت هر پوند پنبه (مثلاً پنبه اورلئان) بیک شیلینگ رسید و فقط به این دلیل که یک شیلینگ برابر ۱۲ پنس و لذا یک رقم سر راست. بمحض اینکه قیمت تا این حد افزایش یافت، همه کالاهای خود را در معرض فروش گذاشتند و در نتیجه یکباره عرضه زیاد شد و طبعاً عکس‌العمل خود را پدید آورد. منتها همینقدر که انگلیسیها پی ببرند که احتمال این هست که قیمت هر پوند پنبه از يك شیلینگ هم بالاتر برود، رقص سنت ویتوس دوباره با جنونی بیشتر از سرگرفته خواهد شد.

آخرین گزارش ماهانه رسمی اطلاق بازرگانی در مورد صادرات انگلیس بهیچوجه این احساس نمیدکننده را انکار نمی‌کند. جدولهای صادراتی برای مدت ۹ ماه - از ژانویه تا سپتامبر ۱۸۶۱ - تنظیم شده‌اند. مقایسه آن با مدت مشابه در ۱۸۶۰ سقوطی معادل ۸ میلیون لیره را نشان میدهد. از این مبلغ ۵/۷۶۱/۷۳۰ لیره آن در اثر کاهش صادرات به ایالات متحده است و بقیه را کاهش صادرات به آمریکا شمالی انگلیسی، هند شرقی، استرالیا، ترکیه و آلمان تشکیل داده است. فقط صادرات به ایتالیاست که افزایش نشان میدهد، به این ترتیب که [ارزش] صادرات محصولات پنبه‌ای انگلیسی به ساردنی، توسکانی، ناپل و سیسیل از ۶۵۶/۸۰۲ لیره در سال ۱۸۶۰ به ۱/۲۰۴/۲۸۶ لیره در ۱۸۶۱ افزایش یافته، صادرات نخ پنبه‌ای انگلیس از ۳۴۸/۵۸ به ۵۸۳/۲۷۳ و صادرات آهن از ۱۲۰/۸۶۷ به ۱۶۰/۹۱۲ و غیره افزایش یافته است. این ارقام ناگزیر تا حد زیادی نتیجه همدردی انگلیس با آزادی ایتالیاییها است.

در حالیکه صادرات بریتانیای کبیر به این ترتیب ۸ میلیون لیره کاهش نشان میدهد، واردات این کشور افزایش داشته و این مسلماً بدترین شرائط را برای حفظ تعادل بوجود آورده است. ارزش گندم وارداتی در ۸ ماهه اول ۱۸۶۰ فقط ۶/۷۹۶/۱۳۹ لیره بوده است. چیزی که از جدولهای وارداتی استنباط می‌شود افزایش سریع واردات از فرانسه است که اکنون تقریباً به حدود ۲۸ میلیون لیره در سال بالغ شده، در حالیکه

صادرات انگلیس به فرانسه، خیلی با صادرات این کشور مثلاً به هلند تفاوتی ندارد. سیاستمداران قاره اروپائی مثل اینکه تا این زمان توجهشان را به این پدیده تاریخ تجارت مدرن جلب نشده است. این جدولها ثابت می‌کنند که وابستگی اقتصاد فرانسه به انگلیس، احتمالاً ۶ برابر وابستگی اقتصادی انگلیس به فرانسه است، البته مشروط بر اینکه شخص، تنها به جدولهای واردات و صادرات انگلیس نگاه نکند، بلکه آنها را با جدولهای صادرات و واردات فرانسه مقایسه نماید. در این صورت مشاهده خواهد شد که انگلیس در حال حاضر بزرگترین بازار صادرات فرانسه شده است، در حالیکه فرانسه همچنان یک بازار صادرات درجه دوم برای انگلیس باقی مانده است. نتیجه این ماجرا اینست که انگلیس امروز علیرغم همه شوونیسم و گزافه گوئیهای واترلو، از درگیری با «آلبن مزدور» سخت بیمناکست.

و سرانجام حقیقت دیگری که از مطالعه آخرین جدولهای واردات و صادرات انگلیس حاصل می‌شود این است که علیرغم ۲۵٪ کاهش در صادرات امسال انگلیس به ایالات متحده در مقایسه با ۹ ماه گذشته در ۱۸۶۰ صادرات تنها به بندر نیویورک در ماه اول امسال، ۶ میلیون لیره افزایش یافته است. در طول این مدت صادرات طلای آمریکا به انگلیس تقریباً متوقف شده و برعکس در حال حاضر، هفته‌هاست که طلا از انگلیس به نیویورک سرازیر شده است. در حقیقت میتوان گفت که نقصان محصول انگلیس و فرانسه، کمبود آمریکا را جبران کرده در حالیکه تعرفه موریل و اقتصادی که از جنگ داخلی آمریکا جداشدنی است، همزمان با آن، مصرف محصولات انگلیسی و فرانسه را در شمال آمریکا بکلی از میان برده است. حالا انسان باید این حقایق آماری را با نوحه سراییهای «تایمز» در مورد خانه خرابی مالی شمال آمریکا مقایسه کند!

[«دی پرس»، ۸ نوامبر ۱۸۶۱]

مسلم است که لونی بناپارت مداخله در مکزیک را هم یکی از سلسله امکاناتش میانگارد که وی پیوسته برای انحراف افکار عمومی مردم فرانسه بکار میبرد. اسپانیا هم که موفقیت‌های ناچیز و بی‌اهمیتش در مراکش و سنت دومینگو سرمستش کرده است، مسلماً خواب احیای سلطنت در مکزیک را می‌بیند. مسلم است که نقشه‌های فرانسه هنوز قوام نیافته‌اند و فرانسه و اسپانیا هر دو از اینکه مداخله خود را در مکزیک تحت رهبری انگلیس انجام دهند سخت دلخورند.

«مانیتور» خصوصی پالمستون، «مورنینگ پست» در ۲۴ سپتامبر موافقت نامه انگلیس، فرانسه و اسپانیا را برای مداخله مشترک نظامی در مکزیک منتشر کرد. روز بعد «پاتری» از این روزنامه بلافاصله وجود چنین موافقتنامه‌ای را تکذیب کرد. در ۲۷ سپتامبر «تایمز» گفته «پاتری» را رد کرد بدون اینکه از این روزنامه اسم ببرد. طبق مقاله «تایمز» لرد راسل تصمیم انگلیس را مبنی بر مداخله نظامی به اطلاع حکومت فرانسه رسانده و آقای م. تورفل جواب داده است که امپراتور فرانسه نیز بهمین نتیجه رسیده است. حال نوبت اسپانیا بود. در ارگان نیمه رسمی آن، تصمیم دولت اسپانیا بر مداخله در مکزیک اعلام شد، منتهی گفته شد که این بهیچوجه ربطی به اقدامات انگلیس ندارد. دیوانگیها شروع شده بود. «تایمز» قاطعانه اعلام کرده بود که «موافقت کامل رئیس جمهوری آمریکا در مورد این مداخله نظامی جلب شده است.» در حالیکه هنوز این گزارش به آنسوی اقیانوس اطلس نرسیده بود که تمام ارگانهای دولت آمریکا آن را دروغ محض خواندند، چون اتحادیه آمریکا و پرزیدنت لینکلن طرفدار مکزیک بودند نه مخالف آن. از همه اینها بر می‌آید که نقشه مداخله نظامی بشکل فعلی‌اش در کابینه سنت جیمز طرح ریزی شده است.

درست همان اندازه که اعلامیه‌ها در مورد شروع کنگره گنج کنندہ بودند، بیانیه‌ها راجع به هدف این کنگره ضد و نقیض بودند. يك ارگان پالمستون، «مورنینگ پست»، اعلام کرد که مکزیک تحت حکومت فعلی کشور، متشکل نیست بلکه آشیانه راهزنان است. و با آنهم باید فقط بهمین شکل رفتار کرد. منظور اصلی این اعزام قوا فقط يك چیز است - ارضای اعتبار دهندگان بدولت مکزیک، در انگلیس، فرانسه و اسپانیا و بهمین منظور نیروهای مشترک، بنادر اصلی مکزیک را اشغال خواهند کرد، و عوارض گمرکی کلیه واردات و صادرات این بنادر را بعنوان «تضمین مالی» جمع‌آوری میکنند تا تمام حسابهایشان تسویه بشود.

ارگان دیگر پالمستون، «تایمز»، برعکس اعلام کرد که انگلیس «از دست چپاولگریهای دولت ورشکسته مکزیک بچنان آمده است». بنابراین مسئله تامین منافع خصوصی اعتبار دهندگان در کار نیست، بلکه «امید بر اینست که تنها وجود قوای مشترک در خلیج و اشغال بعضی بنادر، دولت مکزیک را وادار خواهد کرد که در راه حفظ آرامش کوشش بیشتری بکند و ناراضیان را قانع خواهد کرد که خود را بپراز مخالفتی قانونی‌تر از راهزنی محدود نمایند.»

کارل مارکس

مداخله در مکزیک

لندن، ۷ نوامبر ۱۸۶۱

«تایمز». امروز با همان سبک آشنای خود که مخلوطی از پیشگویی درهم برهم و طنز مزورانه است، سرمقاله‌ای در مورد تجاوز حکومت فرانسه به دانپنتال [دشتی در جنوب غربی جبال ژورادر مرز فرانسه و سوئیس] و اعتراض سوئیس علیه تجاوز به قلمروش نوشته است. این واعظ میدان چاپخانه، خوب بخاطر دارد که بهنگام شدیدترین مبارزات بین کارخانه‌داران و مالکین انگلیس، چگونه به خردسالان که در کارخانه‌ها استخدام شده بودند، یاد داده شده بود که سوزنهائی در حساسترین قسمت‌های ماشینها بیندازند تا تمام دستگاههای خود کار عظیم را از کار بیندازند. در حال حاضر اروپا حکم آن ماشینهای عظیم را دارد و سوئیس نقش آن خردسالان را بازی می‌کند و سوزن کوچکی که این [سوئیس] در آن دستگاه خودکار عظیم و منظم میاندازد تجاوز لونی بناپارت به قلمرو آنست؛ یا بهتر بگویم جار و جنجالی است که [سوئیس] راجع به این تجاوز براه انداخته است. به این ترتیب این سوزن ناگهان خود تبدیل به جار و جنجال در مورد نیش و سوزن شده و برای خواننده‌ایکه انتظار تشابهی را داشت این امر به صورت يك مضحکه درآمد است. «تایمز» با کشف تازه‌اش مبنی بر اینکه دانپنتال چیزی نیست مگر قریه کوچکی بنام کرسیونیز، بیشتر گل از گلش شگفته است؛ و مقاله کوتاهش را با جملاتی خاتمه میدهد که کاملاً متناقض سرآغاز مقاله خودش بوده و می‌پرسد ما که می‌دانیم تا بهار آینده تمام خاک اروپا به آتش کشیده خواهد شد، چرا بی‌خود سر این يك و جب باغچه سوئیس باید سر و صدا راه بیاندازیم؟ قبلا از نظر ایشان اروپا يك دستگاه خودکار منظم بود. سرتاسر این مقاله فقط چرتندیات محض است و لسی در عین حال حاوی نکاتی هم هست؛ در حقیقت اعلامیه‌ایست که پالمستون، به متحد خود در آنسوی کانال مانش، در مورد جریانات سوئیس اختیار تام داده است. توضیح این اعلامیه را هم می‌شود در یادداشت خشک «مانیتور» یافت که مینویسد: در ۳۱ اکتبر، انگلیس، فرانسه و اسپانیا کتفرانس خود را در مورد يك مداخله نظامی مشترک در مکزیک با تمام رساندند [۳۱]. درست همانقدر که کانتون وادت [درمرز غربی سوئیس] از وراکروز فاصله دارد، مقاله «تایمز» در مورد دانپنتال و یادداشت «مانیتور» در مورد اجرای مکزیک مربوط و نزدیک بهم می‌باشند.

لذا طبق این گفته، لشگرکشی فقط به منظور نظارت بر دولت رسمی مکزیک صورت می‌گیرد. منتها خود «تایمز» بلافاصله مینویسد که «در هر حال اگر نفوذ بیشتری هم ضروری بشود، خود شهر مکزیک هم محل مناسبی است».

بدون شك یکی از جالب‌ترین طرق تقویت يك حکومت ضبط منابع درآمد آن و اشغال قلمرو آنست. در حالیکه مسلماً فقط نفس اشغال بنادر و جمع‌آوری عوارض گمرکی در این بنادر فقط می‌تواند سبب شود که حکومت مکزیک هرچه بیشتر به مناطق درونی قلمروش محدود بشود. عوارض وارداتی بر کالاهای خارجی و عوارض صادراتی بر کالاهای آمریکائی مسلماً دو برابر خواهد شد؛ و در حقیقت این مداخله ادعاهای اعتبار دهندگان اروپائی را با چپارل منافع تجارت اروپائی - مکزیک، ارضاء خواهد کرد. حکومت مکزیک ناگزیر است تنها به تثبیت اوضاع داخلی کشور پردازد، در حالیکه این کار فقط وقتی امکان پذیر است که استقلال آن در خارج از کشور مورد قبول قرار گرفته باشد. اگر اهداف ادعایی این لشگرکشی متناقض بنظر می‌آیند، طرق ادعایی رسیدن به این اهداف ادعایی از اینهم متناقضتر بنظر می‌رسند. ارگانهای دولت انگلیس خود تصدیق میکنند که ممکن است مداخله انفرادی فرانسه، انگلیس یا اسپانیا به نتایجی برسد ولی بطور قطع مداخله مشترك هر سه کشور با هم، بهیچ نتیجه‌ای نخواهد رسید.

همه بخوبی میدانند که حزب لیبرال مکزیک به رهبری خورازن رئیس جمهور رسمی این کشور تقریباً در همه جا کنترل را در دست دارد؛ و حزب کاتولیک به رهبری ژنرال مارکوزپشت سرهم شکست خورده، و دستجات راهزنی که این حزب به راه انداخت به فلاتهای کورتارو عقب رانده شده‌اند و فقط به اتحادی با مخیا، رئیس سرخ پوستان آنجا امیدوار و متکی هستند. آخرین امید حزب کاتولیک، مداخله اسپانیا بود.

«تایمز» مینویسد: تنها نکته‌ایکه ممکنست بر سر آن بین ما و متحدینمان اختلاف وجود داشته باشد، مسئله مربوط به حکومت جمهوری میشود. انگلیس راضی است که حکومت در دست همین حزب لیبرالی که الان بر سر کار است باقی بماند، در حالیکه چنین به نظر می‌رسد که فرانسه و اسپانیا طرفدار فرمانروائی روحانیت هستند که اخیراً سرنگون شده است. در حقیقت این خیلی عجیب خواهد بود که فرانسه چه در دنیای قدیم و چه در دنیای جدید، خود را حامی کشیشان و قطاع الطریقان قلمداد کند. درست همانگونه که در ایتالیا، پارتیزانهای فرانسیس دوم را در روم مجهز می‌کرد که حکومت ناپل را درهم بریزند. در مکزیک نیز جاده‌ها و حتی خیابانهای پایتخت آلوده به دزدانی شده‌اند که دارودسته کلیسا، آشکارا دوستی خود را با آنها اعلام می‌دارند.

آیا بهمین علت است که انگلستان تصمیم گرفته است برای تقویت حکومت لیبرال، همراه با فرانسه و اسپانیا علیه این حزب وارد مبارزه شود؛ و سعی میکند با تامین قوای کمکی تازه نفس اروپائی برای دارودسته کشیشان در حال احتضار، هرج و مرج را از بین

به استثنای چند ماه کوتاه زمستان، بنادر مکزیک تنها در صورتی اشغال پذیر می‌باشند که تمام کشور بنوبه خود تسخیر شده باشد. ولی سومین ارگان حکومت انگلیس، «اکنونمیست»، تسخیر مکزیک را غیرممکن می‌داند، [و می‌نویسد]:

«اگر يك شاهزاده انگلیسی، را به كمك يك ارتش انگلیسی به حکومت مکزیک تحمیل کنیم، سوزان‌ترین شعله‌های خشم ایالات متحده را برانگیخته‌ایم. حسادت فرانسه هم، چنین تسخیری را غیرممکن خواهد ساخت، و اصولاً چنین پیشنهادی بمحض طرح در پارلمان به اتفاق آراء با مخالفت مواجه خواهد شد. انگلیس هم بنوبه خود نمی‌تواند دولت مکزیک را یکپارچه تحویل فرانسه دهد. اسپانیا هم که اصلاً مسئله‌ای نیست».

بنابراین، این لشگرکشی به‌طور کلی معنائی است که «باتری» کلید حل آن را در کلمات زیر خلاصه میکند «این کنفرانس لزوم استقرار يك حکومت قوی را که قادر به تامین آرامش و نظم در مکزیک باشد، تشخیص می‌دهد».

بنابراین، مسئله بطور خیلی ساده اینست که همان اصلی که «اتحاد مقدس» برای دخالت در امور داخلی کشورهای اروپائی بکار می‌برده است، «اتحاد مقدس جدید» می‌خواهد بر کشورهای آمریکائی تحمیل کند. اولین طرح این منظور را در هنگام تجدید روابط، شاتوبریان برای بوریون‌های اسپانیا تهیه کرد. منتها این طرح وقتی که کینگ و مونرو رئیس جمهوری آمریکا اعلام کردند که هیچ گونه دخالت کشورهای اروپائی را در امور داخلی کشورهای آمریکائی تحمل نخواهند کرد، ملغی شد. از آن بیعد هم اتحادیه آمریکا، مرتباً به‌دکترین مونرو بعنوان يك قانون بین‌المللی استناد کرده است. ولی اکنون جنگ داخلی آمریکا، به رژیم‌های سلطنتی اروپائی موقعیتی داده است که سابقه‌ای برای مداخله بی ریزی کنند تا مداخلات بعدی خود را بر مبنای آن قرار دهند. این هدف واقعی مداخله مشترك انگلیس، فرانسه و اسپانیا است. و نتیجه بلاواسطه و مورد نظر آن هم فقط میتواند احیای هرج و مرج در مکزیک باشد که تازه داشت از بین میرفت.

این واقعه، سوای اهمیتش از نظر قوانین بین‌المللی بطور اعم، برای اروپا نیز اهمیت ویژه‌ای دارد چون این نشانه آنست که انگلیس برای جلب پشتیبانی لوئی بناپارت در مورد لشگرکشی به مکزیک امتیازاتی در حیطه سیاست قاره [اروپا] به فرانسه پیشکش کرده است.

[«دی پرس»، ۱۲ نوامبر ۱۸۶۱]

در برابر مردی که بنظر او لوئی سیزدهم جمهوریخواه می‌آمد بازی کند و حاضر شد فقط در صورتی به انتخاب لینکلن به ریاست جمهوری کمک کند که لینکلن او را وزیر خارجه کند، موقعیتی که تقریباً مشابه نخست وزیری انگلیس است. و در حقیقت هنوز لینکلن، رئیس جمهور منتخب اعلام نشده بود که سیوارد رسماً در رأس وزارت امور خارجه قرار گرفت. دموستن [نطاق یونانی متولد ۲۸۴ یا ۲۸۳ قبل از میلاد] حزب جمهوریخواه - که پیشگونی معروفش در مورد «جنگ اجتناب ناپذیر» [سخنرانی سیوارد در ۲۵ اکتبر در روچستر] بین سیستم برده‌داری و سیستم کارآزاد، زبانزده شده بود بلافاصله تغییر محسوسی در رفتار خود داد. لینکلن با اینکه در ۶ نوامبر ۱۸۶۰ انتخاب شده بود تا ۴ مارس ۱۸۶۱ پشت میز ریاست جمهوری نشست. در این فاصله زمانی و در اتنای اجلاسیه زمستانی کنگره، سیوارد خودش را کانون تمام کوششهای مصالحه گرانه کرده بود؛ ارگانهای شمالی جنوب مثل «نیویورک هرالد»، که تا کنون سیوارد را هیولائی معرفی می‌کردند یکباره از او بعنوان يك سیاستمدار اهل آشتی و صلح ستایش کردند و در حقیقت هم این اصلاً تقصیر او نبود که در آن مدت صلح به هیچ قیمتی حاصل نشد. سیوارد مقام وزارت امور خارجه را آشکارا فقط بعنوان يك اولیبه‌ای می‌انگاشت و افکارش خیلی پیش از آنچه متوجه «جنگ اجتناب ناپذیر» فعلی باشد متوجه ریاست جمهوری آینده بود. او بهترین دلیل برای اثبات اینکه سخن سریان ماهر خطرناکترین و بی کفایت‌ترین سخنوران هستند، ارائه داد. فرامین وزارتخانه ایش را بخوانید! چه معجون نفرت‌انگیزی از بزرگی کلام و کوچکی مغز، تقلید قدرت و اعمال ضعف!

بنابراین از نظر سیوارد، فرمونت رقیب خطرناکی بود که می‌باید از میان برداشته شود و اینهم بسیار آسان می‌نمود. از آنجا که لینکلن بر اساس فن قانون طلبانه‌اش از همه نوابغ روگردان بود، مضطربانه به مفاد قانون اساسی چسبیده و علیه هر اقدامی که ممکن بود برده‌داران «وفادار» ایالات مرزی را گمراه کند، سخت مبارزه می‌کرد. شخصیت فرمونت هم خود دستاویز دیگری بود. او مردی بود به‌عین فوق‌العاده احساساتی، بلند پرواز و مغرور و آماده برای مبارزاتی تند و پرهیجان. دولت ابتدا سعی کرد که با يك سلسله دوزوكلك‌های پیش پا افتاده او را مجبور کند داوطلبانه بازنشسته شود؛ ولی وقتی این كلك‌ها کارگر نشدند، او را از فرماندهی قوا عزل کرد آنهم درست در همان لحظه‌ایکه ارتشی که خود او متشکل ساخته بود در جنوب غربی میسوری رودروی دشمن قرار گرفته بود و هر آن احتمال يك جنگ تعیین کننده میرفت.

فرمونت از نظر ایالات شمال غرب سمبولی است از يك «راه یاب» درخور ستایش، و برکنار کردن او از نظر آنان يك توهین شخصی تلقی می‌شود. در صورتیکه حکومت اتحادیه با چند حادثه بد دیگر مثل بول ران و بال پلاف [۳۳] روبرو شود، برای خود اپوزیسیونی تراشیده است که بسرکردگی جان فرمونت بپا خواهد خواست تا این

کارل مارکس

برکناری فرمونت

برکناری فرمونت از پست فرماندهی کل قوای میسوری، نقطه عطفی است در تاریخ جریان جنگ داخلی آمریکا فرمونت باید تقاص دو گناه بزرگ خود را بدهد او اولین کاندیدای ریاست جمهوری از طرف حزب جمهوریخواه بود (۱۸۵۶) و نیز اولین ژنرال شمالی بود که برده‌داران را به‌آزاد کردن بردگان تهدید کرد (۳۰ اوت ۱۸۶۱). بنابراین او از نظر کاندیداهای ریاست جمهوری آینده يك رقیب و از نظر ترتیب دهندگان قراردادهای مصالحه فعلی يك مانع بشمار می‌آید.

در دو دهه گذشته این رویه در ایالات متحده رایج شده است که کسی را که مقام مهمی در حزب خود دارد به ریاست جمهوری انتخاب نکنند. البته اسامی این اشخاص مهم در تظاهرات انتخاباتی مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ منتها همینکه انتخابات اصلی نزدیک می‌شود این اسامی حذف می‌شوند و اسامی افراد متوسط گمنام که فقط نفوذ محلی دارند جایگزین آنها می‌شود. پولک، پیرس، بوکانن و امثالهم و حتی لینکلن بهمین ترتیب رئیس جمهور شدند. در حقیقت آندروچاسکون، آخرین رئیس جمهوری ایالات متحده است که مقام خود را مدیون اهمیت شخصی خودش می‌باشد. روسای جمهور بعدی، برعکس، انتخاب خود را به‌این مقام، مدیون بی اهمیت بودن شخصی خود هستند.

در سال انتخاباتی ۱۸۶۰، سرشناس‌ترین نامهای حزب جمهوریخواه، فرمونت و سیوارد بودند. بمحض اینکه مسئله موفقیت حزب جمهوریخواه مطرح شد و دیگر صحبت از تظاهرات نبود، دیگر فرمونت که بخاطر ماجراهایش در جنگ مکزیک [۳۲] عملیات اکتشافی دلیرانه‌اش در کالیفرنیا و کاندیدا بودنش در ۱۸۵۶ معروف شده بود، خیلی برجسته‌تر از آن بود که حتی در نظر گرفته شود. و لذا وی خود را کاندیدا نکرد. سیوارد از زمان تأسیس حزب جمهوریخواه بی چون و چرا بهترین ناطق این حزب بود. شکستهای بی دربی و کشنده انتخاباتی، آقای سیوارد را متقاعد کرد که اسم خود را از لیست کاندیداهای ریاست جمهوری حذف کند و بانطقهای خود از لینکلن - که کمابیش ناشناس بود پشتیبانی نماید، منتها او بمحض اینکه کوششهای خود را برای ریاست جمهوری خویش بی‌حاصل یافت، حاضر نشد نقش ریشلیوی جمهوریخواه را

سیستم مداول دیپلماتیک را که برای ادامه جنگ اتخاذ کرده، درهم بشکنند. در مقاله بعدی بمفاد ادعاینامه‌ای که کمیته جنگ واشنگتن علیه ژنرال برکنار شده انتشار داده، خواهیم پرداخت.

[«دی پرس»، ۲۶ نوامبر ۱۸۶۱]

کارل مارکس

ماجرای ترنت

لندن - ۲۸ نوامبر ۱۸۶۱

ماجرای درگیری کشتی پستی انگلیسی ترنت با کشتی جنگی آمریکای شمالی، سان یاسیتودرتنگه باریک باهاما بزرگترین ماجرای روز شده است [۷۵]. در بعد از ظهر ۸ نوامبر کشتی پستی لاپلا تا اخبار مربوط به این حادثه را به سوتامپتون آورد و از آنجا تلگراف بلافاصله آن را به سراسر بریتانیای کبیر مخابره کرد. همان شب، بورس سهام لندن، صحنه توفانی شد مشابه زمانی که جنگ با ایتالیا اعلام شده بود. مظنه سهام دولتی ۳/۴ یک درصد نزول کرد. شایعات جنون‌آسایی در سراسر لندن پراکنده شد مبنی بر اینکه حکم اخراج سفیر آمریکا، ادامز بوی ابلاغ شده، تمام کشتیهای آمریکائی در تایمز توقیف شده‌اند و از این قبیل. در همان هنگام در بورس سهام لیورپول، تجار جلسه‌ای خشم آلود راه انداختند و از دولت انگلیس خواسته شد که برای جبران هتیک حرمت پرچم انگلیس اقدام کند. هر انگلیسی معمولی وقتی به رختخواب می‌رفت خود را قانع کرده بود که امشب در حال صلح به خواب می‌رود و فردا در حال جنگ از خواب بر می‌خیزد.

با اینهمه، این حقیقت امروز به خوبی آشکار شده است که ماجرای بین ترنت و سان یاسیتو، جنگی بدنیال نخواهد داشت. روزنامه‌های نیمه رسمی مثل «تایمز» و «مورنینگ پست»، مقالات صلح‌آمیزی نوشتند و استنتاجات سرد حقوقی را بر شعله آتش هیجانان پاشیدند. رونامه‌هایی مثل «دیلی تلگراف» که با کوچکترین اشاره‌ای برای شیر بریتانیا غرش راه می‌اندازند، بهترین نمونه آرامش بوده‌اند. تنها روزنامه‌های توری مخالف مثل «مورنینگ هرالد» و «استاندارد» هستند که شلوغش می‌کنند. از همه این حقایق این نتیجه گرفته می‌شود که نخست وزیر تصمیم گرفته است که از این حادثه «نامطلوب»، بهانه‌ای برای جنگ تراشد.

باید اضافه کرد که اگرچه جزئیات این حادثه غیرقابل پیش‌بینی بود ولی خود حادثه پیش‌بینی می‌شد. در ۱۸ اکتبر آقایان سلایدل، سفیر موتلفین در فرانسه و میسون، سفیر موتلفین در انگلیس، با منشیهایشان اوستی و ملک نارلند، از محاصره گریخته، با کشتی بخاری تئودور از چارلستون به‌هارانا و از آنجا بی‌عده در زیر پرچم انگلیس به اروپا سفر کردند. در انگلستان ورود آنها روز شمار می‌شد. کشتیهای جنگی آمریکای شمالی از

لیورپول فرستاده شده بودند تا این حضرات را با پیامهایشان در این سوی اقبانوس اتلانتیک دستگیر کنند...

مسئله از نظر حقوقی بسیار ظریف است. از زمان بنیانگذاری ایالات متحده، آمریکای شمالی قوانین دریائی انگلستان را تمام و کمال پذیرفته بود. اصل مهم این قوانین دریائی این است که دو طرف متخاصم می‌توانند کشتیهای تجاری بی طرف را بازرسی کنند [برای یافتن اشیاء ممنوعه جنگی].

لرد راسل [...] اظهار داشت که او نمی‌تواند راضی به بازرسی [...] کشتی موتلفین به نام نشویل در سوتامپتون بشود.

[«دی پرس»، ۲ دسامبر ۱۸۶۱]

بحران مسئله برده در آمریکا

در ایالات متحده آمریکا ظاهراً نقطه بحرانی‌ای فرا رسیده است که در رابطه با مسئله بردگان می‌باشد، یعنی مسئله‌ای که تمام جنگ داخلی بر مبنای آن می‌باشد. ژنرال فرمونت از کاربرکنار می‌شود زیرا بردگان شورشی جنوب را آزاد اعلام کرده است. کمی بعد از این ماجرا حکومت واشنگتن نیز پیشی می‌گیرد و به ژنرال شومن - فرمانده قوای اعزامی به کارولینای جنوب ابلاغ می‌کند که حتی بردگان فراری متعلق به برده‌داران «وفادار» به اتحادیه را نیز بعنوان کارگران اجرتی بپذیرد و در صورت امکان مسلح نماید و در عوض به برده‌داران وفادار به اتحادیه قول بدهد که خسارات وارده به آنها در آینده جبران خواهد شد. سرهنگ کوچران از فرمونت هم پافراثر گذاشته و مسلح ساختن عمومی بردگان را بعنوان يك قاعده نظامی مطالبه می‌کند. کامروز وزیر جنگ علناً نظریات کوچران را مورد تأیید قرار میدهد. بلافاصله و زیرکشور، بنام دولت، اظهارات وزیر جنگ را نامربوط و مردود اعلام می‌دارد. وزیر جنگ در يك میتینگ علنی بار دیگر با شور و حرارت بیشتری «نظریات» خود را تکرار می‌کند و اعلام می‌دارد که در گزارش خود به کنگره نظریاتش را تشریح خواهد کرد. ژنرال لب هالک که بعد از برکناری فرمونت بفرماندهی قوای میسوری منصوب شده است، مانند ژنرال دیکس در ویرجینیای شرقی، سیاهان فراری را از اردوهای نظامی بیرون می‌اندازد و به آنها تذکر می‌دهد که حق ندارند در آینده در حوزه عملیات نظامی او ظاهر شوند. همزمان با این ماجرا، ژنرال وود با آغوش باز «باند دشمنان سیاه» [۳۴] را در پایگاه نظامی مونز می‌پذیرد و رهبران قدیمی حزب دموکرات سناتور دیکینسون و کروزل (عضو سابق شورای اصل به اصطلاح دموکرات)، طی نامه سرگشاده‌ای موافقت خود را با نظریات کوچران و کامرون اعلام می‌دارند و سرهنگ چینسون در کانزاس طی نطقی که در حضور سربازان خود ایراد می‌نماید از سایر همقطاران نظامی خود سبقت گرفته و ضمن مطالب دیگر چنین می‌گوید:

«مسامحه با شورشیان و کسانیکه با آنها همدردی می‌کنند جایز نیست... من برای ژنرال فرمونت توضیح دادم چنانچه معتقد می‌بودم که در اثر این مبارزه برده‌داری از بین نخواهد رفت، اصلاً دست به شمشیر نمی‌پردم...

اردوی ما همواره پناهگاه بردگانی است که از دست شورشیان گریخته‌اند و ما تا آخرین نفر و تا آخرین گلوله از آنها دفاع خواهیم کرد من اجازه نمی‌دهم که حتی يك نفر مخالف جنبش ضدبرده‌داری در میان ما باشد. جای آنها در اردوی ما نیست و امیدوارم که چنین افرادی در میان ما وجود نداشته باشد. زیرا همه می‌دانند که برده‌داری پایه، ستون و راس این جنگ جهنمی است... چنانچه دولت به شیوه من موافق نباشد در این صورت می‌تواند مرا از سمتی که دارم برکنار نماید البته در چنین حالتی من شخصاً و رأساً اقدام خواهم کرد ولو آنکه مجبور باشم فقط به اتفاق ۶ نفر دیگر دست بکار شوم.»

در ایالات برده‌دار مرزی مخصوصاً در میسوری و تا میزان کمتری در کنتاکی و غیره مسئله برده‌داری عملاً حل شده است؛ به این معنی که در سطح وسیعی بردگان را بیرون کرده‌اند به این ترتیب ۵۰/۰۰۰ برده از میسوری ناپدید شده‌اند. از این رقم عده‌ای فرار کرده و عده دیگری توسط خودبرده‌داران به ایالات جنوبی‌تر کوچ داده شده‌اند. شگفت آنکه هیچ يك از جراید انگلستان رویداد بسیار مهم و شایان توجه زیر را ذکر نمی‌کنند: در ۱۸ نوامبر نمایندگان ۴۵ ناحیه کارولینای شمالی در جزیره هاترسا گرد هم آمدند و يك حکومت موقتی از نمایندگان آن قسمتهای کارولینای شمالی را بی اعتبار شمرده و بازگشت کارولینای شمالی به آغوش اتحادیه را اعلام نمودند. از نمایندگان آن قسمتهای کارولینای شمالی که در این مجمع شرکت کرده بودند، دعوت شده است که نمایندگانی برای شرکت در کنگره به‌راشتنگتن اعزام دارند.

[«دی پرس» ۱۴ دسامبر ۱۸۶۱]

نظریات جراید و نظریات مردم

۲۵ دسامبر ۱۸۶۱

سیاستمداران قاره [اروپا] که جراید لندن را آیینة نظریات مردم انگلستان قلمداد می‌کردند، اکنون الزاماً به‌اشتباه خود بی می‌برند. بعد از ماجرای «ترنت» غرور ملی انگلستان بفلپان آمد و فریاد جنگ بر ضد ایالات متحده از حلقوم همه اقشار جامعه برخاست، ولی جراید انگلستان برعکس روش اعتدال را در پیش گرفتند و حتی «تایمز» تردید داشت که اصولاً علتی برای جنگ وجود دارد. این پدیده معلول چه بود؟ پالمرستون اطمینان نداشت که حقوقدانان سلطنتی بتوانند يك بهانه قانونی برای جنگ پیدا کنند. يك هفته و نیم قبل از ورود کشتی «لاپلاتا» به بندر سوت‌هامپتون، عمال ایالات مؤتلفه در لیورپول، به‌هیئت دولت انگلستان مراجعه کردند و اقدام کشتی جنگی آمریکائی را که از يك بندر انگلیسی حرکت نموده و آقایان میسون و سلایدل و غیره را در آبهای آزاد توقیف کرده بودند، محکوم کردند و خواستار مداخله نظامی دولت انگلستان شدند ولی دولت انگلستان بموجب تحقیقات و توصیه حقوقدانان سلطنتی از قبول این تقاضا خودداری کرد؛ و علت آنکه مطبوعات لندن برخلاف ناشکیبائی جنگ طلبانه مردم؛ ابتدا لحن صلح جویانه و ملایمی داشتند فقط همین بوده ولی به‌مجرد آنکه دو تن از حقوقدانان سلطنتی - که هر دو عضو کابینه بودند - يك بهانه تکنیکی برای مشاجره با ایالات متحده پیدا کردند، موضوع برعکس شد و برخورد مردم و مطبوعات نسبت به قضیه تغییر کرد. بهمان نسبتی که تب جنگ در مطبوعات بالا میرفت، در مردم میزان این تب فرو می‌نشست. در این لحظه تمام اقشار مردم انگلستان - به‌استثنای تجار پنبه و جوجه یونکرها با جنگ بر علیه آمریکا مخالفت می‌ورزند، در حالیکه مطبوعات جار و جنجال عظیمی به‌راه انداخته‌اند...

[«دی پرس» ۳۱ دسامبر ۱۸۶۱]

برای قضاوت درباره «تاکتیک فابی» [۳۶] مک کلیلان در پوتامک، هنوز مدارک کافی در دسترس نیست. ولی تردید وجود ندارد که نفوذ او مائمی برای روش کلی جنگ شده بود. مطالبی که ماکاوی راجع به اسکس گفته است در مورد مک کلیلان مصداق دارد:

«اشتباهات نظامی اسکس عمدتاً از ملاحظات سیاسی او منشاء می‌گرفتند. او صداقت داشت ولی بهیچ وجه روابط گرمی با پارلمان نداشت و از پیروزی بزرگی که بعد از یک شکست بزرگ فرا رسد، بیش از هر چیز وحشت داشت.»

مک کلیلان - همانند اکثر افسرانی که در وست پوینت [۳۷] تعلیم یافته و جزء ارتش منظم بودند - بعزت روحیه سپاهیگری با بیشتر همکاران نظامی قدیمیش که در ارودی دشمن خدمت می‌کردند، کمابیش رابطه داشت. همه آنها نسبت به «سربازان غیرنظامی» تازه بدوران رسیده، حسادت می‌ورزیدند. از نظر آنها، جنگ باید کاملاً حرفه‌ای بوده و همواره در رابطه با تجدید بنای اتحادیه بر بنیادهای قدیمی آن صورت گیرد و به این جهت بیش از هر چیز باید از گرایشهای اصولی و انقلابی بر کنار نگاه داشته شود. بهراستی چه استنباط عالی ایست از جنگی که عمدتاً یک جنگ بخاطر اصول است! نخستین ژنرالهای عضو پارلمان انگلیس نیز دچار همین اشتباهات بودند و کرامول در خطابه‌اش به پارلمان در ۴ ژوئیه ۱۶۵۲، می‌گوید:

«البته به مجرد آنکه مردانی معتقد به اصل تعصب و مذهب در راس کار قرار گیرند، همه چیز تغییر خواهد کرد!» «واشنگتن استار»، ارگان مخصوص مک کلیلان، در یکی از شماره‌های اخیر خود چنین می‌نویسد:

«هدف کلیه عملیات نظامی مختلط مک کلیلان، تجدید ساختمان اتحادیه می‌باشد، کاملاً بهمانگونه که قبل از شورش بوده است.»

به این جهت جای تعجب نیست که در پوتامک ارتش تحت نظر سر فرمانده، به‌شکار بردگان پرداخته بود و همین اواخر بود که مک کلیلان طی فرمان ویژه‌ای، خانواده نوازنده کوچینسون را بعزت آنکه ترانه‌های ضدبرده‌داری خوانده بودند، آزار و بیرون کردند.

مک کلیلان علاوه بر این تظاهرات «ضدگرایشی» که از خود نشان میداد، از خیانتکاران به اتحادیه نیز تحت لوای خود حراست می‌کرد، از جمله علی‌رغم اسنادی که کمیته تحقیقات مجلس آمریکا در مورد مرینارد انتشار داده و ثابت کرده بود که او بعنوان یکی از جاسوسان جدائی‌طلبان فعالیت می‌کرده است، مک کلیلان منصب بالاتری را به او داد. با وجود آنکه خیانت ژنرال پاترسون موجب شکست ارتش اتحادیه در مناسیس شده بود و با وجود آنکه زد و بند ژنرال استون با دشمن، مستقیماً منجر به شکست اتحادیه در نبرد بال پلاف شده بود، مع‌الوصف مک کلیلان مانع از آن شد که این نظامیان خیانت‌کار به‌دادگاه نظامی تحویل داده شوند و در اکثر موارد آنها را حتی از

موضوعات مربوط به آمریکا کارل مارکس

تا زمانیکه موقعیت ایجاب نکند و افکار عمومی خواستار پایان دادن به مسامحه بیشتر نشود، پرزیدنت لینکلن جرات آن را ندارد که حتی یک قدم بجلو بردارد. ولی وقتی «ابراهام پیر» متقاعد شود که چنین نقطه عطفی فرا رسیده است آنوقت با انجام یک عمل غیر مترقبه و حتی الامکان بدون سر و صدا دوست و دشمن را غافلگیر میکند و به این ترتیب در این اواخر بنامرتی‌ترین نحو ضربه ناگهانی‌ای وارد آورده است که اگر شش ماه قبل صورت می‌گرفت، می‌توانست احتمالاً به قیمت ریاست جمهوری او تمام شود و تا همین چند ماه پیش می‌توانست طوفانی از بحث برپا سازد. منظور ما انفصال مک کلیلان از سمت او بعنوان فرمانده کل تمام نیروهای نظامی اتحادیه است. لینکلن ابتدا یک قاضی پر انرژی و بی محابا یعنی آقای ادوین استانتون را بجای کارموند پوزرات جنگ منصوب نمود و استانتون طی یک دستور نظامی به ژنرال بول، ژنرال هالک، ژنرال بامکر، ژنرال شرمن و سایر فرماندهان تمام قسمت‌ها و رهبران عملیات نظامی، اطلاع داد که در آینده کلیه دستورات مربوطه را چه رسمی و چه خصوصی - مستقیماً از وزارت جنگ دریافت خواهند کرد و از طرف دیگر موظف می‌باشند که گزارشات خود را مستقیماً به وزارت جنگ بفرستند. از این گذشته لینکلن از حقی که به موجب قانون اساسی از آن بهره‌مند بود استفاده کرد و با چند فرمان نظامی را با امضای «بزرگ ارتشتاران فرمانده» صادر کرد. به این ترتیب «ناپلئون جوات» [۳۵] «بی سر و صدا» از سمت فرماندهی کل قوا برکنار شد و صرفاً مقام فرماندهی ارتش پوتامک را حفظ کرد، اگرچه عنوان «فرمانده بعهده گرفتن کل قوا» ظاهراً برایش باقی ماند. پیروزیهای اتحادیه در کنتاکی، تنسی و در ساحل آتلانتیک موقعیت مناسبی فراهم آورد که بعهده گرفتن فرماندهی کل قوا توسط پرزیدنت لینکلن، جشن گرفته شود.

سمت فرماندهی کل قوا که به مک کلیلان تفویض شده بود، منصبی است که ایالات متحده از انگلستان اخذ کرده است و در فرانسه نیز عنوانی نظیر آن وجود دارد. در اثنای جنگ کریمه حتی انگلستان به مزخرف بودن این سازمان نامتناسب با زمان پی برد و به این جهت راه حلی برای موضوع پیدا کردند به این معنی که بخشی از اختیارات فرمانده کل قوا به وزارت جنگ انتقال داده شد.

مناصبشان نیز معزول نکرد. کمیته تحقیقات کنگره، شگفت‌انگیزترین واقعات را در این باره افشاء کرد و لینکلن تصمیم گرفت که با دست زدن بیک اقدام قاطعانه، نشان بدهد که با بعهدہ گرفتن فرماندهی کل قوا توسط او، دوران ژنرال خائن، واکسیل بنسدادار سپری شده و سیاست جنگ تغییر کرده است. بدستور لینکلن ژنرال استون، را در ساعت ۲ بعد از نصف شب ۱۰ فوریه از رختخوابش بیرون کشیدند و به فوریت لافایت بردند و چند ساعت بعد دستور توقیف او به اتهام خیانت بوطن، که امضای استانتون زیر آن بود، ابلاغ گردید. استانتون دستور داده بود که ژنرال استون تحویل دادگاه نظامی داده شود و توقیف ژنرال استون و تحویل دادن او بدادگاه نظامی، بهیچ وجه قبلاً به ژنرال مک کلیلان اطلاع داده نشده بود.

ظاهراً مک کلیلان مصمم بود تا زمانیکه خود او با بی عملی کارش پیش می‌رود و فقط لوح افتخار را به گردن می‌آویزد، نگذارد که هیچ ژنرال دیگری کاری انجام بدهد به این جهت ژنرال هالک و ژنرال بوب متفقاً تصمیم گرفتند که ژنرال پرایس را که در گذشته فرمونت به وسیله اشغال واشنگتن نجاتش داده بود، مجبور به آن کنند که بیک نبرد تعیین کننده تن در دهد، ولی مک کلیلان با مخاپره کردن یک تلگراف نقشه آنها را برهم زد و طی تلگراف مشابهی به ژنرال هالک دستور داد که از تسخیر دژ کلمبوس خودداری کند، و این دستور زمانی داده شد که نیمی از دژ مزبور در آب فرو رفته بود. مک کلیلان موکداً ژنرالهای جبهه غرب را از مکاتبه با یکدیگر ممنوع ساخته بود و در مواردی که حرکت نظامی مختلفی مورد نظر بود هر یک از آنها می‌بایستی ابتدا با واشنگتن تماس بگیرد، و اینک پرزیدنت لینکلن آزادی عمل لازم را مجدداً به آنها بازگردانده است.

تاج گلہانی که «نیویورک هرالڈ» مرتباً بر سر مک کلیلان می‌گذاشت، نشان می‌دهد که مک کلیلان تا چه حد از نظر سیاست عمومی جنگی تجزیه طلبان، فردا پدہ آل بوده است. او قهرمان مطلوب «هرالڈ» است، بنت بدنام صاحب و سردبیر «هرالڈ» در گذشته به وسیله «نمایندگان ویژه» خود و از طریق مراسلات، دولت پیرس و بوکانن را در واشنگتن تحت سیطره خود در آورده بود. در زمان زمامداری لینکلن نیز او کوشید که از راههای فرعی، بار دیگر این قدرت را کسب کند، به این ترتیب که «نمایندہ ویژه اش» دکتر ایوس را که از اهالی جنوب و برادر یکی از افسران ملحق شده به جنوب بود در صف اطرافیان مک کلیلان وارد کرد. از قرار معلوم این آقای ایوس در ایامی که کامرون در رأس وزارت جنگ قرار داشت، در سایه حمایت مک کلیلان از آزادی‌های بی حد و حصری برخوردار بود. وقتی استانتون بوزارت جنگ منصوب شد، ظاهراً آقای ایوس انتظار داشت که باز هم از امتیازات گذشته برخوردار باشد و به این جهت در ۸ فوریه در دفتر وزارت جنگ - که وزیر جنگ و منشی اصلی او و چندان از اعضای کنگره برای شور و مشورت در آنجا گردهم آمده بودند حاضر شد. ولی عذر او را خواستند و

هنگامیکه سرانجام مجبور به ترک آنجا شد، تهدید کرد که چنانچه وزیر جنگ فعلی «امتیازات ویژه» را از او سلب کند، مورد حملات شدید «هرالڈ» قرار خواهد گرفت، این امتیازات ویژه عبارت بودند از اطلاعاتی که در وزارت جنگ، مخصوصاً در رابطه با بحث و مذاکرات کابینه، تلگرافها، گزارشات علنی و اخبار جنگی، در اختیار او گذاشته می‌شد. صبح روز بعد - ۹ فوریه - دکتر ایوس تمام افسران ستاد مک کلیلان را در منزل خود به صرف یک صبحانه اشرافی دعوت کرده بود که بدشانشی نیز از در وارد شد. به این معنی که یک افسر جزء به اتفاق شش نفر دیگر وارد جلسه شدند و ایوس تنومند را دستگیر کردند و همراه خود به فوریت مک هنری بردند تا در آنجا طبق دستور موکد وزارت جنگ «به عنوان جاسوس تحت نظارت شدید» قرار داده شود.

[«دی پرس»، ۳ مارس ۱۸۶۱]

شمال با تکامل عالیتری که از لحاظ مالی و صنعتی داشت، همانطور که انتظار میرفت با بی میلی و خواب آلودگی قدم به میدان جنگ گذاشت. دستگاه اجتماعی در اینجا بی اندازه پیچیده تر از جنوب بود و مدت زمان به مراتب بیشتری لازم بود تا بتوان حرکت آن را در این جهت غیر عادی انداخت. استخدام داوطلبان نظامی برای مدت سه ماه - اگرچه اجتناب ناپذیر بود ولی يك اشتباه بزرگ بشمار می آمد. سیاست شمال در آغاز کار این بود که در تمام نقاط، حالت تدافعی بخود بگیرد و سپس به تشکل نیروهای خود پردازد و آنها را طی عملیات جنگی کوچکی و بدون دست یازیدن به نبردهای حساس، بتدریج تعلیم بدهد تا سرانجام بمحض آنکه تشکیلات به اندازه کافی نیرو گرفتند و در ضمن عناصر خیانت کار کمتر یا بیشتر از ارتش بیرون انداخته شدند، دست بیک حمله پر انرژی و بی امان بزنند و قبل از هر چیز کتساک، تنسی، ویرجینیا و کارولینای شمالی را دوباره بدست آورد. تبدیل افراد عالی به سربازان، در شمال مستلزم وقت بیشتری بود تا جنوب ولی وقتی این افراد آماده می شدند، آنوقت روی تفوق فردی آنها بیشتر می شد حساب کرد.

در مجموع، شمال بعد از رفع اشتباهاتش - که بیشتر منشاء سیاسی داشتند تا نظامی - طبق پرنسیپهای خود عمل کرد. جنگهای کوچک در میسوری و ویرجینیای غربی موجب حراست اهالی طرفدار اتحادیه شد و در حالیکه سربازان را به عملیات میدان جنگ و نیراندازی عادت می دادند شکستهای بزرگ را از آنها پنهان نگاه می داشتند. رسوائی بزرگ بول ران تا حدودی نتیجه این اشتباه گذشته بود که داوطلبانی را برای مدت سه ماه استخدام کرده بودند. این يك ندانم کاری بود که خواسته بودند يك موضع نظامی مهم را که در سرزمینی ناهموار و صعب العبور در اشغال دشمن بود، به وسیله افراد ناآزموده و بی تجربه ای مورد حمله قرار دهند، آنهم در برابر دشمنی که از لحاظ نیرویش برابر بود. وحشت و هراسی که در آن ایام حساس بر ارتش اتحادیه مستولی شده بود که هنوز هم علت آن معلوم نشده است - برای کسانی که تا حدودی با داستان جنگهای خلقی آشنائی دارند، چندان غیر منتظره نبود. این موضوع در فاصله سالهای ۱۷۹۲ تا ۱۷۹۵ در مورد سربازان فرانسوی، بسیار اتفاق افتاد، ولی مانع پیروزی همین سپاهیان دنبردهای ژناب، فلوروس، مونته نوته، کاستیگیون و ریوولی نگردید [۲۸]. شوخیهای جراید اروپائی درباره وحشت و هراس حاصله از ماجرای بول ران فقط در رابطه با خودستائیهای گذشته برخی از جراید آمریکای شمالی بود.

شمال، بعد از شکست مناسیس از رکودشش ماهه عملیات نظامی به مراتب بیشتر استفاده کرد تا جنوب، در طول این مدت نه تنها ارتش شمال بهتر و بیشتر از ارتش جنوب ترمیم شد بلکه افسران آن نیز دستورالعملهای بهتری دریافت کردند و انضباط و تمرینات سپاهیان آن کمتر با موانعی که در جنوب وجود داشت، روبرو شد. خیانتکاران و افراد نالایقی که در صفوف ارتش شمال رخنه کرده بودند کمتر یا بیشتر

کارل مارکس - فردريك انگلس

جنگ داخلی امریکا

جنگ داخلی آمریکا از هر نقطه نظری که به آن نگاه کنیم، نمایشی است که در تاریخ جنگهای جهان نظیر آن دیده نشده است. وسعت عظیم قلمروهای مورد مناقشه، جبهه های گسترده خطوط عملیات نظامی، تعداد توده های ارتشهای متخاصمی که موجودیشان تقریباً بر پایه هیچگونه تشکیلات قبلی متکی نمی باشد، مخارج افسانه ای این ارتشها، نوع مدیریت آنها و اصول کلی تاکتیکی و استراتژیکی ای که جنگ برحسب آنها صورت می گیرد همه اینها درانظار تماشاچیان اروپائی تازه و جدید می باشند.

توطئه جدائی طلبانه ای که از مدتها قبل طرح ریزی شده بود و مورد پشتیبانی دولت یوکائن قرار داشت قوت قلبی به جنوب داده بود که صرفاً به وسیله آن می توانست امید نایل آمدن به هدف خود را داشته باشد. جنوب، بخاطر آنکه تعداد زیادی از سکنه اش را سپاهان تشکیل می دادند و همچنین به علت کثرت عناصر طرفدار اتحادیه در میان خود سفدپوستان موقعیتش در معرض خطر قرار داشت با وجودی که تعداد انسانهای آزاد جنوب - کمتر از شمال بود. معهذای برای حمله و تعرض آمادگی بیشتری داشت و به علت وجود توده ماجراجوی کنگدگامش، سرنوشت همه چیز آن بیک حمله سریع، جسورانه و تقریباً بی پروا بستگی داشت. چنانچه جنوبیها موفق می شدند که سنت لوئیز، سین سیناتی، واشنگتن، بالتیمور و احتمالاً فیلادلفیا را تصرف کنند، در این صورت می توانستند وحشت و اضطرابی در دلها بیفکنند و در این ضمن می توانستند به وسیله دیپلماسی و تهدید، تضمینی برای به رسمیت شناختن استقلال تمام ایالات برده دار بدست آوردند و چنانچه این حمله اولیه لااقل در نقاط حساس با شکست مواجه می شد، در این صورت وضع آنها الزاماً وخیم می گردید و توام با آن قدرت شمال توسعه بیشتری می یافت. مردانی که با روحیه و طرز تفکر بناپارتنی توطئه جدایی را سازماندهی کرده بودند، به خوبی این نکته را درک کرده بودند و به این جهت عملیات خود را بر طبق آن آغاز کردند. گروه های ماجراجوی آنها، میسوری و تنسی را تحت استیلای خود در آوردند و نیروهای نظامی منظم آنان، ویرجینیای شرقی را اشغال کردند و يك حمله ضربتی به واشنگتن را تدارک دیدند. عدم موفقیت در اینحمله ضربتی به معنی آن بود که عملیات جنوبیها از نقطه نظر نظامی محکوم به شکست شده بود.

بیرون انداخته شدند و دوره پول ران سپری شده بود. طبیعتاً نایستی ارتش‌های طرفین متخاصم آمریکا را با معیار ارتش‌های بزرگ اروپائی و حتی با ارتش منظم گذشته ایالات متحده سنجید. ناپلئون عملاً می‌توانست گردانهائی را که از سربازان کاملاً بی تجربه تشکیل یافته بودند، طی ماه اول در سربازخانه تعلیم بدهد، در ماه دوم پراه بیاندازد و در ماه سوم به‌مقابله با دشمن بفرستد. البته بهریک از این گردانها تعداد کافی افسران و درجه‌داران با تجربه و بهر گروهان چندین سرباز قدیمی افزوده می‌شد و در روز نبرد سربازان تازه کار و جوان توسط نظامیان با سابقه‌ای رهبری می‌شدند که به اصطلاح هوای آنها را داشتند. آمریکا واجد هیچ یک از این شرایط نبود و چنانچه تجربیات عده قابل توجهی که بعد از آشوبهای اروپائی سالهای ۴۹-۱۸۴۸ به آمریکا مهاجرت کرده بودند وجود نداشت، سازماندهی ارتش اتحادیه مدت باز هم بیشتری بطول می‌کشید. نسبت بسیار کم، کشته و زخمی به مجموعه افرادی که درگیر بودند (معمولاً یک به بیست) نشان می‌دهد که اکثر مصافها و حتی نبردهای اخیر کنتاکی و تنسی عمدتاً یا بزودی در زیر آتش گلوله دشمن متوقف می‌شود، و یا آنکه قبل از آغاز جنگ تن بتن، در اثر فرار دشمن منتفی می‌گردد. در این بین تحت شرایط مساعدی که به علت پیشروی موفقیت آمیز پول و هالک در کنتاکی و تنسی بوجود آمده است، عملیات جدیدی آغاز گردیده‌اند.

بعد از فتح مجدد میسوری و ویرجینیای غربی، لشگرکشی اتحادیه با پیشروی در کنتاکی آغاز گردید. جدائی طلبان در اینجا سه موضع قوی و پایگاه مستحکم داشتند: کلمپوس در میسی سی پی در سمت چپ، بولینگ گرین در وسط و میل اسپرینگ در ساحل رودخانه کومبرلند در طرف راست. خط نظامی آنها پیش از سیصد میل بود و از غرب به شرق کشیده می‌شد. گسترده بودن این خط موجب آن شده بود که این ارتشها امکان پشتیبانی متقابل از یکدیگر را نداشته باشند و این شانس را نصیب نیروهای اتحادیه کرده بود که با نیروی برتر هر یک از این ارتشها را به تنهایی مورد حمله قرار دهد. خطای بزرگ این موضع گیری نظامی جدائی طلبان ناشی از آن بود که می‌خواستند همه جا را در تصرف خود داشته باشند. چنانچه یک موضع مرکزی واحد مستحکم را بعنوان جبهه اصلی جنگ برای یک مصاف تعیین کننده در نظر می‌گرفتند و توده اصلی قوای خود را در آنجا مستقر می‌کردند، می‌توانستند به مراتب موثرتر از کنتاکی دفاع کنند. در چنین صورتی یا نیروی اصلی ارتش اتحادیه را به خود مشغول می‌داشتند و یا چنانچه ارتش می‌خواست بدون توجه بیک چنین نیروی نظامی متمرکزی به پیشروی خود ادامه بدهد، در اینصورت می‌توانستند آنرا در موقعیت خطرناکی قرار دهند.

تحت شرایطی که وجود داشت، ارتش اتحادیه تصمیم گرفت که مواضع سه گانه مزبور را یکی بعد از دیگری مورد حمله قرار دهد و دشمن را وادار به ترك مواضعش نموده و او را مجبور کند که در یک میدان پارتی به مصاف بدهد. این نقشه که منطبق با تمام

قواعد و فنون جنگی بود، با انرژی و سرعت به مرحله اجراء گذاشته شد. اواسط ژانویه یک لشکر ۱۵ هزار نفری اتحادیه پسوی میل اسپرینگ - که در اشغال یک ارتش ۲۰ هزار نفری جدائی طلبان بود حرکت کرد. نیروهای اتحادیه، دست به چنان مانوری زدند که دشمن تصور کند که با یک گروه کوچک نظامی سر و کار دارد. ژنرال زولسی کوفر بدم افتاد به این معنی که از موضع مستحکم خود بیرون آمد و نیروهای اتحادیه را مورد حمله قرار داد ولی بزودی متوجه شد که در مقابل یک قدرت برتر قرار گرفته است. او از پا درآمد و قوایش آنچنان شکست سختی خوردند که ارتش اتحادیه در پول ران دچار آن شده بود البته این بار از پیروزی بنحو کاملاً دیگری بهره برداری شد. ارتش شکست خورده دشمن، سختی مورد تعقیب قرار گرفت و پراکنده و از پا درآمده و بدون توپخانه و آذوقه و مهمات به پایگاه خود در میل اسپرینگ بازگشت. این پایگاه در ساحل شمالی رودخانه کومبرلند ساخته شده بود، به این ترتیب که برای نیروهای مزبور در صورت شکست، دیگر راهی برای عقب نشینی باقی نمی‌ماند جز اینکه به وسیله تعداد کمی کشتی و قایقهای کوچک از رودخانه بگذرد. اصولاً ملاحظه می‌کنیم که تقریباً تمام اردوگاههای جدائی طلبان در سوئی از رودخانه برپا شده‌اند که در طرف مواضع دشمن قرار دارد. یک چنین موضع گیری‌ای نه تنها منطبق با قواعد است بلکه حتی بسیار عملی نیز می‌باشد ولی فقط به این شرط که یک پل در پشت سر وجود داشته باشد. در اینگونه موارد، موضع مزبور حالت یک پایگاه ارتباطی را داشته و با افراد آن، این شانس را میدهد که بدوخواه خود نیز نیروهایشان را در هر دو سوی رودخانه بکار بیاندازند و به این ترتیب فرماندهی و نظارت کامل بر آنها برقرار خواهد ماند. ولی اردو زدن در طرفی از رودخانه که در دست دشمن است، بدون آنکه پلی در پشت سر وجود داشته باشد، می‌تواند در صورت شکست و عقب نشینی، موجب آن گردد که نیروها یا تسلیم شوند و یا در معرض خطر غرق شدن قرار گیرند، همانطور که این امر در مورد افراد ارتش اتحادیه در پال پلاف در آنسوی رودخانه پوتامک - که در دست دشمن بود رویداد و این به علت خیانت ژنرال استون بود.

وقتی ارتش شکست خورد و جدائی طلبان به اردوگاه خود در میل اسپرینگ رسیدند، بلافاصله متوجه شد که یا باید حمله دشمن به مواضعش را دفع کند و یا آنکه پس از مدت کوتاهی تسلیم گردد. بعد از تجربه صبح، آنها اعتماد به قدرت مقاومت خودشان را از دست داده بودند و به این جهت وقتی فردای آن روز سپاهیان اتحادیه به مواضع دشمن حمله کردند، متوجه شدند که دشمن از تاریکی شب استفاده کرده و از رودخانه گذشته و تمام اردوگاه، آذوقه و مهمات دشمن و توپخانه خود را بر جای گذاشته است. به این نحو، منتهی الیه، راستی خط نظامی جدائی طلبان پسوی تنسی عقب زده شد و شرق کنتاکی - که توده اهالی آن نسبت به دارودسته برده دار روش خصمانه‌ای داشت - بار دیگر بدست ارتش اتحادیه افتاد.

در همین ایام - اواسط ژانویه - تدارک بیرون راندن جدائی طلبان از کلمبوس و بولینگ گرین آغاز گردید. يك ناوگان دریائی نیرومند، مرکب از کشتی‌های مجهز به تفنگ و کشتی‌های زره‌دار مجهز به توپ، آماده شد و این خبر در همه جا شایع گشت که ناوگان مزبور يك ارتش بزرگ را که قرار است در امتداد رودخانه میسی‌سیپی از قاهره [شهر کوچکی در محل تقاطع رودخانه‌های اوهایو و میسی‌سیپی] تا ممفیس و نیواورلئان پیش برود معیت نماید. البته تمام این صحنه سازبھائی که در ساحل میسی‌سیپی صورت می‌گرفت، مانورهای ظاهری بودند و کشتی‌های توپدار مزبور در لحظه تعیین کننده به طرف اوهایو حرکت کردند و از آنجا رهسپار تنسی شدند تا بفورت هنری برسند. این محل، توام با فورت دونلسون در کنار رودخانه کومبرلند، دومین خط دفاعی جدائی طلبان را در تنسی تشکیل می‌داد. این موضع بسیار مناسب انتخاب شده بود، زیرا در صورت عقب‌نشینی به آن سوی رودخانه کومبرلند، این رودخانه جبهه اصلی‌شان میشد و تنسی جناح چپ آنها را محافظت می‌کرد، در حالیکه نوار باریک خشکی‌ای که میان دو رودخانه قرار داشت، باندازه کافی به وسیله دو دژ مزبور حراست می‌شد. ولی عملیات سریع ارتش اتحادیه، قبل از آنکه جناح چپ و مرکز جبهه اصلی دشمن را درهم بکوبد، خط دوم را درهم شکست.

در اولین هفته فوریه، کشتی‌های توپدار نیروی اتحادیه به نزدیکی فورت هنری رسیدند و بعد از بمباران کوتاهی، قلعه نظامی مزبور اشغال شد ولی سرنشینان آن موفق به فرار شدند و خود را به فورت دونلسون رساندند. زیرا نیروی زمینی اتحادیه در این جا به آن اندازه زیاد نبود که بتواند این محل را محاصره کند. و اکنون کشتی‌های توپدار مجدداً به قسمت سفلی رودخانه تنسی بازگشتند و از آنجا از طریق رودخانه اوهایو به قسمت علیای رودخانه کومبرلند رفتند تا از این راه به فورت دونلسون برسند. يك کشتی توپدار جسورانه به تنهائی به قسمت علیای رودخانه تنسی حرکت کرد و از قلب ایالت تنسی و کنار ایالت میسی‌سیپی گذشت و تا فلورنس در شمال آلاباما، پیش رفت و در اینجا بعلت وجود مردابها و موانع طبیعی دیگر نتوانست به پیشروی خود ادامه بدهد. این واقعه که يك کشتی به تنهائی يك فاصله دست کم ۱۵۰ میلی را طی کرده و بدون آنکه مورد هیچ گونه حمله‌ای قرار گیرد، مراجعت کرده است، نشان میدهد که احساسات اهالی نواحی اطراف رودخانه بفتح اتحادیه می‌باشد و ارتش اتحادیه می‌تواند به سادگی تا آنجا پیشروی کند.

حرکت کشتی‌ها در روی رودخانه کومبرلند، توام با عملیات نظامی نیروهای زمینی تحت فرماندهی ژنرال هالک و ژنرال گرانت قرار داشت. نیروهای نظامی جدائی طلبان که در بولینگ گرین مستقر بودند، به وسیله این حرکت نیروهای اتحادیه، فریب خوردند و به این جهت در موضع خود باقی نماندند، در حالیکه يك هفته بعد از سقوط فورت هنری، دژ دیگر جدائی طلبان یعنی فورت دونلسون از طرف خشکی به وسیله يك نیروی

زمینی ۴۰ هزار نفری اتحادیه و از طرف رودخانه به وسیله يك ناوگان نیرومند دریائی محاصره شد و مورد تهدید قرار گرفت. پشت دژ فورت دونلسون نیز مثل اردوگاه میل اسپرینگ و فورت هنری رودخانه قرار داشت بدون آنکه پلی برای عقب‌نشینی بساحل مقابل وجود داشته باشد. این قوی‌ترین موضعی بود که ارتش اتحادیه تا آن زمان مورد حمله قرار داده بود. کارها با اهتمام فراوان انجام گرفته بودند، علاوه بر این، این اردوگاه به اندازه کافی وسعت داشت که بتواند محل اقامت ۲۰ هزار نفری را که در آن بسر می‌بردند، تامین نماید. در اولین روز نبرد، توپخانه کشتی‌ها، آتشبارهای دشمن را که در آن طرف رودخانه قرار داشتند، از کار انداخت و قسمت داخلی اردوگاه مزبور را زیر آتش گرفت و نیروی زمینی، صفوف اول دشمن را مجبور به عقب‌نشینی کرد و نیروی اصلی جدائی طلبان را مجبور کرد که به حوال و حوش توپخانه پایگاه دفاعی خود پناه ببرند. در روز دوم، کشتی‌های توپدار که روز قبل صدمات زیادی دیده بودند نتوانستند کاری از پیش ببرند ولی در عوض نیروهای زمینی با آن ستونهای نظامی دشمن - که سعی داشتند جناح چپ ارتش اتحادیه را درهم بشکنند و راه عقب‌نشینی به نشویل را باز کنند - به يك نبرد طولانی پرداخت که در بعضی موارد با شدت هر چه تمامتر صورت گرفت ولی حمله سخت جناح راست ارتش اتحادیه به جناح چپ سپاه جدائی طلبان و نیروی کمکی بزرگی که بیاری جناح چپ ارتش اتحادیه شناخت، موجب پیروزی مهاجمین گردید. بسیاری از مواضع خارجی دشمن تسخیر شدند و اردوی دشمن که بطرف خطوط دفاعی داخلی فشرده شده بود و راهی برای عقب‌نشینی برایش باقی نمانده بود و ظاهراً در موقعیتی نبود که بتواند در برابر حملات روز بعد، مقاومت کند، مجبور به آن شد که بدون قید و شرط تسلیم گردد.

با سقوط فورت دونلسون، نیروی توپخانه دشمن، مهمات جنگی و آذوقه آن بدست سربازان ارتش اتحادیه افتاد. در روز اشغال دژ مزبور، ۳۰ هزار نفر از جدائی طلبان تسلیم شدند و به مجرد آنکه پیشسازان ارتش پیروزمند اتحادیه به دروازه کلارکسویل [تنسی] - که در قسمت علیای رودخانه کومبرلند قرار دارد - رسیدند، هزار نفر دیگر از جدائی طلبان بدون مقاومت اسلحه خود را به زمین گذاشتند. جدائی طلبان مقدار زیادی آذوقه و مهمات جنگی در این شهر انباشته بودند.

با تسخیر فورت دونلسون، اکنون فقط این معما مطرح شده است که ژنرال فلرید چگونه توانسته است به اتفاق ۵۰ هزار سرباز در روز دوم از مهلکه بگریزد. تعداد این سربازان فراری دشمن بیش از آن بود که توانسته باشند با استفاده از تاریکی شب به وسیله کشتی‌های موتوری فرار کرده باشند و مهاجمین به اردوگاه مزبور می‌توانستند با اقدامات احتیاطی ناچیزی از فرار آنها جلوگیری کنند.

هفت روز بعد از تسلیم فورت دونلسون، شهر نشویل به تصرف نیروهای اتحادیه درآمد. فاصله بین این دو محل در حدود ۱۰۰ میل انگلیسی است و يك پیشروی با

سرعت روزی ۱۵ میل در چنین راه ناهمواری، آنهم در نامساعدترین فصل سال امریست که نیروهای اتحادیه می‌توانند به آن مباحثات ورزند. وقتی خبر تسلیم فورت دونلسون به قشون جدائی‌طلبان در پولینگ‌گرین رسید، بلافاصله این موضع را ترك كردند و يك هفته بعد كلمبوس را نیز تخلیه نمودند و به جزیره‌ای در رودخانه میسی‌سیپی که در ۴۵ میلی قسمت جنوبی قرار داشت، عقب‌نشینی کردند و به این ترتیب تمام کنتاکی دوباره به دست اتحادیه افتاد البته جدایی‌طلبان فقط در صورتی می‌توانستند تنسی را حفظ کنند که به برد بزرگی دست بیازند و در آن پیروز شوند. و آنها عملاً ۶۵ هزار نفر را به این منظور در آنجا متمرکز ساخته‌اند ولی هیچ مانعی در راه ارتش اتحادیه وجود ندارد که با نیروی برتری با آنها مقابله نماید.

رهبری عملیات نظامی کنتاکی از سومرست تا نشویل، درخور شایسته‌ترین تحسین می‌باشد. تسخیر مجدد سرزمین چنان پهناوری و پیشروی از اوهايو تا کومبرلند در مدت يكماه، نشان دهنده انرژی، عزم راسخ و سرعت عملی است که بندرت ارتشهای منظم اروپائی واجد آن بوده‌اند. مثلاً پیشروی بطیعی نیروی توپخانه از ماچنتا به سولفربریو در سال ۱۸۵۹ را که توام با تعقیب دشمن در حال عقب‌نشینی نبود و بدون کوشش برای از بین بردن امکان پیوستن نیروهای امدادی، به دشمن و حتی محاصره آنها صورت گرفت، با این نبرد مقایسه کنید.

مخصوصاً هالك و گرانٹ نمونه‌های عالی از فرماندهی جنگی را ارائه میدهند. آنها بدون کمترین توجهی به کلمبوس یا پولینگ‌گرین، نیروهای خود را در نقاط حساس فورت هنری و فورت دونلسون متمرکز ساختند و به سرعت و با تمام نیروی خود به این نقاط یورش بردند و به این ترتیب کلمبوس و پولینگ‌گرین را به وضع غیرقابل دفاعی در آوردند و سپس بلافاصله رهسپار کلاکسویل و نشویل شدند بدون آنکه به جدائی‌طلبان - که در حال عقب‌نشینی بودند - فرصت آن را بدهند که در مواضع شمال تنسی مستقر شوند، در اثنای این تعقیب سریع، رابطه قوای جدائی‌طلبان در کلمبوس کاملاً از جبهه مرکزی و جناح چپ ارتش آنها قطع شد. جراید انگلستان این عملیات نظامی را بناحق نکوهش کردند. حتی چنانچه حمله به فورت دونلسون با ناکامی مواجه می‌شد، نیروهای جدائی‌طلبان در پولینگ‌گرین - که سرگرم دست و پنجه نرم کردن با ژنرال بول بودند - امکان آنرا نداشتند که تعدادی مکفی از افرادشان را در تعقیب سپاه شکست خورده اتحادیه بیک میدان باز بفرستند و یا راه عقب‌نشینی آنها را مسدود سازند. از طرف دیگر کلمبوس آنقدر دور بود که اصولاً نمی‌توانست خللی به عملیات ژنرال گرانٹ وارد آورد. بعد از آنکه ارتش اتحادیه، میسوری را از وجود جدائی‌طلبان پاک کرد، پایگاه کلمبوس عملاً برای جدائی‌طلبان کاملاً بی‌نمر شده بود و نیروهائی که در این پایگاه قرار داشتند مجبور بودند که با سرعت زیاد به میفیس یا آرکانزاس عقب‌نشینی کنند تا از خطر يك تسلیم نامیمون مصون بمانند. در نتیجه تصفیه میسوری از وجود جدائی‌طلبان و تسخیر مجدد کنتاکی، جبهه جنگ

بقدری تنگ شده است که در تمام طول خط عملیات نظامی، ارتشهای مختلف می‌توانند تا حدود زیادی مشترکاً اقدام کنند و عملیات مشخصی را به اتفاق یکدیگر انجام دهند. به عبارت دیگر جنگ، تازه حالا خصلت استراتژیک خود را کسب می‌کند و چهره جغرافیائی کشور منافع تازه‌ای را مطرح می‌سازد. اکنون وظیفه ژنرالهای شمال، اینست که نقطه حساس ایالات، پنبه کار را پیدا کنند و ضربه کشنده را بر این نقطه وارد سازند. تا زمان اشغال نشویل، هیچ وحدت استراتژیکی میان لشکر کنتاکی و لشکر پوتنامک امکان پذیر نبود. آنها از یکدیگر فاصله زیادی داشتند و با وجود آنکه در جبهه واحد قرار داشتند ولی میدان عملیاتشان کاملاً متفاوت بود و تازه با پیشروی پیروز متدانه در تنسی بود که عملیات ارتش کنتاکی برای تمام میدان جنگ حائز اهمیت خاصی شد.

مطبوعات آمریکائی‌ایکه تحت نفوذ مك کلیلان قرار دارند، سروصدای زیادی دربارهٔ تئوری «آناکوندا» [يك نوع مار بسیار بزرگ] براه انداخته‌اند. طبق این تئوری، يك جبهه عظیم از ارتشهای اتحادیه باید بگرد شورشیان حلقه بزنند و رفته رفته بندهای زنجیر محاصره را تنگ‌تر کند و سرانجام دشمن را خفه نماید. این کار کاملاً بچه‌گانه ایست و تقلید نابجائی از سیستم به اصطلاح «کوررون» [۳۹] است که اتریشیها در ۱۷۷۰، اختراع کردند و با خیره سری زیادی به مرحله اجرا گذاشتند و نتیجه آن ناکامی‌های مداومی بود که از ۱۷۹۲ تا ۱۷۹۷ در مقابل فرانسویها نصیبشان شد. بعد از نبردهای جما پس، فلوریوس و مخصوصاً در مونت نوته، میلسیمو، دگو، کاستیلیونه و ریوولی، فایده این سیستم خوانده شد. فرانسویها «آناکوندا» را دو تکه کردند، به این ترتیب که در نقطه‌ایکه نیروهایشان تمرکز بیشتری داشت به این خط کمربندی یورش بردند و قطعات این «آناکوندا» را یکی بعد از دیگری تکه تکه نمودند.

در ایالات پرجمعیت و یا در کشورهائی که کمتر یا بیشتر دارای يك مرکزیت قوی می‌باشند، همواره مرکزی وجود دارد که با افتادن آن بدست دشمن، مقاومت ملی درهم شکسته می‌شود. پاریس يك نمونه درخشان آنست. ولی ایالات برده‌دار چنین مرکزیتی ندارند. آنها کم جمعیت هستند و تعداد شهرهای بزرگشان بسیار کم است و همه آنها نیز در ساحل دریا قرار دارند. بنابراین این سوال مطرح می‌شود که آیا با وجود این، يك مرکز نقل نظامی‌ایکه با اشغال آن ستون فقرات جنوب درهم شکسته شود، وجود دارد و یا - همانطور که تا سال ۱۸۱۲ در مورد روسیه مصداق داشت - آیا بدون اشغال تمام دهات و شهرها و در يك کلام بدون تصرف تمام نواحی جنوب میتوان جدائی‌طلبان را برانو درآورد؟

ترکیب جغرافیائی ایالات جدائی‌طلب را با سواحل طولانی‌شان در اقیانوس اطلس و کناره‌های طولانی آنها در خلیج مکزیک نگاه کنید. ایالات مؤتلفه، تا زمانیکه کنتاکی و تنسی را در دست داشت، از يك سرزمین بزرگ و با عظمت تشکیل می‌شد. از دست دادن این دو ایالت شکاف عظیمی در قلمروی آن بوجود آورده است که ایالات

شمالی تر ساحل اقیانوس اطلس را از ایالات واقع در کنار خلیج مکزیک جدا ساخته است.

جاده مستقیم میان ویرجینیای کارولینای شمالی و جنوبی به تکزاس، لوئیزیانا، میسیسیپی و تا حدودی آلاباما، از تنسی - که اکنون بدست اتحادیه افتاده است - میگذرد. بعد از تسخیر کامل تنسی، تنها راهی که دو قسمت ایالات برده دار را بیکدیگر مربوط می کند، از طریق جورجیا است. این امر نشان می دهد که جورجیا نقش کلیدی را برای ایالات جدایی طلب دارد. با اشغال جورجیا، ایالات مؤتلفه دو شعبه خواهد شد و دو قسمت آن دیگر باهم ارتباطی نخواهند داشت. البته فتح مجدد جورجیا بدست جدایی طلبان تقریباً غیرقابل تصور است زیرا قوای نظامی اتحادیه در يك موضع مرکزی مستقر خواهد بود در حالیکه دشمن در دو نقطه جدا از هم قرار خواهد داشت و نیروهای نظامی آن به دشواری برای يك حمله مشترك كفايت خواهد کرد.

آیا تسخیر تمام جورجیا می تواند از طریق ساحل فلوریدا صورت گیرد؟ بهیچ وجه. در سرزمینی که ارتباطات آن - مخصوصاً میان نقاط دوردست - بیشتر بوسیله راه آهن انجام می گیرد تا از راه های عادی زمینی، تصرف خطوط راه آهن کافی است. خط راه آهن جنوب که میان ایالات ساحل خلیج مکزیک و ساحل اقیانوس اطلس کشیده شده است، از مایکون و گوردون در نزدیکی میلجویل می گذرد.

به این جهت اشغال این دو نقطه موجب دوشقه شدن ایالات جدایی طلب می گردد و ارتش اتحادیه را قادر می سازد که بخشهای مجزای آن را یکی بعد از دیگری از پا درآورد. مطالب پالانشان می دهند که يك جمهوری در جنوب نمی تواند بدون دست داشتن تنسی بحیات خود ادامه بدهد. بعد از اشغال تنسی، ایالات شمالی میتوانند با يك لشکرکشی ۸ تا ده روزه به مرز جورجیا یعنی شریان حیاتی ایالات برده دار برسند و میتوانند هر لحظه با مختصر فشاری بر این شریان حیاتی جنوب، او را مجبور به تسلیم کنند و یا به آن وادارند که از نو برای ادامه حیات خود تلاش کند و البته در چنین صورتی، تنها يك شکست کافیسست تا امکانات جنوب را از بین ببرد.

از ملاحظیات بالا نتیجه می گیریم که:

پوتامک مهمترین میدان جنگ نیست. اشغال ریچموند [پایتخت ایالات مؤتلفه جنوبی] و پیشروی ارتش پوتامک به سوی جنوب - علاوه بر اینکه به علت وجود رودخانه های زیاد بسیار دشوار می باشد - اگرچه میتواند از نظر روحیه تاثیر عظیمی برجا بگذارد ولی از نقطه نظر نظامی هیچ نقش تعیین کننده ای نخواهد داشت.

تکلیف جنگ را ارتش کنتاکی - که در حال حاضر در تنسی مستقر می باشد - تعیین میکند. این ارتش از يك طرف نزدیک ترین فاصله را با حساس ترین نقاط دشمن دارد و از طرف دیگر قلمرونی را در تصرف خود دارد که بدون وجود آن، ایالات جدایی طلب قادر به ادامه حیات خود نمی باشند. به این جهت ارتش مزبور باید حتی به قیمت فدا کردن تمام

ارتشهای دیگر و کنار گذاشتن کلیه عملیات نظامی دیگر، تقویت گردد و نقاطی که در مورد حملات بعدی آن قرار می گیرند، چاتانوگا و دالتون در قسمت شمالی تنسی و مهمترین مراکز خطوط راه آهن تمام جنوب خواهند بود. بعد از اشغال این نقاط، خط ارتباطی میان بخش شرقی و غربی ایالات جدایی طلب، محدود به جورجیا می شود و سپس قضیه فقط این خواهد بود که با تسخیر آتلانتا و جورجیا، يك راه آهن دیگر قطع گردد و بالاخره با تصرف ماکون و گوردون، آخرین راه ارتباطی میان دو بخش شرقی و غربی ایالات برده دار، مسدود خواهد شد [۴۰].

در مقابل، اگر نقشه «آناکوندا» دنبال گردد، در این صورت با وجود تمام موفقیت های مختلف و حتی در صورت پیروزی در ناحیه پوتامک، جنگ بی اندازه و بدرازا خواهد کشید و در این مدت مشکلات مالی توأم با جریانات دیپلماتیک، مسایل جدیدی را بوجود خواهند آورد.

[«دی پرس»، ۲۶ و ۲۷ مارس ۱۸۶۱]

شود. موظف بان میباشند که بی گناهی خود را باثبات برسانند و حتی در صورتی هم که تبرئه بشوند، نمیتوانند ادعای جبران خسارتی را داشته باشند.

فرمانده کشتی جنگی ای که از حد ود اختیارات مربوطه قرارداد تجاوز نموده باشد، از طرف دولت مربوطه خود مورد مجازات قرار خواهد گرفت. چنانچه فرمانده کشتی جنگی یکی از دول امضاء کننده قرارداد، مظنون به آن باشد که يك کشتی تجارتي تحت اسکورت يك یا چند کشتی جنگی دولت دیگر سیاهانی را حمل میکند و یا در خرید و فروش بردگان آفریقائی دست داشته است و یا برای این کار تجهیز شده است، در این صورت باید سوهظن خود را بفرمانده کشتی اسکورت اطلاع بدهد و باتفاق او کشتی مورد سوهظن را بازرسی کند و در صورتیکه کشتی مزبور در شمار کشتیهای مظنون باشد، بمحل یکی از دادگاههای مختلط جلب خواهد شد و سیاهانی که در کشتی محکومیت یافته، بدهاند، در اختیار دولتی که کشتی جنگی اش اقدام بتوقیف کشتی محکوم شده نموده است، قرارداد خواهد شد و بایستی بلافاصله آزاد کردند و کشور مزبور باید آزادی آنها را در قلمرو خود تضمین نماید. این قرارداد تازه بعد از دهسال میتواند فسخ گردد و تا یکسال تمام بعد از تاریخ اعلام فسخ قرارداد از جانب هر کدام از طرفین امضاء کننده قرارداد، باعتبار خود باقی خواهد ماند.

باین ترتیب به خرید و فروش سیاهان در اثر این قرارداد میان آمریکا و انگلستان - که نتیجه جنگ داخلی آمریکا می باشد ضربه مهلکی وارد آمده است. اثرات این قرارداد بوسیله لایحه ای - که سناتور سومرا خیراً پیشنهاد کرده است - تکمیل خواهد شد. این لایحه بر قانون ۱۸۰۸ مربوط به خرید و فروش سیاهان در سواحل ایالات متحده خط بطلان می کشد و حمل و نقل بردگان از يك بندر ایالات متحده به بندر دیگری را بعنوان يك جنایت مشمول مجازات میسازد [۴۱]. این قانون تا حدود زیادی تجارت ایالات سیاه پرور (ایالات مرزی برده دار) را با ایالاتی که سیاهان را مورد استفاده قرار میدهند (ایالات اصلی برده دار) فلج میسازد.

[«دی پرس»، ۲۲ مه ۱۸۶۲]

قرارداد ضد تجارت برده کارل مارکس لندن ۱۸ مه ۱۸۶۲

در ۷ آوریل امسال قراردادی میان انگلستان و ایالات متحده راجع به مبارزه با تجارت برده، بسته شد که اکنون جراید آمریکا مشروحاً درباره آن گزارش میدهند. نکات عمده این سند مهم بقرار زیرند: حق تفتیش، متقابل است رلی فقط میتواند بوسیله آن کشتی هائی از طرفین - که اختیارات مخصوصی از جانب یکی از دو قدرت امضاء کننده قرارداد، باین منظور بآنها داده شده است - صورت گیرد. این دو قدرت امضاء کننده قرارداد هر چند صباح آمار کاملی از آن بخشهای نیروی دریائی شان که مامور نظارت بر خرید و فروش سیاهان میباشند، بیکدیگر تحویل خواهند داد. این حق تفتیش فقط شامل کشتی هائی میشود که تا شعاع ۲۲۰ میلی ساحل آفریقا و در جنوب غربی مدار ۳۲ درجه شمالی و تا ۳۰ میلی ساحل کوبا در حرکت میباشند. چه کشتیهای انگلیسی با ملوانان آمریکائی و چه کشتیهای آمریکائی با ملوانان انگلیسی، در نواحی ساحلی (یعنی تا فاصله سه میل دریائی از ساحل) ای که جزو قلمرو انگلستان یا آمریکا باشند و همچنین کشتی هائی که در بنادر و لنگرگاههای دولتهای دیگر قرار دارند، نمیتوانند مورد تفتیش قرار گیرند. دادگاههای مختلفی که نیمی از اعضای آن انگلیسی و نیم دیگر آن آمریکائی بوده و محل آنها در سیرالئون، کاب اشتات و نیویورک خواهد بود، بکارکنان آن - تا حدی که مستلزم مخارج فوق العاده ای نباشد - بمقامات قضائی کشوری که پرچم آن بر فراز کشتی مزبور در اهتزاز بوده است، تحویل داده خواهند شد و نه فقط کارکنان کشتی تجارتي (کاپیتان، هدایت کننده کشتی و غیره) بلکه صاحبان کشتی نیز مشمول مجازاتهای متداول در کشور مربوطه میشوند. جبران خسارات کشتی هائی که از طرف دادگاههای مختلط تیرنه میشوند در عرض یکسال بوسیله کشوری که کشتی جنگی اش کشتی تیرنه شده را توقیف کرده است، صورت میگیرد. نه تنها حضور اسیران سیاه و در کشتیها بلکه وجود وسایل مخصوص تجارت برده و همچنین نوع ساختمان کشتی، دستبندها، قلادهها، زنجیرها و سایر ابزار که برای اسارت سیاهان مورد استفاده قرار میگیرند و بالاخره مواد خوراکی ای که هیچگونه تناسبی با نیازهای کارکنان کشتی نداشته باشند، میتواند بعنوان دلیل قانونی برای توقیف يك کشتی تجارتي تلقی گردد. کشتیهائی که چنین اشیاء مظنونی در آنها یافت

شکست نفورد و باین وسیله منصب بزرگی را که غصب کرده است، از دست ندهد. رفتار او همانند «ژنرالهای» به اصطلاح مانور دهنده قدیمی ایست که جبهه‌ها را از هرگونه اقدام تاکتیکی کوتاهی میکنند و دلیلشان این است که با اجتناب استراتژیکی می‌توان دشمن را مجبور به ترک مواضعش نمود. نیروهای مؤتلفین در مقابله با مک‌کلیلان همواره جان سالم بدر برده و از مهلکه گریخته‌اند. زیرا او هرگز در لحظات تعیین کننده دست به کار نمی‌شود، از جمله زمانیکه نقشه عقب‌نشینی آنها [مؤتلفین] در روزنامه‌های نیویورک (از قبیل «تریبون») اعلام شده بود، او [مک‌کلیلان] اجازه داد که جویبها با خیال راحت از مناسیس به ریچموند عقب‌نشینی کنند و بعداً ارتش خود را تقسیم کرد و از نظر استراتژیکی در جناحین ارتش مؤتلفین موضع گرفت و خودش با یک لشکر در یورک تاون مستقر شد. موضع‌گیری در استحکامات نظامی همواره بهانه‌ای برای اتلاف وقت و گریز از بیکار است. بمجرد آنکه نیروی نظامی بیشتری از ارتش مؤتلفین جمع‌آوری کرد، سپاهیان خود را از یورک تاون به ویلیامزبورگ فرستاد و بدون آنکه دشمن را مجبور به مصاف کند، مراجعت کرد. هیچ جنگی تا کنون با این بی‌کفایتی صورت نگرفته است. اینکه نبرد ویلیامزبورگ - که در موقع عقب‌نشینی مؤتلفین صورت گرفت - بجای آنکه تبدیل به یک فاجعه بول ران ثانویه برای نیروهای نظامی اتحادیه گردد [بول ران: رودخانه‌ای در ایالت ویرجینیا که ارتش اتحادیه قبلاً در آنجا در مقابله با ارتش مؤتلفین شکست سختی خورده بود] منجر به شکست گارد امدادی مؤتلفین گردید، هنرمک‌کلیلان نبود.

بعد از طی مسافتی در حدود ۱۲ میل انگلیسی که زیر باران شدید ۲۴ ساعته و از طریق کوره راه‌های ناهمواری صورت گرفت، ۸ هزار سرباز ارتش اتحادیه تحت فرماندهی ژنرال هاینتسل‌مان (که آلمانی الاصل ولی متولد پنسیلوانیا است)، به‌حوالی ویلیامزبورگ رسیدند و فقط با گروه‌های کوچکی از نیروی دشمن روبرو شدند. او [ژنرال مک‌کلیلان] بمحض آنکه از تعداد قلیل سپاهیان دشمن اطلاع حاصل کرد، بلافاصله یک لشکر اصلی را از ویلیامزبورگ به آنجا فرستاد و با نیروهای امدادی‌ایکه به تدریج به آنجا گسیل داشت، یک قوای نظامی ۲۵ هزار نفری در آنجا منمرکز ساخت. در حدود ساعت ۹ صبح پیکار شدیدی در گرفت و در حدود نیمساعت بعد از ظهر ژنرال هاینتسل‌مان، پی برد که نبرد در شرف آن است که به نفع دشمن تمام شود. به این جهت قاصدی بعد از قاصد دیگر بستاد ژنرال کرنی - که در فاصله ۸ میلی جبهه قرار داشت - فرستاد و تقاضای کمک کرد ولی بعلت آنکه در اثر باران شدید راه بند آمده بود این نیروی امدادی به‌کندی قادر به پیشروی بود. ژنرال هاینتسل‌مان، سرهنگ منیل را با یک گردان سواره نظام پنسیلوانیائی در دو سوی جنگل مستقر ساخت و اعلام داشت که هر یک از نظامیان که قصد فرار داشته باشند، هدف گلوله قرار خواهند گرفت و این امر موجب آن شد که سربازان دست از فرار بردارند.

کارل مارکس - فردریک انگلس

وضع جبهه جنگ در آمریکا

۲۳ مه ۱۸۶۲

گزارشاتی که در مورد جزئیات جریان جنگ بدست ما رسیده، حاکی از آن است که تسخیر نیوآورلئان هنرتمائی نظامی تقریباً بی‌نظیری است که توسط نیروی دریائی صورت گرفته است. ناوگان دریائی اتحادیه فقط عبارت از کشتی‌های چوبی بود، یعنی ۶ کشتی جنگی که هرکدام مجهز به ۱۴ تا ۲۵ توپ بودند و بوسیله تعداد بیشماری از کشتی‌های کوچکتر که با توپهای کوچکتر و تفنگ مجهز شده بودند، در مقابل این ناوگان، در دژ نظامی قرار داشتند که از مصب رودخانه میسی سیپی حراست میکردند. در حوالی این دژهای نظامی که مجهز به صدراده توپ بودند، رودخانه بوسیله یک زنجیر ضخیم، از درها و آتشبارها و انبوهی از سایر ایزار مخرب، سنگریندی شده بود. باین ترتیب برای رسیدن با استحکامات نظامی مزبور بایستی ابتدا این موانع از سر راه برداشته میشدند، البته در پشت دژهای نظامی نیز خط دفاعی ثانویه وحشتناکی وجود داشت که از کشتی‌های زره‌پوش مجهز بتوپخانه - و از جمله کشتی «مناسیس» و کشتی نیرومند «لویزیان» - تشکیل می‌یافت. ناوگان دریائی اتحادیه ابتدا ۶ روز دژهای نظامی مزبور را که بر دهانه رودخانه مسلط بودند، بتوپ بست و آنها را از حیض ارتفاع ساقط ساخت و در زیر باران گلوله از سه نقطه به‌خط دفاعی دشمن حمله کرد تا راه ورود برودخانه را بگشاید و با پیشروی در آن با «رونین‌تسان» مصاف بدهد. این هنرتمائی متهورانه با موفقیت روبرو شد و بمجرد آنکه ناوگان مزبور به نیوآورلئان رسید، طبعاً پیروزی مسلم شده بود.

حالا دیگر برای پورگارت چیزی باقی نمانده بود که در کورنیت از آن دفاع کند. مواضع او در آنجا فقط تا زمانی معنا داشتند که بتواند از میسی سیپی، لویزیان و مخصوصاً از نیوآورلئان دفاع کند. او اکنون در این موقعیت استراتژیکی قرار دارد که بعد یک نبرد باخته، برایش راهی جز این باقی نمانده است که ارتش خود را به‌صورت نیروهای پارتیزانی پراکنده نماید، زیرا او دیگر قادر نخواهد بود بدون وجود یک شهر بزرگ پشت جبهه - که راه‌آهن داشته و آذوقه و مهمات در آن ذخیره شده باشد توده قشون خود را متشکل نگاهدارد.

مک‌کلیلان بطور انکارناپذیری بی‌لیاقتی نظامی خود را باثبات رسانده است. او صرفاً بر اثر تصادفات مساعد به یک منصب عالی و پر مسئولیت نایل آمده است. وی بخاطر آنکه دشمن را از پادآورده جنگ نمی‌کند بلکه از آن جهت می‌جنگد که از دشمن

سرانجام نظم و انضباط باین ترتیب از نو برقرار شد که يك گردان نمونه ماساچوستی - که آنها نیز مهمات جنگیشان تمام شده بود- سرنیزه‌هایشان را بر سر تفنگها نصب کردند و ساکت و آرام در انتظار دشمن ماندند تا بالاخره سرو کله پیش قراولان لشکرکرنی تحت فرماندهی سرگرد بری (از اهالی ایالت مین) ظاهر شد. افراد ارتش هاینسل‌مان با فریادهای شوق دیوانه واری به استقبال این ناجیان شتافتند و هاینسل‌مان دستور داد که جوخه موزیک آهنگ «یانکی دودل» را بنوازد [يك ترانه خلقی آمریکائی که در ایام جنگ داخلی آمریکا در ایالات شمالی از محبوبیت زیادی برخوردار بود] و به این ترتیب در اثر فرارسیدن سرگرد بری يك شکاف تقریباً نیم میلی در صفوف سربازان بیرمق هاینسل‌مان بوجود آمد. بعد از يك تیراندازی موقتی، گردان بری با حرکت سریعی دست بیک حمله با سرنیزه زد و دشمن را مجبور کرد که میدان جنگ را ترک کند و به سنگرهای خود باز گردد. پس از حملات متقابل مکرر در بخش اعظم این سنگرها به تصرف سربازان اتحادیه در آمد و به این ترتیب، تعادل نبرد برقرار گردید. ارتش اتحادیه با ورود گردان بری از مهلکه جست و فرارسیدن گردانهای ارتش جیمسون و بیرونی، موجب پیروزی آن شد. در ساعت ۹ بعد از ظهر سپاهیان مؤتلفین شروع به عقب‌نشینی از ویلیامزبورگ کردند و روز بعد رهسپار ریچموند شدند و در ضمن این عقب‌نشینی، سواره نظام ژنرال هاینسل‌مان به شدت به تعقیب آنها پرداخت. ساعات شش و هفت صبح روز بعد ژنرال جیمسون بدستور ژنرال هاینسل‌مان ویلیامزبورگ را اشغال کرد، در حالیکه فقط نیمساعت قبل از آن، گارد امدادی نیروی دشمن در جهت مقابل شهر را تخلیه کرده بود. نبردهای هاینسل‌مان بمعنی واقعی کلمه يك پیکار پیاده نظام بود. از نیروی نوپخانه تقریباً هیچ استفاده‌ای نشد و گلوله تفنگ و سرنیزه تکلیف کارزار را تعیین کردند. چنانچه کنگره واشنگتن بخواهد تقدیر بعمل آورد، فقط ژنرال هاینسل‌مان است که استحقاق دریافت این تقدیرنامه را خواهد داشت. زیرا او بود که یانکی‌ها را از يك فاجعه بول ران ثانویه نجات داد، نه مک کلیلان که مطابق روش معمولش از «اقدامات تاکتیکی» پرهیز کرد و باعث شد که دشمن - که از لحاظ تعداد ضعیف‌تر بود - برای سومین بار از مهلکه بگریزد.

ارتش مؤتلفین در ویرجینیا شانس بیشتری دارد تا ارتش بورگارد در جنوب. از يك طرف بخاطر آنکه بجای هالک در مقابل فردی نظیر مک کلیلان قرار دارد و از طرف دیگر بخاطر آنکه در راه عقب‌نشینی او، رودخانه‌های زیادی از کوهپایه‌ها بطرف دریا جریان دارند. در این میان ژنرال‌های مؤتلفین برای آنکه نیروهایشان بدون نبرد از هم متلاشی نشوند، مجبورند دیر یا زود بیک نبرد تعیین کننده تن در دهند. درست همانطور که روسها - برخلاف میل و اراده ژنرال‌هایشان - که قضاوت صحیحی نیز داشتند مجبور شدند در سمولنسک و بور و دینو [محلّی در شرق مسکو] به نبرد پردازند. بهرحال با وجود بی‌کفایتی مک کلیلان در امور جنگی، عقب‌نشینی نیروهای مؤتلفین توأم با بجای

گذاشتن توپها و مهمات نظامی و سایر ابزار و وسایل جنگیشان، همراه با بدشانسی در دز و زد و خورد‌های کوچک هنگام عقب‌نشینی، روحیه آنها را بکلی خراب کرده است و وقتی يك نبرد تعیین کننده صورت گیرد این موضوع اثر خود را نشان خواهد داد و حالا میپردازیم به نتیجه‌گیری:

چنانچه بورگارد و جفرسون دیویس نبرد تعیین کننده‌ای را ببازند، در اینصورت ارتش‌هایشان متلاشی خواهند شد و چنانچه یکی از این دو نفر در نبرد مهمی پیروز شود که البته این امری کاملاً غیرمتمم می‌باشد در این صورت فقط از هم پاشیده شدن ارتش آنها بتعویق می‌افتد. آنها قادر نیستند حتی از پیروزی، کمترین نتیجه مثبتی بگیرند و نمی‌توانند بدون متوقف شدن و انتظار حمله تهاجمی جدید دشمن را داشتن، حتی ۲۰ میل پیشروی کنند.

تنها راهی که برای آنها باقی میماند، بررسی شانس يك جنگ پارتیزانی است ولی اتفاقاً در این جنگ، برده‌داران بی اندازه ضریب پذیر میباشند، زیرا جنگ برده‌داران مورد پشتیبانی عده بسیار قلیلی از مردم قرار داشته و بهتر بگوئیم تقریباً هیچ يك از اهالی در آن شرکت ندارند. در ۱۸۱۳ خطوط ارتباطی فرانسویان [لشکریان ناپلئون اول] بوسیله پارتیزانهای کولومب، لوتسف، چرنیشف و بیست گروه فدائی دیگر و رهبران قزاقها، مرتباً قطع میشد و مورد تعرض قرار میگرفت. در ۱۸۱۲ مردم روسیه از مسیر ارتش فرانسه کاملاً رخت بر بستند و در ۱۸۱۴ دهقانان فرانسوی دست به اسلحه بردند و نگهبانان و نیروی پشت جبهه متحدین [ضدفرانسه] را به قتل رساندند. ولی در اینجا هیچ اتفاقی روی نمیدهد. مردم تسلیم تقدیرات نبردهای بزرگ میشوند و بلندپروازیها و خودستائی‌های بی حد و حصری [که توسط برده‌داران] درباره این جنگ شده بود، همچون بخار آب از بین رفت. شك نیست که «زباله‌های سفید» (لقبی که خود کشتکاران به سفیدان تهیدست داده بودند)، به جنگهای پارتیزانی و راهزنی خواهند پرداخت ولی يك چنین تلاشی، کشتکاران صاحب مزرعه را بسرعت تبدیل به طرفداران اتحادیه خواهد کرد و آنها حتی از سربازان یانکی‌ها استمداد خواهند جست.

شایعه مربوط به سوزاندن محصول پنبه و غیره در میسی سیپی، صرفاً بر اساس شهادت دو تن از اهالی کنتالی است که گویا به لوئیزیویل آمده‌اند و مسلماً این مطلب شامل میسی سیپی نمی‌باشد. حریق در نیواورلئان به نحو ساده‌ای ترتیب داده شده بود. تعصب تجار نیواورلئان باین ترتیب توضیح داده می‌شود که آنها مجبور شده بودند، مقدار زیادی از اوراق قرضه دولتی مؤتلفین را بجای پول نقد بپذیرند. آتش‌سوزی نیواورلئان در شهرهای دیگر نیز تکرار خواهد شد و مسلماً حریقهای دیگری نیز صورت خواهد گرفت. ولی این گونه ماجراهای نمایشی مبتذل فقط می‌توانند شکاف میان کشتکاران و «زباله‌های سفید» را بیشتر کنند و به این ترتیب فاتحه تجزیه طلبی خواننده خواهد شد.

تعلیمات نظامی آموخته و تجربه پیدا کرده‌اند و تقریباً در همه جا باعث تفوق ایالات جنوبی می‌باشند. و به آنها تحرك می‌بخشند آنها در برابر هالك با موفقیت دفاع کردند. کوتیس را از آرکانزاس بیرون راندند، مك کلیلان را شکست دادند و تحت دستورات استون‌وال جاکسون اندست به عملیات پارتیزانی‌ای زدند که اینک تا اوهایو رخنه کرده است.

دلایل نظامی بحران تا حدودی با دلایل سیاسی آن در رابطه می‌باشند. این در نتیجه اعمال نفوذ حزب دموکرات بود که فرد بی‌کفایتی مثل مك کلیلان به‌قسمت فرماندهی کل نیروهای شمال منصوب شد. زیرا او در گذشته یکی از طرفداران برکینریج بود. مراعات کردن بی‌مناکانه امیال، مزایا و منافع سرمداران ایالات مرزی برده‌دار بود که تا این زمان از قاطعیت اصولی جنگ داخلی کاسته و به اصطلاح جان آن را گرفته بود. برده‌داران «وفادار» [به اتحادیه] این ایالات مرزی توانستند «قوانین مربوط به بردگان فراری» را که از طرف ایالات جنوبی دیکته شده بود، مرسوم سازند و به این ترتیب علاقمندی سیاهان به شمال قهراً پایکوب شد و هیچ ژنرالی جرأت آن را نداشت که يك گردان نظامی سیاه به‌جبهه جنگ اعزام دارد. و بالاخره اینکه نقطه حساس برده‌داری تبدیل به نقطه غیرحساس و ضربت ناپذیر آن گردید. از آنجا که بردگان کلیه کارهای بارآور را از میان برده‌اند لذا نفرات کارآی جنوب می‌توانند به‌جبهه جنگ فرستاده شوند.

در حال حاضر که سهام بازار بورس تجزیه‌طلبان در حال ترقی است، سرداران ایالات مرزی، توقعاتشان بیشتر شده است. در این میان لینکلن پیامی برای آنها می‌فرستد و طی آن خطر بروز طغیان در حزب اپولیسپونستی [مخالفت برده‌داری] را ذکر کرده و تهدید میکند که موضوعات حالت انقلابی به‌خود خواهند گرفت. آنچه را اروپا از آن بی‌اطلاع است، لینکلن به‌خوبی می‌داند و مسبوق است که به‌هیچ وجه خمودگی و یازانوژدن در برابر فشار شکست نیست که موجب آن شده تا از تقاضای او مبنی بر فراخواندن ۳۰۰ هزار سرباز جدید یا سردی استقبال شود. نیوانگلاند [ایالات شمال شرقی] و شمال غرب که قسمت اعظم ارتش را تشکیل می‌دهند، مصمم هستند که يك جنگ انقلابی را به‌دولت [لینکلن] تحمیل کنند و شعار «الفاء برده‌داری» را به‌روی درفش خود حك نمایند. لینکلن متزلزل و هراسناک از زیر این فشار که از بیرون به‌او وارد می‌شود، شانه خالی می‌کند. ولی می‌داند که قدرت آن را ندارد که مدت مدیدی در برابر آن استقامت بخرج دهد و به‌همین جهت است که پیام متضرعانه‌ای به ایالات مرزی می‌فرستد و از آنها می‌خواهد که تحت شرایط مناسب موجود قرارداد چشم‌پوشی از برده‌داری را امضاء کنند. او می‌داند که صرفاً برده‌داری در ایالات مرزی است که تا کنون برده‌داری را در جنوب برپا نگاهداشته است و در ضمن مانع آن شده است که شمال داروی معالجات افراطی خود را بکار ببرد. البته وقتی او می‌گوید که

نقدی بر اوضاع آمریکا

کاترل مارکس
اوت ۱۸۶۲

بحرانی که در حال حاضر بر مناسبات ایالات متحده حکمفرمایی میکند مولود دو علت میباشد: نظامی و سیاسی.

چنانچه لشکرکشی اخیر طبق يك نقشه استراتژیک صورت میگرفت، در این صورت همانطور که قبلاً در این روزنامه مورد بحث قرار گرفت - ارتش اصلی غرب می‌بایستی از موفقیت‌های خود در کنتاکی و تنسی استفاده می‌کرد و از طریق شمال آلاباماتا جورجیا پیشروی می‌نمود و در آنجا مرکز راه آهن دکاتور، میلجوییل و غیره را به‌تصرف خود درمی‌آورد. به این ترتیب رابطه ارتشهای شرقی و غربی ایالات جنوبی قطع می‌شد و پشتیبانی متقابل آنها از یکدیگر غیر مقدور می‌گردید. به جای این کار، ارتش کنتاکی در امتداد میسی سیپی در جهت نیواورلئان رهسپار جنوب شد و پیروزی آن در نزدیکی ممفیس، نتیجه دیگری جز این عاید نساخت که قسمت عمده قوای بورگاردرا روانه ریچموند سازد و به این ترتیب نیروهای نظامی مؤتلفین بطور ناگهانی در این قسمت تقویت شدند و مك کلیلان - که از شکست نیروهای دشمن در یورگ‌تاون و ویلامزبورگ بهره‌برداری نکرده بود و نیروهای نظامی خود را نیز از ابتدای کار به‌صورت گروه‌های کوچکی پراکنده نموده بود در مقابل ارتش افزون‌تری که از موقعیت بهتری نیز برخوردار بود قرار گرفت. وجود مك کلیلان - ژنرالی که قبلاً ذکرش رفت - کافی بود تا بزرگترین و با انضباط‌ترین ارتشها را بزوال بکشاند و بالاخره استانتون وزیر جنگ مرتکب يك اشتباه نابخشودنی شد. او برای آنکه خارج را مجذوب نماید بعد از فتح تنسی استخدام افراد نظامی جدید را متوقف ساخت. و به این ترتیب ارتش را محکوم به تضعیف مداوم نمود و این درست زمانی صورت گرفت که ارتش برای يك یورش تهاجمی سریع و قطعی بیش از هر چیز احتیاج به تقویت داشت. علیرغم ندانم کاریهای استراتژیکی و علیرغم رهبری نظامی مك کلیلان هر روزه افراد جدیدی بارتش ملحق می‌شوند و گرچه تکلیف جنگ هنوز قطعی نشده است ولی پایان ظفرنمون آن به‌سرعت نزدیک می‌شود. زیان اقدام استانتون مخصوصاً از آن جهت بیشتر بود که درست در همان ایام جنوبیها تمام مردان بین ۱۸ تا ۳۵ سال را بسیج کردند و به اصطلاح آخرین برگ برنده‌شان را رو کردند. اینها افرادی هستند که در این فاصله

برده‌داران «وفادار» [به اتحادیه] را می‌توان به وسیله سخنان خیرخواهانه و استدلال خردمندانه براه راست هدایت کرد، سخت در اشتباه است، زیرا آنها فقط در مقابل قهر سر فرود می‌آورند. ما تا کتون شاهد پرده اول جنگ داخلی بوده‌ایم [یعنی] جنگ بر طبق قانون اساسی. پرده دوم آن یعنی جنگ انقلابی در پیش پای ما قرار دارد. در این میان کنگره - که در حال حاضر دوره تعطیلات خود را می‌گذراند در اجلاس اول خود يك سلسله اقدامات مهم را تصویب کرد که ما در اینجا بطور خلاصه بذكر آنها می‌پردازیم:

کنگره صرفنظر از قوانین مالیش، قانون «محل سکونت» را که توده‌های مردم شمال از مدتها قبل بدون نتیجه بخاطر آن تلاش می‌کردند تصویب نمود. به موجب این قانون بخشی از زمینهای دولتی به ساکنین محل - متولدین یا مهاجرین بمنظور کشت و زرع مجاناً در اختیار آنها قرار داده می‌شود [۴۲] علاوه بر این کنگره برده‌داری در ناحیه کلمبیا، پایتخت ملی [واشنگتن] را در ازای پرداخت خسارات مالی به برده‌داران سابق، ملغی نموده است. [۴۳] در کلیه قلمروهای ایالات متحده برده‌داری «برای همیشه غیرممکن» اعلام شده است. مصوبه‌ای که به موجب آن ویرجینیای غربی بعنوان يك ایالت جداگانه در اتحاد جداگانه در اتحادیه پذیرفته شده است، الغای تدریجی برده‌داری را مقرر میدارد و تمام نوزادانی را که بعد از ۴ ژانویه ۱۸۶۳ بدنیا می‌آیند انسان‌های آزاد مادرزاد اعلام می‌کند. شرایط رهائی تدریجی در مجموع بر اساس قانونی می‌باشد که ۷۰ سال پیش در پنسیلوانیا بهمین منظور به تصویب رسیده است.

بموجب قانون دیگری، تمام بردگان متعلق به شورشیان، بمجرد آنکه بدست ارتش جمهوری بیفتند آزاد محسوب می‌شوند. و قانون دیگری که اکنون برای اولین بار به مرحله اجراء در می‌آید، مقرر می‌دارد که این سیاهان آزاد شده می‌توانند از نظر نظامی متشکل شده و بر علیه جنوب به جبهه جنگ فرستاده شوند. از این گذشته استقلال جمهوری‌های سیاه در لیبیریا و هائیتی [۴۴] برسمیت شناخته شده و بالاخره قراردادی برای از بین بردن برده‌داری با انگلستان بامضاء رسیده است. سرنوشت جنگ هرچه باشد، از همین حالا می‌توان با اطمینان خاطر گفت که بعد از جنگ داخلی، بردگی سیاهان پایان خواهد رسید.

[«دی پرس»، ۹ اوت ۱۸۶۲]

درباره حوادث آمریکای شمالی

هر قدر که خوش شانسی‌های جنگی کوتاه یا درازمدت میان طرفین متخاصم نوسان داشته باشد معهذایم پیکار کوتاه مدت مرینلد [۴-۱۷ سپتامبر ۱۸۶۲] سرنوشت جنگ را تعیین کرده است. قبلاً در این مقالات شرح داده شد که مبارزه برای تصاحب ایالات برده‌دار مرزی بمعنی مبارزه بر سر سلطه بر اتحادیه است و مؤتلفین که تحت مساعدترین شرایطی - که هرگز تکرار نخواهند شد - دست به این مبارزه زده بود، مغلوب شد.

مرینلد بحق بعنوان سر ایالات برده‌دار مرزی و کنتاکی، بمشابه بازوی آنها تلقی می‌شود. بالتیمور پایتخت مرینلد تا کتون صرفاً بوسیله مقررات مربوط به وضع غیرعادی [نسبت با اتحادیه] وفادار مانده بود، نه تنها برای جنوب بلکه برای شمال بصورت جزئی [دگم] درآمد بود که پدیدار شدن مؤتلفین در مرینلد را بعنوان طلبه يك قیام خلقی توده‌ای برضد «اقمار لینکلن» نشان می‌داد. در اینجا موضوع فقط بر سر يك موفقیت نظامی نبود بلکه يك تجلی اخلاقی - که می‌بایستی عناصر جنوبی را در تمام ایالات مرزی تحریک نماید و قهراً به طوفان خود بکشاند مطرح بود.

همراه با مرینلد واشنگتن نیز سقوط میکرد، فیلادلفیا مورد تهدید قرار می‌گرفت و نیویورک نیز دیگر در امان نبود. اگر حمله ارتش ایالات جنوبی به کنتاکی را که به علت نفوس، وضع جغرافیائی و منابع کمکی اقتصادی بهترین ایالت مرزی است - بطور جداگانه بررسی کنیم، متوجه می‌شویم که این حمله فقط مانور انحرافی بوده است. مؤتلفین با اتکاء به موفقیت‌های مهمی که در مرینلد بدست آورده بودند طرفداران اتحادیه را در تنسی خردکرد، از میسوری گذشت و آرکانزاس و تکزاس را تحت سلطه خود درآورد. نیواورلئان را مورد تهدید قرار داد و مهمتر از همه اینکه جنگ را به اوهایو کشاند. اوهایو یعنی يك ایالت مرکزی شمال که بهمان اندازه بطور کامل تحت سلطه شمال بود که جورجیا تحت سیطره جنوب قرار داشت. يك لشکر ایالات جنوبی با یورش به اوهایو قسمت شرقی ایالات شمالی را از قسمت غربی آنها مجزا ساخت و دشمن را در مرکز عملیاتش مغلوب ساخت. بعد از ناکامیابی ارتش اصلی شورشی در مرینلد، حمله به کنتاکی - که با انرژی ناچیزی صورت گرفته و در هیچ کجا با استقبال

مردم مواجه نشده بود. بسطح يك يورش بی اهمیت چریکی تنزل کرد. حتی اشغال لوئیزیول، اکنون فقط باعث خواهد شد که «غولهای غرب» [۲۹۳] یعنی گروه ایالات ایووا، ایلینویز، ایندیانا و اوهایو بصورتی شبیه «بهن» بهم به پیوندند همانطور که در اثنای اولین نبرد درخشان کنتاکی برای جنوب در دسر وجود آوردند.

باین ترتیب نبرد مرلند نشان داد که موج تجزیه طلبی فاقد آن نیروی شتابی میباشد که بتواند موجب گذار آن از پوتامک و رسیدنش به اوهایو گردد. کار جنوب محدود بیک روش تدافعی شده است ولی امکان موفقیت فقط در تهاجم نهفته است. جنوب با یغمای ایالات مرزی میان میسیسیپی در غرب و اقیانوس اطلس در شرق چیزی جز گورستان نصیبش نشد.

حتی برای يك لحظه نیز نباید فراموش کرد که جنوبیها وقتی پرچم شورش را برافراشتند، ایالات مرزی را در تصرف خود داشتند و از نظر سیاسی بر آنها حکومت میکردند چیزی که آنها در آن زمان در جستجویش بودند قلمروها بودند نه ایالات. مرزی، ولی آنها نه تنها قلمروها را بدست نیاوردند بلکه ایالات مرزی را نیز از دست دادند.

البته تهاجم به مرلند تحت مناسبترین شرایط ممکن صورت گرفت: يك سلسله شکستهای مفتضحانه بی نظیر به ایالات شمالی وارد آمده بود، روحیه ارتش فدرال بکلی خراب شده بود، «استون دوال» جاکسون قهرمان روز شده بود، لینکلن و دولتش حالت کودک مسخره ای را پیدا کرده بودند، حزب دموکرات دوباره در شمال جان گرفته بود و فرانسه و انگلیس آماده آن بودند که قانونی بودن دولت برده داران را که عملاً به رسمیت شناخته بودند - اعلام دارند و این موضوعی است که هنوز هم منتفی نشده است. ولی در تاریخ جهان عقل و درایت پیروز می شود.

البته اعلامیه لینکلن مهمتر از نبرد مرلند است. لینکلن در تاریخ جهان يك موجود منحصر بفرد است. او فاقد انگیزه بوده و از قدرت نوسان ایده ایستی برخوردار نمی باشد، از بلند پروازی بهره ای نبرده و از پرده پوشی تاریخی بی نصیب است. او همواره مهمترین کار را در بی اهمیت ترین شکل ممکنه آن انجام میدهد. سایرین که برایشان موضوع «يك وجب زمین» مطرح می باشد، اعلام می کنند که «بخاطر يك ایده مبارزه می کنند» و لینکلن که ایده برایش مطرح است، اعلام می کند که بخاطر «يك وجب خاک» مبارزه می کند. او با تردید و برخلاف میل باطنیش ناخستندان در نقش قهرمان داستان، ترانه خود را میخواند مثل اینکه شرایط مجبورش کرده اند که در «نقش شیر بازی کند». تقاضای پوزش میکند و در مقابله با دشمن تصویب نامه هولناکی - که از نظر تاریخی برای ابدشایان توجه خواهند بود - صادر میکند، تصویب نامه هائی که همه آنها مثل دادخواستهای می باشند که وکیل مدافع یکی از طرفین دعوا با وکیل مدافع طرف مقابل رد و بدل می کند و همه اینها ایرادات قانونی و ادعای نامه های هستند که او

در يك افق محدود و کنج خلوت خود تنظیم کرده است.

اعلامیه جدید او که عیناً همین خصلت ها را دارد از زمان تأسیس اتحادیه. پیعد مهمترین سند محسوب می شود و بمعنی طرد قانون اساسی قدیم آمریکا است، بیانیه ایست که او بخاطر القای برده داری صادر کرده است [۴۵]

چیزی ساده تر از نشان دادن بی قوارگی، نارسائی منطق و دهانسی بازیهای رسمی لینکلن و سیاست پر تضادش در آکسیونهای اصلی و حکومتی نیست و این کاریست که بیندازهای انگلیسی [بینداز: قصیده سرای باستانی یونان] از قبیل «تایمز»، «ستردی ریویو» و دیگران در رابطه با [سیاست او در مورد] برده داری انجام می دهند. با وجود این تاریخ امریکا و بشریت بعد از واشنگتن بلاواسطه نام لینکلن را ثبت خواهد کرد! آیا در عصر ما موضوع بی اهمیتی که در این سوی اقیانوس اطلس همچون ترانه حزن انگیزی اشاعه یافته است، آنقدر بی اهمیت است که در دنیای جدید به عنوان موضوع با اهمیتی در يك پوشش روزمره عادی به همه جارخنه نماید؟

لینکلن مظهر يك انقلاب خلقی نیست. بازی معمولی حق انتخابات عمومی - بی خبر از سرنوشت بزرگی که درباره آن تصمیم گرفته است - او را بر سر کار آورد و یکی از عوام الناس را بدون آنکه درخشندگی روشنفکری داشته باشد، بدون آنکه حائز خصلت های بزرگ ویژه ای بوده باشد، بدون آنکه اهمیت استثنائی ای داشته باشد، از سنگ تراشی به سناتور ایلینویز رساند. فقط بخاطر آنکه او يك انسان متوسط خوش نیت بود. در دنیای جدید هرگز يك چنین پیروزی بزرگی بدست نیامده است که تا این حد نشان دهنده آن باشد که در تشکیلات سیاسی و اجتماعی، آن انسانهای متوسط خوش نیت کارشان بجائی رسیده است که بتوانند نقشی را بازی کنند که در دنیای قدیم برای ابغای آن احتیاج به قهرمانانی بود!

هگل متذکر شده است که در عمل، کمندی بالاتر از نرازدی بوده و طنز خود موثرتر از شیوه بیان پرطمطراق می باشد. اگر لینکلن شیوه بیان پرطمطراق آکسیون تاریخی را دارا نمی باشد ولی در عوض بعنوان يك انسان متوسط عامی از طنز آن برخوردار است. اعلامیه مربوط به القای برده داری از اول ژانویه ۱۸۶۳ را او درجه لحظه ای صادر می کند؟ در همان لحظاتی که مؤلفین به عنوان يك دولت جداگانه در کنگره شان در ریچموند «مذاکرات مربوط به صلح» را تصویب می کنند، در همان لحظاتی که برده داران ایالات مرزی در اثر تهاجم جنوبیها به کنتاکی بهمان اندازه به تضمین «نظام مخصوص» به خودشان اعتقاد دارند که پرزیدنت ابراهام لینکلن در واشنگتن به تضمین سلطه خود برهم وطنانش معتقد میباشد.

[«دی پرس»، ۱۱۲ اکتبر ۱۸۶۲]

کوچکترین تردیدی وجود ندارد که شکست پریویل، تخلیه کنتاکی [از نیروهای جنوب] را به همراه خواهد داشت. تقریباً همزمان با این جریانات مهمترین گروه‌های پارتیزانی‌ایکه از متعصبترین طرفداران سیستم برده‌داری در کنتاکی تشکیل یافته بودند و تحت فرماندهی ژنرال مورگان فعالیت میکردند، در نزدیکی فرانکفورت (میان لوپویل و لکسینگتون) ناپود شدند و بالاخره پیروزی تعیین کننده روزکراس در کورینت، موجب شد که لشکر مهاجم شکست خورده ژنرال پراگ بسرعت عقب‌نشینی نماید.

به این ترتیب لشکرکشی‌ایکه مؤتلفین تحت بهترین شرایط و در نقطه اوج قدرت خود آغاز کرده و با مهارت جنگی انجام داده بود تا ایالات برده‌دار مرزی از دست رفته را دوباره بتصرف درآورد کاملاً با شکست مواجه شد. این مبارزات، علاوه بر نتایج بلاواسطه نظامی، پنحو دیگری نیز موجب از میان برداشتن مشکلات اصلی شدند. تکیه گاه ایالات برده‌دار اصلی در ایالات مرزی، طبیعتاً عناصر برده‌دار این ایالات میباشند، همان عناصری که حکومت اتحادیه را مجبور میکردند که در مبارزه‌اش برضد برده‌داری، از نظر دیپلماتیک و قانون اساسی ملاحظاتی را مرعی دارد. ولی این عامل، در صحنه اصلی جنگ داخلی یعنی در ایالات مرزی، بوسیله خود جنگ داخلی از میان خواهد رفت. بخش عمده‌ای از برده‌داران این ایالات، در حال مهاجرت دائمی به ایالات جنوبی می‌باشند و «گله بردگان» خود را نیز به آنجا کوچ می‌دهند تا مالکیت خود را از معرض خطر نجات دهند. بعد از هر شکستی که نصیب مؤتلفین می‌شود، بر تعداد این مهاجرین بیشتر افزوده می‌گردد.

یکی از دوستان من - يك افسر آلمانی [ژوزف و ایده مایر] که متناوباً در ایالات میسوری، آرکانزاس، کنتاکی و تنسی در ارتش اتحادیه می‌جنگد بمن نوشته است که این مهاجرت‌ها انسانرا بیاد مهاجرت‌های ایرلندی‌ها در سالهای ۱۸۴۷ و ۱۸۴۸ [به امریکا] می‌اندازد. از این گذشته بخش فعال نیروهای برده‌دار از يك سو جوانان و از سوی دیگر رهبران سیاسی و نظامی - از توده طبقه خود جدا می‌شوند به این ترتیب که یا در ایالات خود گروههای پارتیزانی تشکیل می‌دهند و به‌عنوان پارتیزان ناپود می‌شوند و یا آنکه موطن خود را ترك می‌کنند و به‌ارتش یا دستگاه اداری مؤتلفین ملحق می‌شوند لذا نتیجه آن این می‌شود که: از يك طرف در ایالات مرزی، عناصر برده‌داری که در آنجا با نیروی کار آزاد - که بصورت رقیبی برای آنها در آمده بود -

همواره در حال مبارزه بودند، دائماً تقلیل می‌یابند و از طرف دیگر بخش فعال برده‌داران و پیروان سفیدشان گورشان را از آنجا گم میکنند و فقط گروههای کوچکی از برده‌داران «معتدل» باقی می‌مانند؛ که بزودی دستهایشان را برای دریافت تاوانی که واشنگتن در ازای آزاد کردن «گله‌های برده» شان به آنها پیشنهاد کرده است، دراز خواهند کرد و البته به‌مجرد آنکه بازار جنوب برای فروش این بردگان از پس برود، ارزش آنها نیز از میان خواهد رفت. به این ترتیب خود جنگ، به‌وسیله دگرگون ساختن

کارل مارکس

درباره اوضاع آمریکای شمالی

۴ نوامبر ۱۸۶۲

ژنرال پراگ که فرماندهی لشکر جنوب در کنتاکی را به عهده دارد، در هنگام حمله به این ایالت مرزی اعلامیه‌ای صادر کرد که آخرین عملیات جنگی مختلط مؤتلفین را با وضوح هرچه بیشتر نمایان می‌سازد. ناگفته نماند که سایر نیروهای نظامی جنوب که در آنجا مستقر می‌باشند محدود به گروههای چریکی هستند. پراگ در اعلامیه خود که خطاب به ایالات شمال غربی می‌باشد موفقیت خود را در کنتاکی، امری بدیهی معرفی میکند و در آن آشکارا احتمال پیشروی پیروزمندانه بسوی اوهایو ایالت مرکزی شمال - را متذکر می‌شود. او ابتدا آمادگی مؤتلفین را برای تضمین آزادی کشتیرانی در میسی سیپی و اوهایو اعلام میدارد ولی این تضمین فقط تا زمانیکه ایالات مرزی در تصرف برده‌داران باشند اعتبار خواهد داشت. بنابراین در ریچموند چنین تصور می‌شود که حملات همزمان ژنرال لی به مریلند و ژنرال پراگ به کنتاکی بیکباره تصرف ایالات مرزی را تضمین خواهد کرد. پراگ سپس به آن می‌پردازد که ذیحق بودن جنوب را به اثبات برساند و نشان بدهد که جنوب فقط بخاطر استقلال خود می‌جنگد و در غیر این صورت خواهان صلح می‌باشد. ولی نکته‌ای که وجه مشخصه واقعی اعلامیه او را تشکیل می‌دهد، عقد قرارداد صلح جداگانه با ایالات شمال غربی است و از آنها میخواهد که از اتحادیه جدا شوند و به مؤتلفین ملحق گردند و متذکر می‌شود که منافع شمال غرب و شمال شرق با یکدیگر مغایرت دارند. ملاحظه می‌کنیم: وقتی جنوب تازه احساس استیلا بر ایالات مرزی را میکند، هدفش را در مورد تجدید ساختمان اتحادیه که مبنی بر کنار گذاشتن ایالات نیوانگلاند [ایالات شمال شرقی] می‌باشد، آشکارا بیان می‌کند.

البته تهاجم به مریلند نیز مثل حمله به کنتاکی با ناکامی مواجه شد؛ اولی در نبرد کنار جویبار آنتی تام و دومی در نبرد پریویل در نزدیکی لوئیزویل. هم در آنجا و هم در اینجا ارتش مؤتلفین دست بتهاجم زده و پیش قراولان ارتش ژنرال پول را مورد حمله قرار داده بود. ارتش اتحادیه پیروزی خود را مدیون ژنرال مک کوك فرمانده پیش قراولان [ارتش اتحادیه] است که در مقابل قوای نابرابر دشمن آنقدر مقاومت به خرج دادند تا ژنرال بول فرصتی بدست بیاورد و نیروهای اصلی خود را به میدان جنگ برساند.

ترکیب جامعه در ایالات مرزی، مسئله را حل می‌کند.

و اکنون برای جنوبی‌ها بهترین فصل جنگ سپری شده و برای شمالی‌ها آغاز گردیده است. زیرا که رودخانه‌های داخلی اینک دوباره قابل کشتیرانی شده‌اند و جنگهای مختلط زمینی و دریایی - که تا کنون با موفقیت‌های بزرگی توأم بوده است بار دیگر امکان پذیر شده است. شمال از این فاصله زمانی بخوبی استفاده کرد و ده «کشتی زره‌پوش» ایکه برای رودخانه‌های غربی ساخته شده‌اند، بسرعت آماده میشوند و علاوه بر این دو برابر این کشتیهای نیمه زره‌پوش مخصوص آبهای کم عمق ساخته شده‌اند. در شرق تعداد زیادی کشتی‌های زره‌پوش به آب انداخته شده‌اند و تعداد دیگری در دست تهیه می‌باشند که تمام آنها تا اول ژانویه ۱۸۶۳ آماده خواهند شد. ارکیسون مخترع و سازنده کشتی «منیتور» سرپرستی ساختن ۹ کشتی جدید از همین مدل را به عهده گرفته است که چهارتای آنها تا کنون از اسکله خارج شده‌اند.

هر روز افراد جدیدی بر ارتش [اتحادیه] در پوتامک، در تنسی و ویرجینیا و همچنین در بسیاری از نقاط جنوب نورفولک، پورت رویال، ینساکولا و نیواورلشان - افزوده می‌شود. ارتش ۳۰۰ هزار نفری ایکه لینکلن در ژوئیه دستور تدارک آن را صادر کرده بود، بطور کامل آماده شده و قسمتی از آن نیز به میدان جنگ اعزام شده است و یک ارتش ۳۰۰ هزار نفری دیگر که میبایستی در عرض ۹ ماه آماده گردد، تدریجاً متشکل می‌شود. در بسیاری از ایالات خدمت نظام وظیفه در اثر تقاضای زیاد داوطلبان منتفی شده است و در هیچ یک از ایالات این امر با مشکل بزرگی روبرو نشده است. ناآگاهی و کینه‌توزی موجب شده است که خدمت نظام وظیفه بعنوان یک اقدام بی‌سابقه در آمریکا قلمداد شده و درباره آن سر و صدا بر پا گردد. چیزی از این نادرست‌تر نیست. زیرا در ایام جنگ استقلال و در جنگ دوم با انگلستان (۱۸۱۵-۱۸۱۲) توده‌های عظیمی از نیروهای نظامی، توسط خدمت وظیفه پارتش فراخوانده شده بودند و حتی در بسیاری از جنگهای کوچک با سرخپوستان نیز، این کار صورت گرفت بدون آنکه با مخالفت قابل ذکری مواجه گردد.

این یک واقعیت شایان دقت است که در طول اسال ۱۰۰ هزار نفر از اروپا به آمریکا مهاجرت کرده‌اند که نیمی از آنها را ایرلندیها و بریتانیاییها تشکیل می‌دهند. در کنگره اخیر «اتحادیه طرفداران پیشرفت علم» که در اکسفورد انگلستان برگزار شد، مریوال اقتصاددان مجبور بذکر واقعیتی شد که «تایمز» «ستردی ریویو» «مورنینگ پست»، «مورنینگ هرالده» و دیگر روزنامه‌های کم اهمیت‌تر درباره آن سخنی نگفته بودند، واقعیتی که این روزنامه‌ها یا فراموش کرده بودند و یا می‌خواستند فراموش کنند این بود که اکثریت مازاد جمعیت انگلستان، ایالات متحده را به عنوان وطن جدید خود انتخاب کرده‌اند.

[«دی پرس»، ۱۰ نوامبر ۱۸۶۲]

کارل مارکس

علائم اصطکاک در ایالات جنوب

مطبوعات انگلستان، جنوبی‌تر از خود جنوبی‌ها هستند و در حالیکه اینها در شمال همه چیز را تیره و در سرزمین «سیاه» همه چیز را روشن می‌بینند، خود ایالات برده‌دار بهیچ وجه «سرور پیروزی» ایراکه «تایمز» جشن گرفته است، احساس نمی‌کنند. چراید ایالات جنوبی متفق‌القول از شکست کورنت می‌نالند و از بی‌لیاقتی و خود بزرگ پنداری ژنرال پرایس و ژنرال ون دورن شکوه و شکایت دارند. [۴۶] روزنامه «مویل آدورتایزر» به‌هنگ ۴۲ آلبامه که روز جمعه با ۵۳۰ سرباز وارد کارزار شد و روز شنبه پیش از سیصد سرباز نداشت و غروب یکشنبه فقط ۱۰ نفر از افرادش باقی مانده بود اشاره میکند. بقیه افراد هنگ یا کشته و زخمی و اسیر شده و یا در بین راه ناپدید شده بودند.

روزنامه‌های ویرجینیا نیز لحن مشابهی دارند. روزنامه «ریچموندویگ» مینویسد: «واضح است که منظور ما از لشگرکشی به میسوری با ناکامی مواجه شده است». روزنامه ریچموند اینکوبری مینویسد: «بیم آن میرود که نتایج این نبرد، مضرترین تأثیرات را روی لشگرکشی ما در غرب بر جای بگذارد».

عقب‌نشینی براگ از کنتاکی و شکست مؤتلفین در نشویل (تنسی) نشان میدهد که این گمان بحقیقت بی‌بسته است.

از همین منابع - از روزنامه‌های ویرجینیا، جورجیا و آلباما - اطلاعات جالبی در مورد کشمکش میان حکومت مرکزی در ریچموند (ویرجینیا) و حکومت‌های ایالات برده‌دار بدست ما میرسد. لایحه اخیر مربوط به فراخواندن به خدمات نظامی که بر اساس آن کنگره [ایالات جنوب در ریچموند] خدمت وظیفه را بحدی بمراتب بیش از حد طبیعی سن [افراد زیر پرچم] گسترش داده است، علت این کشمکش‌ها می‌باشد.

در جورجیا شخصی بنام لوین گود که بموجب این قانون بخدمت فراخوانده شده بود از خدمت نظام امتناع می‌نورزد و توسط پرس مامور ایالات مؤتلفه زندانی می‌شود. لوین گود از بالاترین مرجع قضائی محلی در ناحیه آلبرت (جورجیا) دادخواهی میکند و دادگاه مزبور حکم آزادی فوری او را صادر می‌نماید. در رای صادره دادگاه ضمن مطالب دیگر چنین می‌خوانیم:

«در ماده‌ای که قانون اسای مؤتلفین با آن آغاز می‌گردد، موکداً و دقیقاً تصریح شده است که هر يك از ایالات، خودمختار و مستقل می‌باشند. اگر قرار باشد که بتوان هر يك از مردان مسلح غیرنظامی را بزور از حیطة کنترل فرمانده نظامی آن ایالات بیرون آورد، آنوقت چگونه میتوان در مورد جورجیا از چنین خودمختاری ای سخن گفت آیا کنگره ریچموند میتواند يك لایحه بسیج را با استثنائاتی تصویب نماید و به این ترتیب حکمران ایالات، قوه مقننه و افراد قضائی آن را احضار کند و به این وسیله کل دستگاه حکومتی ایالت را برهم بریزد؟ این چیز است که مانع از آن می‌شود که [کنگره] قانون بسیج بدون استثنائی را بتصویب برساند... به این دلیل و بدلائیل دیگر به این وسیله این تصمیم اتخاذ و اعلام میگردد که لایحه بسیج کنگره فاقد اعتبار بوده و واحد هیچگونه صلاحیت قانونی نمی‌باشد...»

به این صورت جورجیا اجرای لایحه احضار بخدمت زیرپرچم را در قلمرو خود موقوف و حکومت ایالات مؤتلفه جرات ندارد که این امر را ممنوع سازد.

در ویرجینیا نیز اصطکاکهای مشابهی میان «ایالات ویژه» و «اتحادیه ویژه ایالات» بوجود آمده است. علت این درگیری، امتناع حکومت ایالتی از قبول صلاحیت نماینده آقای جفرسون دیویس در مورد فراخواندن افراد مسلح غیرنظامی ویرجینیا و اعزام آنها به ارتش ایالات مؤتلفه می‌باشد. در رابطه با این موضوع میان وزیرجنگ و ژانرال فلویید یکی از بدنام‌ترین عناصر که در زمان ریاست جمهوری بوکانن بعنوان وزیرجنگ اتحادیه موجبات انشعاب را فراهم آورده و علاوه بر این قسمت بزرگی از خزانه دولتی را به جیب زده بود مکاتبات شدیدالحنی صورت گرفته است. این جناب معروف به «فلویید دزد» که در شمال بعنوان رئیس انشعاب گران شناخته میشود اکنون بعنوان مدافع حقوق ویرجینیا در برابر مؤتلفین قدعلم کرده است. روزنامه «ریچموند اگزامینر» راجع به مکاتبات میان فلویید و وزیرجنگ [ایالات جنوبی] ضمن مطالب دیگر چنین مینویسد:

«تمام این مکاتبات نمایانگر مقاومت و خصومت ایالت ما (ویرجینیا) و ارتش آن در مقابل سوء استفاده‌ایست که در ریچموند از قدرت خود میکنند. ویرجینیا وظایف بیشماری به عهده دارد. اما هرچیز حدی دارد و ایالت ما تکرار این تعدی را تحمل نخواهد کرد... ویرجینیا تقریباً تمام سلاح‌ها، مهمات و آذوقه جنگی را برای نبردهای پیروزمندانه بتل و مناسیس عرضه داشته و از انبار مهمات خود ۷۳,۰۰۰ تفنگ و ۲۳۳ توپ و يك کارخانه بزرگ اسلحه‌سازی به ایالات مؤتلفه تحویل داده است و تا آخرین افراد خود را که قادر به حمل اسلحه بوده‌اند در خدمت مؤتلفین قرار داده است ولی مجبور به آن است که با اتکاء به نیروی خود، دشمن را از مرزهای شرقی خویش براند و به این جهت وقتی اکنون آفرینندگان

دولت ایالات مؤتلفه، این بلاها را بسرش می‌آورند آیا جای شگفتی وجود دارد که عصیان بوجود آید؟»

در تکزاس نیز بهمین منوال اعزام مکرر مردان بالغ این ایالت به شرق، موجب بروز اختلافاتی با مؤتلفین گردید. آقای اولدهام نماینده تکزاس در کنگره ریچموند در ۳۰ سپتامبر نطق اعتراضیه‌ای باین شرح ایراد کرد:

«در لشگرکشی وایلدگان به ساپلسی، ۳/۵۰۰ نفر از افراد اصلی ارتش تکزاس به دشتهای خشک و بی‌آب و علف نیومکزیکو اعزام شدند. نتیجه آن این شده است که دشمن به مرزهای ما کشیده شود و در زمستان آنجا را پشت سر خواهد گذاشت. شما بهترین نیروهای تکزاس را به شرق میسی سیپی منتقل نمودید، آنها را به ویرجینیا کشانیدید و در خطرناکترین نقاط از آنها استفاده کردید و موجب نابودیشان شدید. سه چهارم هنگهای تکزاسی یا روانه قبرستان شده و یا به علت جراحات و ارده از کار افتاده و مرخص شده‌اند. چنانچه حکومت، این معامله را با قوای نظامی تکزاس ادامه داده و آنها را برای تکمیل هنگهای دیگر مورد استفاده قرار بدهد، در این صورت تکزاس ویران خواهد شد، ویرانی‌ایکه علاج ناپذیر است. این بی‌عدالتی و عملی غیر سیاسی است. موکلین من موظفند از خانواده‌های خود، مالکیت خود و سرزمین خودشان دفاع کنند و من بنام آنها به این اقدام که مردان غرب میسی سیپی به شرق انتقال داده شوند و سرزمین خود را در برابر حملات دشمن از شمال و جنوب و شرق و غرب بدون دفاع بگذرانند، اعتراض می‌کنم.»

از مطالب روزنامه‌های جنوبی به‌دو مطلب پی می‌بریم: اولاً تلاشهای قهرآمیز دولت مؤتلفین برای پر کردن صفوف ارتش خود، کار را بجاهای باریک کشانده است و منابع کمکی نظامی‌اش ته کشیده‌اند، ثانیاً مکتب «امتیازات ایالتی» (حق حاکمیت ایالات ویژه) که خودکامگان ریچموند میکوشند با توسل به آن تجزیه‌طلبی خود را از نظر قانون اساسی زینت نمایند، شروع به آن کرده است که برضد خود آن بکار رود. ملاحظه می‌کنید که آقای جفرسون دیویس [رئیس جمهور ایالات جنوبی] تا چه حد موفق شده است که به قول کلاستون ستایشگر انگلیسی‌اش «از جنوب يك ملت بسازد.»

[«دی پرس»، ۱۴ نوامبر ۱۸۶۲]

در پنسیلوانیا که ابتدا مدت مدیدی میان ویگها [۵۰] و دموکراتها مردد بود و بعداً میان دموکراتها و جمهوریخواهان نوسان داشت، اکثریت دموکراتها فقط به ۳۵۰۰ رای مییافتند و در ایندیانا از این رقم نیز کمتر است. در اوهایو با وجود آنکه دموکراتها ۸۰۰۰ رای بیشتر آورده‌اند ولی آن عده از رهبران دموکراتها که علاقمندی خود را بجنوب نشان داده‌اند از جمله والاندیگهام بدنام - کرسی خود را در کنگره از دست دادند. ایرلندی‌ها، سیاهان را رقیب خطرناکی برای خود تلقی می‌کنند. دهقانان کوشنده و پرکار ایندیانا و اوهایو بعد از برده‌فروشان، در درجه دوم از سیاهان نفرت دارند. از نظر آنها اینان سبیل بردگی و خفت طبقه کارگر میباشند و روزنامه‌های دموکرات بطور روزمره آنها را تهدید به این میکند که قلمروشان بزودی مملو از «سیاهان» خواهد شد. مضافاً این ایالت - که پیش از سایر ایالات داوطلب بجهت اعزام داشته است - از شیوه بی‌کفایتانه جنگ در ویرجینیا بشدت خشمگین مییافت.

مع‌الوصف هیچ يك از اینها موضوع اصلی را تشکیل نمی‌دهند. در زمان انتخاب لینکلن (۱۸۶۰)، نه جنگ داخلی وجود داشت و نه مسئله رهائی سیاهان مطرح بود. حزب جمهوریخواه - که در آن زمان کاملاً از حزب یولیسیسینست جدا بود در ۱۸۶۰ در شعار انتخاباتی خود چیزی سواى اعتراض به گسترش برده‌داری به قلمروها را عنوان نمی‌کرد و البته در عین حال اعلام میداشت که در امور ایالتی که برده‌داری در آنها از نظر قانونی مجاز می‌باشد مداخله نخواهد کرد. چنانچه در آن ایام لینکلن رهائی بردگان را شعار مبارزاتی خود قرار میداد، بدون چون و چرا با شکست مواجه میگردید و با این موضوع بشدت مخالفت می‌شد.

ولی در انتخابات اخیر موضوع کاملاً طور دیگری بود. جمهوریخواهان با یولیسیسینست‌ها یکی شده بودند. آنها هم بخاطر مصالح خودشان و هم بعنوان وسیله‌ای برای پایان دادن بشورش، رهائی فوری [بردگان] را موکداً مطالبه میکردند. با در نظر گرفتن این کیفیت، هم اکثریتی که دولت در میشیگان، ایلینویر، ماساچوست، آیووا و دلاور بدست آورد و هم اقلیت بسیار بزرگی در که در ایالات نیویورک، اوهایو و پنسیلوانیا به آن رای دادند، هر دو يك اندازه غیر مترقبه بودند. قبل از جنگ چنین نتیجه انتخاباتی‌ای حتی در ماساچوست غیرممکن بود. و حالا فقط احتیاج به آن است که دولت و کنگره‌ای که در چند ماه آینده تشکیل خواهد شد، انرژی بخرج بدهند تا یولیسیسینست‌ها که اکنون با جمهوریخواهان یکی می‌باشند، در همه جا از نظر اخلاقی و تعداد، تفوق کسب نمایند. هوسهای اشغالگرانه لوئی پناپارت [۴۹] از نظر سیاست «خارجی» کمک بزرگی به آنها خواهد بود. تنها خطری که وجود دارد این است که ژنرالهایی نظیر مک کلیلان - که صرفنظر از بی‌لیاقتی‌شان، طرفداران شناخته شده برده‌داری میباشند - مصدر کار باقی بمانند.

[«دی پرس»، ۲۳ نوامبر ۱۸۶۲]

نتایج انتخابات در ایالات شمالی کارل مارکس

انتخابات اخیر عملاً شکستی برای حکومت واشنگتن محسوب میشود [۴۸]. رهبران کهنه کار حزب دموکرات از ناراضی‌هایی که در اثر بی‌تدبیری مالی و کاهلی نظامی بوجود آمده است، استفاده کرده و ماهرانه از آن بهره‌داری کرده‌اند و شکی وجود ندارد که با افتادن ایالت نیویورک بدست سیمور، و دوینت، مرکز دسایس خطرناکی خواهد شد. البته از طرف دیگر نباید در مورد اهمیت عملی این بازتاب مبالغه شود. مجلس ملی فعلی که جمهوریخواهان در آن اکثریت دارند به اجلاسیه خود ادامه میدهد و مجلس آینده که نمایندگان آن اکنون برگزیده شده‌اند تازه در دسامبر ۱۸۶۳ افتتاح خواهد شد. بنابراین انتخابات تا حدی که در رابطه با کنگره واشنگتن می‌شود چیزی جز يك تظاهر صرف نیست. بغیر از نیویورک انتخاب سایر فرمانداران در هیچ ایالتی صورت نگرفته است. بنابراین حزب جمهوریخواه کمافی السابق در یکایک ایالات زمام امور را در دست دارد. پیروزی انتخاباتی جمهوریخواهان در ماساچوست، آیووا، ایلینویر و میشیگان تا حدودی شکست‌های آنها در نیویورک، پنسیلوانیا، اوهایو و ایندیانا جبران می‌کند.

تجزیه و تحلیل دقیق‌تری از پیروزی «دموکراتها» ما را به نتیجه‌گیری کاملاً دیگری میرساند تا نتیجه‌گیری‌ایکه روزنامه‌های انگلستان از آن میکنند. شهر نیویورک که تعداد زیادی از اراذل ایرلندی در آن زندگی می‌کنند تا همین اواخر فعالانه در خرید و فروش برده شرکت داشت، بازار پول امریکاست و مملو از پولدارانی است که به صاحبان کشتزارهای جنوب پول قرض داده‌اند. این شهر از قدیم «دموکرات» بوده است، همانطور که لیوپورل نیز امروز همچنان «توری» است. حوزه‌های روستائی ایالت نیویورک، این بار نیز - همانند ۱۸۵۶ بیعد - به جمهوریخواهان رای داده است البته نه با آن شور و هیجان ۱۸۶۰. از این گذشته تعداد زیادی از رای دهندگان آن به جبهه جنگ اعزام شده‌اند. چنانچه حوزه‌های روستائی و شهری را رویهم حساب کنیم، در این صورت دموکراتها فقط با ۸ تا ۱۰ هزار رای اضافی اکثریت را در نیویورک بدست آورده‌اند.

عبور از رودخانه پوتامک را صادر می‌کند؛ مخصوصاً بخاطر آنکه با پائین رفتن سطح آب رودخانه مزبور و شعب آن، موجبات تسهیل عملیات نظامی در آن زمان فراهم بود ولی مک کلیلان علیرغم این دستور نظامی، بی‌بها نه اینکه سپاهیان در اثر نقصان آذوقه و مهمات قادر به پیشروی نیستند، حرکتی نمی‌کند. هالک در گزارش نامبرده ثابت میکند که این بهانه بی‌ربط بوده و ارتش شرق [ارتش تحت فرماندهی مک کلیلان] از نظر آذوقه و مهمات در وضع بهراتب بهتری قرار دارند تا ارتش غرب و همچنین متذکر می‌شود که کمبودهای موجود می‌توانسته است در جنوب پوتامک بهمان اندازه به آسانی مرتفع گردد که در شمال این رودخانه. هالک گزارش دیگری در تعقیب این گزارش می‌فرستد که بموجب آن کمیته مامور رسیدگی به تسلیم انبار مهمات هارپر فری به ارتش ایالات جنوبی، مک کلیلان را متهم به آن می‌کند که نیروهای نظامی اتحادیه را که در نزدیکی این انبار مهمات مستقر بوده‌اند بنحو غیرقابل درکی، بکندی متمرکز ساخته و دستور داده بود که این نیروها روزانه فقط شش میل انگلیسی (برابر ۱/۵ میل المانی) پیشروی کنند. گزارش هالک و گزارش کمیته مربوطه مجلس قبل از پیروزی انتخاباتی دموکراتها بدست رئیس جمهور رسیده بود.

وصف بی‌لیاقتی مک کلیلان در امور نظامی آنقدر در صفحات این روزنامه «دی پرس» [تکرار شده است که فقط کافیت بخاطر بی‌آوریم که او چگونه سعی میکرد بجای اتخاذ تصمیمات تاکتیکی، از نظر استراتژیکی طفره برود و همواره در صدد دادن رهنمودهای حکیمانه‌ای بستاند ارتش بود تا مانع از آنگردد که پیروزیها مورد استفاده قرار گیرند و از شکست‌ها جلوگیری بعمل آید. لشکرکشی کوتاه بمریلند، تاج افتخار کاذبی بر سر او نهاد. در این رابطه باید متذکر شد که او دستورات نظامی را از ژنرال هالک - که نقشه لشکرکشی اولیه به کنتاکی را نیز طرح کرده بود - دریافت نموده بود. همچنین ذکر این مطلب ضروریست که پیروزی در میدان نبرد صرفاً مدیون فداکاری افسران پائین‌تر و مخصوصاً ژنرال شهید رینو و ژنرال هوکر - که هنوز زخمهای التیام نیافته‌اند - میباشد. زمانی ناپلئون به بردارش ژوزف نوشت که در میدان نبرد خطر در همه جا یکسان است و هر کس که سعی کند از گزند مصون بماند بیش از همه گرفتار خطر خواهد شد. بنظر میرسد که مک کلیلان این موضوع مسلم را درک کرده است. البته بدون آنکه تریبخشی ایراکه ناپلئون برادرش تعلیم داده بود درک کرده باشد. مک کلیلان در تمام دوران خدمات نظامی هرگز در میدان کارزار و در معرض آتش نبوده است. بعد از آنکه ژنرال کرنی در یکی از جنگهای اطراف واشنگتن کشته شد. برادرش نامه ایراکه ژنرال کرنی قبل از مرگش برای او نوشته و در آن این خصوصیت ویژه مک کلیلان را موکداً ذکر کرده بود، انتشار داد.

مک کلیلان بی‌خاصیتی خود را در زیر ماسک متانتی جدی، سکوتی پر معنا و وقاری محترمانه مخفی میکرد. این کمبودهای او موجب شده بود که حزب دموکرات در شمال

کارل مارکس

برکناری مک کلیلان

از کار برکنار کردن مک کلیلان! پاسخ لینکلن به پیروزی انتخاباتی دموکراتهاست. مطبوعات طرفدار حزب دموکرات با اطمینان کامل اعلام میکردند که انتخاب سیمور به عنوان فرماندار ایالت نیویورک، بطور بلاواسطه‌ای الغای اعلامیه لینکلن را به همراه خواهد داشت، اعلامیه‌ای که لینکلن طی آن اطلاع داده بود از اول ژانویه، برده‌داری در ایالات تجزیه طلب لغو خواهد شد. هنوز مرکب چاپ این روزنامه‌ها خشک نشده بود که ژنرال سوگلی آنها از فرماندهی قوای [پوتامک] برکنار شد و بزندگی خصوصی خود بازگشت، سوگلی آنها: [که بقول اوکارلی] «بیش از هر چیز از پیروزی تعیین کننده‌ای که بعد از یک شکست بزرگ فرا رسد وحشت داشت.»

بخاطر داریم که مک کلیلان به آن اعلامیه لینکلن با یک اعلامیه متقابل پاسخ داد و طی یک فرمان نظامی که خطاب به نیروهای خود صادر کرد، با وجود آنکه هر نوع مخالفت با دستورات رئیس جمهور را ممنوع ساخت. ولی در عین حال این جملات منحوس رانیز در آن گنجانده، «وظیفه مردم است که از طریق صندوقهای انتخاباتی، خطاهای دولت را برطرف سازند و بر اقدامات آن نظارت نمایند». یعنی مک کلیلان که در رأس ارتش اصلی ایالات متحده قرار داشت، از مردم میخواست که در انتخابات اخیر حساب رئیس جمهور را برسند. او در این راه تمام وزنه موقعیت خود را در کفه ترازو گذاشت. هیچ نوع دعوت مستقیم مردم به طغیان علیه حکومت نمیتواند آشکارتر از این دشمنی او با سیاست رئیس جمهور، بیان گردد.

به این جهت بعد از پیروزی انتخاباتی دموکراتها فقط دو راه برای لینکلن باقی مانده بود: یا می‌بایستی خودش را به سطح آلت دست دارو دسته مصالحه‌گری - که روابط دوستانه‌ای با برده‌داران داشت - تنزل می‌داد و یا اینکه با برکنار کردن مک کلیلان تکیه گاه آنها در ارتش را از بین می‌برد.

لذا برکنار کردن مک کلیلان در این لحظه یک تجلی و تبیین سیاسی است. و البته این اقدام بهر حال اجتناب‌ناپذیر شده بود. هالک، فرمانده کل قوای اتحادیه ضمن گزارش خود به وزارت جنگ، مک کلیلان را متهم به نمرود مستقیم از دستورات نظامی میکند. به این ترتیب که کمی بعد از شکست مؤلفین در مریلند، هالک در ۶ اکتبر دستور

نسبت به او اعتماد پیدا کند و تجزیه‌طلبان جنوب بر «رفاداری او صحنه بگذارند». او با بوجود آوردن ستاد بزرگی که تا کنون در تاریخ جنگ سابقه نداشته است، عده زیادی از افسران ارشد را بدور خود جمع کرد و به این ترتیب آنها را طرفدار خود ساخت. عده‌ای از افسران قدیمی، افسران سابق ارتش اتحادیه و افسرانی که در آکادمی نظامی و ست پوینت تعلیم یافته بودند، از او طرفداری میکردند و او را نقطه اتکائی برای رقابت خودشان با «ژنرالهای غیرنظامی» تازه بر سر کار آمده میدانستند و از این گذشته می‌دانستند که مک کلیلان تیکه گاهی برای علاقه پنهانی آنان به «رفقای» اردوی دشمن است. و بالاخره ذکر این نکته نیز لازمست که سربازان دربارہ خصوصیات نظامی او از راه شنیده‌ها و گفته‌هایشان قضاوت میکردند و تمام خدمات وزارت جنگ را به حساب او می‌گذاشتند و درباره محاسن و خصایل او داستانرانی می‌کردند. تنها هنری که مک کلیلان در امور نظامی از خود نشان میداد این بود که نزد سپاهیان از محبوبیت برخوردار باشد.

برنسايد، جانشین مک کلیلان آنقدر ناشناس است که نمی‌توان درباره اش قضاوت کرد. او عضو حزب جمهوریخواهست. در عوض، هزکو که فرماندهی ارتش ویژه مک کلیلان را به عهده گرفته است، بدون شك یکی از سخت کوش‌ترین افسران اتحادیه است و در میان نظامیان بعنوان «جوزف جنگنده» معروف میباشد و بزرگترین سهم را در پیروزی مریلند دارد؛ و يك آبولیسیونيست [مخالف برده‌داری] است.

در همان روزنامه‌های آمریکائی که خبر برکنار شدن مک کلیلان را بما اطلاع داده‌اند، باظهارات لینکلن نیز برخورد می‌کنیم که طی آن موکداً اعلام داشته است که باندازه يك سروسوزن در اعلامیه قبلی خود تغییر نخواهد داد. «مورنینگ استار» بحق متذکر می‌شود که:

«لینکلن خود را به‌عنوان مرد ملایم ولی پابرجائی بدنی نشان داده است که فوق‌العاده با احتیاط براه خود ادامه میدهد ولی هرگز عقب‌نشینی نمی‌کند و هرقدمی که در دوران زمامداریش برداشته است در خط سیر صحیحی بوده و با انرژی بر سر آن ایستادگی، بخرج داده است. او با حرکت از این عزم که برده‌داری باید در قلمروها از میان برداشته شود، سرانجام به این هدف غائی «جنبش ضد برده‌داری» رسیده است که بردگی باید از خاک اتحادیه ریشه‌کن شود و موضع داهیانه‌ای را اتخاذ کرده است که بموجب آن هرگونه تعهد اتحاد برای ادامه برده‌داری منتفی شده است.»

[«دی پرس»، ۲۹ نوامبر ۱۸۶۲]

بخش سوم:

نامه‌ها

مکاتبات بین مارکس و انگلس (۶۶-۱۸۶۰)

۱- نامه مارکس به انگلس، ۱۱ ژانویه ۱۸۶۰

به عقیده من از نزدیکترین حوادثی که در دنیای امروز در شرف وقوع میباشد یکی جنبش برده‌ها در آمریکاست که با اعدام جان پراون شروع شد و دیگری جنبش سرف‌ها در روسیه است...

اخیراً در «تریبون» خواندم که بردگان شورش تازه‌ای در میسوری برپا کرده‌اند که ظناً سرکوب شده است ولی حالا دیگر علایم بروز شورش آشکار شده‌اند. اگر اوضاع رفته رفته جدی‌تر بشود، اوضاع منچستر چگونه خواهد شد؟

۲- نامه انگلس به مارکس، ۲۶ ژانویه ۱۸۶۰

اکنون نظریه تو در مورد اهمیت جنبش بردگان در آمریکا و سرخها در روسیه مورد تأیید قرار گرفته است. ماجرای هارپر فری و عواقب آن در میسوری مسلماً مثر ثمراتی خواهد بود. سیاهان آزاد جنوب مثل شکار مورد تعقیب قرار می‌گیرند و از ایالات بیرون رانده می‌شوند و من در اولین گزارش بازار پنیه نیویورک (و. پ. رایست و شرکا، ۱۰ ژانویه ۱۸۶۰) خواندم که مزرعه‌داران از ترس عواقب اجتماعی ماجرای هارپر فری باعجله پنیه‌های خود را به بنادر ارسال داشته‌اند.

۳- نامه انگلس به مارکس، ۷ ژوئن ۱۸۶۱

وقایع شمال آمریکا رفته رفته مهیج می‌شوند. اگر جنوبی‌ها به این بازی خطرناک خود ادامه بدهند گرفتاری آنها با برده‌ها مسلماً خیلی وخیم خواهد شد. کمترین تحریک از طرف شمال، می‌تواند همه چیز را به آتش بکشد. بهرحال بنظر میرسد که بردگی بهر صورت سریعاً به پایان خود نزدیک می‌شود و به همراه آن از تولید پنیه نیز کاسته خواهد شد. حالا اثر آن بر روی انگلستان چه خواهد بود، موضوعی است که بزودی معلوم خواهد شد. با وجود این جنبش‌های باشکوه، الاغی مثل بنسپارت تصور می‌کند که می‌تواند تا ابد از آب گل‌آلودماهی بگیرد.

۴- نامه مارکس به انگلس، ۹ ژوئن ۱۸۶۰

از نامه‌ای که در مورد آمریکا برایم نوشته بودی، بسیار متشکرم. چنانچه اتفاق مهم

(نظامی) رخ داد، نظرت را در مورد آن برآیم بنویس. با تصویریکه من از زمان جنگ مکزیك (به‌ریلی مراجعه کن) از زرنال اسکات (که حالا باید بیش از ۷۶ سال داشته باشد) در ذهن خود ترسیم کرده‌ام، انتظار خطاهای بزرگی را از او دارم، مگر آنکه این خریدار را کنترل کرده باشند، بزرگترین [اشکال کارش] مثلاً ول بودن و بی‌تصمیمی اوست. در مورد بقیه مطالب با ملاحظه حقایقی که در «تریبون» گزارش شده، می‌بینیم که شمال حالا دیگر آشکارا از مبارزه برضد برده‌داران و نابودی برده‌داری صحبت میکند.

۵ - نامه انگلس به مارکس ۱۲ ژوئن ۱۸۶۱

بدبختانه من روزنامه‌های زیادی درباره جنگ آمریکا جمع‌آوری نکرده‌ام و خیلی از جاها را هم نمیتوان روی نقشه پیدا کرد. مسئله اساسی این است که: جنوب، سالهاست که مخفیانه خود را آماده می‌کند، ولی بخصوص از زمانیکه هیجان انتخابات ریاست جمهوری [۱۸۶۰] آغاز شد، از طریق خیانت وزرای دولت بوکانن، در آخرین لحظات مقادیر متناهی پول و اسلحه تهیه کرد. بنابراین تا ۴ مارس، شمال کاملاً فلج بود، حتی تا زمان سقوط سامتر، لینکلن بجز متشکل ساختن و تجهیز بهتر چند قشون سربازی که در جبهه بودند (مجموعاً ۱۸ هزار نفر که اکثر آنها نیز در مبارزه با سرخ پوستان، در غرب پراکنده شده بودند)، کاری نکرد و یا نمی‌توانست بکند ولی پس از حمله به سامتر، شمال به‌اندازه کافی بیدار شده است که صدای همه مخالفان را ساکت کند و عملیات نظامی بزرگی را مقدور سازد، ۷۵ هزار سرباز تجهیز شده‌اند که احتمالاً تا این زمان رهسپار میدان جنگ گشته‌اند ولی در حقیقت ده برابر این تعداد، داوطلب خدمت شده بودند و چه بسا که هم‌اکنون یکصد هزار سرباز راه افتاده باشند، منتها بخاطر راه‌های طولانی هنوز متمرکز نشده‌اند. انتظار می‌رود که لینکلن در همین روزها تقاضای مالیات جنگی بیشتری کند و از آنجا که همه چیز آماده شده است، مسلماً این بار وقت کمتری خواهد گرفت. این ارتش ۷۵ هزار نفری و یا در حقیقت بخشی از آن در مجاورت واشنگتن، در اوهایو، در اطراف کنتاکی و در سنت لوئیزدر میسوری موضع گرفته‌اند (حتی اگر نیروی ذخیره اوهایو و پنسیلوانیا را بحساب نیاوریم)، برای تأمین تعادل قوای شمال و جنوب در خط پوتامک کاملاً کافی بوده و حتی توانسته‌اند در بعضی جاها بشمال قدرت تهاجم تا فاصله‌های کوتاه را بدهند.

هدف اولیه شمال و جنوب، واشنگتن بود. یورش جنوب به واشنگتن بسیار ضعیف بود و معلوم بود که نیروهای اصلی جنوب از ریچموند به‌بعد دیگر قدرت وارد آوردن يك ضربه کاری را ندارند. تنها موفقیتی که نصیب آنها شد اعزام يك ستون سیار به‌هارپرفری در ساحل پوتامک، بالاتر از واشنگتن بود. این موضع، مسلماً برای حمله به‌شمال (مریلند و پنسیلوانیا) بسیار مناسب است، چون درست در محل تلاقی پوتامک و رودخانه شناندو که رودخانه بسیار مهمی است، قرار دارد و از نظر تاکتیکی بسیار با

اهمیت بوده و مشرف به‌رود رودخانه می‌باشد. اینکه انبار مهمات فدرال [دولت مرکزی] در آنجا قرار گرفته موضوعی است که بدون منظور نبوده است. این کار حکومتی بود که طرفدا تجزیه‌آینده کشور بود و آن را پیش‌بینی کرده بود. اشغال‌هارپرفری، کنترل ارتش اتحادیه بر خط [نظامی] پوتامک را در نقطه حساسی قطع می‌کند و برعکس برای ارتش جنوب - در صورتیکه با نفرات کافی و تا حدود این خط پیشروی کند - موجب تسلط کامل بر هر دو ساحل می‌گردد.

سرنوشت مریلند و دلاور به‌مقاومت شمال در واشنگتن بستگی داشت، چون در این صورت ارتباط آنان با جنوب قطع میشد و بوسیله ارتش شمال اشغال می‌شدند و بلافاصله بدامان اتحادیه سقوط می‌کردند. و این دومین پیروزی اتحادیه بود.

فتح مجدد میسوری توسط آلمانیهای سنت لوئیز پیروزی سوم شمال بود و این پیروزی بسیار مهمی محسوب می‌شود چون تصرف سنت لوئیز راه میسی سیپی را می‌بندد. اینکه بی‌طرفی کنتاکی تا چند حد مورد علاقه شمال یا جنوب خواهد بود، موضوعی است که احتمالاً بستگی به‌شرایط و حوادث دارد. به‌رحال این بی‌طرفی [کنتاکی]، صحنه جنگ فعلی را به‌قلمروهای غرب محدود کرده است.

نتیجه: جنوب، بعد از آنهمه تدارکات، هیچ کاری نتوانست از پیش ببرد، در حالیکه شمال فقط با يك تدارك يك ماهه موفق شده است تا کتون پایتخت کشور و سه ایالت برده‌دار را از جنوب پس بگیرد. و ایالت چهارم برده‌دار هم جرأت نمی‌کند که ادعای جدائی کند. تهاجم جنوب در پوتامک شده است و شمال از این رودخانه گذشته و تا کتون نیز با مقاومتی مواجه نشده است. اکنون در ازای هر سرباز اضافی‌یکه جنوب بتواند به‌میدان بیاورد، شمال می‌تواند سه یا چهار نفر اضافه کند. ایالاتی که جدا شده‌اند، بر رویهم در حدود ۷/۵ میلیون نفر جمعیت دارند که از این رقم بیش از ۳ میلیون آن را بردگان تشکیل می‌دهند؛ يك میلیون سفید را هم باید از کل جمعیت کم کرد چون اینها ناگزیرند مراقب برده‌ها باشند. بنابراین در حقیقت کل جمعیتی که برای جنگ میماند، بزحمت ۲/۵ میلیون نفر میشود و چنانچه ده درصد این جمعیت به‌ارتش محلق شوند که بنظر من این بزرگترین رقم نسبی ارتش خواهد بود که تا کتون برای دفاع بسیج شده است - در این صورت جنوب تازه ۲۵۰ هزار مرد جنگی خواهد داشت؛ البته مسلم است که هرگز اینقدر سرباز جمع‌آوری نخواهد شد. سوئیس با جمعیتی در همین حدود کمی پیش از دو میلیون - فقط ۱۶۰ هزار سرباز دارد، آنهم فقط روی کاغذ. در مقابل، شمال، حتی اگر فقط ایالات آزاد را بحساب بیاوریم، در حدود ۲۰ میلیون جمعیت دارد که همه آنها احتمالاً باستثنای کالیفرنیا، پوتاو دورترین قلمروهای غربی - آمادگی دارند. اگر این جمعیت آماده [بجنگ] را ۱۷ میلیون بگیریم و از میان آنها نه ده درصد بلکه فقط يك سوم این مقدار یعنی ۳/۳ درصد را آماده برای پیوستن به‌ارتش حساب کنیم، بازهم بیش از ۵۰۰ هزار سرباز خواهد شد که علی‌رغم همه

تلاشهای جنوب، برای غلبه کامل شمال بر جنوب بیش از حد کافی بنظر میرسد. تا آنجا هم که مربوط به مقایسه يك تن در برابر يك تن می شود، شك نیست که مردم شمال چه از نظر جسمی و چه از نظر اخلاقی بر مردم جنوب مزیت قابل توجهی دارند. جنگی بودن يك جنوبی تا حدود زیادی با بزدلی تروریستی آمیخته است. تمام مردان مسلح جنوب فقط در صدد آن هستند که دشمن را غافلگیر کنند و او را در لحظه ای که اصلاً انتظار حمله ندارد از پا در آورند. این است که بطور متوسط...

[بقیه این نامه مفقود شده است.]

۶- نامه مارکس به انگلس، اول ژوئیه ۱۸۶۱

لطفاً هرچه زودتر بمن بنویس که نظرت راجع به جنبش (نظامی) ویرجینیا چیست؟ خطای افسران افراد مسلح غیر نظامی - از قبیل سرتیپ پیرس که حرفه قبلیش خیاطی در ماساچوست بوده است - طبیعتاً از جانب طرفین اغلب تکرار خواهد شد. آیا واشنگتن هنوز در خطر است؟ فکر میکنی جنوبی ها در پایگاه مناسبی موضع نهاجمی دارند یا آنکه در آستانه يك عقب نشینی میباشند؟ در میسوری چنین بنظر میرسد که شکست جنوبی ها قطعی شده است و حالا «سرهنگ برنشتاین» مخوف هم به آن طرف حرکت کرده است. و پیر طی يك نامه خصوصی مینویسد که «سرهنگ ویلیش» فرمانده يك هنگ سین سیناتی شده است. و از قرار هنوز بجبهه جنگ نرفته است. مطالعه دقیق این وضع آمریکا این حقیقت را بمن ثابت کرده است که پس از تمکین های مکرری که شمال در طول پنجاه سال گذشته نموده و خود را به این وسیله مرتباً حقیرتر کرده بود - بالاخره منازعه امروز شمال و جنوب (سوی مطالبات تازه و بیشترانه «شوالیه ای») در اثر وزنه جریانات خارق العاده ایالات شمالی غربی به مرحله نهایی خود رسیده است.

اهالی این قلمروها را که شدیداً با عناصر آلمانی و انگلیسی تازه وارد مخلوط شده است و در هر حال اکثریت آن را کشاورزان خرده مالکی (که روی زمین خود کار می کنند) تشکیل میدهند، نمی توان به آسانی مثل حضرات وال استریت و بورسبازان بوستون دچار وحشت ساخت. برابر آخرین سرشماری (۱۸۶۰) جمعیت این قلمروها بین ۱۸۵۰ تا ۱۸۶۰ در حدود ۶۷ درصد افزایش یافته و اکنون بالغ بر ۷/۸۷۰/۸۶۹ نفر میشود. در حالیکه بر اساس همین آمار کل جمعیت آزاد ایالات برده دار جدا شده، در حدود ۵ میلیون نفر است. در ۱۸۶۰ این ایالات شمال غربی بزرگترین سهم را در پشتیبانی از دارودسته حکومتی و رئیس جمهور داشته اند. درست همین قسمت شمال بود که تصمیم گرفت استقلال ایالات مؤتلفه جنوبی را بهیچوجه به رسمیت نشناسد. طبیعی است که اینها نمیتوانند اجازه بدهند که قسمت سفلاودلتای میسی سipi بدست دولت بیگانه ای بیفتد. همچنین باید دانست که درگیری مردم این ایالات پاره زنان مرزی بود که ماجرای کانزاس را (که در حقیقت جنگ اخیر از آنجا شروع شد) بوجود آورد. مطالعه دقیق تر تاریخ جنبش تجزیه طلبی نشان میدهد که نهضت

تجزیه طلبی، قانون اساسی (موننگمیری)، کنگره (موننگمیری) و غیره همه تحمیلی بوده اند. آنها در هیچ کجا اجازه ندادند که تمام توده های مردم در هیچ يك از این جریانات رای بدهند. مقالات، مشخصی که در آن زمان در جراید جنوب، در مورد این «تحمیلات» چاپ میشد بخوبی نشان میدهد که مسئله تنها مربوط به جدائی از شمال نبود بلکه بر سر تحکیم موقعیت يك الیگارشی ۳۰۰ هزار نفر برده دار جنوبی در برابر ۵ میلیون سفید بوده است.

۷- نامه انگلس به مارکس، ۳ ژوئیه ۱۸۶۱

سؤالاتی که در مورد چگونگی جریانات ویرجینیا کرده ای، به مراتب ساده تر. از پاسخ دادن به آنهاست. آیا واشنگتن هنوز در خطر است؟ نه بلافاصله، چون در این صورت جنوبیها اینقدر زمین را از دست نمی دادند. البته واقعاً نمیتوان قدرت نسبی نیروهای متخاصم نسبت به یکدیگر را دانست. چنانچه اولین حمله اصلی شمالی ها قاطعانه دفع شود، دیگر نمیتوان گفت چه خواهد شد. چون نمی شود پیش بینی کرد که آنها در چه نقطه ای متوقف خواهند شد. هنوز هم پوتامک به نسبت سه بریک بهترین مانع خواهد بود. اهمیت پایگاه ارتباطی مناسب، در احتیاج مبرمی نهفته است که جنوبیها به آن دارند تا ارتباط خود را با ویرجینیای شمال غربی از طریق راه آهن حفظ نمایند. اگر پایگاه ارتباطی مناسب را از دست بدهند، آنوقت نزدیکترین ارتباط راه آهن آنها با ویرجینیای غربی (در آن سوی کوه ها) از طریق خط ریچموند به گوردونزویل و استاوتون خواهد بود که ۸۰ میل جنوبی تر است و در این صورت آنها این شانس را از دست خواهند داد که بتوانند نیروهای ذخیره خط اول جبهه خود را سریع جابجا کنند و آنها را که بلافاصله پشت خط اول جبهه قرار دارند، در صورت لزوم از شرق به غرب حرکت دهند و غیره. بنابراین هرچه در ویرجینیای غربی است یا بطور کلی رابطه اش با جبهه قطع خواهد شد و یا با آن فاصله زیادی پیدا خواهد کرد. این تنها اهمیت بارز این پایگاه ارتباطی است، منتها اگر از نظر تاکتیکی حائز اهمیت های دیگری هم باشد فعلاً برای من قابل درک نیست و نقشه های موجود امکان نتیجه گیری بیشتری از آنها را نمی دهد. رویهمرفته، جنگ در ویرجینیای غربی کاملاً بخاطر مبارزه بر سر تصرف محل تلاقی خطوط راه آهن خواهد بود.

ماجرای بیگ بتل هیچگونه اهمیتی ندارد ولی از نظر تاکتیکی بازگویی خطای بزرگی است. شبیخون چنان داوطلبانی در ستونهای پراکنده فقط میتواند منجر به سردرگمی و شلیک يك ستون به ستون دیگر گردد و سرانجام بفرار بیانجامد.

از طرف دیگر دو موضوع دیگر خیلی بدتر شمال اجرا شدند: ۱- توده های تازه تعلیم یافته و گردانهای کاملاً سیار ظاهراً بهیچ وجه بجلو فرستاده نشده و در چهارصد پانصد میلی جبهه رها شده اند، در حالیکه وجود آنها در پوتامک ارزش حیاتی دارد، ۲- اسکات شجاع سالخورده، گونی دوباره نقشه محاصره های خیلی وسیعی را کشیده است که

فقط به پراکندگی عظیم نیروهایش منجر خواهد شد. ولی نمیتوان گفت که این امر تا چه حد منجر به شکست او خواهد شد چون این به سازماندهی بی سر و سامان و قهرمانان گمنام جنوب بستگی دارد.

منظورت از اینکه میگوئی کسی برای جدائی رای نداد چیست؟ در اینجا همه جراید نوشتند که تصمیمات کنگره [جنوبیها] در هر ایالت، مورد تأیید اکثریت مردم قرار گرفته است.

۸- نامه مارکس به انگلس، ۵ ژوئیه ۱۸۶۱

در مورد مسئله جدائی، قضیه در مطبوعات انگلیسی کاملاً برخلاف واقع گزارش شده است. باستتای کارولینای جنوبی در همه جا مردم با جدائی شدیداً مخالفت کرده اند:

۱- ایالات برده دار مرزی: در زمستان ۱۸۶۱ کنگره ایالات مرزی برگزار شد. ویرجینیا، کنتاکی، آرکانزاس، مریلند، دلاور، تنسی و کارولینای شمالی به این کنگره دعوت شدند. باین منظور در هر یک از این ایالات کنگره هائی تشکیل شد تا نمایندگان به کنگره عمومی مزبور اعزام دارد.

دلاور: که اصلاً از تشکیل کنگره بدین منظور امتناع ورزید.

تنسی: نیز بهمین منوال. رکن قانونگزاری دموکرات این ایالت. با یک جهش این ایالت را از اتحادیه خارج کرد. البته بعداً برای تأیید این عمل غیرمجاز، انتخاباتی صورت گرفت. ولی این انتخابات دیگر در زیر فشار اختناق انجام یافت. یک سوم مردم اصلاً رای ندادند. از بقیه باز هم یک سوم با جدائی مخالفت کردند. بخصوص تمام قسمت شرق تنسی که هم اکنون خود را برای مبارزه با جدائی طلبان مسلح میکند.

کنتاکی: ۱۰۰ هزار رای برای «اتحادیه» و فقط چند هزار رای بنفع جدائی داد. مریلند: رای به اتحادیه داد و هم اکنون شش نماینده بعنوان عضو کنگره اتحادیه انتخاب کرده است.

کارولینای شمالی، و حتی آرکانزاس نیز با اتحادیه رای دادند که اولی حتی با اکثریت بسیار زیادی [۵۱] این کار را انجام داد منتها بعداً در هر دو ایالت اختناق برقرار شد.

ویرجینیا: مردم، کنگره اتحادیه را (بر اساس اکثریت) انتخاب کردند. منتها برخی از این حضرات خود را فروختند، در اوج تب جنوب - سقوط سامتر - فرمان جدائی بصورت مخفی و با آراء ۸۸ به ۵۵ تصویب شد. در حالیکه این فرمان مخفی نگهداشته میشد تمام اقداماتی که برای تسخیر پایگاه دریائی فدرال در نورفولک و انبار مهمات فدرال در هارپربری در نظر گرفته شده بودند، قبل از اجراء، مخفیانه به مقامات حکومت فدرال لو داده شده بود. متحد شدن با حکومت جفرسون دیویس نیز به طور پنهانی تصویب شد و ناگهان توده های عظیم سربازان مؤتلفین بداخل این ایالت ریختند، تازه در این موقع و تحت مراقبت شدید این قشون (عیناً مثل شیوه بنابارتی)

رای گیری برای «جدائی» انجام گرفت. با وجود این و علیرغم اختناق سیستماتیک، ۵۰ هزار رای بنفع اتحادیه داده شد و همانطور که میدانی ویرجینیای شمال غربی اکنون رسماً خود را از جنبش جدائی طلبی بیرون کشیده است. [۵۲]

۲- ایالات خلیج: رای گیری عمومی واقعی برای جدائی فقط در چند ایالت صورت گرفت. در اکثر موارد کنگره ها فقط به این منظور انتخاب می شدند که در مورد برخورد ایالات جنوبی به انتخاب لینکلن تصمیم بگیرند (بعداً این نمایندگان بعنوان اعضای شرکت کننده در کنگره مونتگمری ظاهر شدند) و بعداً تمام قدرت خود را بکار انداختند که نه تنها تصمیم به جدائی بلکه برسمیت شناختن قانون اساسی جدید، قبول جفرسون دیویس و غیره را ب مردم تحمیل نمایند. با مطالعه قطعاتی که از روزنامه های جنوبی بریده شده اند. یک ایده کلی راجع به روشی که اینها انتخاب کردند، بدست می آید.

تکزاس: که در آن بزرگترین دارودسته برده داری و تروریستی - بعد از کارولینای جنوبی - برقرار است، با وجود این، ۱۱ هزار رای به اتحادیه داد.

آلاباما: ساکنین این ایالت نه به جدائی رای دادند و نه بقانون اساسی جدید و غیره. کنگره ای که در اینجا تشکیل شد با ۶۱ رای در مقابل ۳۹ رای مخالف فرمان جدائی را صادر کرد. منتهی چون اهالی ۳۹ بخش شمالی را سفیدها تشکیل میدهند ۳۹ رای آنها معرف تعداد بیشتری از مردم آزاد است در حالیکه طبق قانون اساسی آمریکا هر برده داری میتواند برای ۳/۵ از برده های هم رای بدهند.

لوئیزیانا: در موقع انتخابات نمایندگان بیشتری برای اتحادیه انتخاب شدند تا برای جدائی، منتها نمایندگان بعداً تغییر خط دادند و بصوف مخالفین اتحادیه پیوستند.

غرب کارولینا، شرق تنسی، شمال آلاباما و جورجیا، همه نواحی کوهستانی هستند که علائق مردم این نواحی با علائق سایر مردابهای جنوب خیلی فرق دارد.

خصوصیت ۲ دسامبر کل مانورهای جدائی طلبانه ای (که حضرات را مجبور کرده است با شعار «شمال برضد جنوب» مرتباً جنگ افزوری کنند تا جنبش را زنده نگهدارند) نه تنها بوسیله قطعات انتخاب شده زیر برایت مشهود میگردد بلکه متوجه این حقیقت نیز می شوی که سردستگی این جنبش را خائینی که در هیئت دولت بوکانن شرکت داشتند، پعهده دارند. فلورید وزیر جنگ، توسی وزیر نیروی دریائی، کاب وزیر خزانه داری، تامپسون وزیرکشور همراه با سناتورهای پیش کسوت جنوب، سردمداران این جنبش بودند که همگی آنها قویاً متهم به اختلاس. مبالغ چند میلیونی بودند و رسیدگی به پرونده آنان در دسامبر ۱۸۶۰ به کمیته تحقیقات کنگره (در مجلس نمایندگان) لرجاع شده بود. مسلماً شرکت این حضرات در جنبش جدائی طلبانه (حداقل) برای فرار از مجازات بود و بهمین جهت است که اینها بهترین ابزار کار الیگارشسی ۳۰۰ هزار نفری برده دار شده اند. و اینکه چگونه این الیگارشسی در حال حاضر از قدرت، موقعیت و پول این اشخاص برای سرکوبی هر نوع مخالفتی،

بهره برداری میکند، خود موضوع بدیهی و آشکار است. آنها «سفیدهای فقیر» را اوپاش مینامند و با آنها بعنوان جانشینان زواواها [داوطلبان نظامی] که در جنگ داخلی آمریکا لباسهای الوانی بر تن داشتند] رفتار می کنند.

جورجیا: «از نظر کسانی که قانون اساسی جدید را در مونتگمری تدوین کردند، این يك نوع دلفك بازست که به جورجیا برگردند و آن را تحت عنوان کنگره ایالتی، به تأیید برسانند.» (نقل از روزنامه «اتحاد گریفین») «کنگره های ایالتی... که بمنظور دیگری تشکیل شده اند، تصور می کنند که خودشان تمام مردمند و با چنین فرضی است که بخود اجازه میدهند نمایندگانی برای کنگره عمومی انتخاب کنند بدون آنکه اصلاً در این باره با مردم مشورتی بنمایند. تمام لوایح کنگره مؤتلفین در جلسات سری و پشت درهای بسته به تصویب رسید و همه آنها از مردم مخفی نگاهداشته شده اند.» (نقل از «ژورنال میسون»). «آگوستا کرونیکل سنیتل»، بزرگترین روزنامه جورجیا، می نویسد: تمام جنبش جدائی طلبی و تشکیل حکومت جدید تا آنجا که به جورجیا مربوط می شود (و جورجیا بیشتر از همه ایالات برده دار جمعیت دارد) «فقط بر اساس موافقت صوری مردم به پیش میرود و فقط تحت هیجانان شدید واهی و با اکثریت ساختگی بمردم تحمیل شده است.» با وجود بکار بردن همه دوزوکلیک هائی که در انتخابات چهارم ژانویه صورت گرفت، بازهم تقریباً ۳۰۰۰ رای کم آوردند و اکثریت مطلق ۷۹ نماینده [برای اتحادیه] نتیجه آن شد. اما در موقع تشکیل جلسه با چاپلوسی و تهدید و تطمیع نمایندگان و سایر چشمه های هنر و فریب و نیرنگ، کنگره با اکثریت ۳۱ رأی (بر علیه اتحادیه) ظاهر شد... کنگره جورجیا و کنگره مؤتلفین آنچنان بکارهای خود ادامه میدهند که گویی با رفتن مردم عمومی تشکیل شده اند.

آلاباما: «کنگره از طرف ایالت آلاباما قانون اساسی دائمی جدید را پذیرفته است... ولی واقعیت بزرگ این است که این نمایندگان هرگز برای چنین منظوری انتخاب نشده بودند.» (نقل از روزنامه «مویل آدورتایزر») و روزنامه «آلابامای شمالی» می نویسد: «کنگره در تحمیل لوایح و تأیید قانون اساسی جدید خیلی عجله کرد... این يك حقیقت مسلم است که بزرگترین نیروی جسمانی کشور و مردان سخت کوش با مشت های آهنین که هر وقت کشور از آنها استمداد جوید، بخاطرش خواهند جنگید، از ابتدای کار با فرمان جدائی مخالف بوده اند.»

میسی سیپی: شکایات مشابه راجع به تحمیل [جدائی در روزنامه های] «جاکسون میسی سیپیانو» و «ویسبورگ و یک» دیده میشوند.

لوئیزیانا: روزنامه «دلنای واقعی نیواورلئان» می نویسد: «در اینجا جدائی طلبی فقط با دستکاری در شمارش آراء توانسته است موفق شود... دولت ما تبدیل بیک دولت استبدادی شده است.»

روز لیوس سالخورده (یکی از سیاستمداران برجسته ایالات متحده) در شماره

۲۲ مارس ۱۸۶۱ روزنامه «کنگره ایالتی لوئیزیانا» (چاپ نیواورلئان) مینویسد: «دستگاه مونتگمری، يك حکومت خلقی بوجود نیاورده بلکه يك الیگارشی غیر قانونی و گندیده پدید آورده است. به مردم اجازه داده نشد که در این مورد اظهار نظر کنند.»

در لوئیزویل کنتاکی در ۱۶ مارس ۱۸۶۱ سناتور گوتسری (یکی از طرفداران برده داری و وزیر خزانه داری زمان پیرس) گفت این جنبش بطور کلی توطئه ای بود که بمردم تحمیل شد. او ضمن بیان مطالب متعددی چنین گفت: «در آلاباما اکثریت واقعی مردم مخالف جدائی بودند ولی اکثریت ناچیز نمایندگان، آلابامارا بجدائی کشاندند و اجازه ندادند که مردم واقعاً درباره مسئله اظهار نظر نمایند. مردم لوئیزیانا نیز علیه جدائی رای ندادند ولی نمایندگان آنجا صدای مردم را خفه کردند.»

۹- نامه انگلس به مارکس، ۲۷ نوامبر ۱۸۶۱

آیا این یانکی ها واقعاً دیوانه شده اند که این ضربه را به مامورین ایالات مؤتلفه جنوبی وارد میاورند، این حقیقت که اینجا در کانال ماتش هم يك کشتی جنگی در انتظار آن کشتی پسنی بود، ثابت میکند که دستورات میبایستی از واشنگتن صادر شده باشند. اینکه بزور از روی يك کشتی خارجی، زندانی سیاسی بگیرند، آشکارترین عمل جنگ افروزانه ایست که میتوان تصور کرد. حضرات فقط می توانند احمق محض بوده باشند که خود را در معرض خطر جنگ با انگلیس قرار میدهند. اگر واقعاً جنگ با انگلستان آغاز گردد، تو میتوانی نامه های را به آدرس يك واسطه در آلمان یا هانور به نیویورک بفرستی، ولی باید مواظب باشی که بدشمنان ملکه کمکی نرسانی.

۱۰- نامه مارکس به انگلس، ۹ دسامبر ۱۸۶۱

همانطور که از روز اول در «دی پرس» اعلام کردم جنگ با آمریکا شروع نخواهد شد. فقط دلم از این می سوزد که وسیله ای برای معرفی میزان حماقت رویتز و بازار بورسی که بازیچه «تایمز» است، در دست ندارم.

۱۱- نامه مارکس به انگلس، ۱۹ دسامبر ۱۸۶۱

و اما درباره جنگ با آمریکا، ممکن است پالمستون موفق شود که احتمالاً این جنگ را آغاز کند ولی نه به این سادگی. او باید بهانه ای برای اینکار بتراشد و من تصور نمی کنم که لینکلن چنین بهانه ای بدستش بدهد. عده ای از اعضای کابینه - از قبیل میلزگیسون، گلاستون و تا حدودی لوئیس را نمیتوان مثل جان راسل، خر کرد.

اگر باصل قضیه توجه کنی، طبق مقررات مربوط با مور دریائی انگلیسه که در آنجا حکم فرماست - آمریکائی ها نه از نظر محتوا و نه از نظر شکل مرتکب خلافی نشده اند. بنابراین خلاف آنها، فقط يك اشتباه از لحاظ ظاهر قضیه یعنی يك امر نکبتی بوده است ولی برای پالمستون که دنبال بهانه میگردد يك ایراد قانونی میباشد. اما همین هم صحیح نیست!

طبق قوانین مربوط بامور دریائی انگلیسی دو چیز باید تشخیص داده شود. یکی اینکه آیا يك كشتی بیطرف اجناس یا نفرات دشمن را حمل می‌کند یا اینکه يك كشتی دشمن با مهمات جنگی و افراد نظامی می‌باشد. در مورد دوم كشتی با محمولات و افرادش توقیف شده برای محاکمه يك بندر برده می‌شوند. و در مورد اول چنانچه شكی وجود نداشته باشد که اجناس مزبور متعلق بیک دولت بیطرف نمی‌باشند (که طبعاً در مورد افراد این امر غیرممکن است) در این صورت اجناس و افراد متعلق بدشمن، در دریا توقیف می‌شوند ولی كشتی و غیره آزاد است که براه خود ادامه بدهد. من تمام اختلافاتی را که دولت انگلیس در ۱۷۹۳ تا کنون با دولت‌های بیطرف داشته است در مرکز ثبت کوبت مطالعه کرده و متقاعد شده‌ام که دولت انگلیس در تمام موارد قوانین فوق‌الذکر را قبول داشته است.

از طرف دیگر، چون حقوق دانان سلطنتی انگلیس مسئله را صرفاً يك اشتباه در نحوه اجراء تلقی کرده و بنابراین به‌یادگیری‌ها این حق را داده‌اند که هر كشتی انگلیسی را که حامل اجناس و افراد دشمن باشد، میتواند توقیف کنند و برای محاکمه يك بندر بکشانند، لذا یانکی‌ها هم می‌توانند بسادگی اعلام کنند (و بعقیده من آنها حتماً این کار را خواهند کرد) که نسبت به‌این تعبیر اعتراضی ندارند و ازین پس در نحوه اجرای توقیف و غیره مرتکب اشتباهی نخواهند شد و میسون و سلایدل را بدون هیچ بگومگویی تحویل خواهند داد.

البته اگر پالمستون واقعاً سرسختانه طالب جنگ باشد، میتواند آن را براه بیاندارد. ولی بنظر من این منظور واقعی او نیست. چنانچه امریکاییها به‌یقینی که ذکر کردم عمل کنند، پالمستون میتواند دلیل دیگری به‌جان بول‌هالو ارائه نماید و نشان بدهد که «او يك وزیر واقعاً انگلیسی است.» آنوقت مردك [پالمستون] آزاد خواهد بود که هر کاری دلش می‌خواهد انجام دهد؛ و این فرصت را غنیمت خواهد شمرد تا ۱- یانکی‌ها را وادار کند تا اعلامیه پاریس - در مورد حقوق کشورهای بیطرف را به‌رسمیت بشناسد، ۲- به‌این بهانه از پارلمان بخواهد و آن را مجبور کند قوانین سابق مربوط بامور دریائی انگلیس را که کلارندون - پنهان از ملکه و بدون اطلاع قبلی پارلمان - با‌شماره پالمستون امضاء کرده است، بتصویب برساند. البته او هنوز جرات نکرده است چنین کاری را انجام بدهد.

پالمستون پیر شده است و روسها هم از زمان کاترین دوم تا بحال، سعی کرده‌اند مفاد اعلامیه پاریس را با توسل بزور به‌مرحله اجراء درآورند. مع‌الوصف دو موضوع وجود دارد که هنوز تحقق نیافته‌اند: یکی تصویب اعلامیه مزبور توسط پارلمان انگلیس و دیگری قبول آن از طرف ایالات متحده. در موقعیت کنونی، می‌توان هر دوی این مقاصد را عملی کرد. بنابراین نمایش جنگ فقط يك صحنه‌سازی جنبی بیش نیست و فقط به‌این منظور است که با استفاده از دوز و کلک «يك وزیر واقعاً انگلیسی»

تخلف آشکار از قوانین دریائی خود را بعنوان يك پیروزی بر یانکی‌ها به‌جان بول‌هالو، قبولانده شود.

دلایل فرعی دیگر این نمایش جنگی عبارتند. از: منحرف ساختن افکار عمومی از توجه به‌قضیه لهستان (چون حتی کسانی از قبیل کانینگهام هم در میتینگ‌های عمومی، خواستار آن شده‌اند که پرداخت اقساط بعدی وام هلند روسیه متوقف گردد)، و همچنین منحرف ساختن افکار عمومی از توجه به‌مسئله دانمارک که در حال حاضر روسیه سرگرم آن است که گلوکسبورگ - یعنی پادشاه فرمایشی را که خودش بر سر کار آورده بود از سلطنت خلع نماید.

البته این امکان هم وجود دارد که یانکی‌ها زیربار نروند و آنوقت پالمستون یا آن تدارکاتی که دیده و با آن لاف زنی‌هایی که کرده است، مجبور است که دست به‌جنگ بزنند. با اینهمه حاضر، ۱۰۰ به‌يك شرط به‌بندم که چنین نخواهد شد.

۱۲- نامه مارکس به‌انگلس، مارس ۱۸۶۱

خیلی خوشحال خواهم شد اگر بتوانی يك مقاله در مورد جنگ داخلی آمریکا، به‌زبان انگلیسی (تا صبح جمعه) این هفته به‌من برسانی. میتوان آن را کاملاً بدون پروابنویسی، زیرا «تریبون» آن را به‌صورت نامه وارده از يك افسر خارجی، چاپ خواهد کرد. خوب توجه کن: «تریبون» از مك کلیلان متفر است، زیرا او هم طرفدار حزب دموکرات است و هم تا زمانیکه فرمانده کل قوا بود مانع از دست زدن به‌سر اقدامی در پوتامک شد (که شاید از این بابت حق با او بود) و هم در تمام میدانهای جنگ مخصوصاً در جبهه غرب - با مداخله مستقیم خود از انجام هرگونه عملیات [نظامی] جلوگیری میکرد. (او همچنین منشاء بیش‌رمانه‌ترین تحریکات علیه فرمونت بود.) بعلاوه، این مك [کلیلان] فقط از روی دنائت و تنفری که از غیرنظامیان داشت از تمام خائنین ارتش از قبیل سرهنگ مینارد و ژنرال استون حمایت میکرد. ژنرال استون یکی دو روز بعد از برکنار شدن مك کلیلان از سمت فرماندهی کل قوا توقیف شد. همینطور «نماینده» بیش‌رم «نیویورک هرالده» در واشنگتن، روزی که تمام همکاران مك کلیلان را بصرف يك صبحانه اشرافی دعوت کرده بود، علیرغم میل مك کلیلان، بعنوان جاسوسی دستگیر شد.

۱۳- نامه انگلس به‌مارکس، ۵ مارس ۱۸۶۲

مقاله را برایت خواهم فرستاد. لاف‌زنی‌های جنوی، حالا دارند ضربات جانانه‌ای نوش جان می‌کنند. استقبالی که در همه‌جا از فلورانس گرفته تا آلاباما در رودخانه تنسی از كشتی‌های جنگی شد، واقعاً موجب خوشوقتی است (اگرچه بعلت آغاز کوچ گله‌های ماهی، كشتی رانی مشکل شده بود.) و به‌همین علت است که حتی در دشتهای غرب تنسی نیز اکثریت بزرگی به‌اتحادیه پیوستند. ۱۵ هزار اسیر جنگی و از آن جمله بهترین ژنرال ارتش مؤتلفین - یعنی جانستون که قصد داشت با يك پودش سریع ماجرای بول

ران را تکرار کند شوخی نیست.

۱۴- نامه مارکس به انگلس، مارس ۱۸۶۲

از ۱۳۳، ۱۱۵، ۱۲۵ لیره استرلینگ کل صادرات انگلیس (در ۱۸۶۱)، معادل ۲۲/۲۶۰/۹۷۰ لیره آن به «مستملکات» و «مستعمرات» انگلیس صادر شده است. اگر صادرات انگلیس به سایر کشورهای آسیائی، آفریقائی و آمریکائی را نیز به این رقم اضافه کنیم، حداکثر ۲۳ تا ۲۴ درصد صادرات باقی میماند که به اروپا صادر شده است. چنانچه روسیه با همین سرعت دویله یکی‌ایکه در ده سال اخیر داشته است، همچنان در آسیا پیش برود و تمام توجه خود را روی هندوستان متمرکز سازد، در این صورت کاملاً به بازار جان بول دست خواهد یافت. این مسئله بعلت سیاست گمرکات استحقاقی امروزه ایالات متحده - که حتی اگر بخاطر انتقام گرفتن از جان بول هم که باشد، به این زودپها کنار گذاشته نخواهد شد - بشدت تسریع شده است. از این گذشته جان بول وحشت زده درک کرده است که مستعمرات اصلی او در شمال آمریکا و استرالیا، سیاست گمرکی استحقاقی‌ای برای خود اتخاذ کرده‌اند و این درست بعلت آن است که جان بول به تجارت آزاد دست زده است. ستایش شیدازده و بشدت احمقانه‌ای که جان بول از «سیاست الهام بخش» پالمستون در آسیا و آمریکا میکند، به‌قیمت همه چیز او تمام خواهد شد.

اینکه جنوبی‌ها تا ژوئیه ۱۸۶۲ تن به صلح خواهند داد، بنظر من خیلی محتمل نمی‌رسد. وقتی شمالی‌ها، اولاً ایالات مرزی را که اصولاً جنگ بخاطر آنها شروع شد و ثانیاً جلگه میسی سیپی را تا نیواورلئان و تکزاس، متصرف شدند، تازه دوره دوم جنگ آغاز خواهد شد و شمالی‌ها دیگر به آن شدت دست به عملیات نظامی نخواهند زد بلکه با محاصره ایالات خلیج آنها را وادار خواهند کرد که داوطلبانه دوباره به اتحادیه ملحق شوند.

رفتار جان بول در اثنای این جنگ احتمالاً گستاخانه‌ترین وقاحتی است که تا کنون شاهد آن بوده‌ایم.

در رابطه با خشونت انگلیسیها، «کتاب آبی مکزیک»، از هر نمونه دیگری در تاریخ سبقت گرفته است. منشیکوف در مقام مقایسه با سرلیناکس وایک، یک جنتلمن است. این حیوان درنده نه تنها دستورات مخفی پالمستون را با بی‌پروائی وجدیت هرچه تمامتر اجرا میکند بلکه گستاخانه به انتقامجویی شخصی نیز پرداخته است. چرا؟ چون آقای زاماکونا روزنامه‌نگار سابق و وزیر امور خارجه مکزیک (که حال دیگر سر کار نیست) در رابطه با مبادله یادداشتهای دیپلماتیک به مراتب بر او برتری دارد. برای اینکه با روش او آشنا بشوی چند تکه از یادداشت‌هایش را که به زاماکونا نوشته است برایت می‌نویسم: «اقدام خودسرانه در مورد عدم پرداخت کلیه بدهکاری‌ها در مدت دو سال، موجب آن می‌شود که افرادی که پول خودشان را میخواهند در این مدت فاقد آن بوده و

این امر بمنزله از دست دادن مطلق مبلغ معینی برای آنها می‌باشد.» «یک انسان گرسنه ممکن است از دیدگاه خودش حق داشته باشد به بهانه اینکه احتیاج مطلق به یک تکه نان داشته است، آن را بدزدد؛ ولی این استدلال از نظر اخلاقی، تخلف او از قانون را توجیه نمی‌کند، زیرا قانون علیرغم هرگونه احساسات و بهانه‌ای که بخاطر توجیه تخلف از آن ذکر گردد، همچنان باعتبار خود باقی می‌ماند. بنابراین اگر کسی واقعاً گرسنه است، اول باید از ناتوا خواهش کند که شکم او را سیر کند. البته انجام این عمل (گرسنگی؟) باراده شخص خودش و بدون کسب اجازه بوده است؛ و این درست همان کاریست که دولت مکزیک در جریانات اخیر در مورد طلب‌کاران خودش انجام داده است.»

«با توجه به زاریه‌ای که شما از آن به مسئله نگاه می‌کنید و در یادداشت فوق‌الذکر خودتان به آن اشاره کرده‌اید، باید با عرض معذرت بگویم که بدون در نظر گرفتن عقاید کسانی که بعلت اجرای عملی افکار شما، مستقیماً متضرر می‌شوند، نمی‌توان بخشی از مسئله را حل کرد.» «اگر من بخاطر آنکه قبل از شنیدن اقدامات خارق‌العاده شما از زبان خودتان، آنها را در پلاکاردهای چاپی در خیابانهای عمومی دیده بودم، از شما گله داشتم، باید تصدیق کنید که حق بجانب من بوده است.» «من چه نسبت به خدای خودم و چه نسبت به آن چیزی که بمن اعتبار داده و آن چیزیکه مرا به پیش میراند و غیره، وظایفی دارم که موظف بانجام آنها میباشم.»

زاماکونا به او مینویسد که علت اصلی گرفتاریهای مکزیک، تحریکاتی است که دیپلماتهای خارجی در ۲۵ سال گذشته انجام داده‌اند. وایک در پاسخ او میگوید: «مردم مکزیک آنقدر بی حیثیت شده‌اند که نه تنها برای خودشان بلکه برای هر کس که با آنها تماس پیدا کند، خطرناک شده‌اند»

زاماکونا به او جواب میدهد که پیشنهادات او، خودمختاری جمهوری را از بین میبرد و برخلاف شتون یک کشور مستقل است. وایک به او مینویسد: «ببخشید که باید اضافه کنم که پیشنهادات من صرفاً بعلت آنکه شما بعنوان یک فرد ذینفع (یعنی وزیر امور خارجه مکزیک) میفرمائید، الزاماً غیر عملی و دور از نزاکت نیستند.» تا زمانیکه دولت علیاحضرت ملکه انجام اقدامات مقتضی را لازم میدانند، قطع تمام مناسبات سیاسی با این جمهوری را اعلام میدارم.»

۱۵- نامه مارکس به انگلس، ۲۸ آوریل ۱۸۶۲

آنچه فعلاً برای حضرات [منظور روزنامه «دی پرس» است] خیلی جالب توجه می‌باشد، آمریکا است. دلم میخواهد مقاله‌ای در مورد پیشرفت جنگ (منظورم نبرد کورینت است) بنویسم و در صورت امکان در همین هفته برایم بفرستی و از این پس هم هر زمان که وقایع تازه‌ای از لحاظ امور نظامی رخ میدهد برایم بنویس؛ حتی اگر فقط به این منظور باشد که نظرات صحیحی را در مورد این مسئله در آلمان ارائه و

اشاعه داده باشیم. (من چندی پیش روی مقالات قبلی تو کار کردم و آنها را فرستادم که تا کتون چاپ شده‌اند).

۱۶- نامه انگلس به مارکس، ۵ مه ۱۸۶۲

درباره آمریکا:

۱- نبرد کورینت: این نبرد در ردیف همه کارزارهای بزرگ مدرنی است که در آن نیروهای متخصص تقریباً برابر بوده و پیکار عظیمی نموده‌اند. از قبیل: نبرد ایلا، نبرد و اگرام، نبرد لوتزن و نبرد باوتزن (در نبرد اخیر گرچه فرانسویها به مراتب قوی‌تر بودند ولی چون نیروی سواره نظام نداشتند قادر به تعقیب دشمن نبودند). نبرد یورودینو، نبرد ماژنتا و نبرد سولفرینو. بقول کلاوزه ویتس در این گونه جنگها، نبرد مثل باروت نهدار به آهستگی آتش میگیرد، طرفین را خسته و فرسوده می‌کند و سرانجام نیز مزیستی که عاید طرف غالب می‌شود، بیشتر جنبه اخلاقی دارد تا ماهیت مادی. بهر صورت، مزیت موقتی‌ایکه بورگارد، روز یکشنبه بدست آورد، به مراتب مهمتر و بزرگتر از آن بود که گرانیت و بول در روز دوشنبه بدست آوردند. مؤتلفین با وجود آنکه سرانجام شکست خوردند، ولی تمام امتیازات را بدست آوردند. یعنی مجبور شدند از حمله دست بردارند و عقب‌نشینی کنند. این وضع تاکتیکی قضیه بود، و اماموقعیت استراتژیک از اینقرار است:

بورگارد تمام قوای را که میتوانست جمع‌آوری کند، در یکجا متمرکز کرده بود تا در صورت امکان بتواند بریکایک لشگرهای مهاجم اتحادیه یورش ببرد. این امر عملی نشد، زیرا گردانهای گرانیت بول و والاس برای دفع حمله او کافی بودند، البته اگر نیروهای اتحادیه، این جنگ را می‌باختند تنسی را از دست میدادند؛ در حالیکه حالا آن را حفظ کرده‌اند. بورگارد فقط باید مرهون سنگربندهای خود در کورینت باشد که مجبور نشد بیش از این به جنوب عقب‌نشینی کند. مادر موقعیتی نیستیم که بدانیم آیا فعلاً این سنگربندها کافی است که او را از گزند حمله‌هالك نیز (که حالا فرماندهی را بعهده گرفته است) مصون نگاهدارد. گزارشات موثق درباره اینکه هالك نیروی امدادی عظیمی از میسی سیپی، لویزیانا و آلاباما دریافت داشته است، بسیار ناچیز می‌باشند. ولی اگر تا حدودی هم صحیح باشند، دراین صورت، عبارت از سربازانی خواهد بود که بتازگی بسیج شده‌اند و بیشتر دست و پاگیرند تا کمک. از طرف دیگر در پترزبورگ قوای طرفین، آنقدر برابریست، که هالك در اینجا نیز بدون نیروی امدادی امکان آن را ندارد که بتواند يك حمله شدید به اردوی سنگر بسته‌اش و یا هر یورش شدید دیگر دشمن را به آسانی تحمل کند. اطلاع ندارم که آیا ارتش اتحادیه غیر از نیروهای دیگر در پترزبورگ، قوای دیگری نیز در تنسی یا کنتاکی دارند یا نه؟ بنابراین مشکل است که بتوان شانس پیروزی آنها را پیش‌بینی کرد. ضمناً طرفداران اتحادیه، خط‌آهن ممفیس به چاتانوگا (یعنی راه‌آهن ریچموند، چارلستون و ساوانا) را هم در

شرق و هم در غرب کورینت قطع کرده‌اند. بنابراین بورگارد فقط راه‌آهن (موبیل و نیواورلئان) را در اختیار دارد و جای سؤال است که آیا او میتواند فقط از همین راه به قوایش در کورینت تدارکات لازم را برساند.

۲- ویرجینیا: ملك کلیلان قهرمان، وضع مرگباری پیدا کرده است. من تصور میکنم که او در اینجا تمام عظمت دروغینش را بخاك خواهد سپرد. او يك لشگر دیگر (لشگر ملك داوول) را نیز به قسمت خودش انتقال داده است. ولی این کار نیز دردی از او دوا نخواهد کرد. فقط کشتیهای مسلح میتوانند او را نجات بدهند که یکی دیگر از آنها نیز (گالنا) بمقصد مونرو، حرکت کرده است. در این مورد «مورنینگ استار» امروز را بخوان. اخبار مربوط به آمریکای آن، برای اتریش خیلی جالب است. بر اساس این اخبار متوجه میشوی که بچه جهت «مانیتور»، حتی زمانیکه کشتی‌های مریمالك، پورک تاون و غیره، سه کشتی بارکش را تصرف کردند، باز همچنان بدروغهای بی معنای خود ادامه میداد. این کشتی‌ها می‌توانستند با گردشهای چپ و راست و بوسیله آتشبارهای قسمت عقب و دوطرف خود، رودخانه‌ها را از وجود دشمن پاک کنند و این الاغ خانن را یکبار دیگر نجات بدهند. درست همانطور که ناوچه‌های مجهز بتوب توانستند در پترزبورگ ژنرال شرمن را (که ارتش تازه کارش هرگز زیر آتش دشمن نچنگیده) نجات بدهند.

۳- قسمت کوهستانی: فرمونت هنوز در ویلینگ است و بنابراین قسمت کوهستانی جنوب ویرجینیا نیز مثل شرق تنسی یعنی بهترین نواحی اتحادیه هنوز در دست دشمن است. حالا چرا چنین است؟ بدشواری میتوان توضیح داد. در هر حال این قشون مؤتلفین تازه در آغاز آوریل در ناکسویل تنسی بسیج شده و بدون شك با اولین تیراندازی پا پفرار خواهد گذاشت.

بنایارت، دوباره میخواهد یکی از حقه‌هایش را در آمریکا سوار کند. او بدقت مراقب است که آرامش این لانه زنبور را بهم نزند. ولی تا پایان سال (به «مورنینگ استار» مراجعه کن) تمام کشتی‌های زره‌پوش و تجارتمی فرانسسه را در اقیانوس اطلس پخش خواهد کرد و در اینجااست که غزل خداحافظی سعادت را باید خواند!

بد نیست که «استاندارد» (یا «مورنینگ هرالده») امروز را بخوانی و آنوقت خواهی دید که چگونه ژنرال هکر «فرمانده کل سیاه گران» شده است. حتماً سعی کن که این روزنامه را بخوانی و دم دست نگهداری.

۱۷- نامه مارکس به انگلس، ۶ مه ۱۸۶۲

من یکبار دیگر به‌دانا [سردبیر «نیویورک دیلی تریبون»] نامه خواهم نوشت. از اینکه نتوانم برای «تریبون» باز هم مقاله بنویسم، دلم می‌سوزد. این دوزوكلك بیش‌رمانه گرلی و ملك‌الرات است. از آخرین شماره «تریبون» در مارس بدو چیز بی بردم. اول اینکه ملك کلیلان از هشت روز قبل دقیقاً از عقب‌نشینی ارتش مؤتلفین آگاه بوده است. دوم

اینکه راسل توانسته است با استفاده از فضولباشی گریهای واشنگتن در جریان ترنت، به قمار در بازار بورس نیویورک دست بزند.

مانور تازه بناپارت در مکزیک (ماجراتی که نقشه آن در اصل بوسیله پالمستون کشیده شده است) فقط با این واقعیت توضیح داده می شود که خوارز فقط ۴۶ هزار لیره وام رسمی به فرانسه را برسمیت می شناسد. ولی میرامون و دارودسته اش، از طریق بانکدار سوئسی - یگروشرکاء - سفته های دولتی بمبلغ ۵۲ میلیون دلار صادر کرده اند (که فقط ۴ میلیون دلار آن پرداخت شده است). این سفته های دولتی به وسیله یگرو شرکاء - که در واقع هیچ کاره بوده اند - مفت و مجاناً به جنگ مورنی و شرکاء افتاده است. و حالا فرانسویها از خوارز می خواهند که آنها را برسمیت پشناسد و همه جار و جنجالشان به همین خاطر است.

شورتز، سرتیپ ارتش فرمونت شده است!!

۱۸- نامه انگلس به مارکس، ۱۲ مه ۱۸۶۲

آنچه مرا از هرگونه موفقیتی برای یانکی ها ناامید میکند، تنها جنبه نظامی کارهایشان نیست بلکه نتایج اینهمه سهل انگاری و حماقتی است که آنها در تمام خطه شمال از خود نشان میدهند. آن انرژی انقلابی مردمشان چه شد؟ آنها مرتباً شکست میخورند ولی به شانس هایی که نصیبشان شده است مباحات میورزند. در تمام خطه شمال، کجا کوچکترین علامتی از جدی بودن مردم در مورد چیزی وجود دارد؟ من هیچوقت چنین وضعی را سراغ نداشته ام، حتی در بدترین دوره آلمان. یانکی ها برعکس، از اینکه فکر می کنند به اعتباردهندگان ایالتیشان کلك خواهند زد، احساس خوشحالی می کنند.

۱۹- نامه مارکس به انگلس، ۲۷ مه ۱۸۶۲

بنظر من انفجار کشتی مریماک، نمونه عملیات زبوتانه سگهای کثیف مؤتلفه جنوبی است. این سگهای تازی هنوز دارند ریسک می کنند و خیلی جالب است که «تایمز» (که خودش با آن جدیت از شدت عمل در اجرای قوانین علیه ایرلند پشتیبانی میکند) حالا اینطور ضجه و زاری براه انداخته است که چنانچه شمال به جنوب تعدی کند، باید «آزادی» را از دست رفته تلقی کرد. جالب است که «اکونومیست» نیز در آخرین شماره اش اعلام میکند که از آینده مالی یانکی ها و عدم تقلیل ارزش اسکناسشان، سر در نمی آورد (اگرچه مسئله خیلی ساده است). او تا امروز هفته به هفته خوانندگان را دلداری میداد که ارزش این پول تقلیل خواهد یافت. با وجود آنکه اذعان دارد که از چیزی که به اصطلاح رشته تخصصی اش میباشد، سر در نمی آورد و خوانندگان خود را تا کنون در این پاره گمراه کرده است، مع الوصف با درج مطالب مبهم و مشکوک در مورد سرنوشت «عملیات نظامی» - یعنی چیزی که رسماً از آن هیچ نمیداند - دلداری میدهد.

آنچه جریان اعتبار اسکناس یانکی ها [۵۳] را بطور خارق العاده ای تسهیل کرده

است (که البته نکته عمده آن، اعتماد عموم به آرمان آنها در نتیجه حکومتشان میباشد). بدون شك شرایطی بود که در صورت تحقق جدائی، موجب میشد که غرب طبعاً کلیه اسکناس های خود و در نتیجه تنها پول رایج خود را کاملاً از دست بدهد و تمام بانکهای را که سفته های ایالات برده دار، پشتوانه سفته هایشان را تشکیل میداد، ورشکست میشدند. از این گذشته میلیونها پول جاری که بصورت چك های تضمین بانکهای جنوب، در غرب پخش شده بود، همه يك پاره باطل میشدند. تا حدودی در اثر تعرفه كمرگی موریل و در نتیجه خود جنگ، ورود اشیاء تجملی متوقف گردید. و یانکی ها را قادر ساخت که در ضمن این مدت، داد و ستد متعادل و وضع مبادلاتی مناسبی بنفع خودشان و بضرر اروپا داشته باشند. يك داد و ستد نامتوازن میتوانست باعث اعتماد وطن پرستانه تنگ نظران نسبت به اسکناسشان شدیداً لطمه بزند.

و اما مطالب دیگر: نگرانی جان بول راجع به بهره ای که قرار است عموسام به وامهای ملی بپردازد، مضحك است! در صورتیکه این وام در برابر وام ملی ای که خود جان بول با آن سر و کار دارد، بسیار ناچیز است! از این گذشته ایالات، متحده امروز بدون شك ثروتمندتر از آن وقت انگلستان است که در ۱۸۱۵ يك میلیارد مقروض بود.

آیا پالمستون، بناپارت را در مکزیک به هچل خوشمزهای نیانداخته است؟

۲۰- نامه انگلس به مارکس، ۲۹ مه ۱۸۶۲

آنه که، حالا با ارتش بول براه افتاده و از امروز مقالاتی در «اگسبورگر» [روزنامه ای که در شهر آکسبورگ آلمان منتشر میشد] مینویسد، من در مورد نیروی نظامی هالک کمی نگران هستم. ماجرا خیلی بدرازا کشیده و او هنوز هیچ نوع نیروی امدادی دریافت نکرده است. اگرچه دروغهای اسپنس در «تایمز»، مسلماً فاقد ارزش میباشد. و بلیش حالا سرهنگ است (سرهنگ ابدی!) و فرمانده هنگ سی و دوم ایندیانا شده است...

چنین بنظر میرسد که جنگ چریکی تا حدودی شروع شده است ولی مسلماً اهمیت چندانی ندارد. تنها پس از يك پیروزی، قوای ذخیره وعده کمی سواره نظام برای تعقیب و تنبیه آنان و خاتمه دادن به موضوع کافی خواهد بود. ولی در صورتیکه شکستی پیش بیاید، آنوقت البته جای نگرانی وجود خواهد داشت.

۲۱- نامه انگلس به مارکس، ۴ ژوئن ۱۸۶۲

بالاخره بعد از مدتها انتظار نامه آنه که رسید و حاکی از آنست که هالک با نیروهای پوپ و میچل، تقریباً بیش از يك صد هزار سرباز و ۳۰۰ اراده توپ در ۲۶ آوریل جمع آوری کرده و بانتظار نیروی کمکی کرتیس و زیگل نشسته است. تا ۲۹ آوریل وضع ارتش بد نبوده است. آنه که چیزی درباره بیماری ننوشته است، بنابراین فکر میکنم، صحبت بیماری فقط يك شایعه من درآوردی بوده است. در مورد بقیه قضایا باید گفت استانتون و هالک مسلماً میدانند که چگونه جراید و مردم را دچار تشویش سازند. برای

آنکه مردم برخی اخبار را بنحو مورد نظر بشنوند، خیلی ساده است که يك خبرنگار همراه هر لشکر فرستاده شود تا آنچه را ژنرال مربوطه به او میگوید، گزارش دهد. لذا احتمالاً بمحض آنکه کرتیس و سیگل وارد میعادگاه شوند، نبرد بزرگی در خواهد گرفت. حسابهای اسپنس که فکر میکند ۱۲۰ هزار نفر برای کنترل نظم در ایالات مرزی لازمست، مضحك بنظر میرسد. در کنتاکی بهزحمت اسکان دارد که حسی یکنفر باقی بماند (بغیر از احتمالاً چند اردوگاه آموزشی برای سربازگیری در لونیوزویل - که بهرحال گروه سیگل احتمالاً از همانها تشکیل خواهد شد) و بنا به گفته آنه که، در نشویل هم فقط مجروحین در حال نفاقت و غیره مانده اند. بنابراین خارج از ارتش هالک و مک کلیلان، به استثنای قوای فرمونت (که ظاهراً هنوز تا کنون قشونی ندارد) بجز بانکز (که قوایش باید خیلی ضعیف باشد) و مک داوول ارتش دیگری در ایالات مرزی نخواهد ماند، که تازه همینها هم بخشی از ارتش فعال محسوب می شوند. از طرف دیگر اسپنس از جهت دیگری هم اشتباه میکند: ۱- در حال حاضر مسلماً کل افراد ارتش پانصد هزار نفر نمی شوند، ۲- مسلماً بیش از ۹۰ هزار نفر در طول ساحل پراکنده شده اند.

محاسبات من [در مورد ارتشها] از اینقرار است:

در نواحی ساحلی	۱۰۰,۰۰۰	نفر
ارتش سیگل و کرتیس	۳۰,۰۰۰	نفر
ارتش بانکز و فرمونت	۳۰,۰۰۰	نفر
ارتش مک کلیلان	۸۰,۰۰۰	نفر
در واشنگتن	۳۰,۰۰۰	نفر
ارتش مک داوول	۳۰,۰۰۰	نفر
ارتش هالک	۱۰۰,۰۰۰	نفر

بنابراین بر رویهم ۴۰۰ هزار نفر در میدان جنگ هستند که من به آنها ۶۰/۱۰۰۰ نفر دیگر هم از قبیل افراد تازه بسیج شده، مجروحین و گروههای کوچکی را اضافه کنیم که ممکن است در میسوری، در طول هر دو ساحل رودخانه اوهایوی سفلاوتنسی و در شهرهای شمال شرق پراکنده شده باشند. به این ترتیب جمعاً و بر رویهم ۴۶۰ هزار نفر می شوند. آنچه محاسبات مرا تایید می کند این است که ۵۰ هزار نفر دیگر جدیداً به خدمت احضار شده اند و احتمالاً خیلی زود گروه دومی هم بهمین تعداد احضار خواهند شد؛ در آن صورت احتمالاً ارتش قدرت طبیعی خود را در حد مطلوب ۵۰۰ هزار نفر تثبیت خواهد کرد.

این مسلماً بزرگترین خطا و گزاف گوئی محض استانتون بود که مانع احضار مشمولین شد. از نظر مادی این بزرگترین ضربه ای بود که سبب آن همه ائتلاف وقت در کورینت و ریچموند شد؛ از نظر روحیه نیز زیان آن مسلماً خیلی بیشتر بود، صرف نظر

از اینکه در حال حاضر احضار مجدد مشمولین، فوق العاده مشکل تر است. در غیر این صورت، نفرات بقدر کافی در اختیار هست، بخصوص که در اثر مهاجرت به ایالات شمالی، این قسمتها باید در حال حاضر ۳ تا ۴ درصد بیشتر از هر کشور دیگر جوانان ۲۰ تا ۳۵ ساله داشته باشند.

در مورد بقیه مطالب، بطوریکه از نامه های آقای آنه که پیداست وی همان خرده بین، غرغرو و ابله قدیمی است که قضاوتش در مورد ارتش نه بر مبنای شرایط نه بر اساس در نظر گرفتن وضع دشمن است، بلکه فقط بر مبنای مقایسه با ارتشهای تحصیل کرده و کهنه کار اروپائی است، آنهم نه اینکه در حال حاضر چه هستند بلکه چه میباید باشند. این کله شق باید فکر کند که خود او چند بار مکرراً با مانورهای ارتش پروس، گیج و سردرگم شده بود.

۲۲- نامه انگلس به مارکس، ۳۰ ژوئیه ۱۸۶۲

اوضاع در آمریکا خرابست و تمام تقصیر آقای استانتون است که بلافاصله پس از فتح تنسی، فقط از روی غرور محض، مانع احضار مشمولین شد و ارتش را بیک ضعف دائمی محکوم کرد - آنهم در وقتیکه این ارتش احتیاج مبرمی به تجدید قوا برای حمله ای برق آسا و تعیین کننده داشت. با ورود مرتب مشمولین اگر پیروزی قطعی تا کنون حاصل نشده است لااقل در پیروزی آینده آن کوچکترین شکی وجود نداشت. با پیروزی های مکرر بعدی، مشمولین خودبخود می آمدند. بخصوص احمقانه بودن این اقدام وقتی بیشتر آشکار می شود که می بینیم جنوب در مقابل، تمام مردان ۱۸ تا ۳۵ ساله را به خدمت فراخوانده است و لذا استانتون تمام پول خود را فقط روی يك ورق قمار کرده است. همین مشمولین تازه اند که وزنه را این چنین به نفع مؤتلفین چربانده و به آنها اجازه داده که در همه جا ابتکار عمل را در دست داشته باشند. آنها هالک را سرعت از حرکت بازداشتند، کرتیس را از آرکانزاس بیرون راندند، مک کلیلان را تنبیه کردند و با اشاره ای در دره شناندو - که منطقه نفوذ جاکسون بود - ضربه های جریکی ایرا وارد آوردند که اکنون ادامه اش تا اوهایو کشیده شده است.

بالتر از همه اینها، اینکه استانتون وقتی دید نمی تواند مک کلیلان را از فرماندهی ارتش پوتامک بردارد، با ابلاغ دستورات خاصی به فرمونت، بانکز و مک دوول، سعی کرد مک کلیلان را بطور احمقانه ای تضعیف کند و سرانجام موفق شد با ایجاد تشتت در ارتش، مک کلیلان را از کار برکنار نماید. نتیجه این شد که نه تنها مک کلیلان شکست خورد بلکه افکار عمومی هم دریافت که این مک کلیلان نبود که شکست خورد. این شکست تقصیر استانتون بود. باید به آقای استانتون دستخوش گفت.

همه اینها ممکنست عاقبت بدی نداشته باشد. حتی گاهی نافع هم هستند بدین معنی که ممکنست جنگ را سرانجام بصورت جنگ انقلابی درآورد. ولی گرفتاری همین جاست. شکست، یانکی ها را نه تنها به حرکت در نمی آورد بلکه آنها را شل و ول تر هم

میکند. در حالیکه اگر بسیج همچنان ادامه می‌یافت بانکی‌ها در حالتی بودند که بخود میگفتند: حالا فقط برای ۹ ماه اشکالی ندارد و خود را قانع میکردند که وضع ما بد است و ما فقط میخواهیم ارتشی داشته باشیم که در موقع مذاکرات صلح بتوانیم آن را به‌رخ دیگران بکشیم. آن ۳۰۰ هزار داوطلب معیار سنجشی بود و شمال با تأمین نکردن این تعداد داوطلب، در حقیقت آشکارا اعلام کرد که همه آرزوهای ما از بیخ موهوم بوده است. از این گذشته، این زبونی دولت و کنگره را تماشا کن. آنها از احضار مشمولین، اقدامات قاطع مالی، حمله به‌برده‌داری و هرچیز ضروری دیگر وحشت دارند و همه چیز را بحال خود گذاشته‌اند و هر لایحه‌ای هم که بالاخره از کنگره بگذرد، لینکلن محترم آنقدر سروتهش را میزند که درحقیقت چیزی از آن باقی نمی‌ماند. این شل وولی - مثل سوراخی که در مثانه خوک بوجود آمده باشد و بارش خالی کند، بوده و فشار شکست‌ناپذیر ارتش را - قویترین و بهترین ارتش را - نابود کرده است، در حقیقت واشنگتن را بی دفاع گذاشته و این عدم انعطاف کامل در توده‌های مردم به‌من ثابت می‌کند که دیگر همه چیز به‌پایان رسیده است. این چند تا میتینگ توده‌ای و غیره هم به‌مفت نمی‌ارزند و حتی نمی‌توانند برای ریاست جمهوری چیزی عاید کنند.

از اینها گذشته، بی‌لباقتی کامل وجود دارد و یک ژنرال احمق‌تر از دیگری است، حتی یک‌کفر از آنها قادر نیست بیک عمل ابتکاری دست بزند و یا مستقلاً تصمیم بگیرد. سه ماه تمام است که ابتکار عمل، همچنان در دست دشمن است. بعد هم این اقدامات مالی دیوانه‌وار، یکی پس از دیگری. همه جا درماندگی و جبن، حتی در میان سربازان عادی دیده میشود. سیاستمداران هم مثل سایرین بی‌حاصل و عاری از قدرت اتخاذ تصمیم هستند. و مردم چنان درمانده‌اند که گوئی هزار سال است زیر تخت سلطنتی اتریش جان کنده‌اند.

در مقابل، در جنوب - نباید حقیقت را کتمان کرد - تا پای جان جدیت بخرج داده می‌شود. اینکه هنوز پنبه‌گیرمانی‌آید خود دلیلی برای این امر است. وجود چریکها در ایالات مرزی، دلیل دیگری است. اینکه مردمی کشاورز، با وجودیکه ارتباطشان با تمام دنیا قطع شده است، و علیرغم شکست‌های بی‌دری‌ای که خورده‌اند، توانسته‌اند چنین جنگی را بعد از باختن آنهمه نیرو، قلمرو و منابع تحمل کنند و با اینهمه پیروز از کار در آیند و تهدید نمایند که حمله خود را تا قلب شمال نیز ادامه خواهند داد. این است چیزی که به‌عقیده من تعیین‌کننده است. از این گذشته، آنها قهرمانانه می‌جنگند و با اشغال مجدد کنتاکی و تنسی بوسیله آنها، هر نوع اعتقادی به‌طرفداری از اتحادیه، در این نواحی مسلماً از دست رفته است. آنها اگر میسوری را هم تصرف کنند، تمام قلمرو خود را پس گرفته‌اند. و شمال باید دیگر دست و پای خودش را جمع کند.

همانطور که قبلاً گفته شد، چنانچه شمال بطور انقلابی پیش نرود، ضربه‌ای از غیب - که سزاوارش هم هست - بر او وارد خواهد آمد و مثل این است که چنین نیز خواهد

شد.

۲۳- نامه مارکس به انگلس، ۳ ژوئیه ۱۸۶۲

آنچه [۷ سال] راجع به آمریکا می‌گوید خیلی جالب است. بانکی‌ها هیچ «آرمانی» ندارند. «آزادی فردی» فقط یک «آرمان صفتی» و از این قبیل بوده و چیز کهنه، پوسیده و چفنگی امیدوارکننده است. [۵۴]

۲۴- نامه مارکس به انگلس، ۷ اوت ۱۸۶۲

من با تمام نظریات تو در مورد جنگ داخلی آمریکا موافق نیستم. فکر نمی‌کنم همه چیز تمام شده باشد. شمالی‌ها از ابتدا تحت سلطه نمایندگان ایالات مرزی طرفدار برده‌داری بوده‌اند، ایالاتی که ملک کلپلان، آن پارتیزان پیر را بزور به آن مقام بالا رساندند. در حالیکه جنوبیها از اول همه بصورت یک فرد واحد بوده‌اند. شمال بجای آنکه خودش برده‌ها را به نیروئی در برابر جنوب تبدیل کند، آنها را به نیروئی در خدمت جنوبیها تبدیل کرد. جنوب تمام کار تولیدی را بر دوش بردگان گذارده و تمام نیروی جنگنده خود را با خیال راحت به‌جبهه فرستاده است. جنوب رهبری واحد نظامی داشت، شمال نداشت. از مانورهاییکه ارتش کنتاکی بعد از تسخیر تنسی میداد، کاملاً آشکار بود که هیچ نقشه استراتژیکی در کار نیست. به‌عقیده من، همه اینها تغییر خواهند کرد. شمال، سرانجام جنگ را جدی خواهد گرفت. متدهای انقلابی را انتخاب خواهد کرد و سلطه نمایندگان ایالات برده‌دار مرزی پایان خواهد داد. فقط یک هنگ سیاه کافست که شدیدترین اثر را روی اعصاب جنوبیها بگذارد. [۵۵]

اشکال عدم توانائی برای گرفتن ۳۰۰ هزار سرباز بنظر من صرفاً سیاسی بود. شمال غرب و نیوانگلاند میل دارند سراسر انجام هم دولت را مجبور خواهند کرد که روشهای دیپلماتیک رهبری جنگ که تا کنون وجود داشته است، کنار گذاشته شود و هم اکنون میکوشند شرایطشان را برای اعزام این سیصد هزار نفر مطرح سازند. اگر لینکلن تسلیم نشود (که مسلماً خواهد شد) انقلاب حتمی خواهد بود.

در مورد بی‌لباقتی نظامی، طریقی که تا کنون در انتخابات، ژنرالها وجود داشته - یعنی ملاحظات دیپلماتیک و انتریکهای حزبی - مسلماً افراد لایقی را به‌جبهه نمی‌فرستد، اگرچه ژنرال پوپ بنظر من مرد برانرژی می‌باشد. [۵۶]

در مورد اقدامات مالی، اینها خیلی بی‌تجربه هستند زیرا در کشوری صورت گرفته‌اند که تا بحال در حقیقت هیچ نوع مالپاتی (برای سراسر کشور) در آن وجود نداشته است. ولی حتی در این مورد نیز بلاهت اقداماتشان پاندازه کارهای بیست و شرکاء افتضاح امیز نیست. به‌نظر من تنزل کنونی ارزش پول نه بدلیل اقتصادی بلکه بدلیل سیاسی و معلول عدم اعتماد میباشد. بنابراین با اتخاذ سیاست دیگری تغییر خواهد کرد.

چنان کلام در این است که جنگی از این قبیل بنظر من باید با یک مشی انقلابی

پیش برود، در حالیکه یانکی‌ها تابعال سعی کرده‌اند آنرا از طریق قانونی پیش ببرند.

۲۶- نامه انگلس به مارکس، ۹ سپتامبر ۱۸۶۲

ماجرای بولران ثانویه [دومین نبرد بولران در اواخر اوت ۱۸۶۲ اتفاق افتاد] توسط استونوال جاکسون که بنظر من تا این زمان بزرگترین شخصیت امریکائی است - هنر بزرگی بود. هرآینه یورش به پیش ارتش اصلی مؤتلفین او را پشتیبانی کرده و همه چیز بدلخواه (یا لااقل نزدیک بدلخواه) پیشرفته بود، دیگر کارآقای پوپ ساخته بود. بهرحال حداقل قضیه این است که مؤتلفین روحیه‌ای بسیار عالی پیدا کرده و چند میل مربع قلمرو جدید بچنگ آورده‌اند. و ناگزیر باید به روحیه عالی آنها و جاکسون احترام گذاشت. اما در عین حال از سوی دیگر این حرکتشان موجب شد که تمام ارتش فدرال بیدرنگ متحد شده و در واشنگتن متمرکز گردد. احتمالاً حالا دیگر ما از طریق اخباری که با کشتی‌های بخاری بعدی میرسند، پیروزیهای فدرالیست‌ها را خواهیم شنید، بشرط آنکه ژنرالهایشان اینقدر احمق نباشند. ولی با این گروه از نازی‌ها، چه میتوان کرد، پوپ مهمل‌ترین فرد این گروه است، او فقط میتواند لاف بزند، تحریک کند، دروغ بگوید و مشکلات را مخفی نگاهدارد. او براسنی احمق‌ترین ژنرال ممکنه است. اکنون مک‌کلیلان رو بهمرفته بار دیگر مردی شایسته‌تر بنظر میرسد. بدتر از همه، دستور احمقانه ایست که طبق آن همه سرلشگرها باید انتخابات دوره نظامی پروسه را بگذرانند همه این جریانات مایه تاسف است. از نظر من آن جوانان جنوب که اقلاً خودشان میدانند چه میخواهند در مقایسه با مدیریت سست بنیان شمالی‌ها، قهرمانهایی بنظر میرسند. آیا هنوز هم تومعتقد هستی که آن حضرات شمالی «شورش» را سرکوب خواهند کرد؟

۲۶- نامه مارکس به انگلس، ۱۰ سپتامبر ۱۸۶۲

در مورد یانکی‌ها من هنوز با اطمینان کامل بر سر عقیده قبلی خود هستم که شمال سرانجام پیروز خواهد شد. مسلماً جنگ داخلی ممکنست دوره‌های مختلف و حتی متارکه جنگ داشته باشد و یا مدتها بدرازاییانجامد. جنوب تنها در شرایطی صلح میخواهد و صلح خواهد کرد که ایالات برده‌دار مرزی را بدست بیاورد. در اینصورت مسلماً کالیفرنیا و بعداً شمال غرب و کل فدراسیون [ایالات شمالی] شاید به استثنای ایالات نیوانگلاند، بدامان آن سقوط خواهد کرد و یکبار دیگر کشور متحدی بوجود خواهد آمد. منتها این بار تحت تسلط بی قید و شرط برده‌داران، تمام ایالات متحده بر پایه مطالبات جنوب تجدید ساختمان خواهد شد، در حالیکه این محالست و چنین چیزی رخ نخواهد داد.

ممکنست شمال بنوبه خود، در صورتیکه مؤتلفین خود را به ایالات برده‌دار قدیمی و ایالاتی که بین رودخانه میسی سیپی و اقیانوس اطلس قرار گرفته‌اند، محدود کنند و صلح را بپذیرد، که در این صورت نیز موجودیت آنها بزودی به پایان خود نزدیک خواهد شد، توقف گاه و بیگاه عملیات نظامی و غیره بر مبنای حفظ وضع موجود، فقط میتواند

باعث وقفه‌های کوتاهی در ادامه جنگ باشد.

روشی که شمال با آن جنگ را اداره میکند روشی است که فقط از يك جمهوری بورژوازی میتوان انتظار داشت که مدتهاست فساد بر آن مستولی میباشد. در جنوب، يك الیگارش، بهتر مورد قبول قرار میگیرد، مخصوصاً که در الیگارش تمام کارهای تولیدی به وسیله سپاهان صورت میگیرد و چهار میلیون «آشغال سفید» شغلشان غارتگری مسلحانه خواهد بود. با در نظر گرفتن همه این شرایط، من شرط می‌بندم که جنوبی‌ها با وجود «استونوال جاکسون» شکست خواهند خورد و مطمئناً امکان آن وجود دارد که این ماجرا ابتدا با نوعی انقلاب در شمال آغاز گردد.

ویلیش حالا سرتیپ است و چون کاپ به کلن رفته است، استفن هم حالا وارد میدان جنگ شده است.

بنظر من تو گذاشته‌ای که جنبه نظامی قضایا کمی بیش از اندازه در تو اثر بگذارد.

۲۷- نامه انگلس به مارکس، ۱۶ اکتبر ۱۸۶۲

نظرت درباره آمریکا چیست؟ سقوط مالی‌ایکه این اقدامات احمقانه اسکناس و غیره مسلماً نمیتوانند از بروز آن جلوگیری کنند، نزدیک شده است. از نظر نظامی، شمال حالا میتواند احتمالاً تا حدی روی پای خودش بایستد.

۲۸- نامه مارکس به انگلس، ۱۲۹ اکتبر ۱۸۶۲

اما راجع به آمریکا من معتقدم که کارزار مریلند، تعیین کننده بود چون نشان داد که حتی در این قسمت از ایالات مرزی که نسبت به جنوب همدردی زیادی نشان میداد، تا چه حد پشتیبانی از مؤتلفین ضعیف است. ولی بر رویهم، تمام جنگ فقط به ایالات مرزی کشانده شده است و هر يك از طرفین که این ایالات را در دست داشته باشد بر اتحادیه مسلط میشود در عین حال این واقعیت که لینکلن قانون آزادی را در لحظه‌ای صادر کرد که ایالات مؤتلفه در کنتاکی پیشروی میکردند نشان میدهد که تمام اطمینانی که اینها به وفاداری برده‌داران در ایالات مرزی داشتند بیجا بوده است. مهاجرت صاحبان برده از میسوری، کنتاکی و تنسی بادسته‌های برده‌شان به جنوب خیلی زیاد است و در صورتیکه جنگ مدتی بطول انجامد - که مسلماً چنین خواهد شد - جنوبی‌ها تمام پایگاههایشان را در این مناطق از دست خواهند داد. جنوب، جنگ را در ابتدا بخاطر این قلمروها آغاز کرد ولی خود جنگ وسیله‌ای برای زوال قدرتش در این ایالات مرزی شد. از این گذشته وابستگی ایالات مرزی به جنوب روز بروز کمتر میشود زیرا دیگر نه بازاری برای تکثیر بردگان پیدا میشود و نه مبادله داخلی آنها به صورت میگرفت. بهمین دلیل بعقیده من حالا دیگر مسئله برای جنوب فقط حالت دفاعی داد. در حالیکه تنها راه موفقیت آنها حمله است. اگر این گزارش واقعیت داشته باشد که هوکر فرماندهی ارتش پوتاک را بعهده خواهد گرفت و مک‌کلیلان بازنشسته شده و منصب تئوریست فرماندهی کل قوا پار محول خواهد شد و هالک فرماندهی کل قوای غرب را بعهده

خواهد گرفت، در این صورت باید گفت که جریان جنگ ویرجینیا نیز حدت بیشتری پیدا خواهد کرد. از اینها گذشته، مناسبترین موقع سال برای ایالات مؤتلفین سپری شده است.

شکی نیست که سقوط مریلند از نظر روحی مهمترین و بزرگترین ضربه را به جنوبیها وارد آورده است.

راجع به مسایل مالی، ایالات متحده از زمان جنگ استقلال با این مسئله روبروست و ما از تجربه اتریش میدانیم که يك کشور تا چه وقت میتواند تنزل ارزش اسکناس را تحمل کند. این واقعیتی است که یانکیها باندازه پارسال ذوت به انگلیس صادر نکرده‌اند و محصول فعلی هم خیلی از حد معمول بیشتر است. در حقیقت موازنه داد و ستد هرگز به اندازه دو سال گذشته به نفع یانکیها نبوده است به محض آنکه قانون مالیاتی جدید (اگرچه مثل قانون پست، خیلی مبذول است) باجرا درآید، ارزش اسکناس - که تا کنون مسیر نزولی داشته - سرانجام مجدداً سیر صعودی پیدا خواهد کرد. بنابراین انتشار اسکناس همیزان فعلی، مازاد بر احتیاج شناخته خواهد شد و از تنزل بیشتر بهای آن جلوگیری خواهد شد. آنچه حتی در حال حاضر تنزل بهای اسکناس را تا آن حد که در فرانسه و حتی در انگلیس اتفاق افتاد خطرناک نمی‌سازد، این حقیقت است که یانکیها هرگز از دوازش مختلف، یکی برای طلا و دیگری برای اسکناس جلوگیری نکرده‌اند. خسارت واقعی‌ایکه تا بحال حاصل شده است، خودبخود بوسیله وام ایالتی - که در برابر آن هرگز معادلی دریافت نشده - و بوسیله بازده حرفه‌ای و سوداگری جبران خواهد شد.

انگلیسها ادعا می‌کنند تنزل بهای اسکناس آنها هرگز بیشتر از ۱۱/۵٪ نبوده است (در صورتیکه دیگران معتقدند که در بعضی مواقع تنزل بها دو برابر رقم فوق بوده است). همین انگلیسها از روی مصلحت فراموش می‌کنند که خودشان در آن زمان نه تنها به پرداخت مالیاتهای قدیمی‌شان ادامه میدادند بلکه هر سال مالیاتهای تازه‌ای هم می‌پرداختند. بنابراین جریان بازگشت اوراق یانکی از اول مطمئن بود، در حالیکه یانکیها واقماً یکسال و نیم است که بجنگ ادامه میدهند. بدون آنکه مالیاتی بپردازند (به استثنای عوارض وارداتی که بشدت کم شده است) و فقط به انتشار اسکناسهای جدید ادامه دادند. برای چنین پروسه‌ای که اکنون بنقطه عطف خود رسیده است، تنزل بهای واقعی اسکناس از حد معمول هم نسبتاً کمتر است.

خشمی که جنوبیها در مقابل قوانین لینکلن از خود نشان دادند، خود گویای اهمیت این قوانین است. تمام قوانین لینکلن بصورت شرایط بسیار پیش پا افتاده‌ای بنظر می‌رسند که معمولاً يك وکیل مدافع در مقابل وکیل مدافع طرف مخالف عنوان میکند ولی این بهیچ وجه از ارزش محتوای تاریخی آنها نمی‌کاهد و در حقیقت من وقتی آنها را با آنهمه لفافه‌های پر زرق و برقی که يك فرانسوی بکار می‌برد تا

بی‌اهمیت‌ترین نکات را عنوان کنند مقایسه می‌کنم، از آن لذت می‌برم.

البته منم مثل دیگران جنبه‌های اعتراض‌آمیزی را که این نوع جنبشها در خود یانکیها پدید آورده است، می‌بینم ولی توضیح آن را در طبیعت دموکراسی «بورژوازی» می‌یابم. بهر تقدیر این حوادث در آنجا يك غلیان عمومی است و هیچ چیز در این میان به اندازه برخورد انگلیسیها با این حوادث، مشمژکننده نیست.

۲۹- نامه انگلس به مارکس، ۵ نوامبر ۱۸۶۲

در مورد آمریکا، البته منم فکر میکنم که مؤتلفین در مریلند ضربه روحی بسیار شدیدی خورده‌اند. منم قبول دارم که تصاحب قطعی ایالات مرزی تکلیف جنگ را معلوم خواهد ساخت. اما من بهیچ وجه مطمئن نیستم که جریان حوادث، آن سپر کلاسیکی را که بنظر میرسد تو به آن معتقدی، طی خواهند کرد. علیرغم همه جیب و دادهای یانکیها، هنوز بهیچ وجه شواهدی برای آن وجود ندارد که مردم این امر را يك مسئله حیاتی ملی تلقی کرده‌اند، برعکس، این پیروزیهای انتخاباتی دموکراتها نشان میدهد که این حزب بزرگترین بهره‌ها را از جنگ برده و در حال رشد است. اگر تنها يك دلیل با يك نوع نشانه‌ای از آن وجود داشت که توده‌های مردم در شمال، در حال شورش میباشند - همانگونه که در سالهای ۱۸۹۲ و ۱۸۹۳ در فرانسه صورت گرفت آنوقت میشد به اوضاع امیدوار بود ولی تنها انقلابی که میشود از اینها انتظار داشت ظاهراً ضد انقلاب دموکراتیک و يك صلح گنبدیده است که شامل تقسیم ایالات مرزی نیز میگردد. قبول دارم که این امر بطور درازمدت بماجرا پایان نخواهد داد ولی در حال حاضر باید اذعان کنم که من شخصاً نمیتوانم برای مردمی ارزش قائل باشم که با مسایلی به این مهمی چنین برخوردی دارند، از دشمنی که جمعیتش يك چهارم است شکستهای پی در پی خورده و تنها پیروزی‌شان در ظرف ۱۸ ماه فقط این بوده است که کشف کنند که همه ژنرالهایشان تا چند حد احمق و افسرانشان تا چه اندازه بزدل و خائن بوده‌اند. بهر حال حتی در يك جمهوری بورژوازی هم، اگر قرار بود کارش بزوال ابدی نیانجامد، جریانها باید مسیر دیگری را طی کنند. در مورد مسئله دناثت بی حد و حصری که انگلیسها در برخورد با این ماجرا از خود نشان میدهند، کاملاً باتو موافقم.

۳۰- نامه انگلس به مارکس، ۱۵ نوامبر ۱۸۶۲

من بی‌صبرانه منتظر ورود کشتی بخاریکه از نیویورک میرسد هستم تا از اخبار مربوط به انتخابات نیویورک اطلاع حاصل کنم. اگر دموکراتها در ایالت نیویورک پیروز شوند، آنوقت دیگر من نمیدانم راجع به این یانکیها چطور فکر کنم. درک این موضوع - که ملتی در يك چنین معضل تاریخی بزرگی که با موجودیت او مربوط میباشد، قرار گرفته باشد و بتواند پس از ۱۸ ماه مبارزه با همه توده‌هایش، ارتجاعی بشود و بسقوط خود رای بدهد - از فهم من خارج است. گرچه جنبه خوب قضیه این خواهد بود که جمهوری بورژوازی حتی در آمریکا نیز به این فضاقت مشتت باز می‌شود و دیگر در

آینده کسی نمیتواند درباره مزایای ذاتی آن تبلیغ کند و همه مجبورند که آن را فقط بتوان یک وسیله و یک شکل گذار به انقلاب اجتماعی پذیرند. با اینهمه برای من دردآور است که یک الیگارشیز مزخرف بتواند با فقط نصف جمعیت خود راهمساز و هم قدرت یک دموکراسی قوی و بزرگ و ناامید، نشان بدهد. در مورد بقیه قضایا هم در صورت پیروزی دموکرات‌ها، مک‌کلیلان گرانمایه و [فارغ‌التحصیل‌های] وست‌پوینت بهترین بهره‌داری را از آن خواهند کرد و عظمت این کشور بزودی به پایان خواهد رسید. آنوقت این حضرات تنها وقتی موفق به عقد صلح خواهند شد که جنوب تنها به این شرط که رئیس جمهور همواره جنوبی باشد و تعداد نمایندگان شمال و جنوب در کنگره همیشه برابر باشند، مجدداً به اتحادیه بپیوندند. اینها حتی قادرند از این پس جفرسون دیویس را بعنوان رئیس جمهور ایالات متحده بشناسند و در صورتیکه راه دیگری برای صلح وجود نداشته باشد، تمام ایالات مرزی را نیز یکسره تسلیم نمایند. در این صورت فائحه آمریکا خوانده شده است. از آزادی لینکلن هم هنوز هیچ اثری نمی‌بینم. شمال غرب هم که از بیم شورش سیاهان به دموکراتها رأی داده است.

۳۱- نامه مارکس به انگلس، ۱۷ نوامبر ۱۸۶۲

بنظر من، تو بیک جنبه جنگ آمریکا، زیاده از حد توجه میکنی، من در یک قهوه‌خانه آمریکائی، تعداد کثیری از روزنامه‌های جنوبی را خواندم و متوجه شدم که مؤلفین به تنگنا افتاده‌اند. روزنامه‌های انگلیسی اخبار جنگ «کورینت» را پنهان نگاهداشته‌اند. روزنامه‌های جنوبی آن را خارق‌العاده‌ترین بدشانسی - که از زمان قیام مسلحانه تا کنون برای آنها روی داده است - میدانند. ایالت جورجیا خواسته است که «قانون نظام وظیفه» ایالات مؤتلفه ملغی گردد، [۵۷] ویرجینیا بقول خود فلورید دزد، بحق به اصطلاح به «آفریننده خود» جفرسون دیویس برای سرپازگیری بیشتر در ایالتش اعتراض کرده است. اولدهام، نماینده تکزاس در کنگره ریچموند، علیه انتقال «سربازان دست چین شده» از جنوب غرب به شرق همین ویرجینیا رسماً اعتراض کرده است. از همه این مشاجرات دو نتیجه غیر قابل انکار گرفته میشود:

یکی اینکه دولت مؤتلفه بحدنهایی تلاشهای فراوان خود برای یزکردن غلام صفوف ارتش خود، رسیده است.

دیگر اینکه ایالات [جنوب] در حال آنند که در مقابل مؤتلفین جدائی طلب «به‌حقوق ایالتی خود» متوسل گردند، همان حقوق ایالتی‌ایکه بهانه آنها بر علیه اتحادیه بود.

من پیروزیهای دموکراتها در شمال را بمنزله واکنشی در برابر دولت فدرال تلقی میکنم که با رهبری غلطش در جنگ و ندانم‌کاریهای مالیش، راه را برای این عناصر محافظه کار هموار کرد. باید گفت که این نمونه همان واکنشی است که در هر جنبش انقلابی با آن مواجه میشویم، مثلاً درموقع برگزاری کنگره این واکنش آنقدر قوی بود که بنظر میرسید ضد انقلاب میخواهد بر سر کشتن شاه به‌آراء عمومی مراجعه کند و

رهبری آنقدر قوی بود که بناپارت اول مجبور شد پاریس را بتوپ ببندد. از طرف دیگر انتخابات تا ۴ دسامبر ۱۸۶۲ تأثیری در ترکیب کنگره نخواهد داشت و نقش آن فقط این است که همچون مهمیزی بر سر دولت جمهوریخواه - که خود شمشیر بالای سرش آویزان است فرود آید. بهر حال نمایندگان جمهوریخواهی که فنای خود را نزدیک میبینند حتی اگر بخاطر تنفرشان نسبت به حزب مخالف هم که باشد سعی میکنند از این دوره کوتاه بهره‌برداری بهتری بکنند.

در مورد مک‌کلیلان هم باید گفت که در ارتش او افسردگی نظیر هوکر و جمهوریخواهان دیگری وجود دارند که به دستور دولت فوراً وی را توقیف خواهند کرد. علاوه بر اینها، احتمال مداخله فرانسویها هم وجود دارد که میتوان آن را واکنش در برابر واکنش نامید.

بنابراین، من مسائل را آنقدرها هم بد نمی‌بینم. بنظر من آنچه بیشتر از هر چیز میتواند صدمه وارد آورد رفتار گوسفندماپانه در لاگانشیر است. چنین چیزی تا بحال در اینجا سابقه نداشته است و از آن بی‌سابقه‌تر این است که این توده صنعتی حتی «نظائر به‌فداکاری» هم نمی‌کنند بلکه افتخار تأمین مخارج ارتش را به بقیه انگلستان محول کرده است که هزینه حراست سرمایه آنها را بپردازد. در دوران اخیر انگلیس بیش از هر کشور دیگری آبروی خود را برده است: کارگران با خصلت بردگی مسیحیشان و یورژواها و اریستوکراتها با کوششان برای به‌بردگی گرفتن کارگران به‌مستقیم‌ترین شکل آن، گرچه این دو تجلی مکمل یکدیگرند.

۳۲- نامه انگلس به مارکس، ۳۰ دسامبر ۱۸۶۲

در مورد شکست برنساید بنحو وحشتناکی مبالغه شده است. این امر مسلماً بر روحیه ارتش لطمه خواهد زد ولی نه آنقدر که شکست در میدان جنگ به‌مرور زمان لطمه میزند. گویاتدارکات تاکتیکی بی اندازه افتضاح‌آمیز بوده است. قاعدتاً حمله جانبی جناح چپ میبایستی خیلی قبل از حمله پیش قراولانی که تحت فرماندگی سامنر بودند، انجام میگرفت. این موضوع کاملاً از قلم افتاده است. سامنر ظاهراً حتی قبل از آنکه فرانکلین با وی وارد یک جنگ جدی بشود، به‌هچل افتاده بوده است. بنابر این برنساید هم نتوانسته بود تصمیم بگیرد که چگونه از افراد ذخیره‌اش استفاده کند. موفقیت‌های جناح چپ به‌او اجازه میداد که اقلأ تعدادی از این افراد را به‌آنجا بفرستد، چون در آنجا بود که نبرد تعیین‌کننده میبایستی صورت گیرد. بجای اینکار او آنها را به‌جلو فرستاد، آنها خیلی دیر. به‌این معنی که اولاً آنها را نه بعنوان قوای امدادی بلکه بجای قشون شکست خورده سامنر فرستاد و ثانیاً آنقدر دیر آنها را حرکت داد که قبل از اینکه نیمی از آنها وارد صحنه عملیات شوند، شب فرا رسیده بود. البته این بررسی بر اساس اطلاعات مختصری است که از روزنامه‌های آمریکائی کسب میکنیم بدون آنکه واقعاً از کارزار خبر داشته باشیم. در مورد بقیه قضایا، بنظر

میرسد که برنساید می‌توانسته‌است با ارتش عظیم خود اوپاشانرا بمحاصره درآورده بخصوص که او مطمئناً ۱۵۰ هزار سرباز در برابر ۱۰۰ هزار سرباز دشمن در اختیار داشته است ولی این اعتقاد که فقط با قرار دادن تمام قوا در يك خط عرضی میتوان از واشنگتن در مقابل دشمن دفاع کرد، مانع کار او شد. البته بهرحال این حماقت که یکماه تمام به‌ایالات مؤتلفه فرصت داده شود تا موقعیت خود را تثبیت کنند و بعد هم حمله از روبرو به آنها، حماقتی است که تنها راه انتقاد از آن، شلاق است.

۳۳- نامه مارکس به انگلس، ۲ ژانویه ۱۸۶۳

گویا برنساید درنبرد فریدریکسبورگ مرتکب اشتباهات تاکتیکی بزرگی شده است. مثل اینکه از در اختیار داشتن آنچنان نیروی جنگی عظیمی دستپاچه شده بوده است. بهرحال نا آنجا که به حماقت او مربوط می‌شود یکی انتظار ۲۶ روزه اوست که یقیناً خیانت مسلم وزارت جنگ در واشنگتن محسوب می‌شود و حتی خبرنگار «تایمز» در نیویورک تصدیق می‌کند تدارکاتیکه قرار بود بلافاصله برای برنساید فرستاده شود، بعد از چندین هفته به او رسیده است. دومین اشکال کار او این بود که حتی وقتی هم که حمله را شروع کرد، ضعف اخلاقی شدید خود را نشان داد. بطوریکه حتی «تریبون» محترم نیز به او مشکوک شد و تهدید کرد که او را از کار برکنار خواهند کرد. این روزنامه باولوله و در عین جهالت خود خیلی زیان وارد می‌آورد.

دموکراتها و طرفداران مک‌کلیلان نیز طبعاً برای آنکه در مورد این موقعیت ناخوشایند، کاملاً مبالغه کرده باشند، دسته جمعی و يك صدا جار و جنجال به راه انداختند. این «شایعه» را که مک‌کلیلان «مرد پارسای» روزنامه «تایمز» بواسنگتن احضار شده است، مدیون آقای رویتر هستیم.

این شکست «از نظر سیاسی» خوب بود. اینها نباید قبل از ژانویه ۱۸۶۳ خوش شانسی می‌آوردند زیرا به این ترتیب ممکن بود باعث ملفی شدن اعلامیه [آزادی] بشود. «تایمز» و شرکاء آشکارا در مورد میتینگهای کارگری منچستر، شفیلدولندن [۵۸] بشدت عصبانی میباشند. این کار خیلی خوبست تا چشمهای پانکی‌ها را باز کند. در مورد بقیه قضایا آقای اوپدایک (شهردار نیویورک و اقتصاددان سیاسی) قبلاً در میتینگی در نیویورک گفته است: «ما میانیم که طبقه کارگر انگلس با ماست و طبقات حاکمه انگلس مخالف ما میباشند».

من جداً متأسفم که در آلمان چنین تظاهراتی برگزار نمی‌شود. زیرا خرجی ندارد و در مقابل، بازده بین‌المللی عظیمی در برخواهد داشت. در این مورد آلمان زمینه مناسبی هم داشت چون خیلی پیش از آنچه فرانسه در قرن هیجدهم به پانکی‌ها کمک کرده بود آلمانها در این روزها [به پانکی‌ها کمک] کرده‌اند. این حماقت دیرینه آلمانی است که اجازه نمیدهد این کشور خود را در صحنه بین‌المللی بشناساند و آنچه را واقعاً انجام داده است مورد تایید قرار دهد.

۳۴- نامه انگلس به مارکس، ۱۷ فوریه ۱۸۶۳

اوضاع سرزمین پانکی‌ها نکبت‌بار است. این واقعیت حالا مضحکه تاریخ شده است که دموکراتها در مقابل تنگ‌نظران، حزب رزمنده محسوب گردند. ج - مک‌کی نیمچه شاعر ورشکسته دوباره خود را مسخره کرده است. از منابع خصوصی در نیویورک شنیده‌ام که شمال بمقیاسی که تا به حال سابقه نداشته است به‌تهیه تدارکات پرداخته است. ولی از طرف دیگر علائم تبلی و بی‌لباقتی برای پیروزی روزپروژه بیشتر در اینها ظاهر می‌شود. کجاست آن حزبی که پیروزی و موجودیتش مترادف پایان پیروزمندانه جنگ است؟ بهرحال مردم در اینجا شیفته پول شده‌اند و این علامت بدیست. خوشبختانه در شرایط فعلی صلح امکان پذیر نیست، در غیر این صورت این مردم از مدت‌ها قبل صلح میکردند فقط برای اینکه بتوانند دلار در پیاورند و راحت زندگی کنند. يك سرگرد ارتش مؤتلفین که در کادر [ژنرال] لی خدمت میکند و در درگیری نزدیک ریچموند شرکت داشته است، چند روز قبل بمن گفت که طبق اسنادی که خود ژنرال لی به او نشان داده حتی پس از جنگ نیز شورشیان هنوز لااقل ۴۰ هزار ولگرد در اختیار داشتند البته او در عین حال به ارتش غربی فدرال با احترام خاصی می‌نگرد. از همه اینها گذشته او يك الاغ پیش نیست. [بقیه نامه از بین رفته است].

۳۵- نامه مارکس به انگلس، ۲۴ مارس ۱۸۶۳

مهمترین چیزی که در تاریخ آمریکا توجه مرا جلب میکند این است که آنها فرمان مصادره را صادر خواهند کرد [فرمانی که طبق آن هر فرد عادی با اجازه دولت حق خواهد داشت که مایملک يك دولت خارجی یا اتباع خارجی را بتلاقی خسارتی که از جانب آن دولت یا یکی از اتباعش دیده است، تصاحب کند]. اجرای این فرمان دو مورد انگلس، مسئله پیچیده دیگری بوجود خواهد آورد و در شرایط مطلوب ممکن است منجر به جنگ با انگلس گردد و آنوقت جان‌پول خودخواه متوجه خواهد شد که نه تنها پنبه بلکه ذرت هم در برابر چشمهایش غیب خواهد زد. سیوارد در آغاز جنگ داخلی، تصمیمات کنگره ۱۸۵۶ پاریس را در مورد آمریکا موقتاً پذیرفت (که در گزارش مربوط به اجرای ترنت بچاپ رسید). کنگره واشنگتن ولینکلن که بشدت از دست دزدان دریائی جنوب در لیورپول عصبانی بودند، اکنون به این مسخره‌بازی خاتمه داده‌اند. این مسئله باعث عدم رضایت شدید بازارپورس اینجا شده است. منتهی جرابد اینجا مثل سگهای وفادار طبعاً فقط دستورات را اجرا میکنند و چیزی درباره این جریان در روزنامه‌هایشان نمی‌نویسند.

۳۶- نامه انگلس به مارکس، ۱۱ ژوئن ۱۸۶۳

در آمریکا روال اوضاع جالب شده است. جو رزمنده با گراف‌گویی‌هایش خود را به اقتضای کشانده است. [۵۹] روزن کرائز خواست و فقط گرانیت خوب کار میکند. عملیاتش در برابر ویکسبورگ - از جنوب غرب تا شمال شرق قطع راه ارتش امدادی

و دفع آن و سپس پیشروی سریع در مقابل ویکسبورگ و حتی حملات جسورانه و بی ثمرش، همه عالیست. در حال حاضر من امکان جمع آوری ارتش امدادی کافی را مشکل می بینم. ولی خوب، از طرف دیگر بارها ناظر بوده ایم که ژنرالهای آمریائی برای مدت يك دو هفته خوب عمل میکنند و آنوقت یکباره دیوانگی عظیمی از آنها بروز میکند. بنابراین محالست بتوان در مورد عملیات بعدی آنها هیچگونه پیش بینی ای کرد.

۳۷- نامه مارکس به انگلس، ۶ ژوئیه ۱۸۶۳

فکر میکنم عملیات نظامی جنوب علیه شمال، درحقیقت در اثر سروصداهای جراید ریچموند و طرفداران نشان به ژنرال لی تحمیل شده است. من آن را يك ضربه اضطراری تلقی میکنم. در مورد بقیه قضایا این جنگ مدت مدیدی بطول خواهد انجامید و لذا اروپا که از آن نفع میبرد باید از این مسئله خیلی خوشحال باشد.

۳۸- نامه مارکس به انگلس، ۱۵ اوت ۱۸۶۳

در اینجا تنگ نظران از دست «تایمز» خیلی عصبانی هستند، زیرا «تایمز» دست و پای آنها را به تله وام مؤتلفین انداخته است. این افراد شریف - همانطور که کوبت هم قبلاً به آنها گفته بود - خوب میدانند که «تایمز» به فکر سوداگری است و تا زمانی که تعادل بنفع او باشد برایش بهیچوجه مهم نیست که تعادل چگونه برقرار شده است. حضراتی از «تایمز» نظیر ج. اسپنس - به قول «ریچموند اینکواریر» مردیکه [تمام طلب کاریش] را باطلای خالص به او پرداخته ایم - مقدار زیادی اسناد وام را بچنگ آورده است، قسمتی را برایگان و قسمت دیگر را با ۵۰ درصد تخفیف از قیمت اصلی خریده و بعد یکباره قیمت آنها را به ۱۰۵ دلار افزایش داده است.

بنظر من برای ایالات متحده بسیار مهم است که بقیه بنادر پرآ - که بزودی در آنها با ارتش بوستراپا درگیر خواهد شد، از قبیل چارلستون، موبیل و غیره - هرچه زودتر تصاحب کند. این لازار بود و تورمز همایونی - حالا نه تنها عمیوش بلکه خودش را هم مسخره کرده است. او با مراجعه به آراء عمومی، کاریکاتوری از مراجعه به آراء عمومی ارائه داد که در نتیجه آن نه تنها خودش بلکه نیس و ساوی را نیز فرانسوی کرد! بنظر من او گردن خودش را در مکزیک خواهد شکست، البته چنانچه قبلاً کسی او را بداز نزنند.

۳۹- نامه مارکس به انگلس، ۲۶ مه ۱۸۶۴

نظرت راجع به عملیات گرانانت چیست؟ «تایمز» فقط استراتژی لی را که در پناه عقب نشینی ها، پنهان شده است، تحسین می کند. تولسی امروز صبح مینویسد «باید اذعان کنیم که این استراتژی خیلی محیلا نه است. من از ته دل آرزو میکنم که باتلر پیروز شود. هیچ چیز بهتر از این نخواهد بود که او ابتدا وارد ریچموند شود. خیلی بد خواهد شد اگر گرانانت عقب نشینی کند ولی بنظر من خودش بهتر میداند که اوضاع از چه قرار است. بهر حال اولین کارزار کنتاکی در پیش است و احتمالاً شکست که در تنسی نصیب برآک شد، در اینجا منتظر ویکسبورگ میباشد...

۴۰- نامه انگلس به مارکس، ۳۰ مه ۱۸۶۴

نبرد ویرجینیا، یکبار دیگر خصوصیات بی تصمیمی و یا بهتر بگوئیم اشکالی را که در رابطه با

فیصله اوضاع بر اساس يك تصمیم قاطع - در این دشت وجود دارد، نشان میدهد. من به اخبار «اسکوتیا» چندان اهمیتی نمیدهم. تنها چیزی را که نشان میدهد این است که لی بعزت يك باران هشت روزه از نبرد طولانی ای نظیر نبرد سولفرینو، نجات یافته است که البته برای او خیلی مهم است. دو نبرد دیگر نظیر این نبرد کافیسست تا ارتش او را - که مجبور است بموضع جدیدی عقب نشینی کند در موقعیت اسفناکی قرار دهد. بنظر نمی رسد که او قبل از رسیدن به ریچموند بتواند مقاومت دیگری از خود نشان بدهد. گرانانت هم مسلماً گرفتار رکودی مشابه شده است ولی البته نه تا این حد. قوای امدادی که حالا یکمک او میرسد دیگر ارزش چندانی ندارد. با اینهمه چنانچه لی سریعاً به ریچموند عقب نشینی کند موجب شگفتی من نخواهد شد. آنوقت در آنجا است که نبرد تعیین کننده، درخواست گرفت.

۴۱- نامه مارکس به انگلس، ۷ ژوئن ۱۸۶۴

اخبار امریکا بنظر من خیلی خوب می آیند. مخصوصاً از مقاله امروز «تایمز» خیلی کیف کردم. این سرمقاله ثابت میکند که گرانانت مرتباً شکست خورده و احتمالاً پس از تصرف ریچموند به خاطر شکست هایش مجازات خواهد شد.

۴۲- نامه انگلس به مارکس، ۹ ژوئن ۱۸۶۴

خیلی دلم میخواهد بدانم اوضاع در ویرجینیا چگونه خواهد شد. طرفین متخاصم در حال توازن بنظر میرسند و يك حادثه جزئی که بیک بخش از قوای گرانانت ضربه بزند، میتواند توازن را بنفع لی برهم بزند. جنگ در مقابل ریچموند ممکن است در شرایطی کاملاً متفاوت صورت گیرد، زیرا باتلر مسلماً از بورگارد ضعیف تر است، در غیر این صورت اجباراً موضع تدافعی اتخاذ نمی کرد. تازه بشرط آنکه تعادل قوا هم وجود داشته باشد، لی با پیوستن به بورگارد، در ریچموند، قدرت بیشتری کسب خواهد کرد تا گرانانت با پیوستن به باتلر. زیرالی میتواند با سنگر بندی هایی که در اردوگاهش کرده است، با قدرت تمام از هر طرف رودخانه جیمز ظاهر شود در حالیکه گرانانت باید برای رسیدن به کناره جنوبی رودخانه، قوایش را تقسیم کند. بهر حال امیدوارم گرانانت همه جا موفق شود زیرا بطور مسلم لی پس از اولین نبرد ویلدرنس []، دیگر بمصاف قطعی در میدان بازرگشتی نشان نمیدهد. و برعکس نیروی اصلی خود را در مواضع سنگر بندی شده نگاه میدارد و تنها بهزد و خورد های تهاجمی مختصری اکتفا میورزد. ضمناً از طرز عمل اصولی گرانانت هم خوشم میاید برای این قبیل میدانهای جنگ و در مقابل این نوع دشمنان، این تنها شیوه صحیح است.

۴۳- نامه انگلس به مارکس، ۴ سپتامبر ۱۸۶۴

راجع به اوضاع امریکا چه فکر میکنی؟ لی با روش کاملاً استادانه ای در سنگر های اردوگاه خود در ریچموند آفتابی میشود، بی جهت نیست که تا کنون سه نبرد بزرگ در این ناحیه صورت گرفته است. ولی با چند گروه کوچک، بخش اصلی ارتش گرانانت را سخت درگیر میکند در حالیکه با قسمت اعظم قوایش دست به عملیات تهاجمی در ویرجینیا ی غربی میزند و واشنگتن و پنسیلوانیا را تهدید مینماید. این بهترین نمونه ایست که پروسی ها میتوانند از آن سرمشق بگیرند. آنها میتوانند جزئیات يك کارزار را برای اردوگاه سنگر بندی شده ای نظیر کوبلنس از اینها بیاموزند

ولی طبیعتاً آنها می‌توانند از این ژنرال‌های تازه کار چیزی یاد بگیرند. این گرانته - ستوانی که شش سال پیش بخاطر مستی از ارتش اخراج شد و بعداً که بعنوان مهندس در سنت لوئیز مشغول بکار شد و دائم الخمر بود هدف بسیار جمع و جور بود. با جان توپچی‌هایش بی محابا بازی می‌کند و ظاهراً يك استراتژیست کوچک است (یعنی در عملیات روز به روز) خیلی خلاقست ولی من در ناصیه او نمی‌بینم که بتواند کل صحنه جنگ را یکجا مورد مذاکره قرار داده و از آن نتیجه‌گیری کند. کارزار علیه ریچموند بنظر من بنحو بدی صورت می‌گیرد. اینکه گرانته با ناشکیبائی یکبار به این سو و یکبار بسوی دیگر یورش می‌برد بدون آنکه در هیچ کجا با خندق و گودال، ثابت قدمی خود را نشان دهد نشانه شومی است. بطور کلی امور مهندسی و معلومات تئوریک یانکی‌ها وضع ناهنجاری دارد و البته طبیعی است که این نوع چیزها به‌تجربه سنتی احتیاج دارد و به آسانی و بطور خلق الساعه عملی نیست. اینکه آیا شرمین می‌تواند در آتلانتا جای پا از کند یا نه هنوز کاملاً معلوم نیست با اینهمه فکر می‌کنم شانس زیادی داشته باشد. حملات چریکی و سواره نظام به پشت جبهه‌اش، بزحمت می‌تواند صدمه‌ای به او وارد سازد. سقوط آتلانتا مسلماً ضربه بسیار شدیدی به جنوب خواهد زد. چون علاوه بر آن کارخانجات اسلحه‌سازی جنوب و غیره نیز در اینجا قرار دارند از این گذشته ارتباط راه آهن آتلانتا و کارولینای جنوبی نیز قطع خواهد شد. فاراتات مرد ثابت قدمی است و بخوبی میدانند که چکار می‌کنند. ولی اینکه آیا خودمو بیل هم سقوط خواهد کرد یا نه مسئله بسیار پیچیده است. شهر بخوبی سنگر بندی شده است و تا آنجا که من اطلاع دارم تنها از راه خشکی می‌توان آنرا اشغال کرد، زیرا کشتی‌های مخصوص آبهای عمیق نمیتوانند به اندازه کافی به آن نزدیک شوند. مسلماً بخش کردن نیروهای مهاجم در طول ساحل و یورش همزمان به چارلستون و مو بیل - بجای آنکه یکی پس از دیگری و هر بار با نیروی کامل صورت گیرد - جنون محض است.

من به نخواستار صلحی که اینروزها متداول میشوند و حتی به شایعه مذاکرات مستقیم لینکلن [۶۰] توجه زیادی ندارم. و فکر می‌کنم که همه اینها مانورهای انتخاباتی باشند. با وضع موجود بنظر من انتخاب مجدد لینکلن بسیار محتمل می‌باشد.

۴۴- نامه مارکس به انگلس، ۷ سپتامبر ۱۸۶۴

بین خودمان بماند در موقعیت فعلی بنظر من وضع امریکا خیلی بحرانی بنظر میرسد و چنانچه برای گرانته يك شکست سخت و برای شرمین يك پیروزی بزرگ در برداشته باشد، بدنخواهد شد. ولی يك سلسله زد و خورد های کوچک و مداوم درست در موقعیت انتخاباتی فعلی بسیار خطرناکست. من هم با عقیده تو در مورد محتمل بودن انتخاب مجدد لینکلن کاملاً موافقم و يك به صد شرط می‌بندم. البته در کشوری که نمونه دوز و کلک‌های دموکراسی است، ایام انتخابات مملو از اتفاقاتی است که از نظر منطق حوادث (که بقول دیوید اورکرات بزرگ، درست شبیه بی‌منطقی «عدل يك لکوموتیو» می‌باشد)، میتواند همانند سیلی سختی بر صورت انسان فرود آید. برای جنوب يك متارکه جنگی ضروری بنظر میرسد تا بتواند از فرسودگی کامل نجات یابد. جنوب در براه انداختن این شعار [متارکه] نه تنها در ارگانهای شمالی بلکه در ارگانهای

ریچموند نیز پیشقدم بود. منتهی بمحض انعکاس آن در نیویورک «ریچموند اگزامینر» با خرسندی آنرا شمالی‌ها نسبت داد. اینکه آقای دیویس تصمیم گرفته است که با سر بازان سیاه به عنوان «اسرای جنگی» رفتار کند - بنا بر آخرین دستورات رسمی وزیر جنگ او - گویای خیلی موضوعات است.

لینکلن مسلماً برای موفقیت در این انتخابات بر گهای برنده زیادی دارد (البته پیشنهاد صلح از طرف او طبعاً فقط حرف مفت است)، انتخاب يك کاندیدای مخالف احتمالاً بيك انقلاب واقعی منجر خواهد شد با اینهمه اهمیت تصادمات نظامی هشت هفته آینده بر روی این مسئله را نمیتوان نادیده گرفت. از زمان شروع جنگ تا کنون، این ایام بطور قطع حساسترین لحظات بشمار می‌روند. چنانچه این لحظات بسادگی سپری شوند آنوقت لینکلن بیر هر چه دلش بخواهد، میتواند بکند. البته این بیر مرد نمیتواند ژنرال «بساد» ولی شاید بتواند وزرای بهتری برای خودش انتخاب کند. ناگفته نماند که روزنامه‌های مؤلفین نیز همانقدر به وزرای خودشان حمله می‌کنند که یانکی‌ها بوزرایشان درواشنگتن. اگر لینکلن این بحران را پشت سر بگذارد - که بسیار محتمل است - در شرایط کاملاً متفاوت آینده برنامه‌ای بسیار رادیکال تر اتخاذ خواهد نمود. و آنوقت بیر مرد خواهد توانست روشهای افراطی تری پیدا کند که ضمن سازگار بودن با وجدان او، روش قانونی او را نیز تأیید نماید.

۴۵- نامه انگلس به مارکس، ۹ نوامبر ۱۸۶۴

مثل اینکه جریانات ریچموند در حال پایان یافتن می‌باشند. ولی تا زمانیکه لی را مجبور نکرده اند که عملیات خود را فقط بيك حالت تدافعی خالص محدود نماید و بخصوص تا وقتیکه تمام قوای خود را برای الحاق به ارتشش از دره شناند و خارج نکرده و تا زمانیکه ریچموند کاملاً محاصره نشده باشد، تمام یورش‌های تهاجمی گرانته علیه ریچموند یا پیتزبورگ بی معنا خواهد بود، مثل سباستوپول که بالاخره هم محاصره نشد. خیلی دلم می‌خواهد بدانم مسیو بورگارد چه خواهد کرد. مسلماً اگر کمتر از خود فرمانده قبلی - کاری از پیش نبرد، بیشتر از او هم نخواهد کرد. من به این قهرمان پفکی کمترین اعتمادی ندارم.

۴۶- نامه مارکس به انگلس، ۲ دسامبر ۱۸۶۴

بمحض آنکه با این تحریکات رو برو می‌شویم، در سرها شروع میشوند. مثلاً دوباره مسئله پیام [انترناسیونال اول] پیش آمد که این دفعه خطاب به لینکلن بود و من میبایستی آنرا تنظیم نمایم (که این خود از هر کار اصولی سخت‌تر بود) زیرا جمله بندی این نوع پیامها محدود است باید اقل از عبارات عامیانه دموکراتیک متمایز باشد.

با اینکه قرار بود پیام لینکلن به آدامس [سفیر امریکا در انگلس] تسلیم شود، معهذاً برخی از انگلیسی‌های عضو کمیته اصرار داشتند که از نظر مراعات رسوم، این ماموریت بیکي از اعضای پارلمان محول گردد. این تقاضا به اتفاق آراء اروپائی‌ها و با پشتیبانی اکثریت انگلیسی‌ها رد شد و برعکس اعلام گردید که این رسوم کهنه انگلس باید منسوخ شوند. از طرف دیگر، لوله مثل يك خرچنگ چسبیده بوده که پیام بجای آنکه خطاب به لینکلن باشد، به مردم امریکا خطاب شود. من

اورا حسابی مفتضح کردم و برای انگلیسی‌ها تشریح کردم که اتیکت دموکرات مأبانه فرانسوی يك پشیز هم بیش از اتیکت سلطنتی آنان ارزش ندارد.

۴۷- نامه انگلس به مارکس، ۷ فوریه ۱۸۶۵

در آمریکا، آغاز کارزار در ماههای مارس و آوریل در برابر ریچموند، احتمالاً برای تمام طول سال تعیین کننده خواهد بود. چنانچه گرانٹ موفق به پیرون راندن لی از آنجا بشود، دیگر کار مؤتلفین تمام است، ارتش دشمن تارومار خواهد شد و جز جنگهای دزدان سرگردنه - که اکنون در غرب تنسی و تقریباً همه جای دیگر براه انداخته‌اند، کاری از آنها ساخته نیست. در حال حاضر هم در حقیقت ارتش لی، تنها ارتشی است که جنوبی‌ها دارند، بنابراین همه چیز بستگی به داغان کردن آن دارد. بخوبی میتوان برآورد کرد که در حال حاضر قلمرو تدارکات برای لی فقط به جنوب ویرجینیا، کارولینا و حداکثر قسمتی از جورجیا محدود شده است.

۴۸- نامه مارکس به انگلس، ۱۰ فوریه ۱۸۶۵

این حقیقت که لینکلن جواب ما را اینقدر محترمانه و جواب «جامعه آزادی بورژوازی» را تا این حد خشک و فقط بصورت فرمالیته داده است، آنچنان موجب عصبانیت «دیلی نیوز» شده بود که پاسخ لینکلن بما را اصلاً چاپ نکرد. ولی وقتی با تأسف عمیق متوجه شد که «تایمز» آنرا منتشر کرده است، ناگزیر شد آن را خیلی دیر و با تأخیر چاپ کند. لوی هم بهمین صورت معر شد این قرص تلخ را قورت بدهد. تفاوت پاسخ لینکلن به ما و به بورژواها چنان سر و صدائی در اینجا پیا کرده است که در «باشگاههای» وست‌اند [یکی از محلات لندن] همه با خواندن آنها کله‌شان را تکان میدهند. تو خوب متوجه میشوی که این جریان تا چه حد بِنفع افراد ماست.

۴۹- نامه انگلس به مارکس، ۱۶ آوریل ۱۸۶۵

راجع به ریچموند چه میگوئی؟ من انتظار داشتم که لی بجای فرار مثل يك سرباز عمل میکرد و تسلیم میشد، چون در این صورت لااقل وضع ارتش او بهتر میشد. ولی خوب این طور بهتر شد. او پایان حقارت‌آمیزی داشت و تراژدی با يك پایان کمدی خاتمه یافت.

۵۰- نامه مارکس به انگلس، ۱ مه ۱۸۶۵

سلحشوری جنوب پایان با ارزشی داشت. ترور لینکلن بزرگترین حماقتی بود که اینها مرتکب شدند [۶۱]. جانسون، سخت‌گیر، انعطاف‌ناپذیر و انتقام‌جوست و بعنوان يك سفید فقیر پیشین، نفرت عجیبی نسبت به الیگارشی دارد. او بجای شرکت در مراسم تشریفاتی حضرات، از روحیه‌ایکه در اثر ترور لینکلن در شمال پدید آمده است برای اجرای مقاصد خود بهره‌برداری خواهد کرد.

۵۱- نامه انگلس به مارکس، ۳ مه ۱۸۶۵

گرانٹ تا آنجا که به نقشه‌های استراتژیک مربوط می‌شود، در ریچموند عیناً جنگ یتارا

تکرار کرد و عیناً هم بهمان نتیجه هم رسید؛ تسخیر کلیه قلمرو ارتش دشمن، با این تفاوت که برای جمع‌آوری محصول مجبور به راه‌پیمائی طولانی هم نشد.

حالا جانسون هم تسلیم شده است [۶۲] و بنابراین من شرط دو ماه قبل خودم را که گفته بودم: در روز اول مه جنوبی‌ها دیگر ارتشی نخواهند داشت بردم. مقاومت‌های کوچک فعلی، دیگر به‌راهنی تعبیر میشود و همین هم هست. بهرحال، جانسون درمصادره املاک بزرگ سماجت بخرج خواهد داد [۶۳] و بنابراین آرام کردن و تجدید سازمان جنوب را بصورت حادثی دنبال خواهد کرد. لینکلن بهیچ وجه اینقدر سماجت نمی‌کرد. طرفداران جنوب در اینجا خود را به این بهانه تسلی میدهند که آنها مجبور بودند آن سر و صداهای دیوانه‌وار را براه بیاندازند زیرا چهار هفته دیگر گرانٹ اول، امپراتور آمریکا خواهد شد. بین این الاغها چطور خودشان را گول می‌زنند!

البته «اشراف‌زادگان» باید الان از سر و صدائی که ترور لینکلن در سراسر دنیا براه انداخته است بطور وحشتناکی عصبانی باشند ولی هیچیک از آنها تا کنون چنین افتخاری نصیب نشده است.

۵۲- نامه مارکس به انگلس، ۲۴ ژوئن ۱۸۶۵

سیاست جانسون مرا برآشفته میکند [۶۴]. بهانه‌های مسخره او در مورد بیجا بودن شدت عمل نسبت به افرادی که تا به امروز دزدلی شدید و بزدلی چیزی از خود بروز نداده‌اند، از همین حالا عکس‌العملی در آمریکا براه انداخته است و اگر این شل و ولی بسرعت متوقف نشود، عکس‌العمل خیلی شدیدتر خواهد شد.

۵۳- نامه انگلس به مارکس، ۱۵ ژوئیه ۱۸۶۵

منهم تدریجاً سیاست آقای جانسون را کمتر و کمتر می‌پسندم. نفرت او نسبت به سیاهان هر روز خشن‌تر از روز پیش ظاهر می‌شود، در حالیکه در برابر اربابان قدیمی جنوب حتی قدرت خود را هم دارد از دست میدهد. چنانچه اوضاع بهمین منوال پیش برود تا ششماه دیگر دوباره جدائی‌طلبان رذل در کنگره واشنگتن خواهند نشست. بدون حق رأی سیاهان هیچ کاری از پیش نخواهد رفت، منتهی جانسون اتخاذ تصمیم در مورد این مسئله را به‌برده‌داران شکست خورده سابق واگذار کرده است. مسئله مزخرفی است، با اینهمه باید در نظر داشت که اوضاع مسلماً با آنچه آقایان پارون‌ها خواستش را میدیدند، خیلی فرق دارد. اکثریت آنها بکلی از بین رفته‌اند و خیلی خوشحال خواهند شد که املاکشان را به مهاجرین و یا سوداگران شمال بفروشند. شمالی‌ها بزودی وارد خواهند شد و خیلی چیزها را تغییر خواهند داد. سفیدهای رذل بنظر من بزودی محو خواهند شد. با این توده کاری بهتر از این نمیتوان کرد. البته آنچه در نسل بعد از آنها باقی میماند، با مهاجرین جدید مخلوط شده و توده کاملاً متفاوتی تشکیل خواهد داد. سیاهان احتمالاً مثل جامائیکا گروه‌های کوچکی تشکیل خواهند داد. بنابراین الیگارشی مالی بناپودی خواهد گرائید، منتهی امکان داشت که این امر را خیلی سریعتر

و قاطع‌تر و همین حالا انجام داد، در حالیکه گل و گشادی فعلی، این ماجرا را برای مدتی طولانی بدراز خواهد کشاند.

۵۴ - نامه مارکس به انگلس، ۲۳ آوریل ۱۸۶۶

حالا ایالات متحده بعد از مرحله جنگ دوران جنگ داخلی واقعاً وارد مرحله انقلابی خواهد شد و احمق‌های اروپائی که بقدرت لایزال جانسون در همه جا اعتقاد دارند بزودی از خواب غفلت بیدار خواهند شد.

پایان

بخش چهارم:

پیوست‌ها

پیام انترناسیونال اول به ابراهام لینکلن

پیام انترناسیونال اول به ابراهام لینکلن

به ناشر «بی‌هایو»

عالیجناب،

با انتشار پیام زیر که به آقای ادمز سفیر ایالات متحده تسلیم شده است؛ شورای مرکزی انترناسیونال را مدیون خود خواهید کرد:

با تقدیم احترامات: ور. کریم، دبیرکل افتخاری

به ابراهام لینکلن،

رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا

عالیجناب،

ما بخاطر انتخاب مجدد شما با آن اکثریت بزرگ، بعزت آمریکا تبریک می‌گوییم.

اگر شعار محتاطانه شما در انتخابات گذشته مقاومت در برابر قدرت برده‌داران بود، بانگ رزم پیروزمند انتخاب مجدد شما؛ مرگ بر برده‌داری است.

از همان آغاز مبارزه عظیم آمریکا، کارگران اروپا بطور غریزی دریافتند که درفش ستاره نشان، حامل سرنوشت طبقه آنانست. این دوره ناگوار با مبارزه بر سر قلمروها آغاز گردید. آیا مبارزه بخاطر اتخاذ این تصمیم بود که خاک دست نخورده سرزمین‌هایی به آن وسعت باید بعقد مهاجرین زحمتکش در آورده شود و یا اینکه بخاطر آن بود که همچون فاحشه‌ای در اختیار برده‌داران هرزه گذارده شود؟

وقتی الیگارشی ۳۰۰ هزار برده‌دار بخود اجازه داد که برای اولین بار در تاریخ جهان «برده‌داری» را بر درفش طغیان مسلحانه خودترسیم کند، این امر درست در همان نقطه‌ای صورت گرفت که در آنجا کمتر از یک قرن پیش، ایده یک جمهوری دموکراتیک بزرگ برای نخستین بار جان گرفت، در همان نقطه‌ای که اولین اعلامیه حقوق بشر در آن صادر شد و اولین رهنمود را به انقلاب قرن هیجدهم اروپا داد؛ درست در همان نقطه‌ای که ضدانقلاب، بطور سیستماتیک و کاملاً بمنظور خط بطلان کشیدن بر آرمان‌هاییکه در هنگام تدوین قانون اساسی قدیم گرامی داشته میشد قد علم کرد و برده‌داری را یک سیستم مفید و در حقیقت تنها راه حل مسئله بزرگ «مناسبات کارو

sponding Secretary for Germany; A. Dick, J. Wolf, J. Whitlock, J. Carter, M. Morgan, William Dell, John Weston, Peter Fox, Robert Shaw, John H. Longmaid, Robert Henry Side, William C. Worley, Wm. Blackmoor, R. Hartwell, S. S. Pidgeon, B. Lucraft, J. Nieass, Geo. Odger, President of Council; William R. Cremer, Honorary General Secretary.

Bee-Hive (London), January 7, 1865.*

سرمایه» اعلام کرد و بطرز موهنی مالکیت بر انسان را «أس و اساس بنیاد نوین» خواند؛ آنوقت بود که طبقه کارگر اروپا بیدارنگ و حتی قبل از اینکه خفیف‌ترین علایم طرفداری طبقات مرفه از متنفذین ایالات جنوبی ظاهر گردد، دریافت که طغیان برده‌داران ناقوس‌ها را برای يك جنگ مقدس عمومی علیه مالکیت بر کار را بسدا درآورده است و برای مردم زحمتکش که چشم امید به آینده دوخته بودند، این مبارزه عظیم در آنسوی اقیانوس اطلس حتی پیروزیهای گذشته‌شان را نیز بخطر انداخته است. بنابراین در همه جا فشار سختی را که بحران پنبه بر آنها وارد می‌آورد، با بردباری تحمل کردند، با هرگونه مداخله طرفداران برده‌داری و سماجت «سردمداران» آنها مجدانه مخالفت کردند و از بیشتر نقاط اروپا بسهم خود خونشان را در راه آرمان عالی شما نثار کردند.

تا وقتی کارگران [یعنی] نیروی سیاسی واقعی شمال، اجازه میدادند که برده‌داری جمهوریشان را ملوث سازد، و تا زمانی که بزرگترین امتیاز يك زحمتکش سفید بر سیاهان - که بدون اختیار - خودشان خرید و فروش میشدند - فقط این بود که حق داشت خودش را بفروشد و ارباب خود را انتخاب کند، تا آن زمان کارگران به کسب آزادی واقعی و پشتیبانی از مبارزه برادران اروپائی خود در راه آزادی، قادر نبودند. ولی این موانعی که بر سر راه ترقی وجود داشت با دریای خون جنگ داخلی شسته شدند. کارگران اروپا اطمینان دارند، همانگونه که جنگ استقلال آمریکا، آغاز دوران جدید تعالی طبقه متوسط بود، جنگ ضد برده‌داری آمریکا نیز چنین سرآغازی برای طبقه کارگر میباشد. اینکه سرنوشت، به ابراهام لینکلن، فرزند خلف طبقه کارگر ماموریت داد که کشورش را در جریان يك مبارزه بی نظیر برای آزادی نژادی زنجیر شده، رهبری نماید و تجدید بنای جهان اجتماعی را بعهده بگیرد، امریست که از نظر کارگران اروپا بعنوان طلوع عصر نوینی تلقی میگردد.

امضاء از طرف شورای مرکزی انترناسیونال:

Le Lubez, Corresponding French Secretary; F. Rybczynski (Pole), Emile Holtorp (Pole), B. Bocquet, H. Jung, Corresponding Secretary for Switzerland; Morrisot, George Wm. Wheeler, J. Denoual, P. Bordage, Le Roux, Tallandier, Jourdain, Dupont, R. Gray, D. Lama, C. Setacci, T. Solustri, S. Aldovrandi, D. G. Bagnagatti, G. P. Fontana, Corresponding Secretary for Italy; T. Lake, J. Buckley, G. Howell, J. Osborne, J. D. Stainsby, J. Gro-smith, G. Eccarius, F. Lessner, W. Wolff, K. Kaub, Henry Bolleter, Ludwig Otto, N. P. Hansen (Dane), Carl Pfaender, Georg Lochner, Peter Petersen, Karl Marx, Corre-

پاسخ سفیر آمریکا به انترناسیونال اول

به ناشر «تایمز»

عالیجناب،

چند هفته قبل پیام تبریکی از طرف شورای مرکزی انترناسیونال به آقای لینکلن فرستاده شد که از طریق سفارت ایالات متحده [در لندن، به واشنگتن] ارسال شد و جواب زیر دریافت گردید.

انتشار آن مزید بر امتنان خواهد شد. با احترام و بر کریم.

سفارت ایالات متحده،

لندن، ۳۱ ژانویه

عالیجناب،

بمن دستور داده شده است با اطلاع شما برسانم که پیام شورای مرکزی انترناسیونال که از طریق این سفارت بطور رسمی برای رئیس جمهور ایالات متحده فرستاده شده بود، بدست ایشان رسیده است. تا آنجا که محتویات پیام مزبور مربوط به شخص او میباشد، با امتنان مورد قبول او قرار گرفته و آرزوی قلبیست که بتواند خود را شایسته اعتمادی که اخیراً از جانب هموطنانش و دوستانشان انسانیت و ترقی در سراسر دنیا به او شده است، نشان بدهد. دولت ما کاملاً مسبوق است که سیاستش نه ارتجاعی است و نه میتواند باشد و بظلمتی ای که از ابتدا داشته است ادامه میدهد و با تبلیغات و مداخلات غیرقانونی در همه جا مبارزه خواهد کرد. سعی دولت بر اینست که نسبت به همه ایالات و همه انسانها، عدالتی شایسته و یکسان اعمال نماید و نقطه اتکانش در این راه نتایج مفید این کوشش در داخل کشور و احترام و خیرخواهی ایست که در سراسر دنیا نسبت به او مهذول شده است. ملت‌ها فقط بخودشان تعلق ندارند بلکه باید بوسیله روابطشان و نمونه‌های خیرخواهانه در راه تامین سعادت و خوشبختی بشریت کوشش نمایند. در این رابطه است که ایالات متحده، آرمان خود در مبارزه کنونی با شورشیان خواهان برده‌داری را، آرمان بشریت میدانند و اینکه استتباط ملی، بنا بر پیام شما، مورد تایید و موافقت کارگران اروپا قرار گرفته و از همدردی صادقانه آنان برخوردار میباشد. نیروی تازه‌ای برای پایداری بما می‌بخشد.

مفتخرم که خدمتگزار مطاع شما باشم.

چارلز فرانسیس ادمز

پیام انترناسیونال اول به جانسون رئیس جمهور آمریکا

به اندرو جانسون، رئیس جمهوری ایالات متحده،

عالیجناب،

غول «نظام ویژه» ای که جنوب بخاطر استیلای آن بشورش مسلحانه دست یازید، بفره‌داران خود اجازه نمی‌دهد که آشکارا در میدان جنگ شرافتمندانه بمجازات خود گردن نهند. کاری که با خیانت آغاز گردد ناگزیر با بی‌آبرویی به پایان میرسد. جنگی که فیلیپ دوم بخاطر تفتیش عقاید برای انداخته بود موجب بوجود آمدن ژرارده شد و جنگی که جانسون بخاطر برده‌داری آغاز کرد، پوت را پدید آورد.

وقتیکه قلب دو جهان [آمریکا و اروپا] سرشار از احساسات است، شایسته نیست که از غم و وحشت سخن بگوئیم. امروز حتی جیره‌خوارانی که هر سال و هر روز با اعمال سیسیفوس مآبانه خود برای ترور اخلاقی ابراهام لینکلن و جمهوری بزرگ تحت رهبری او توسل می‌جستند، در برابر اینهمه احساسات بی‌شائبه جهانی خجلت زده شده‌اند و برای تثار دسته گل‌های مجلی بر مزار این مرد، با یکدیگر رقابت می‌کنند. آنها اکنون بالاخره دریافته‌اند که او مردی بود که نه از کینه توزیها میهراسید و نه موفقیت‌ها سرمست و مغرورش میکرد، او با انعطاف‌پذیری ای که در راه هدف بزرگش داشت هرگز دستخوش ناشکیبانی تبدیلی نشد. اقداماتش را به آرامی توسعه میداد، هرگز عقب نشینی نکرد و هیچگاه موج محبوبیت او را گنج نکرد و در عین حال هیچگاه نیز رکود هیجان عمومی مایوسش ننمود، اعمال خشن و ضروری را با عطفیت درهم آمیخت، با لبخند شوخ مزاجانه‌اش صحنه‌های تاریک را روشن کرد و کارهائی به آن عظمت را با همان فروتنی و سادگی ای که مدیران مینوئی کارهای کوچکشان را انجام میدهند، بسامان میرساند. پزرگوار و با حیثیت بود و خلاصه کلام یکی از مردان نادری بود که به عظمت رسید و خوب باقی ماند. در حقیقت این نیز در مواضع و فروتنی او بود که دنیا تازه بعد از شهادت این قهرمان به عظمت و خوبی پی میبرد.

تنها کسیکه در کنار چنین رهبری، بعنوان دومین قربانی خدایتندان دوزخ برده‌داری، به افتخاری شایسته نایل میشود، آقای سیوارد است. آیا این مرد نبود که در مواقع تردید همگانی، دارای این بصیرت بود که مسایل را پیش‌بینی کند و این شهامت را داشت که «خاموش نشدنی بودن مبارزه» را پیش‌بینی کند؟ آیا او نبود که در تاریکترین لحظات منازعه شایستگی رومی‌ها واقعی را از خود نشان داد و هرگز از جمهوری و ستاره‌های آن

نا امید نشد؟ ما از صمیم قلب امیدواریم که او و پسرش سلامت خود را بازیابند. و فعالیت‌های اجتماعی خویش را از نو آغاز کنند و در مدتی کمتر از «۹۰ روز» به افتخاری که شایسته آن میباشند نایل آیند.

بعد از این جنگ بزرگ که اگر ابعاد وسیع وافق گسترده‌اش را با جنگهای صدساله [۶۵]، جنگهای سی ساله [۶۶] و جنگهای ۲۲ ساله [۶۷] دنیای قدیم [اروپا] مقایسه کنیم، میتوانیم بگوئیم که بزحمت «۹۰ روز» طول کشید. حالا بر عهده شماست که آنچه را با شمشیر سرتگون شده است با قانون بر افزایش و امر بزرگ سازماندهی سیاسی جدید و تجدید حیات اجتماعی را سرپرستی نمائید.

ماموریت بزرگ شما، موجب آن میشود که خود را از هرگونه مصالحه درانجام وظایفتان، با خشونت رها سازید و هرگز فراموش نکنید که مردم آمریکا مسئولیت رهبری آغاز دوران جدید آزادی کارگران را بعهده دو تن از افراد طبقه کارگر گذاشته‌اند، یکی ابراهام لینکلن و دیگری آندرو جانسون.

از طرف شورای مرکزی انترناسیونال. امضاء:

Charles Kaub, Edward Coulson, F. Lessner, Carl Pfänder, N. P. Stanen, Karl Schapper, William Dell, George Lochner, George Eccarius, John Osborne, P. Peterson, A. Janks, H. Klimosch, John Weston, H. Bolliter, B. Lucraft, J. Buckley, Peter Fox, M. Salvatells, George Howell, Bordage, A. Valtier, Robert Shaw, J. H. Longmaid, M. Morgan, G. W. Wheeler, J. D. Nieass, W. C. Worley, D. Stanisby, F. de Lassasire, F. Carter; Emile Holtorp, Secretary for Poland; Karl Marx, Secretary for Germany; H. Jung, Secretary for Switzerland; E. Dupont, Secretary for France; E. Whitlock, Financial Secretary; G. Odgers, President; W. R. Cremer, Hon. Gen. Secretary.

Bee-Hive, May 20, 1865.

یادداشتها

۱- در آستانه جنگ داخلی، برخی از اعضای کنگره کوشیدند تا با مانورهای پارلمنتاریستی، کشمکش قریب الوقوع را سر و سامان بدهند. در دسامبر ۱۸۶۰ کریتندن نماینده کنتاکی پیشنهاد کرد که ۱- لایحه مربوط به برسمیت شناختن خط مرزی مصالحه میسوری تصویب گردد. ۲- قانونی مربوط به تضمین حفظ برده‌داری در ناحیه کلمبیا (واشنگتن) بتصویب برسد. این نقشه، ناحیه وسیع جنوب غربی امریکا را منطقه نفوذ برده‌داران میساخت. و برده‌داری را در پایتخت حکومت مرکزی تضمین میکرد و تا حدودی رضایت خاطر برده‌داران را جلب مینمود. مخالفت با طرح کریتندن عمدتاً بوسیله طرفداران سرزمین آزاد لینکلن انجام گرفت و چون این طرح نتوانست پشتیبانی لازم این عناصر قاطع ایالات شمالی را جلب کند، سرانجام بکلی رد شد. پیشنهادهای مصالحه کوروین، ویدومک کین نیز به‌نمین سرنوشت دچار شدند. ص ۱۳

۲- مصالحه میسوری سرآغاز يك سلسله مبارزات سیاسی بود که سرانجام به جنگ داخلی منجر شد. در ۱۸۲۰، جنوب برده‌دار در وضع خاصی قرار داشت. کنترل مجلس نمایندگان بطور قطع به دست شمال آزاد افتاده بود و در چنین شرایطی، جنوب فقط می‌توانست لوایح مورد نظر شمال و یا اقدامات ضد جنوب را با کنترل مسلم در مجلس سنا، خنثی سازد. و این امتیاز را فقط وقتی می‌توانست به دست بیاورد که میسوری به عنوان يك ایالت برده‌دار وارد سنا شود. شمال هم برای آنکه این اکثریت يك ایالتی را برای جنوب در مجلس سنا درهم بشکند، تقاضا کرد که در مقابل، ایالت ماین هم وارد سنا شود. بالاخره پس از مشاجرات تند و طولانی هر دو ایالت مزبور به سنا راه یافتند. و به این ترتیب «تعادل قوا» در سنا برقرار شد. علاوه بر این، طبق مصالحه میسوری، برده‌داری در قلمرو لوئیزیانا در شمال مدار ۳۶ درجه و ۳۰ دقیقه قدغن شد.

خطر جدی مبارزات پارلمنتاریستی ۱۸۲۰ در همان زمان هم بخوبی محسوس شده بود. توماس جفرسون در ۷ فوریه ۱۸۲۰ به هیونلسون نوشت: «این [مسئله میسوری] خطرناک‌ترین چیز است که تا کنون اتحادیه ما را مورد تهدید قرار داده است. من در تاریک‌ترین لحظات جنگ انقلابی نیز هرگز به این حد مضطرب نبوده‌ام که اکنون بنخاطر این مسئله نگران میباشم.» (صفحه ۱۵۶ جلد ۱۰ آثار توماس جفرسون، چاپ نیویورک ۱۸۹۹). ص ۱۴

۳- لایحه کانزاس - نبراسکا در ۱۸۵۴ به تصویب رسید. به موجب آن در وحله اول در قلمرو تشکیل می‌یافت. با این فرض که نبراسکا بعنوان يك ایالت آزاد و کانزاس به عنوان يك ایالت برده‌دار وارد اتحادیه شوند. و البته تحت چنین شرایطی، قدرت شمال و جنوب در سنا متعادل باقی میماند. در وحله دوم این لایحه مقرر می‌داشت که در مرزهای ۱۸۲۰ مربوط به مصالحه میسوری تجدید نظر گردد و این درست همان چیزی بود که نیروی برده‌دار می‌خواست، یعنی برسمیت شناختن این موضوع که برده‌داری در ایالات متحده مرز و محدودی نمی‌شناسد. برای اینکه حمایت دموکراسی غرب جلب شده باشد طبق این لایحه اجازه داده می‌شد که دکترین حکومت عامه عملی گردد، به این معنی که مردم هر قلمرو خودشان حق دارند تصمیم بگیرند که مایل به برده‌داری هستند یا نه. تصویب لایحه کانزاس - نبراسکا واقعه مهمی بود چون بلافاصله منجر به جنگ داخلی در کانزاس شد، جنگی که پیش درآمد حوادث مصیبت‌بار ۱۸۶۵-۱۸۶۱ گردید.

ص ۱۴

۴- اشاره به جیمز بوکانن است که در ۱۸۵۶ از طرف حزب دموکرات کاندید ریاست جمهوری شده بود. ص ۱۴

۵- کنترل کامل نیروی برده‌دار بر دادگاه عالی ایالات متحده، با رای‌ایکه این دادگاه مبنی بر محکومیت ننگ‌آور فردی بنام دِرد اسکات صادر کرد، نشان داده شد. دِرد اسکات برده‌ای بود که اربابش دکتر امرسون او را به قلمرو لوئیزیانا در شمال خط ۳۶ درجه و ۳۰ دقیقه - که برده‌داری در آنجا قانوناً ممنوع بود، برد. این برده سالها در این سرزمین زندگی کرد، ازدواج نمود و خانواده‌ای درست کرد. سرانجام بعد از مدتی خانواده اسکات به ایالت برده‌دار میسوری برگردانده شد و پس از مرگ ارباب آنها به یک نیویورکی به نام سنسزرد فروخته شدند و در این جا بود که بالاخره اسکات به خاطر آزادی خود بر علیه اربابش به دادگاه شکایت کرد. مسئله به دادگاه عالی ارجاع شد. در آن ایام جنوبی‌ها نه تنها در دادگاه عالی اکثریت داشتند بلکه رئیس آنها نفر جنوبی به نام فانی بود و این قاضی که در حقیقت رأی اکثریت را منعکس میکرد، مقرر داشت که چون خانواده اسکات هرگز طبق تعریف قانون اساسی تبعه امریکا نبوده است و حق تبعه امریکا بودن را نیز نداشته است لذا رأی دادگاه محلی میسوری اصولاً فاقد اعتبار قضائی می‌باشد. این رأی چیزی بود که نیروهای برده‌دار همیشه آرزوی آن را داشتند و مفهوم آن این بود که برده‌داران حق دارند بردگان خود را به هر قلمروئی که مایل هستند حمل و نقل کنند و بالاخره جنگ داخلی بر این حق بطلان کشید.

ص ۱۵

۶- علیرغم غیرقانونی بودن تجارت برده، و وارد کردن آن از آفریقا، مزرعه‌داران جنوبی بعد از سال ۱۸۰۸ همچنان به وارد کردن بردگان ادامه می‌دادند و اگرچه آمار دقیقی از آن ایام در دست نیست ولی منابع معاصر تخمین می‌زنند که میزان واردات سیاهان از

آفریقا بعد از سال مزبور، از هر زمان دیگر در تاریخ بیشتر بوده است. در ۱۸۴۰ تخمین زده شد که سالانه ۱۵۰ هزار برده به دنیای جدید صادر می‌شده است. در حالیکه در اواخر قرن ۱۸ این رقم بالغ بر ۲۵ هزار نفر در سال بوده است و اگرچه همه آنها مستقیماً به ایالات متحده فرستاده نمی‌شدند ولی اکثر آنها پنحوی از آنجا سر در می‌آوردند. در دهه پنجاه کشتی‌های حامل بردگان، به سادگی در نیویورک لنگر می‌انداختند و طبق گفته دبوو جمعاً ۸۵ کشتی - به این تجارت تحریم شده ادامه می‌دادند. در آستانه جنگ داخلی سناتور دوگلاس اعلام کرد که واردات سیاهان از هر زمانی بیشتر است در همین زمان بریتانیای کبیر و ایالات متحده به صورت ظاهر سعی می‌کردند که تجارت برده را متوقف سازند و چند کشتی نیز به اصطلاح به منظور جلوگیری از قاچاق برده در سواحل آفریقا مستقر کرده بودند. ص ۱۵

۷- با تصویب لایحه کانزاس - نبراسکا، يك گروه ضد برده‌داری در شمال بسرکردگی تاپراز ماساچوست، به نام جامعه کمک به مهاجرین تشکیل شد. این جامعه پیشنهاد کرد که طرفداران سرزمین آزاد را به کانزاس بفرستند تا شاید آنها بتوانند سرانجام کانزاس را به صورت يك ایالت آزاد وارد اتحادیه کنند. در همین زمان هم برده‌داران دسته‌های راهزنی از عناصر آسمان جل میسوری غربی بسیج کردند. در اکتبر ۱۸۵۴ این راهزنان میسوری به کانزاس حمله کردند و با وجودیکه حمله آنها دفع شد ولی مجدداً برگشتند و با توسل به ترور موجبات «انتخاب» نمایندگان موافق برده‌داری را برای شرکت در کنگره، فراهم ساختند و بعد هم در مارس ۱۸۵۵ يك مجمع قانون‌گذاری از درستانداران نیروهای برده‌دار «انتخاب» کردند ولسی طرفداران سرزمین آزاد هرگز این مرجع را برسمیت نشناختند. ص ۱۵

۸- حزب جموریخواه، در دهه پنجاه بمنظور مقابله با تجاوزات مرتجعانه برده‌داران بوجود آمد، زیرا با محو تدریجی حزب ویک بعد از انتخابات ۱۸۵۳ عملاً میدان فعالیت برای حزب دموکرات که موافق برده‌داری بود خالی مانده بود. تجدید نظر در قرارداد میسوری این حقیقت را مسجل‌تر کرد و میتینگ‌های توده‌ای وسیعی در سراسر شمال بعنوان اعتراض به این عمل کنگره تشکیل گردید. حزب جموریخواه در دامن این میتینگ‌ها پرورده شد و اولین کنگره ایالتی آن در ۶ ژوئیه ۱۸۵۴ در شهر جاکسون در ایالت میشیگان برگزار گردید. با بروز حوادث کانزاس (۱۸۵۴-۵۶) انگیزه تشکیل يك سازمان ملی بوجود آمد. در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۸۵۶، حزب جدید، فرمونت را بعنوان کاندیدای خود معرفی کرد ولی با شکست مواجه شد ولی چهار سال بعد تحت شعار، آزادی بیان، آزادی سرزمین، آزادی کار و آزادی انسانها توانست لینکلن را به ریاست جمهوری امریکا انتخاب کند. ص ۱۵

۹- در انتخابات ۱۸۵۶ فرمونت کاندیدای حزب جموریخواه ۲۶۴، ۱،۳۴۱ رأی و بوکانن کاندیدای حزب دموکرات، ۱۶۹، ۱،۸۳۸ رأی آوردند. ص ۱۵

۱۰- در اکتبر ۱۸۵۹ يك گروه ۱۸ نفری - که پنج نفرشان سیاه بودند - بسرکردگی جان براون به انبار اسلحه و مهمات دولت مرکزی در هارپر فری ویرجینیا حمله کردند. هدف این گروه آزاد کردن بردگان در سراسر جنوب بود. بعد از شکست این گروه سرهنگ رابرت لی که بعدها فرمانده کل قوای جنوب شد، گروهی از تفنگداران دریایی را برای دستگیری براون و یارانش به محل حادثه فرستاد براون - در دادگاه محکوم به مرگ گردید و بلافاصله در چارلزتون بدار آویخته شد. اعدام وی در شمال موجب خشم عمومی گردید و گروهی از مبارزین مسلح از او بعنوان يك قهرمان شهید تجلیلی نمودند. ص ۱۷

۱۱- در ژوئیه ۱۸۳۲ جکسون رئیس جمهور وقت، «تصرفه کمربند استحقاقی» را امضاء کرد که با عدم رضایت پادمانه‌ای در کارولینای جنوبی روبرو شد. مجلس قانونگذاری کارولینای جنوبی جلسه ویژه‌ای تشکیل داد و کنگره‌ای را فراخواند. در این کنگره قطعنامه‌ای به تصویب رسید که به موجب آن قوانین تعرفه‌ای ۱۸۲۸ و ۱۸۳۲ ملغی شناخته می‌شدند.

در این قطعنامه همچنان با صراحت ذکر شده بود که در صورت تحمیل این قانون بهر ایالتی، آن ایالت مجاز است از اتحادیه خارج شود. از آنجا که قرار بود تصویب‌نامه گمرکی فوق‌الذکر از فوریه ۱۸۳۳ بحرحله اجرا درآید، لذا جکسون قوا و کشتی‌های جنگی‌ای به چارلستون (کارولینای جنوبی) فرستاد و چون ایالات دیگر جنوبی از کارولینای جنوبی حمایت نکردند لذا این ایالت تسلیم شد. ص ۱۸

۱۲- در ۲۰ فوریه ۱۸۶۱ تعرفه موریل به تصویب سنای آمریکا رسید و در ۲ مارس رئیس جمهور (ابراهام لینکلن) آنرا امضاء کرد، در حالیکه کمی قبل از آن یعنی در ۴ فوریه ۱۸۶۱ نمایندگان ۶ ایالت جدائی طلب جنوبی در مونتگمری جمع شده بودند تا ایالات مؤتلفه جنوب را تشکیل دهند. ص ۱۹

۱۳- منظور قحطی سیب‌زمینی در سالهای ۱۸۴۵-۴۷ در ایرلند میباشد. اوضاع این کشور بسیار خراب بود و صاحبان ملک، زارعین مستاجر را که قادر به پرداخت اجاره‌های خود نبودند یکجا از املاک بیرون راندند. نفرت دهقانان اوج گرفت و به شورش ۱۸۴۸ منجر شد. بعد از سرکوبی این قیام توده‌های عظیمی از اهالی ایرلند بامریکا مهاجرت کردند و تنها بین ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۴، بیش از يك میلیون مهاجر ایرلند وارد ایالات متحده شدند. ص ۲۳

۱۴- در ایامی که جنبش چارتریستی در انگلستان به اوج خود رسیده بود، لوئی ناپلئون که در آن ایام در لندن زندگی میکرد در ۱۸۴۸ به اتفاق سایر «اشرف‌زادگان خارجی» برای سرکوبی جنبش چارتریستی وارد نیروی داوطلب پلیس شد. ص ۲۵

۱۵- در ۱۸۵۶ ناپلئون سوم به اتفاق بریتانیای کبیر به بهانه قتل یکی از کشیشان مسیحی فرانسوی به چین لشکر کشید و در همین ایام نیز با کمک اسپانیا بندر ساپگون

را در هندوچین اشغال کرد. ص ۲۶

۱۶- منظور شکست مفتضحانه‌ایست که به قوای اتحادیه در تابستان ۱۸۶۱ در نبرد مناسیس وارد آمد و منجر بتار ومار شدن قوای شمال و تخلیه اسپرینگ فیلد گردید. ص ۲۷

۱۷- در اکتبر ۱۸۵۹ اسپانیا به این بهانه که قبایل عرب به قلمرو آن در افریقا تجاوز کرده‌اند با مراکش وارد جنگ شد و مراکش با وجود مقاومت بسیار سرسختانه‌ای که از خود نشان داد سرانجام شکست خورد و بقرار داد صلح آوریل ۱۸۶۵ تن در داد. در ۱۸۶۱ سانائانا حاکم خائن و مرتجع سانتادومینگو اعلام کرد که جمهوری دومینگو یکی از اقمار اسپانیا میباشد. ص ۲۷

۱۸- «اتحاد مقدس» در ۱۸۱۵ بعد از شکست قطعی ناپلئون اول، به پیشنهاد الکساندر اول تزار روسیه، در وین بوجود آمد. این اتحادیه بعدها تحت رهنمودهای مترنیخ صدراعظم اتریش وسیله‌ای برای سرکوبی انقلابهای اروپا شد و اقدامات خفقان آوری علیه جنبش‌های انقلابی ایتالیا و اسپانیا بعمل آورد. بعد از انقلابات ۱۸۴۸ و سقوط مترنیخ اتحاد مقدس موجودیت خود را از دست داد. ص ۳۰

۱۹- در ۱۸۵۷ قانون اساسی مترقیانه‌ای در مکزیک وضع شد که طبق آن امتیازات کشیش‌ها محدود گردید و انتخابات عمومی برگزار شد و ژنرال کامان فورت به ریاست جمهوری رسید. دارودسته کلیسا کودتائی برپا نمودند و ژنرال زولوگارا سرکار آوردند ولی نیروهای مترقی مقاومت نمودند و «خوارز» را رئیس جمهور قانونی مکزیک اعلام نمودند و تحت این شرایط بود که در ۱۸۵۸ جنگ داخلی مکزیک آغاز گردید و پس از سه سال جنگهای خونین سرانجام خوارز پیروز شد و در ۱۸۶۱ وارد پایتخت مکزیک شد و مجدداً بعنوان رئیس جمهور انتخاب گردید. در اثنای جنگ تمام اسواکلیسا مصادره شدند و اقدامات وسیعی برای از بین بردن قدرت دستگاه ارتجاعی کاتولیک‌های مترجع بعمل آمد. ص ۳۲

۲۰- در ۸ نوامبر ۱۸۶۱ ویلکس کاپیتان يك کشتی جنگی ایالات شمالی به نام سان باسینتویک کشتی پستی انگلیسی به نام ترنت را که دو نفر از عمال ایالات جنوبی را با خود حمل میکرد، توقیف نمود و دو نفر مزبور را که میسون و سلایدل نامیده میشدند اسیر کرد و با خود به بوستون برد. ماجرای معروف ترنت با این واقعه آغاز گردید. ص ۳۴

۲۱- چند روز بعد از توقیف عمال ایالات مؤتلفه در عرشه کشتی ترنت، جفرسن دیویس رئیس جمهور ایالات جنوبی پیامی به کنگره مؤتلفین فرستاد که بیشتر خطاب به انگلیسی‌ها بود تا مردم ایالات جنوبی آمریکا. دیویس به امید اینکه با اصطلاح حس وطن پرستی مردم را برانگیزد، ایالات شمالی را متهم به آن کرد که «دعوی صلاحیت قضائی عمومی بر دریاها» را دارد و ادعا کرد که توقیف عمال مؤتلفین در يك کشتی

انگلیسی «در حقیقت مثل انست که آنها را در خیابانهای لندن توقیف کرده باشند...»
 ۲۲- در جنگ داخلی آمریکا هیچ طبقه‌ای در انگلستان، پیش از طبقه پرولتاریا، از عواقب بحران پنبه که در اثر محاصره بنادر ایالات جنوبی بوجود آمده بود، صدمه ندید، این بحران برای کارگران انگلیس بویژه برای کارگران صنایع نساجی بمعنی بیکاری کامل یا حداقل کار نیمه وقت بود. بعنوان مثال در شهر بلاکپورن ۸۲۲۴ نفر بیکار شدند، ۷۴۳۸ نفر کارشان نیمه وقت شد و فقط ۱۰۱۱۳ نفر کار تمام وقت داشتند. در نوامبر ۱۸۶۲، ۳۱/۸ درصد جمعیت این شهر از طریق کمکهای پنگاههای خیریه امرار معاش میکردند. عین همین شرایط در استاکپورت وجود داشت که در آن ۶۰۰۰ نفر کارگر بیکار شده بودند، ۶۰۰۰ نفر کار نیمه وقت داشتند و فقط ۵۰۰۰ نفر کار تمام وقت داشتند. در نوامبر ۱۸۶۲، ۳۵/۹ درصد جمعیت گلاسوپ از طریق کمکهای موسسات نیکوکاری زندگی میکردند و در ماه مه همان سال ۲۸/۹ درصد جمعیت اشتون اندرلین بوسیله مساعدتهای نیکوکاران قادر به امرار معاش خود بودند با وجود همه اینها کارگران انگلستان، از ایالات شمالی که با محاصره بنادر ایالات جنوبی مانع صدور پنبه آمریکا به انگلستان و بحران صنایع نساجی شده بودند پشتیبانی میکردند.

۲۳- در ۱۷۹۳ جمهوری انقلابی فرانسه با ائتلاف ضد انقلابی قدرتهای اروپایی به رهبری انگلیس روبرو شد و در جنگی که در گرفت جمهوری فرانسه به رهبری ژاکوبین‌های انقلابی به مبارزه بر علیه دشمنان خود ادامه داد و در ۱۷۹۵ این ائتلاف را عملاً در هم شکست. ص ۴۴

۲۴- در پائیز ۱۸۶۱ یک کشتی کوچک مؤتلفین به نام نشویل که در حدود ۳ میلیون دلار غنیمت جنگی بدست آورده بود و سعی میکرد از جنگ ناوگان ایالات شمالی فرار کند، وارد سواحل انگلیس شد و دولت انگلیس با وجود آگاهی کامل بحریان امر، اجازه داد که کشتی مزبور در بندر سوتامپتون باراندازی نماید. این نقض صریح بیطرفی در جنگ بود. ص ۴۴

۲۵- تصویب نامه‌هایی که در ۱۸۰۷ توسط انگلستان صادر شدند، اعلام می‌کردند هر کشتی‌ای که با فرانسه یا متحدین آن تجارت کند، توقیف خواهد شد. از آنجا که این موضوع به تجارت آمریکا لطمه وارد می‌آورد لذا ایالات متحده به شدت با آن مخالفت کرد و آن را تجاوز به حقوق کشورهای بی‌طرف دانست و بالاخره مجبور شد که در ژوئن ۱۸۱۲ به انگلستان اعلان جنگ بدهد. پنج روز بعد از این اعلان جنگ، انگلستان که چاره جز آن نداشت که احکام ظالمانه خود را ملغی نماید، مجبور به عقب‌نشینی و لغو دستورات قبلی خود شد. ص ۴۶

۲۶- قانون مربوط به بردگان فراری: در سپتامبر ۱۸۵۰ بعنوان متمم قانون ۱۷۹۳ مربوط به تحویل دادن بردگان فراری، در کنگره آمریکا به تصویب رسید. بعد از تصویب قانون ۱۸۵۰ در تمام ایالات عده‌ای که از مامورین انتظامی به تعقیب بردگان فراری پرداختند.

در ازای دستگیری و تحویل دادن هر برده سیاه، جایزه‌ای به مبلغ ۱۰ دلار پرداخت میشد در حالیکه برای آزاد ساختن هر برده اسیر فقط ۵ دلار کافی بود. به موجب این قانون مقامات دولتی و مردم ایالات شمالی موظف بودند که هیچ کمکی به مامورین انتظامی‌ای که در جستجوی بردگان فراری بودند، دریغ ننمایند و برای کسانی که ازین قانون تخلف کنند مجازاتی برابر ۱۰۰۰ دلار جریمه نقدی و ۶ ماه زندان تعیین شده بود. این قانون ارتجاعی موجب تشدید عصبانیت و ناراضی توده‌های مردم و بالا گرفتن کار جنبش ضد برده‌داری شد و در سالهای قبل از جنگ داخلی آمریکا، عملاً غیرقابل اجراء بود و در ۱۸۶۴ بالاخره رسماً لغو گردید. ص ۵۲

۲۷- «مردان زمین آزاد»، اعضای يك حزب طرفدار لغای برده‌داری بودند که در ۱۸۴۸ در ایالات متحده تاسیس یافت. یکی از مطالبات اصلی این حزب، اعطای مجانی مناطقی از سرزمین‌های مسکونی آزاد متعلق به دولت در غرب به اشخاص بی‌زمین بود. این حزب همچنین خواهان قدغن کردن برده‌داری در نواحی‌ای بود که آمریکا در جنگ با مکزیک به دست آورده‌اند. از خواسته‌های دیگر این حزب نیز ممنوع ساختن فروش املاک این مناطق به مالکین بزرگ و سفته‌بازان بود. مطالبات «مردان زمین آزاد» در میان مقامات دولتی و در کنگره آمریکا با مخالفت شدید نمایندگان ایالات برده‌دار مواجه شد. و در سال ۱۸۵۴ با تصویب «قانون حق سکونت» در کنگره آمریکا این مطالبات رسماً مردود شناخته شدند. ادامه مبارزه افراد بی‌زمین موجب شد که سرانجام در ۱۸۶۰ قانونی از کنگره آمریکا بگذرد که بموجب آن افراد بی‌زمین در ازای پرداخت مبلغ ناچیزی صاحب زمین بشوند ولی بوکان رئیس جمهور مرتجع وقت با استفاده از حق وتو از امضاء این قانون خودداری کرد و مانع اجرای آن گردید. ص ۵۲

۲۸- در سال ۱۸۵۴، بوکان سفیر آمریکا در لندن به اتفاق نمایندگان ایالات متحده در فرانسه و اسپانیا بیانیه‌ای در بندر «اوست آنده» بلژیک صادر کردند که به موجب آن به دولت آمریکا توصیه میشد که جزیره کوبا را که در آن زمان یکی از مستعمرات اسپانیا بود، خریداری کند و در صورت لزوم برای تصاحب آن متوسل به جنگ شود. همین بوکان بود که در سال بعد بعنوان کاندیدای حزب دموکرات به ریاست جمهوری آمریکا رسید. ص ۵۲

۲۹- «اعلامیه میسوری» در ۳۰ اوت ۱۸۶۱ ژنرال فرمونت اعلامیه‌ای صادر کرد که به موجب آن اموال کسانی که از دولت مؤتلفین پشتیبانی میکردند و برضد اتحادیه دست به اسلحه برده بودند، مصادره می‌شد. به موجب این اعلامیه بردگان این افراد آزاد می‌شدند. ابراهام لینکلن رئیس جمهور وقت به فرمونت دستور داد که مفاد این اعلامیه را در رابطه با قانون مصادره اجرا نماید ولی موضوع مربوط به آزاد ساختن بردگان سیاه را از آن حذف نماید. زیرا به موجب قانونی که در ۶ اوت ۱۸۶۱ به تصویب کنگره رسیده بود، فقط آن بردگانی حق داشتند آزاد بشوند که از طرف شورشیان جنوب

مستقیماً بمنظور جنگی مورد استفاده قرار می‌گرفتند. فرمونست از اجرای این دستور امتناع ورزید و در اکتبر ۱۸۶۱ از سمت فرماندهی ارتش میسوری برکنار گردید. ص ۶۳

۳۰- بعد از شورش بردگان سیاه در جزیره جامائیکا، در سال ۱۸۳۳، پارلمان انگلیس مجبور شد که قانونی برای لغو برده‌داری در مستعمرات خود به تصویب برساند و برای جبران خسارت برده‌داران جزایر هند غربی و سایر مستعمرات انگلستان مبلغی برابر ۲۰ میلیون لیره استرلینگ تعیین گردید. ص ۶۳

۳۱- مداخله درکار مکزیک یا لشکرکشی به مکزیک (۱۸۶۷-۱۸۶۱) که توسط انگلستان، فرانسه و اسپانیا صورت گرفت بمنظور آن بود که حکومت متری «خوارز» را. سرنگون سازند و مکزیک به صورت یک مستعمره قدرتهای بزرگ اروپائی درآید. علاوه بر این، اشغالگران خارجی قصد داشتند که از طریق تسخیر مکزیک به تجزیه‌طلبان برده‌دار ایالات کمک برسانند ولی مدت کوتاهی بعد از آغاز لشکرکشی (دسامبر ۱۸۶۱) اختلافاتی میان انگلستان و اسپانیا از یکسو و فرانسه از سوی دیگر پیش آمدند که در نتیجه آن اسپانیا و انگلیس در آوریل ۱۸۶۲ قوای نظامی خود را از مکزیک فرا خواندند ولی نیروهای فرانسه به عملیات اشغالگرانه خود در مکزیک ادامه دادند و بعد از آن که در تابستان ۱۸۶۳ مکزیکوسیتی پایتخت مکزیک را تصرف کردند، دولت فرانسه ماکسیمیلیان شاهزاده اتریشی را که یکی از نوجوهای ناپلئون سوم امپراتور فرانسه بود در ۱۸۶۴ بعنوان امپراتور مکزیک بر مردم این کشور تحمیل نمود. ولی مردم مکزیک زیر بار این تحمیل نرفتند و تحت رهبری متهورانه خوارز برضد فرانسه جنگیدند و شکست بزرگی به قوای نظامی فرانسه وارد آوردند بطوریکه ارتش فرانسه مجبور شد که در مارس ۱۸۶۷ خاک مکزیک را ترک کند. تبلیغات انترناسیونال اول در مبارزه با اقدامات اشغالگرانه ناپلئون سوم و پیروزی ایالات شمالی آمریکا در جنگ داخلی از عوامل مؤثری بودند که به پیروزی مردم مکزیک در این جنگ رهائی بخش ملی کمپکهای مؤثری نمودند. ص ۷۰

۳۲- جنگ آمریکا - مکزیک (۱۸۴۶ تا ۱۸۴۸) بعلت اهداف آزمندانه و تجاوزکارانه مالکین برده‌دار و بورژوازی ایالات متحده آمریکا که از مدتها قبل چشم طمع به ایالات شمالی مکزیک دوخته بودند، صورت گرفت. در نتیجه جنگ تقریباً نیمی از سرزمین مکزیک و از آن جمله تمام تکزاس، کالیفرنیا، جدید و نیومکزیکو به تصاحب ایالات متحده درآمدند.

۳۳- در کنار رودخانه بول ران در نزدیکی شهر مناسیس واقع در جنوب غربی واشنگتن، در ۲۱ ژوئیه ۱۸۶۱ اولین نبرد بزرگ جنگ داخلی آمریکا میان ارتش اتحادیه شمال و ایالات مؤتلفه جنوب صورت گرفت. در این جنگ ارتش جنوب که از نظر نفرات کمتر از ارتش شمال بود، بعلت تهجیز ناکافی نیروهای ایالات شمالی،

پیروز گردید.

دربرد بالاس بلوف (واقع در شمال غربی واشنگتن) قوای نظامی ایالات جنوبی در ۲۱ اکتبر ۱۸۶۱ چند ستون از ارتش ایالات شمالی را که تحت فرماندهی ژنرال استون بودند، نابود کرد. این ستونهای نظامی شمال که در ساحل راست رودخانه پوتامک - مرز بین نیروهای شمال و جنوب مستقر بودند، از ستاد اصلی ارتش پوتامک کمکی دریافت نکردند و از پا درآمدند. این دو نبرد نشان دادند که ارتش شمال از لحاظ تشکیلاتی و تاکتیکی دارای نواقص بزرگی میباشد. ص ۷۵

۳۴- «باند دشمنان سیاه» در دوران جنگ داخلی آمریکا، به سیاهانی اطلاق میشد که از دست شورشیان برده‌دار فرار می‌کردند و به پادگانهای ایالات شمالی پناه می‌بردند. علیرغم دستورات دولت مرکزی واشنگتن برخی از ژنرالهای اتحادیه در ماههای اول جنگ از آن امتناع می‌ورزیدند که این سیاهان را به صاحبان قبلی‌شان تحویل بدهند زیرا بردگان که در مالکیت شورشیان بودند و به وسیله آنها به حفرخندق‌های استحفاظی گماشته می‌شدند، باند دشمنان جنگی تلقی می‌گشتند. ص ۷۷

۳۵- طرفداران مک کلیلان درحزب دموکرات، او را «ناپلئون جوان» می‌نامیدند زیرا مک کلیلان در سن سی و چهار سالگی به فرماندهی کل ارتش آمریکا منصوب شده بود. ص ۷۹

۳۶- تاکتیک فابی: اشاره به تاکتیک یکی از فرماندهان روم قدیم به نام فابیوس ماکسیموس است که در جنگ دوم برضد هانی. بال (۲۰۱ تا ۲۱۸ قبل از تاریخ اروپائی). کوشید که از مزایای رومیها یعنی اندوخته فراوان و نیروی ذخیره عظیم روم استفاده کند تا تعادل قوا و روحیه ارتش را به نفع خود تغییر دهد. به این جهت نقشه او عبارت از این بود که از یک نبرد تعیین کننده اجتناب نماید و در استحکامات نظامی از خود دفاع کند و هر اشتباه دشمن را مورد استفاده قرار داده و با پیروزیهای کوچک، روحیه سپاهیان را که در اثر شکست‌های قبلی متزلزل شده بود، تقویت نماید. ص ۷۹

۳۷- در ۱۸۰۲ در «وست پوینت» (در ایالت نیویورک) یک دانشگاه نظامی تأسیس شد که تنها دانشگاه نظامی آمریکا در قرن ۱۹ بود و سیستم تعلیماتی آن مبنی بر جدانگاه داشتن افسران ارتش از مسایل مربوط به دنیای خارج بود. ص ۸۰

۱۷۹۲ تحت فرماندهی دو موریه درژمپ (پلزیک) بر ارتش اتریش پیروز شد و در ۲۶ ژوئن ۱۷۹۴ ارتش فرانسه سپاهیان اتریش را در نبرد فلوروس (پلزیک) شکست داد. ص ۸۳

۳۹- «سیستم کورودون». که در قرن ۱۸ در اروپای غربی اکثراً بکار برده میشد، عبارت از این بود که افراد نظامی را در طول تمام خط جبهه بطور یکسان مستقر می‌ساختند. این سیستم امکان آن را بوجود می‌آورد که بدلخواه در یک نقطه تعداد بیشتری از قوا را متمرکز سازند و نسبتاً به آسانی خط نظامی دشمن را درهم بشکنند. ص ۸۸

۴۰- جریان بعدی جنگ داخلی آمریکا نشان داد که نقشه استراتژیکی که مارکس وانگلس برای پیروزی شمال بر جنوب در این مقاله مطرح ساخته بودند، تنها نقشه صحیح برای پیروزی شمال بود. بعد از آنکه ستاد فرماندهی کل قوای شمال نقشه مشابهی را در نیمه دوم ۱۸۶۴ به مرحله اجراء در آورد، ارتش جنوب سرانجام مغلوب شد. نقشه معروف «پورش بسوی دریا» که ژنرال شرمن آن را اجراء کرد، قلمرو ایالات جنوبی را دوشقه کرد پیش شرط الزامی درهم شکسته شدن ارتش جنوب بوسیله نیروهای تحت فرماندهی ژنرال گرانث گردید و منجر به تسلیم قوای ایالات جنوبی در بهار ۱۸۶۵ و پایان جنگ داخلی شد. ص ۹۰

۴۱- قانون اساسی ۱۷۸۷ آمریکا، به برده داری - در ایالاتی که تا آن زمان برده داری در آنها وجود داشت - جنبه قانونی داد و از زمان تصویب این قانون اساسی وارد کردن بردگان سیاه از کشورهای دیگر به این ایالات آزاد شد. تازه بیست سال بغد یعنی در ۲ مارس ۱۸۰۷ کنگره آمریکا به موجب قانونی وارد کردن سیاهان از آفریقا و یا هر کشور دیگر را به آمریکا ممنوع ساخت. در این قانون - که از اولین روز سال ۱۸۰۸ به مرحله اجراء درآمد - یک سلسله اقدامات علیه تجارت برده گنجائیده شد، از آن جمله مصادره کشتی‌هایی که سیاهان را حمل و نقل میکردند و محمولات کشتی‌های مزبور بود، ولی اکثراً از این قانون تخطی می‌شد و قاچاق برده روبه توسعه گذاشت، بطوریکه وارد کردن سیاهان، به آمریکا در دوران قبل از جنگ داخلی حتی بیش از قبل شد. از این گذشته تجارت برده که در داخل ایالات متحده میان ایالات برده دار جنوب و جنوب شرقی و مخصوصاً در ایالات ساحلی جنوب رواج داشت، همچنان ادامه یافت. ممنوعیت ورود بردگان سیاه از آفریقا، موجب گسترش تجارت برده در داخل آمریکا گردید و ایالاتی نظیر مریلند، ویرجینیا و کارولینای شمالی به صورت ایالات متحده برده پرور درآمدند، یعنی بردگان را نظیر احشام برای فروش پرورش میدادند و به ایالات دیگر می‌فروختند تا آنکه در ۲ مه ۱۸۶۲ به موجب قانونی که از تصویب کنگره گذشت، حمل و نقل سیاهان از ایالتی به ایالت دیگر ممنوع شد. ص ۹۲

۴۶- در سوم اکتبر ۱۸۶۲ نیروهای ایالات جنوبی تحت فرماندهی ژنرال پیرس و ژنرال فان دورن بمواضع شمالی‌ها در کورنیت حمله کردند، پس از دو روز نبرد خونین سپاهیان جنوب شکست خوردند و مجبور به عقب نشینی شدند. ص ۱۰۶

۴۷- اشاره به سخنرانی ایست که گلاستون در ۱۷ اکتبر ۱۸۶۲ در نیوکاسل انگلستان ایراد کرد و ضمن آن اظهار داشت که ایالات جنوبی نه فقط ارتش و نیروی دریائی درست کرده‌اند بلکه از آن مهمتر اینکه يك ملت را بوجود آورده‌اند. ص ۱۰۸

۴۸- در انتخابات مجلس فدرال که در ۴ نوامبر ۱۸۶۲ در ایالات شمالی صورت گرفت، اگرچه جمهوریه خواهان در اکثر ایالات پیروز شدند ولی در مقایسه با انتخابات قبلی تعداد زیادی از آراء خود را از دست دادند و در نیویورک و ایالات شمال غربی

تعداد زیادی از آراء به دموکراتها - تعلق گرفت و سیمور یکی از رهبران حزب دموکرات فرمانداری نیویورک برگزیده شد. ص ۱۰۹

۴۹- اشاره به نامه‌هایی است که دولت فرانسه در ۳۰ اکتبر ۱۸۶۲ به نمایندگان سیاسی انگلیس و روسیه نوشته و به آنها پیشنهاد کرده بود که سه قدرت بزرگ مزبور مشترکاً در جنگ داخلی آمریکا دخالت نکنند. به این منظور که عملیات به این منظور که عملیات جنگی را در آمریکا متوقف سازند، محاصره دریائی ایالات شمالی بر ضد ایالات جنوبی را لغو نمایند و بنادر جنوب آمریکا را به روی تجارت اروپائی باز کنند. این پیشنهاد ناپلئون سوم راجع به مداخله در امور داخلی آمریکا ابتدا توسط روسیه و سپس توسط دولت انگلستان رد شد. ص ۱۱۰

۵۰- ویگ: حزب سیاسی بود که از ۱۸۲۲ تا ۱۸۵۲ در امریکا فعالیت می‌کرد و عمدتاً نماینده منافع بورژوازی صنعتی و مالی این کشور بود. همچنین بخشی از صاحبان کشتگاهها نیز عضو این حزب بودند. هنگامیکه مبارزه بر سر حل مسئله برده داری موجب گروه بندی‌ها و انشعاباتی در احزاب ایالات متحده شده اکثریت اعضای حزب ویگ به اتفای عده‌ای از اعضای حزب دموکرات مقيم ایالات شمال و حزب دهقانان، حزب جمهوریه خواه ایالات متحده را تاسیس کردند و این حزب به مخالفت با برده داری قد پرافراشت. سایر اعضای حزب ویگ به عضویت حزب دموکرات - که مدافع منافع برده داران صاحب کشتگاهها بود - درآمدند و به این ترتیب حزب ویگ ایالات متحده از هم پاشیده شد. ص ۱۰۹

۵۱- در ژانویه ۱۸۶۱ مردم کارولینای شمالی با ۴۷۲۲۳ رای در مقابل ۲۶۶۷۲ رای با تشکیل کنگره‌ای برای اتخاذ تصمیم در مورد جدائی از اتحادیه، مخالفت کردند و در همان زمان رای دادند که در صورت تشکیل کنگره، نمایندگان برای اعزام به اتحادیه انتخاب گردند. در این انتخابات ۸۲ نفر طرفدار اتحادیه و ۳۷ نفر جدائی طلب برگزیده شدند. و مردم کانزاس گرچه با ۲۷۲۱۲ رای در مقابل ۱۵۸۲۶ رای به تشکیل کنگره دادند ولی در انتخاب نمایندگان اعزامی به این کنگره، بوضوح گرایش خود به اتحادیه را نشان دادند و از ۴۱۵۵۳ رای دهنده ۲۳۶۲۶ نفر به نمایندگان طرفدار اتحادیه رای دادند، این ارقام بخوبی نشان میدهند که افکار عمومی ایالات برده دار مخالف جدائی طلبان بود. ص ۱۱۹

۵۲- بعد از آنکه ایالات ویرجینیا دستور جدائی از اتحادیه را صادر کرد، مخالفین جدائی طلبی، کنگره‌ای در ویلینگ تشکیل دادند (ژوئن تا اوت ۱۸۶۱) و حکومت دیگری در بر این حکومت ریچموند [پایتخت رسمی ایالت ویرجینیا] بوجود آوردند و ایجاد ایالت جدیدی را اعلام کردند. در نوامبر همانسال کنگره‌ای از طرفداران قانون اساسی برگزار شد و حکومت جدیدی را که بر علیه تجزیه طلبان ریچموند تشکیل یافته بود تأیید کرد و مردم در آوریل ۱۸۶۲ با آراء خود دولت جدید را مورد پشتیبانی قرار

دادند. در اواخر همانسال لینکلن لایحه‌ای را امضاء کرد که به موجب آن ویرجینیای غربی به عنوان یک ایالت جداگانه به عضویت اتحادیه درآمد. ص ۱۲۰

۵۳ - از ۱۸۶۲ تا پایان جنگ داخلی آمریکا، فرار سربازان از ارتش کنفدرالیون مرتباً زوبه افزایش بود که گاه و بیگاه به صورت طفیانهای عمومی تجلی می‌کرد. در ۱۸۶۲ بین ۸ تا ۱۰ هزار از نظامیان متواری در نواحی کوهستانی آلاباما بسر می‌بردند که بسیاری از آنها با یکدیگر متحد شده و افسران خود را به قتل رساندند. و نیروهای وای که برای سرکوبی آنها اعزام شده بودند به عقب راندند. کارولینای شمالی و نواحی شمالی ایالت جورجیا نیز، به همین منوال پناهگاه سربازان فراری ارتش مؤتلفین شده بود و کوشش فرماندار ایالت کارولینای شمالی برای سرکوبی آنها بی‌ثمر ماند. در طول سال و مخصوصاً بعد از شکست و یکسیرگ و گیتسیرگ همچنان بر تعداد نظامیان فراری افزوده میشد به طوریکه در کارولینای شمالی، مقامات دولتی بهیچ وجه قدرت اداره امور را نداشتند. سربازان متواری در گروههای ۵۰ تا ۱۰۰ نفری متشکل شده و شهرها را اشغال می‌کردند و سایر سربازان را نیز دعوت به سرپیچی از اجرای دستورات مقامات دولتی ایالات جنوبی می‌کردند. در ۱۸۶۴ ژنرال لی فرمانده ارتش مؤتلفین سعی کرد با صدور فرمان عفو عمومی، این سربازان فراری را به ارتش بازگرداند. ولی این تمهید او بی‌اثر ماند و در همان سال بیش از ۸ هزار نفر از افراد ارتش آلاباما، واحدهای نظامی خود را در ویرجینیا و تنسی رها کردند و اکثر آنها به خانه‌های خود بازگشتند. در ۱۸۶۲ چایز، وزیر خزانه‌داری ایالات شمالی برای تأمین مخارج هنگفت جنگ، پیشنهاد کرد که اسکناس ملی منتشر شود و در فوریه همان سال کنگره این پیشنهاد را تصویب کرد و به دولت لینکلن اختیار داد که ایالات متحده ۱۵۰ میلیون دلار اسکناس چاپ کند. در اثنای جنگ مجموعاً ۴۰ میلیون دلار به چاپ رسید و موجب تورم پولی، گرانی قیمت کالاها و احتکار و از بین رفتن سکه‌های رایج قبلی گردید و این مسئله آخر بخصوص در شهرهای بزرگ مشکلات فراوانی بوجود آورد.

بطوریکه برای رفع این مضیقه مراکز تجارتی، ژتونهای برنجی و مسی‌ای ساختند که بجای سکه ردوبدل میشد.

۵۴ - در ۱۸۶۳ لاسال (۱۸۲۵-۱۸۶۴) اتحادیه عمومی کارگران آلمانی یعنی اولین سازمان سیاسی توده‌ای کارگران آلمانی را تشکیل داد و کوشید که راه را برای همکاری با دولت بورژوا- بونکر بیسمارک هموار کند. مارکس و انگلس شدیداً نظریات لاسال را به یاد انتقاد گرفتند و مبارزه پیگیری بر علیه لاسال برپا انداختند. بعد از مرگ لاسال، دو اتحادیه کارگری آلمان با یکدیگر وحدت کردند و یک سازمان واحد را بوجود آوردند. ص ۱۲۵

۵۵ - در اوایل جنگ داخلی حکومت فدرال کوشش میکرد سیاهان را از ثبت نام در ارتش اتحادیه بازدارد، در ۱۸۶۱ لینکلن علیرغم توصیه‌های مکرر کامرون و زیرچنگش،

با سماجت از عضویت سیاهان در ارتش شمال جلوگیری کرد تا از این راه موفق به جلب پشتیبانی طبقه برده‌دار ایالات مرزی گردد. در سال بعد با فشاری بر سر مسئله تشکیل واحدهای نظامی متشکل از سیاه‌پوستان بیشتر شد و گروهی از طرفداران لغو برده‌داری به رهبری فردریک دوگلاس از دولت تقاضا کردند که اجازه بدهد سیاهان برای آزادی برداران به بردگی کشیده شده خود، بچنگند و استدلال آنها این بود که این اقدام روحیه نظامیان سفید جنوبی را ضعیف کرده و موجب شورش بردگان در جنوب خواهد شد. اگرچه لینکلن همچنان مردد بود ولی برخی از ژنرالهای تندرو ارتش شمال دیگر تردید را جایز نمی‌دانستند و دیوید هانتز فرمانده نیروهای زمینی در سواحل جورجیا و کارولینای جنوبی جوخه‌هایی از سیاهان بوجود آورد، به آنها تعلیمات نظامی داد و اسلحه و مهمات لازم را در اختیار آنها قرار داد. این جوخه‌ها هسته اولیه اولین ارتش داوطلبی شد که بعداً تحت فرماندهی ژنرال ساکستون در کارولینای جنوبی، تشکیل یافت. در همین ایام باتلر نیز سه لشکر از سیاهان در ایالت لوئیزیانا بوجود آورد. از ۱۸۶۳ بعد که جنگ شمال به صورت یک جنگ انقلابی درآمد، سربازان سیاه در صفوف رزمندگان ارتش اتحادیه ظاهر شدند. ژنرالهای ارتش جنوب با سربازان ارتش شمال که به اسارت آنها در می‌آمدند به بیش‌رمانه‌ترین وجه رفتار می‌کردند و زنده گرفتن آنها را ممنوع کرده بودند یعنی فرمان قتل عام سربازان سیاه اسیر شده را صادر کرده بودند ولی علیرغم همه این خشونت‌های وحشیانه، تعداد سربازان سیاه در ارتش شمال روز بروز افزایش می‌یافت و تقریباً دوست هزار نفر از سیاهان در ارتش ایالات شمالی می‌چنگیدند. بیشتر این سیاهان از خرده بورژواها، عناصر پرولتری شمال و فراریان و بردگان آزاد شده جنوب بودند. ص ۱۳۶

۵۶ - در ژوئن ۶۲ پوپ به فرماندهی ارتش ویرجینیا منصوب شد ولی در ۵ سپتامبر - بعلت شیکستی که در اواخر ماه اوت در یولران از نیروهای ایالات شمالی خورده بود - از کار برکنار شد. ص ۱۳۶

۵۷ - در ۱۸۶۱ مؤتلفین به جفرسن دیویس اختیار دادند که مردان سفید ۱۸ تا ۳۵ ساله را - به استثنای کسانی که از نظر قانونی از خدمت وظیفه معاف بودند - برای مدت سه سال به خدمت نظام فراخوانند. براون فرماندار جورجیا که با این قانون مخالف بود اجازه نداد که افسران حکومت ایالتی در اجرای این قانون شرکت کنند و در نوامبر ۱۸۶۲ مجلس مقننه ایالت جورجیا هیتی را مأمور بررسی این اقدام کنگره مؤتلفین نمود و اکثریت اعضای این هیئت اظهار نظر کردند که کنگره مؤتلفین صلاحیت آن را ندارد که اتباع ایالات را به خدمت نظام وظیفه جلب کند مگر آنکه این احضار در سطح تعداد سربازانی باشد که هر یک از ایالات موظفند در خدمت ارتش ایالات مؤتلفه قرار بدهند. ص ۱۴۰

۵۸ - در دسامبر ۱۸۶۲ میتینگ‌های کارگری زیادی در سراسر انگلیس برگزار شد. در

یکی از مبتنی‌ها که در منچستر تشکیل شده بود و در حدود ۶۰۰۰ نفر در آن شرکت داشتند، قطعنامه‌ای به تصویب رسید که ریشه کن کردن برده‌داری را از لینکلن مطالبه میکرد. نظاهرات مشابهی نیز در لندن برگزار شد که کارگران شرکت کننده در آن از رئیس جمهور آمریکا تقاضا کردند که بکار خود در مبارزه با برده‌داری ادامه دهد و اصول قانون اساسی «برادری، آزادی، برابری برای همه انسانها» را به مرحله اجرا در آورد. لینکلن در جواب این قطعنامه‌ها، از پرولتاریای انگلستان بخاطر حسن نیت آنها تشکر کرد و گفت که مردم آمریکا از اینکه می‌بینند از پشتیبانی «دوستان واقعی آزادی و انسانیت» برخوردار می‌باشند احساس دلگرمی میکنند. در ژانویه ۱۸۶۳ هوکر بجای برنساید فرماندهی ارتش پوتومک را به عهده گرفت و کوشش کرد که در مدت دو ماه بادیسیپلین بهتر و تقویت روحیه سربازان، ارتش جنگنده‌تری بسازد و در اواخر مارس یک ارتش ۱۲۵ هزار نفری در اختیار داشت. ص ۱۴۲

۵۹ - اشاره به ژنرال هوکراست که در مارس ۱۸۶۳ به افسران اعلام کرده بود که نقشه کاملی تهیه کرده و دمار از روزگار ژنرال لی درخواهد آورد. ولی در نبرد چنسلرزویل (مه ۱۸۶۳) ارتش ایالات جنوب با اینکه تعداد نفراتش نصف ارتش هوکر بود او را مجبور به عقب‌نشینی کرد. با وجود این شکست مفتضحانه‌ای که ژنرال هوکر خورده بود اعلامیه‌ای صادر کرد و در آن به ارتش خود بخاطر «دستاوردهایش» تبریک گفت. ص ۱۴۴

در مه ۱۸۶۴ گرنت در راه پیشروی به سوی ریچموند از راییدن گذشت و وارد دشتهای وایلدرنس شد. ژنرال لی در میدان جنگ چنسلرزویل با او مصاف داد و جنگ خونینی در گرفت و گرنت که دریافته بود کاری از پیش نخواهد برد مجدداً به راییدن بازگشت و ارتش خود را به طرف جنوب برد.

و در اوایل سپتامبر ۱۸۶۴ شرمین شهر اتلانتا پایتخت ایالت جورجیا را اشغال کرد.

۶۰ - در تابستان ۶۴ لینکلن برای جلب پشتیبانی گروه‌های صلح طلب شمال اجازه داد مذاکرات با جنوب آغاز شود. او می‌خواست به این وسیله انتخاب مجدد خود را تضمین نماید. در ژوئیه ۱۸۶۴ گرپلی تعدادی از «فرستادگان» مؤتلفین را در محل «آبشار نیاگارا» ملاقات کرد ولی از آنجا که این فرستادگان رسماً سمت نمایندگی نداشتند لذا جلسات بزودی بسر رسید و تلاشهای دیگر نیز در این راه به نتیجه‌ای نرسید زیرا جفرسون دیویس رئیس جمهور مؤتلفین اعلام کرده بود که صلح فقط وقتی برقرار خواهد شد که استقلال جنوب از طرف شمال به رسمیت شناخته شود. ص ۱۴۶

۶۱ - در غروب ۱۴ آوریل ۱۸۶۵ بوت یکی از طرفداران متعصب نیروهای برده‌دار لینکلن را به ضرب گلوله از پا در آورد و همزمان با این ماجرا دو تن از دوستان نزدیک او به نام پین واتزروت سعی کردند جانسون معاون رئیس جمهور و سیوارد زیر امور خارجه وقت را نیز به قتل برسانند. ص ۱۴۹

۶۵ - جنگ صدساله (۱۳۳۷ تا ۱۴۵۳) جنگی بود که میان فرانسه و انگلیس جریان داشت و سرانجام به آزاد شدن دولکشینان و نواحی غربی فرانسه منجر شد. ص ۱۵۶

۶۶ - جنگ سی ساله با قیام بوهم علیه خاندان سلطنتی هابسبورگ، در ۱۶۱۸ آغاز شد، که علاوه بر کشورهای اروپای مرکزی دانمارک، سوئد و فرانسه نیز در آن سرانجام در ۱۸۴۸ با عقد معاهده و ستفالن به پایان رسید. ص ۱۵۶

۶۷ - منظور دوران ۶۳-۱۷۴۰ است که طی آن یک سلسله جنگهای مداوم جریان داشت. علت بروز این جنگها ابتدا این بود که فردریک کیسر پادشاه پروس بر سر تصاحب سرزمین شلیزیا با اتریش وارد جنگ شد. در ۱۷۴۸ فرانسه، اسپانیا و باواریا بنفع پروس وارد جنگ شدند و انگلیس بیاری اتریش شتافت. در همین ایام در هندوستان و آمریکا جنگ در گرفت جنگ میان فرانسه و انگلیس در آمریکا در ۱۷۵۴ آغاز شد و بزودی تبدیل بیک جنگ عمومی در اروپا گردید. در جنگهای هفت ساله (۱۷۵۶-۶۳) پروس و انگلیس بر ضد اتریش، فرانسه و اسپانیا می‌جنگیدند و در همین ایام نیز انگلیس و فرانسه بر سر سلطه بر هندوستان با یکدیگر در نبرد بودند. معاهده هوبرتسبورگ (۱۷۶۳) به جنگهای اروپائی پایان بخشید و پیروزی پروس بر اتریش را تضمین کرد و معاهده پاریس (۱۷۶۳) به جنگهای فرانسه و انگلیس در آمریکا و هندوستان خاتمه داد و انگلیس را بزرگترین قدرت استعماری جهان ساخت. ص ۱۵۶

۶۲ - در ۲۶ آوریل ۶۵ ارتش جانسون تسلیم شرمین شد. شرایط تسلیم همانهایی بود که به ژنرال لی پیشنهاد شده بود

۶۳ - در ۹ ژوئن ۶۴ جانسون در نشویل اعلام کرد که «کشتزارهای بزرگ خائنین باید مصادره شده، به مزارع کوچک تقسیم گردد و به مردم شرافتمند فروخته شود.» ص ۱۴۹

۶۴ - جانسون بعد از قتل لینکلن بریاست جمهوری رسید و مورد استقبال و پشتیبانی شدید رهبران جناح رادیکال حزب جمهوریخواه قرار گرفت. زیرا آنها تصور میکردند که رئیس جمهور جدید، مخالفت سرسخت طبقه فاسد برده‌دار جنوب میباشد و انتظار داشتند که جانسون رهبران قبلی مؤتلفین را بشدت مجازات نماید و املاک بزرگشان را تقسیم کرده و حق رأی سیاهان را تضمین کند. متأسفانه توقعات آنها از جانسون بحقیقت نیبوست و جانسون که بین الیگارشسی در حال زوال (صاحبان کشتزارهایی که بوسیله بردگان زراعت میشد) و پلوتوکراسی در حال رشد (بورژوازی صنعتی و مالی) گیر کرده بود، تصمیم گرفت که با اتکاء بگروه اول به جنگ گروه دوم برود و در ماه مه ۱۸۶۵ جانسون اعلامیه‌ای مبنی بر بازسازی هفت ایالت جنوبی صادر کرد که جزئیات آن طبق اصولی که لینکلن تنظیم کرده بود به مرحله اجرا در می‌آمد. در تابستان و پائیز ۱۸۶۵ تمام این ایالات - به استثنای تکزاس - به درخواست رئیس جمهور تسلیم شدند و رسماً مامورین ایالتی را انتخاب کردند و نمایندگان به کنگره اعزام داشتند. ولی مجلس نمایندگان و سنا در دسامبر ۱۸۶۵ از پذیرفتن این نمایندگان به کنگره امتناع

ورزیدند. تحت این شرایط بود که استیونس رهبر جناح چپ پارلمان، مبارزات شدید خود را آغاز کرد و تدریجاً اکثریت مجلس نمایندگان را برای تنظیم يك برنامه بازسازی رادیکال، بدست آورد. ص ۱۴۹

فهرست اسامی

- اپدایك G.OPDYKE (۱۸۸۰-۱۸۵۰)، کارخانه‌دار امریکائی، وقتی شهردار نیویورک بود شورش‌های سرپازخانه‌ها را سرکوب کرد (۱۸۶۳)، «رساله‌ای درباره اقتصاد سیاسی» در پاسخ ج. ا. میل نوشت.
- ادامز CH.F.ADAMS (۱۸۸۶-۱۸۰۷)، عضو کنگره امریکا از ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۸ سفیر امریکا در انگلستان بود.
- اریکسن J.ERICSSON (۱۸۸۹-۱۸۰۳) مهندس و مخترع «مانیتور».
- استان تن E.M.STANTON (۱۸۶۹-۱۸۱۴) وکیل دادگستری، وزیر عدلیه کابینه بوکانن وزیر جنگ در زمان ریاست جمهوری لینکلن و جانسون.
- استفنز A.H.STEPHENS (۱۸۸۳-۱۸۱۲) نماینده کنگره از ایالت جورجیا، سپس معاون رئیس جمهور ایالات جنوب، مؤلف «يك نظریه قانونی در مورد جنگ اخیر بین ایالات».
- استو H.B.STOWE (۱۸۹۶-۱۸۱۱) نویسنده «کلیه عموتام» (۱۸۵۲)، بعنوان نویسنده پدیان احساسات شمالی‌ها برضد برده‌داری پرداخت.
- استون CH.P.STONE (۱۸۸۷-۱۸۲۴) افسر اتحادیه، بخاطر تاکتیک‌هایش در نبرد بالزبلاف زندانی شد و پس از آزاد شدن در اداره امور مربوط به خلیج خدمت کرد.
- اسکات W.SCOTT (۱۸۶۶-۱۷۸۶) سرباز، در جنگ ۱۸۱۲ علیه انگلستان و در جنگ مکزیك شرکت داشت. در انتخابات رئیس جمهور در مقابل پیرس شکست خورد.
- اسلایدل J.SLIDELL (۱۸۷۱-۱۷۹۳) سناتور لوویزیانا، سپس سفیر مؤتلفین در فرانسه، بعد از جنگ داخلی امریکا در انگلستان زیست.
- اسمیت G.SMITH (۱۸۷۴-۱۷۹۷) عضو کنگره امریکا، طرفدار الفای بردگی.
- اشبرتون A.B.ASBURTON (۱۸۴۸-۱۷۷۴)، بانکدار انگلیسی، سیاستمدار توری، رئیس هیئت تجارتي انگلستان.
- آندرسن، ANDERSON (۱۸۷۱-۱۸۰۵) افسر اتحادیه، مدافع دژسومتر، سپس با درجه سرتیپی در کنتاکی جنگید و به علت بیماری از کاربرکنار شد.
- آنه که، ANNEKE (۱۸۶۶-۱۸۱۷)، آلمانی، عضو اتحادیه کمونیست‌ها، در انقلاب

۱۸۴۸/۲۹ آلمان شرکت داشت و سپس به آمریکا مهاجرت کرد و در ارتش شمال در جنگ شرکت کرد.

اورکهارت، URQUHART (۱۸۱۳-۱۸۶۸)، دیپلمات و نویسنده انگلیسی، ناشر روزنامه «نشریه آزاد» که مارکس در سالهای ۱۸۵۶-۵۷ با آن همکاری داشت. مخالف سیاست خارجی پالمستون در طرفداری از روسیه بود. اولدهام OLDHAM (۱۸۱۳-۱۸۶۸)، حقوق دان، سناتور مؤتلفین از تکزاس.

ب

باتلر BATLER (۱۸۱۸-۱۸۹۳)، ژنرال اتحادیه، نماینده ماساچوست در کنگره، در جنبش کارگری گرتیک و جنبش ضد انحصارات سالهای ۷۰ و ۸۰ شرکت داشت. / برایت BRIGHT (۱۸۸۹-۱۸۱۱)، سیاستمدار لیبرال انگلیسی، یکی از رهبران برجسته تجارت آزاد، سازمان‌دهنده قانون ضد ورود غلات به انگلستان، در طول جنگ داخلی از شمالی‌ها طرفداری میکرد.

برکزیدج J. BRECKINRIDGE (۱۸۲۱-۷۵)، معاون رئیس جمهور ایالات متحده (۱۸۵۷-۶۱) سناتور از کنتاکی، ژنرال مؤتلفین و وزیر جنگ.

براگ B. BRAGG (۱۸۱۷-۷۶)، ژنرال مؤتلفین، در نبرد شایلا (۱۸۶۲) جنگید، سپس عملاً مشاور نظامی جفرسون دیویس شد.

برون BROWN (۱۸۰۰-۵۹)، طرفدار الفای بردگی از طریق قهر، در جنگ برای آزاد ساختن بردگان ایالت کانزاس شرکت داشت، حمله به هارپرفری، ویرجینیا، را رهبری کرد.

برونسون BROWNSON (۱۸۰۳-۷۶)، سردبیر «کواتروویو»، تجزیه‌طلبی را تقبیح و الفای بردگی را تحسین می‌کرد، در آراء کاتولیکهای نیویورک تاثیر گذاشت.

برنساید A. BURNSIDE (۱۸۲۴-۸۱)، ژنرال اتحادیه، پس از شکست فردریکسبورگ (۱۸۶۲) از مقام فرماندهی ارتش پوتامسک خلع شد، پس از جنگ فرماندار ایالت رودآیلند شد.

بری H. BERRY (۱۸۲۴-۶۳)، افسر اتحادیه، در نبرد جنسلو ویل کشته شد.

بنت J. BENNET (۱۷۹۵-۱۸۷۲)، صاحب و سردبیر «نیویورک هرالد»

بنکز BANKS (۱۸۱۶-۹۴)، ژنرال اتحادیه، فرماندار ایالت ماساچوست، نماینده کنگره، رئیس راه آهن مرکزی ایلینویز.

بوکانن BUCHANAN (۱۷۹۱-۱۸۶۸) وزیر امور خارجه در دوره پولک، سفیر آمریکا در انگلستان در دوره ریاست جمهوری پیرس، رئیس جمهوری ایالات متحده (۱۸۵۷-۶۵۱)

بوگارد P.G. BAEUREGARD (۱۸۱۸-۹۳)، ژنرال مؤتلفین، فرمانده جبهه غرب در ۱۸۶۲، مقالات متعددی در مورد جنگ داخلی نوشت.

بول D. BUELL (۱۸۱۸-۹۸)، ژنرال اتحادیه، در کارزار غرب شرکت جست و در اواخر جنگ از ارتش کناره گرفت.

بیرنی BIRNEY (۱۸۱۹-۱۹۰۷)، ژنرال اتحادیه در قیام ۱۸۴۸ پاریس شرکت داشت، هنگامی از سیاهان را در طول جنگ داخلی سازمان داد.

پ

پاترسن PATTERSON (۱۷۹۲-۱۸۸۱)، ژنرال اتحادیه، در نبرد اول بول ران شکست خورد و از کاربرکنار شد (۱۸۶۱).

پالمستون H. PALMERSTON ویسکنت (۱۷۸۴-۱۸۶۵)، رهبر حزب و یک انگلستان، وزیر امور خارجه (۴-۱۸۳۰، ۴۱-۱۸۳۵) نخست وزیر در زمان جنگ داخلی آمریکا

پرایس S. PRICE (۱۸۰۹-۶۷)، ژنرال مؤتلفین، سعی کرد که میسوری را از اتحادیه جدا کند، در زمان جنگ عملیات شیخونی را در جنگ رهبری میکرد.

پوپ J. POPE (۱۸۲۲-۹۲)، ژنرال اتحادیه، فرمانده ارتش ویرجینیا (۱۸۶۲)، سپس به ارتش شمال غربی منتقل شد.

پولک J. POLK (۱۷۹۵-۱۸۴۹)، یازدهمین رئیس جمهور ایالات متحده (۹-۱۸۴۵)، سخنگوی مجلس نمایندگان (۷-۱۸۳۵)

پیت W. PITT (۱۷۵۹-۱۸۰۶)، رهبر حزب توری، نخست وزیر انگلستان، دشمن سرسخت انقلاب فرانسه و ناپلئون.

پیرس F. PIERCE (۱۸۰۴-۶۹)، چهاردهمین رئیس جمهور ایالات متحده (۷-۱۸۵۳)

ت

تامپسون THOMPSON (۱۸۱۰-۸۵)، نماینده کنگره از میسی سیپی، سپس وزیر داخله در زمان بوکانن، نماینده اعزامی مؤتلفین به کانادا در زمان جنگ داخلی.

تاووزول E. THOUSEVEL (۱۸۱۸-۶۶)، دیپلمات فرانسوی، وزیر امور خارجه در زمان ناپلئون سوم

توسی I. TOUCEY (۱۷۹۶-۱۸۶۹)، نماینده کنگره و سناتور از کنتیکات، وزیر نیروی دریایی در زمان بوکانن.

تومبر R. TOOMBS (۱۸۱۰-۸۵) نماینده کنگره و سناتور از جورجیا، در ایالات متلفه جنوبی بعنوان یک دیپلمات (وزیر امور خارجه) و یک نظامی (سرتیپ) خدمت کرد.

ج

جانستون J. JOHNSTON (۱۸۰۷-۹۱) - ژنرال موفین، تسلیم شرمین شد (۱۸۶۵)، پس از جنگ بعنوان نماینده کنگره از ویرجینیا خدمت کرد.

جانسون JOHNSON (۱۸۰۸-۷۵) - نماینده کنگره و سناتور از تنسی، فرماندار نظامی تنسی در زمان جنگ داخلی، معاون رئیس جمهوری (۱۸۶۴)، پس از ترور لینکلن رئیس جمهور شد، و پس از مدتی اقدامات مربوط به خلع وی از ریاست جمهوری توسط جمهوریخواهان افراطی آغاز شد.

جفرسون JEFFERSON (۱۷۴۳-۱۸۲۶) - مولف اعلامیه استقلال، سومین رئیس جمهور ایالات متحده (۱۸۰۱-۹)

جکسون A. JACKSON (۱۷۶۷-۱۸۴۵) - انگلیسیها را در نیواورلئان شکست داد، رئیس جمهور ایالات متحده (۱۸۲۹-۳۷).

جکسون C. JACKSON (۱۸۰۶-۶۲) - فرماندار میسوری، دستور لینکلن مبنی بر احضار داوطلبین را نادیده گرفت یک مجلس پوشالی برای رای دادن به جدائی درست کرد، سپس با مقام سرتیپی در ارتش موفین خدمت کرد.

جکسون T. JACKSON (۱۸۲۴-۶۳) - بنام «استرنوال» مشهورتر است، ژنرال ارتش موفین، کارزارولی را در ۱۸۶۲ رهبری کرد، هارپرزفری را تسخیر نمود و در نبرد فردریکسبورگ کفایت خود را نشان داد.

خ

خوارز C. JUAREZ (۱۸۲۴-۸۴) - در انقلاب ۱۸۴۸ دکمان شرکت داشت، به آمریکا مهاجرت کرد، در ارتش شمال در جنگ داخلی شرکت نمود، سپس به آلمان برگشت.

د

داگلاس S. DOUGLAS (۱۸۱۳-۶۱) - سناتور از ایلینویز، رهبر جناح شمالی حزب دمکرات، در ریاست جمهوری ۱۸۶۰ شکست خورد.

دانا CH. DANA (۱۸۱۹-۹۷)، یکی از صاحبان و مدیران، سپس مدیر و صاحب «سان» نیویورک.

دربی S. E. DERBY (۱۷۹۹-۱۸۶۹) - توری بی نهایت ارتجاعی، چندین بار نخست وزیر انگلستان

دیویس J. DAVIS (۱۸۰۸-۸۹) - وزیر جنگ در زمان بوکانن، سناتور از میسی سیپی،

رئیس جمهور موفین (۱۸۶۱-۵)، مولف «پیدایش، طلوع و سقوط حکومت موفینه» (۱۸۸۱).

دیسرائیلی B. DISRAELI (۱۸۰۴-۸۱) (بعداً ارل بیکن سفیلد).

ر

راسل E. J. RUSSELL (۱۷۹۲-۱۸۷۸) - یکی از رهبران حزب ویگ، طراح لایحه اصلاحات پارلمانتاری ۱۸۳۲، وزیر امور خارجه در زمان جنگ داخلی آمریکا، نخست وزیر

رزکرتز W. S. ROSECRANS (۱۸۱۹-۹۸) - ژنرال اتحادیه، فرمانده قسمت کامبرلند و سپس میسوری پس از جنگ در مقام سفیر در مکزیک و عضو کنگره بود.

رزلیوس C. ROSELIUS (۱۸۰۳-۷۲) - آموزگار و وکیل دادگستری، عضو کنگره ایالتی لوزیانا با تجزیه طلبی مخالف بود.

رنو J. RENO (۱۸۲۳-۶۲) - ژنرال اتحادیه، تحت فرماندهی برنسايد در کارولینای شمالی جنگید بعد در نبرد کشته شد (۱۸۶۲).

ریشلیو A. J. RICHELIEU (۱۵۸۵-۱۶۴۲) - اسقف فرانسوی، وزیر و مشاور لویی سیزدهم، به تحکیم سلطنت مطلقه کمک کرد.

رینالدز G. W. REYNOLDS (۱۸۱۴-۷۹) - یکی از رهبران جنبش چارتریستی انگلیس، سردبیر جنگ رینالدز و «هفته نامه رینالدز».

ز

زالیکوفر F. ZOLLICOFFER (۱۸۱۲-۶۲) - عضو کنگره از تنسی، سپس فرمانده نیروهای موفین در تنسی شرقی، در نبرد میل اسپرینگ کشته شد (ژانویه ۱۸۶۲).

زولوگا F. ZULOAGA (۱۸۱۴-۷۶) - افسر مکزیک، عضو حزب کاتولیک ارتجاعی، رئیس جمهور مکزیک

س

سامنر SUMNER (۱۸۱۱-۷۴) - حقوقدان، رهبر سیاسی و طرفدار الغای بردگی، سناتور از ماساچوست

سامنر E. SUMNER (۱۷۹۷-۱۸۶۳) - ژنرال اتحادیه که در نبرد فردیکسبورگ فرمانده لشکر عظیم کناره راست ارتش پوتامک بود.

سیمور SEYMOUR (۱۸۱۰-۸۴) - عضو حزب دمکرات، فرماندار ایالت نیویورک.
سیگل F.SIGEL (۱۸۲۴-۱۹۰۲) - دمکرات آلمانی، در انقلاب ۱۸۴۸-۴۹ آلمان شرکت داشت به آمریکا مهاجرت کرد، در صف شمال در جنگ داخلی جنگید، فرمانده ارتش ویرجینیای غربی بود.
سیوارد W.SEWARD (۱۸۰۱-۷۲) - فرماندار نیویورک و سناتور ایالات متحده، در ۱۸۶۰ در نامزدی ریاست جمهوری یخواهان از لینکلن شکست خورد.

ش

شاتوبریان F.CHATEAUBRIAND (۱۷۶۸-۱۸۴۸) - نویسنده و دیپلمات، نماینده تام‌الاختیار فرانسه در کنگره ورونا (۱۸۲۲)، وزیر امور خارجه.
شرز SCHURZ (۱۸۲۹-۱۹۰۶) - دمکرات آلمانی، در انقلاب ۱۸۴۸-۴۹ آلمان شرکت داشت، سپس به آمریکا مهاجرت کرد و در صف شمالیها در جنگ داخلی جنگید، پس از جنگ سناتور میسوری و بعداً وزیر داخله دولت هیز شد.
شرمن W.SHERMAN (۱۸۲۰-۹۱) - ژنرال اتحادیه، تحت فرماندهی گرانت در شیاو جنگید در ۱۸۶۴ برای تسخیر ساوانا سراسر جورجیا را در نوردید و در ۱۸۶ جانستون را مجبور به تسلیم کرد.

ف

فاراگوت D.FARRAGUT (۱۸۰۱-۷۰۱) - افسر نیروی دریائی اتحادیه، مؤتلفین را در نیواورلئان، و سپس در موبیل شکست داد.
فرانکلین W.FRANKLIN (۱۸۱۳-۱۹۰۳) - ژنرال اتحادیه، در نبرد فردریکسبورگ شرکت داشت.
فرمونت J. FREMONT (۱۸۱۳-۹۰) - مکتشف، سرباز، سیاستمدار، در انتخابات ریاست جمهوری ۱۸۵۶ از بوکانن شکست خورد، در مقام فرمانده دپارتمان غرب فرمانی مبنی بر آزادی بردگان در میسوری صادر کرد (۱۸۶۱)
فلوید J.FLOYD (۱۸۰۷-۶۳) - فرماندار ایالت ویرجینیا، وزیر جنگ در دوره بوکانن، سرتیپ در ارتش مؤتلفین.
فیلمور SIR R.J. PHILLIMORE (۱۸۱۰-۸۵) - حقوقدان انگلیسی، مولف، تذکرات در مورد قوانین بین‌المللی، (۱۸۵۴-۶۱)، مشاور قانونی نخست وزیر انگلستان در طول جنگ داخلی آمریکا
فیلیپس W.PHILIPS (۱۸۱۱-۸۴) - نطق و طرفدار سخت‌الغای بردگی، لینکلن را به آزادی

برندگان تحریض کرد، با انحلال جامعه ضد پرده‌داری در خاتمه جنگ داخلی مخالفت کرد.

ک

کاب H.COBB (۱۸۱۵-۶۸) - عضو کنگره از جورجیا، سخنگوی مجلس نمایندگان، وزیر دارائی دوره بوکانن
کابت W.COBBETT (۱۷۶۲-۱۸۴۵) - دمکرات انگلیسی، عضو پارلمان انگلستان، نگارنده و ناشر «یادداشت سیاسی کابت».
کابدن COBDEN (۱۸۰۴-۶۵) - کارخانه‌دار در منچستر، رهبر جنبش تجارت آزاد در مبارزه برای لغای قوانین غله، عضو لیبرال پارلمان.
کالهن J.CALHOUN (۱۷۸۲-۱۸۵۰)، عضو کنگره، سناتور و معاون رئیس جمهور ایالات متحده از جنبش وحدت در کارولینای جنوبی در ۱۸۲۸ و ۱۸۳۲ حمایت کرد.
کامرون S.CAMERON (۱۷۹۹-۱۸۸۹) - وزیر جنگ (۱۸۶۱-۲)، سناتور ایالت پنسیلوانیا.
کانینگ G.CANNING (۱۷۷۰-۱۸۲۷) - توری انگلیسی، وزیر امور خارجه (۱۸۲۲-۷) و نخست‌وزیر (۱۸۲۷)
کپ F.KAPP (۱۸۲۴-۸۴) - آلمانی - در انقلاب ۱۸۴۸ آلمان شرکت داشت، به آمریکا مهاجرت کرد، در ارتش شمال در جنگ داخلی جنگید، سپس به آلمان برگشت.
کرتیس S.R.CURTIS (۱۸۵۵-۶۶) - عضو کنگره از آیوا، در زمان جنگ داخلی یک سرلشگر شد و فرمانده جبهه میسوری بود و سپس به جبهه کانزاس منتقل شد.
کس L.CASS (۱۷۸۲-۱۸۶۶) - سناتور، وزیر امور خارجه از دوره بوکانن، در طول جنگ داخلی از هدف اتحادیه حمایت میکرد.
کستلریگ R. S. CASTLEREAGH توری بغایت ارتجاعی، مسئول سرکوب وحشیانه شورش ایرلندیها سپس وزیر جنگ و وزیر خارجه.
کلارندن G. CLARENDON ارل (۱۸۰۰-۷۰) - وزیر امور خارجه بریتانیا.
کیرنی P.KEARNY (۱۸۱۴-۶۲) - ژنرال اتحادیه، در نبردهای ماچنتا و سولفونو (۱۸۵۹) شرکت داشت، در ارتش مک کلیلان و پوپ جنگ کرد، در ۱۸۶۲ کشته شد.
کنت J.KENT (۱۸۲۷-۱۸۶۳) - حقوقدان، استاد حقوق در کالج کلمبیا، مولف «تفسیراتی درباره قانون اساسی آمریکا» (۱۸۲۶-۳۰).

گ

گانری J.GUTHRIE (۱۷۹۲-۱۸۶۹) - مروج ثروتمند راه‌آهن و معاملات ملکی، وزیر دارائی (۱۸۵۳-۷)، سپس سناتور از کنتاکی.

گریگوری SIR W. GREGORY (۱۸۱۷-۹۲) - سیاستمدار انگلیسی - ایرلندی، عضو پارلمان، فرماندار سیلان.

گلاستون W. E. GLADSTONE (۱۸۰۹-۹۸) - رهبر لیبرال، وزیر بازرگانی، قائم مقام بانک خارجی، چهار بار نخست وزیر انگلستان شد.
گرانت U. GRANT (۱۸۲۲-۸۵) - ژنرال شمالی، در نبرد ویگسبورگ پیروز شد (۱۸۶۳)، سپس رئیس ستاد نیروهای اتحادیه، و بعداً رئیس جمهوری ایالات متحده شد، دوباره در این مقام بود (۱۸۶۹-۷۷)

گریسن W. GARRISON (۱۸۰۵-۷۹) - رهبر جنبش لغای بردگی، سردبیر نشریه «لیبراتور»
گریلی H. GREELEY (۱۸۱۱-۷۲) - سردبیر «نیویورک دیلی تریبون»، موافق اقدامات مربوط به خاکهای آزاد از بردگی و مخالف بسط بردگی بود، از طرف حزب جمهوریخواه لیبرال، نامزد ریاست جمهوری آمریکا شد (۱۸۷۲)

ل

لافایت M. LAFAYETTE (۱۷۵۷-۱۸۳۴) - ژنرال فرانسوی و رهبر سیاسی، در جنگ استقلال آمریکا (۱۷۷۶-۸۳) بنفع شمالی‌ها می‌جنگید، در انقلابات ۱۷۸۹، و ۱۸۳۰ فرانسه شرکت داشت.

لاول M. LOVEL (۱۸۲۲-۸۴) - ژنرال موفتلفین، در نبرد نیواورلئان شکست خورد، سپس از مقامش خلع شد (دسامبر ۱۸۶۲).

لاپارد SIR A. LAYARD (۱۸۱۷-۹۴) - باستانشناس انگلیسی و عضو لیبرال پارلمان، معاون وزارت امور خارجه در طول جنگ داخلی آمریکا

لوئیس SIR G. LEWIS (۱۸۰۶-۶۳) - لیبرال انگلیسی، وزیر کشور (۱۸۵۹-۶)، وزیر جنگ (۱۸۶۱-۶۲).

لی R. E. LEE (۱۸۰۷-۷۰) - ژنرال موفتلفین، فرمانده ارتش جنوب در ویرجینیای شمالی بود، سپس به مقام ریاست ستاد ارتش جنوب رسید، در ۱۸۶۵ تسلیم گرانت شد، پس از جنگ خیانت به او نسبت داده شد ولی هیچگاه محاکمه نشد.

لینکلن A. LINCOLN (۱۸۰۹-۶۵) - شانزدهمین رئیس جمهور ایالات متحده (۱۸۶۱-۶۵)، مخالف بسط بردگی به قلمروها بود، فرمان آزادی بردگی را صادر کرد (۱۸۶۳)، در ۱۴ آوریل ۱۸۶۵ ترور شد

لیونز R. B. LYONS (۱۸۱۷-۸۷) - دیپلمات انگلیسی، سفیر در واشنگتن در زمان جنگ داخلی

م

مازینی G. MAZZINI (۱۸۰۵-۷۲) - رهبر جمهوریخواه ایتالیایی، سازنده ایتالیای جوان، در انقلاب ۱۸۴۸ شرکت داشت و بعداً گاریبالدی را در عملیات نظامی متعددش یاری کرد.

ماکولی TH. MACAULAY (۱۸۰۰-۵۹) - تاریخ دان و نویسنده انگلیسی و عضو پارلمان، مولف «تاریخ انگلستان».

مان A. MANN (۱۸۰۱-۸۹) - فرستاده موفتلفین در انگلیس و سپس در بلژیک.

مانتاگو R. MONTAGU (۱۸۲۵-۱۹۰۲) - عضو پارلمان انگلیس از حزب توری

مونرو J. MONROE (۱۷۵۸-۱۸۳۱) - پنجمین رئیس جمهور ایالات متحده (۱۸۱۷-۲۵) - در خدمت زمامدار ارتش پیامی به کنگره فرستاد که به دکترین مونرو مشهور است (دسامبر ۱۸۲۳).

مدیسون J. MADISON (۱۷۵۱-۱۸۳۶) - چهارمین رئیس جمهور ایالات متحده (۱۸۰۹-۱۷) - عضو کنگره (۱۷۸۹-۹۷)، وزیر امور خارجه (۱۸۰۹-۹).

مک الرت MCEL RATH (۱۸۰۷-۸۸) - ناشر و مدیر امور مالی «نیویورک دیلی تریبون»، حقوقدان و بانکدار.

مک دول MCDOWELL (۱۸۱۸-۸۵) - ژنرال اتحادیه پس از شکست دوم پولران از مقامش برکنار شد (۱۸۶۲).

مک کلیلان G. MCCLELLAN (۱۸۲۶-۸۵) - ژنرال اتحادیه، از فرماندهی لشکر پوتامک برکنار شد، نامزد ریاست جمهوری از

مک کی MA CKAY (۱۸۱۴-۸۹) - شاعر، روزنامه‌نویس، خبرنگار مخصوص «تایمز» لندن در نیویورک (۱۸۶۲-۵).

مک کوک A MCCOOK (۱۸۳۱-۱۹۰۳) - ژنرال اتحادیه، در نیروهای شایلا و کورنیت از خود لیاقت نشان داد، فرمانده لشکر یکم ارتش اوهایو در نبرد پریویل بود.

مگوفین S. MAGOFIN (۱۸۱۵-۸۵) - فرماندار ایالت کنشاکمی در آغاز جنگ داخلی، موافق اتحادیه بود، مجبور به ترک مقام خود شد (۱۸۶۲).

مورگن J. MORGAN (۱۸۲۶-۶۴) - افسر موفتلفین، عملیات شبیخونی را سازمان داد، سرانجام دستگیر و بهنگام تلاش برای فرار کشته شد.

مورنی A. MORNY (۱۸۱۱-۶۵) - بنایارتینست معروف، رئیس مجلس فرانسه در امپراتوری دوم

موریل J. S. MORRILL (۱۸۱۰-۹۸) - عضو کنگره و سناتور ایالت ورمونت، هوادار ریاست گمرکات استحقاقی شدید.

میچل R. MITCHELL (۱۸۲۳-۸۲) - ژنرال اتحادیه، در کنشاکمی، تنسی، نبراسکا و کانزاس

جنگید، سپس فرماندار قلمرو نیومکزیکو شد.

میرامون M. MIRAMON (۱۸۳۲-۶۷) - ژنرال مکزیکی، عضو حزب کاتولیک، مدتی (۱۸۵۹) رئیس جمهور مکزیک بود، در ماجرا جویی ناپلئون در مکزیک شرکت داشت و همراه امپراتور ماکسیمیلیان بدست جمهوریخواهان کشته شد.

میلنر-گیبیس T. MILNER - GIBSON (۱۸۰۶-۸۴) - لیبرال انگلیسی، یکی از رهبران تجارت آزاد وزیربازرگانی.

میسون J. MASON (۱۸۷۱-۱۸۹۸) - اریستوکرات منطقه دریائی نورفک و سناتور از ویرجینیا از طرف دیویس بعنوان نماینده. متلفین به انگلیس فرستاده شد.

و

وانل E. VATTEL (۱۷۱۴-۶۷) - حقوقدان دیپلمات و خطیب سویسی، مؤلف اثری در مورد قانون بین‌المللی (۱۷۵۸).

واکر WALKER (۱۷۱۴-۶۷) - حقوقدان، ناشر «ژورنال قانون غرب» و مؤلف «مقدمه بر قانون آمریکا» (۱۸۳۷).

والاس WALLACE (۱۸۲۷-۱۹۰۵) - ژنرال اتحادیه، در نیروهای کنتاکی و تنسی شرکت کرد (۱۸۶۲) رئیس دادگاه قاتلین لینکلن شد (۱۸۶۵)، سپس سفیر در ترکیه.

واپک SIR C. WYKE (۱۸۱۵-۹۷) - دیپلمات نماینده تام‌الاختیار انگلیس در مکزیک بعداً سفیر در دانمارک.

ویستر D. WEBSTER (۱۷۸۲-۱۸۵۲) - سخنران و سیاستمدار، وزیر امور خارجه. زسان هاریسون و فیلمور، سناتور از ماساچوست، مخالف انضمام تکزاس و جنگ با مکزیک بود، از مصالحه ۱۸۵۶ حمایت کرد.

ویتن H. WHEATON (۱۷۸۵-۱۸۴۸) - حقوقدان، آموزگار و دیپلمات، مؤلف اجراء قانون بین‌المللی (۱۸۳۶)

ویتنی WITNEY (۱۸۲۵-۱۸۶۵) - کارخانه‌دار، مخترع

ویلبرفورس WILBERFORCE (۱۷۵۹-۱۸۳۳) - عضو رادیکال پارلمان انگلیس که علیه تجارت برده و برده‌داری در مستعمرات انگلیس مبارزه شدید کرد.

ویلکس WILKES (۱۷۲۸-۹۷) - نویسنده رادیکال انگلیسی، به‌جورج سوم حمله کرد، از پارلمان اخراج و بزندان فرستاده شد، دستگیری او همراه با تظاهرات قهرآمیز در لندن بود، تحت فشارتوده‌ها بود بعنوان شهردار لندن انتخاب شد و سپس دوباره به پارلمان راه یافت با خشونت در مستعمرات امریکائی مخالفت بود.

ویلکس C. WILKES (۱۷۹۸-۱۸۷۷) - مؤلف و افسر نیروی دریائی، میسون و سلابدل را در کشتی انگلیسی «ترنت» بازداشت کرد (۱۸۶۱)، سپس مسئول جزایر هند غربی

شد. کتاب «غرب آمریکا» را نوشت

ویلش WILLICH (۱۸۱۰-۷۸) - عضو اتحادیه کمونیستها، در انقلاب ۱۸۴۸-۹ آلمان شرکت نمود به آمریکا مهاجرت کرد و در آنجا در صف شمال در جنگ داخلی جنگید.

ه

هالک H. HALLECK (۱۸۱۵-۷۲) - افسر اتحادیه، بجای فرمونت به فرماندهی لشکر میسوری منصوب شد (۱۸۶۱)، بعداً مشاور نظامی لینکلن و رئیس کل ستاد نیروهای فدرال شد.

هود J. HOOD (۱۸۳۱-۷۹) - ژنرال متلفین، در گینسزبرگ و چیکاماسا جنگید، نقش فعالی در کارزار ۱۸۶۴ آتلانتا ایفا کرد.

هوکر HOOKER (۱۸۱۴-۷۹) - ژنرال اتحادیه، بجای برنسايدر به مقام فرماندهی ارتش بوتامک منصوب شد.

ی

یانسی W. L. YANCEY (۱۸۱۴-۶۳) - سناتور آلاباما، پس از انتخاب لینکلن استعفا کرد، نماینده اعزامی متلفین در اروپا شده و سپس عضو مجلس سنای متلفین گردید.

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران فهرست کتابهای منتشر شده

- | | |
|--|--|
| <p>و- ای- لنین
مارکس - انگلس- لنین</p> | <p>۱- ماتریالیسم و امپریو کریتسیم
۲- درباره برنامه حزب
۳- تاریخچه اول ماه مه
۴- برگزیده آثار روزالو گزامبورگ
۵- باره ای از تجربیات جنگ چریکی در ایران
۶- درباره رهایی زن
۷- زندگی، آثار و فعالیت مارکس، انگلس
۸- زندگی، آثار و فعالیت مارکس، انگلس
۹- دایک (مادر) به زبان کردی
۱۰- درباره جنبش چپ انقلابی شیلی
۱۱- خاطرات من از لنین
۱۲- جنگ خلق- ارتش خلق
۱۳- افشاگریهایی درباره محاکمه کمونیستها در کلن مارکس
۱۴- کودتای شیلی (یا وقتی که زنان بورژوازی به
خیابان سرازیر میشوند)</p> |
| <p>روزا لوگزامبورگ
سازمان چریکهای فدائی خلق
و- ای- لنین
جلد اول
جلد دوم
گورکی
میر
کلارازتکین و دومقاله از
جیپ</p> | <p>۱۵- انقلابهای ۴۹-۱۸۴۸
۱۶- اتحادیه کمونیستها چارتیستها
۱۷- گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره چهارم
حزب کمونیست ویتنام
۱۸- درباره دیکتاتوری پرولتاریا
۱۹- اقتصاد سیاسی
۲۰- اقتصاد سیاسی
۲۱- فقر فلسفه</p> |
| <p>میشل ماتلار
مارکس- انگلس
مارکس- انگلس
لهدوان
مارکس- انگلس- لنین
جلد ۱-۲ روابط تولیدی
مقابل سرمایه داری سرمایه داری
جلد ۳ (امپریالیزم)
مارکس</p> | |